

امریکاییها در ایران

تبرستان

www.tabarestan.info

دکتر آرتور میلسپو

ترجمه

عبدالرضا هوشنگ مهدوی

نشر البرز

تهران ۱۳۷۰

این اثر ترجمه‌ای است از:

Americans in Persia

by: Dr. Arthur C. Millspaugh

The Brookings Institution, New York 1946

چاپ اول: ۱۳۷۰

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

حق چاپ برای نشر البرز (با مسئولیت محدود) محفوظ است.

چاپ: چاپخانه آسمان

۲۹۰۰ ریال

پیشگفتار

امریکاییها در ایران خاطرات دومین مأموریت دکتر آرتور میلسپو در ایران است که در دی ماه ۱۳۲۱ در بحبوحه جنگ جهانی دوم و اشغال ایران بعنوان رئیس کل دارائی ایران استخدام شد و به ایران آمد و تا بهمن ماه ۱۳۲۳ همراه با ۶۰ کارشناس امریکایی به انجام وظیفه اشتغال داشت. برخلاف مستشاران امریکایی ارتش، ژاندارمری و شهربانی که در همان ایام استخدام شده بودند، دکتر میلسپو وظایف اجرایی گسترده ای برعهده داشت که طبق قانون اختیارات خاص از طرف مجلس شورای ملی به او تفویض شده بود و اجرای همین وظایف بود که دشمنیهای زیادی را علیه او برانگیخت تا جایی که سرانجام مجلس قبل از پایان دوره قرارداد، اختیارات دکتر میلسپو را لغو کرد و او مجبور به استعفا و عزیمت از ایران گردید.

دکتر میلسپو یکبار دیگر نیز در فاصله سالهای ۱۳۰۱ و ۱۳۰۶ همین مأموریت را در ایران برعهده داشت و آن بار موفق به انجام خدماتی گردیده بود. هنگامی که در ۱۳۰۴ جهت استفاده از مرخصی و ضمناً ترتیب استخدام چند کارشناس دیگر به واشینگتن رفته بود، کتابی تحت عنوان «مأموریت امریکاییها در ایران» منتشر ساخت اما چون قرار بود به ایران برگردد و با رژیم رضاشاه همکاری نکند، لحن بسیار محتاطانه ای در نوشتن آن بکار برد در

نتیجه کتاب مزبور رنگ و بوی چندانی نداشت.^۱

اما دومین بار که در سال ۱۹۴۵ پس از شکست در مأموریت و خروج از ایران کتاب حاضر را نوشت و آن را «امریکاییها در ایران» نام نهاد، به دلیل درگیریهای فراوانش با هیئت وزیران، مجلس و رجال مملکت، پرخاشگری فراوانی از خود نشان داد و با نیش قلم به جان آنها و ملت ایران افتاد و چنان انتقادات سخت و کوبنده و بی پروائی نمود که به راستی می توان گفت از میان آثاری که تا کنون درباره ایران منتشر شده بی نظیر است.

دکتر میلسپو در فصل ششم این کتاب، درباره خصوصیات اخلاقی ایرانیان اظهارنظرهایی نموده که به هیچ وجه با حقیقت وفق نمی دهد و در فصل دوازدهم نیز که به نتیجه گیری پرداخته و راه علاج مسائل ایران را نشان داده راه حلهایی پیشنهاد نموده است که نمی تواند مورد قبول هیچ ایرانی وطن پرستی قرارگیرد. نقل بی کم و کاست این مطالب فقط بخاطر رعایت امانت در ترجمه کتاب بوده است و گرنه مترجم به هیچ وجه با نظریات نویسنده موافق نیست. با این همه، این کتاب آینه ای است از اوضاع ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ با نمایش تمام مفاسد اجتماع، بدبختیها، رشوه خوارها، فساد دولت و ریاکاری نمایندگان مجلس و فشارهای دول بیگانه.

برای اینکه دکتر میلسپورا بهتر بشناسیم بد نیست نگاهی به اختصار به شرح حال او بيفکنیم:

آرتور چستر میلسپو در روز اول مارس ۱۸۸۳ در مرزعه ای واقع در حومه شهر آگوستا در ایالت میشیگان به دنیا آمد. دوره دبیرستان را در شهر آگوستا به سال ۱۹۰۲ به پایان رساند، در سال ۱۹۰۸ از کالج آلبیون درجه لیسانس

(۱) کتاب *The American Task in Persia* در سال ۱۳۵۶ بوسیله دکتر حسین ابوترابیان ترجمه و بوسیله انتشارات پیام منتشر شده است.

گرفت، در ۱۹۱۰ از دانشگاه ایلی نویز درجه فوق لیسانس و بالاخره در ۱۹۱۲ از دانشگاه جان هاپکینز دکترای اقتصاد دریافت داشت. از همان سال بعنوان استادیار علوم سیاسی در کالج ویتمن واشینگتن و از سال ۱۹۱۷ بعنوان دانشیار علوم سیاسی دانشگاه جان هاپکینز به کار پرداخت.

در اواخر ۱۹۱۸ دکتر میلیسپو در وزارت خارجه امریکا بعنوان کارشناس اقتصادی در امور نفت استخدام گردید و در همین سمت بود که برای نخستین بار در ۱۹۲۲ به استخدام دولت ایران درآمد و به مدت پنج سال بعنوان رئیس کل مالیه ایران به انجام وظیفه اشتغال داشت.

پس از مراجعت از ایران در سال ۱۹۲۷، از طرف وزارت خارجه امریکا به سمت مشاور کل امور مالی جمهوری هائیتی منصوب شد که درباره این مأموریت نیز کتابی تحت عنوان «هائیتی تحت کنترل امریکا» به رشته تحریر درآورد.

در سال ۱۹۳۰ در بخش آموزشی مؤسسه بروکینگز به کار تدریس پرداخت و این کار را تا سال ۱۹۴۳ که به ایران آمد و ریاست کل دارائی ایران را بر عهده گرفت ادامه داد. پس از بازگشت از ایران در سال ۱۹۴۵ درباره مأموریت ثانوی خود کتاب حاضر را نوشت و سپس همان شغل سابق خود را در مؤسسه آموزشی بروکینگز از سر گرفت. در سال ۱۹۴۹ به شهر کالامازو در ایالت میشیگان رفت و تا پایان عمرش سردبیری روزنامه کالامازو و گازت را برعهده داشت.

دکتر میلیسپو در سال ۱۹۲۱ با مری هلن مک کانل ازدواج کرد و هنگامی که در مأموریت اولش در ایران بسر می برد از او صاحب پسری شد که او را «آبوت» نامید. پسر دکتر میلیسپو در مأموریت دوم پدرش در ایران با او همراه بود و مخصوصاً در ایامی که دکتر میلیسپو در بیمارستان بستری بود، اغلب کارهای اداری او را انجام می داد.

دکتر میلیسپو سرانجام پس از ۷۲ سال زندگی در ۲۴ سپتامبر ۱۹۵۵ به

علت سکتة قلبی درگذشت و در شهر زادگاهش آگوستا به خاک سپرده شد و بدین سان دفتر زندگی مردی که نامش با بخشی از تاریخ معاصر کشور ما پیوند دارد پایان یافت.

دکتر میلسپو شخصی دانشمند و اهل قلم بود و در طول زندگی خود ده کتاب نوشت. کتابی که در دست دارید، نهمین اثر از نوشته های اوست که در تابستان ۱۹۴۶ (۱۳۲۵) هنگامی نوشته شده که هنوز مسئله آذربایجان و نفت شمال ایران حل نشده، وزرای توده ای در کابینه قوام شرکت دارند و حکومت قوام السلطنه سیاست چپگرایانه شدیدی اتخاذ کرده که همه را فریب داده و هیچ کس نمی داند آینده ایران چه خواهد شد.

دکتر هارولد ج. مولتون رئیس مؤسسه بروکنیگز در مقدمه مختصری که بر این کتاب نوشته می گوید: «در صورتی که حقایق در نتیجه گیریهای که در این کتاب عرضه شده است معتبر باشد، بدون ابتکار و رهبری ایالات متحد هیچ راه حلی برای مسئله ایران نمی توان یافت». در واقع همین طور هم شد و در نتیجه پشتیبانی ایالات متحد و مساعی سازمان نوینباد ملل متحد و سیاست مدبرانه قوام بود که مسئله آذربایجان به نفع ایران فیصله یافت و این استان زرخیز به دامان وطن بازگشت. دکتر مولتون می افزاید: «دکتر میلسپو هنگام نوشتن این کتاب هیچ گونه تماسی با وزارت خارجه امریکا نداشته و مشورتی به عمل نیاورده است و بنابراین خود او مسئولیت کامل را در ارائه حقایق، تفسیرها، نتیجه گیریها و توصیه ها برعهده می گیرد».

فهرست

۳	فصل اول: مقدمه
۱۷	فصل دوم: رکود، اختناق و شورش
۱۷	تفرقه ملی
۱۹	ورشکستگی و خیانت
۲۱	انقلاب و قانون اساسی
۲۴	نخستین هیئت امریکایی: شوستر و روسها
۳۱	فصل سوم: جنگ، وقفه و دیکتاتوری
	چشم پوشیهای روسیه، ...
۳۳	دومین هیئت امریکایی
۳۹	رضاشاه
۴۰	دستاورد های دیکتاتوری
۴۹	کاستیهای دیکتاتوری
۵۷	فصل چهارم: بل پروزی
۵۸	تجاوز و استعفا
۶۰	اشغال و اتحاد
۶۲	نظارت های اقتصادی متفقین

۶۵	منشاء «برنامه مستشاران امریکایی»
۷۱	فصل پنجم: سومین هیئت مالی امریکا
۷۱	وزارت خارجه و سفارت
۷۶	اختیار و همپستگی
۸۰	تصویب مجلس
۸۲	وظیفه هیئت: امور اداری و مالی
۸۵	وظیفه هیئت: مسائل اقتصادی اضطراری
۸۹	برنامه های درازمدت
۹۰	استخدام اعضاء و روحیه هیئت
۱۰۳	فصل ششم: افکار، روحیات و سوء اداره
۱۰۵	استعداد فکری و وسایل آن
۱۰۹	ویژگیها و عادات
۱۱۴	هیجانها
۱۱۷	اخلاق عمومی
۱۱۹	کالبدشکافی سوء اداره
۱۳۱	فصل هفتم: پشرفت و مخالفت
۱۳۴	اقدامات اولیه
۱۳۶	قیمتها، کالاها، خواربار و کامیونها
۱۴۴	پول، اسلحه و افراد
۱۵۰	گندم، نان، برنج و سیاست
۱۵۲	اشکال تراشی و زور آزمائی
۱۵۵	کشتیرانی ملایمتر
۱۵۶	مالیاتها، بودجه و ارتش
۱۶۰	«تجدید سازمان» دولت از سوی پارلمان
۱۶۲	اقدامات اقتصادی

۱۶۹	حمله مداوم و نبرد پنهانی
۱۷۴	بازهم ابتهاج
۱۷۹	فصل هشتم: پایان کار هیئت
۱۷۹	کارهای انجام شده و انجام نشده
۱۸۵	استراتژی و تاکتیکهای حمله
۱۹۰	علتها، ریشه ها، انگیزه ها
۱۹۵	دفاع و ضد حمله
۲۰۰	لغو اختیارات و استعفا
۲۰۸	مؤخره
۲۱۳	فصل نهم: روبه و اقدامات انگلیس
۲۱۳	متفقین و ایران
۲۱۸	سیاست انگلیس
۲۲۳	سفارت انگلیس
۲۲۶	رویه انگلیسیها
۲۲۹	انگلیسیها و هیئت مالی
۲۳۳	فصل دهم: اهداف و روشهای شوروی
۲۳۴	مقاصد شوروی
۲۳۸	فعالتهای اقتصادی شوروی
۲۴۴	تکنیکهای سیاسی شوروی
۲۴۷	شورویها و هیئت
۲۵۳	نفت
۲۵۷	محکم کردن ریسمان
۲۷۳	فصل یازدهم: اصول، سیاستها و اقدامات امریکا
۲۷۳	حقایق و افکار اولیه
۲۸۴	وزارت خارجه و هیئت: مرحله نخست

- وزارت خارجه و هیئت : مرحله دوم ۳۹۰
- روابط شوروی و امریکا در ایران ۳۰۴
- سیاست اقتصادی امریکا ۳۰۷
- پی آمدها ۳۱۰
- فصل دوازدهم: گزارش درمانی ۳۱۹
- آیا ایران می تواند خودش را نجات دهد؟ ۳۲۵
- پیشنهاداتی بعنوان راه چاره ۳۲۵
- مداوا چگونه باید انجام شود؟ ۳۳۲
- آیا انگلستان و روسیه با ایران همکاری خواهند کرد؟ ۳۴۲
- انتخاب امریکا ۳۴۶
- پیوستها ۳۴۹
- پیوست یکم: قانون استخدام دکتر میلپو ۳۵۱
- پیوست دوم: قانون اختیارات دکتر میلپو ۳۵۵
- پیوست سوم: قانون اجازه استخدام ۶۰ امریکایی ۳۵۹
- پیوست چهارم: اعلامیه کنفرانس تهران ۳۶۱
- پیوست پنجم: قانون لغو اختیارات دکتر میلپو ۳۶۳
- پیوست ششم: سازمان و اعضای هیئت مالی امریکا ۳۶۵

ترجمه فارسی این کتاب را
به مورگان عزیز تقدیم می‌کنم.

تبرستان
ع. ۱۳۸۰ م

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل اول

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

مقدمه

در نخستین ماههای ۱۹۴۶، برای نخستین بار در تاریخ معاصر، سرزمین باستانی کوروش و داریوش زیر پر تو نورافکنهای بین المللی قرار گرفت. دنیا نمایشی غم انگیز را تماشا می کرد ولی عملیاتی که بر روی صحنه انجام می گرفت کاملاً قابل فهم نبود. مشکل از آنجا ناشی می شد که پیش درآمد آن را ننشیده، پشت صحنه را ندیده و مراحل اولیه فاش شدن توطئه را دنبال نکرده بود. و ضمناً هنر پیشگان را به دلیل تغییر شکل و لباس درست نمی شناخت. پرده در وسط آخرین قسمت بالا رفت و قبل از پایان نمایش فرو افتاد. با وجود این، حوادث متعددی قبل از شروع نمایش و در پشت صحنه روی داده بود. نقطه اوج این نمایش و پی آمدهای آن ممکن است مفهوم خاص و مهمی در تاریخ آینده داشته باشد.

هنگامی که قضیه ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد و صفحات اول روزنامه ها مطرح شد، بسیاری از مردم در رویدادهائی که رخ داده و مسائلی که مطرح شده بود، آزمایشی از حسن نیت شوروی و نظم جدید بین المللی را مشاهده کردند. روندی که منجر به وخامت اوضاع گردید نیز آزمایشی از ایران و ایرانیان، از رویه و عملیات انگلیسیها و از اصول سیاستها و اقدامات دولت امریکا بود. این آزمایش چهارجانبه نه تنها طی چند ماه اخیر

انجام گرفته بلکه در طول چهار سال اخیر بطور مداوم جریان داشته است. شکایت ایران به سازمان ملل متحد و پی آمدهای آن و رویدادهای بعدی، به هیچ وجه مسئولیتها را تغییر نمی دهد و یا اصولاً ماهیت آزمایش را عوض نمی کند. در واقع این آزمایش از مدتها پیش در دست اجرا بوده است.

ایران در طول هفتاد و پنج سال گذشته همواره یک مسئله غامض به جهان نو عرضه کرده است. این کشور به سبب مکانی که در جهان اشغال کرده، آنچه هست و آنچه دیگران از او می خواهند، ناماً صحنه و سرچشمه رقابتهای بین المللی و بحران بوده است. تحول این مسئله از مراحل گوناگونی را طی کرده ولی دو عامل عمده همیشه باقی مانده است: موقعیت جغرافیایی ایران به عنوان یک کشور حائل بین امپراتوریهای روسیه و بریتانیا؛ و ناتوانی ایران در ایجاد و حفظ یک حکومت روشنفکر و موثر. ایرانیان به همان اندازه انگلیسیها و روسها به این مسئله شکل داده و به آن مفهوم انتقادی بخشیده اند. با این همه، این مسئله به همان اندازه ای که به ایران مربوط می شود، جنبه جهانی دارد. روابط ایران و شوروی شاهد این مدعاست و بخشی از آن را نشان می دهد ولی هیچ یک از اقداماتی که طی ماههای اخیر انجام شده به حل این مسئله کمک نکرده است.

قبل از ۱۹۴۲ بنظر نمی رسید امریکای انزواطلب درگیر مسئله ایران باشد. عیان بودن منافع انگلیس و روس و تیرگی روابط انگلستان و شوروی هرگونه تعهد و درگیری امریکا را در این منطقه مترادف با قبول خطر می کرد. امروزه دیگر نمی توان ایران و منطقه آن را دور دست و یا بی ارتباط با منافع حیاتی ما دانست. این کشور نه بصورت بالفعل بلکه بطور بالقوه برای امنیت ما اهمیت کسب کرده است. اوضاع وخیم کنونی و آینده آن برای جهان است که ایالات متحد را وادار به قبول مسئولیتهائی مشخص کرده است.

در مورد ایران مانند هر کشور دیگری، موقعیت جغرافیائی نخستین مرحله از شناخت آن است. در شمال مرزهای روسیه شوروی در دو سوی دریای خزر و

در جنوب حدود کشور با خلیج فارس و دریای عمان مشخص می‌شود. در غرب ترکیه و عراق قرار دارند و در شرق افغانستان و هند. خلیج فارس و جنوب ایران یک بخش استراتژیکی مهم در راه ارتباطی امپراتوری بریتانیا را تشکیل می‌دهند که جبل الطارق، دریای مدیترانه، کانال سوئز و بحر احمر را دربر می‌گیرد. ایران در سواحل جنوبی خود بندری در کنار آبهای گرم دارد که همواره جاذبه آشکار استراتژیکی و بازرگانی برای روسیه داشته و دارد. در این منطقه منابع ثروتمند تولید نفت شرکت نفت ایران و انگلیس در نظر انگلیسیها یک مسئله نظامی و اقتصادی حیاتی بشمار می‌رود.

موقعیت جغرافیائی ایران که در مدخل آسیای جنوب غربی و بین دو امپراتوری بزرگ قرار گرفته است، مساحتی به وسعت ۶۲۸۰۰۰ مایل مربع را می‌پوشاند، به اندازه یک پنجم ایالات متحد و سه برابر خاک فرانسه. وضع موضع‌نگاری و نیز موقعیت و وسعت آن بخوبی نشان می‌دهد که چرا ایران شایسته آن است که به عنوان کشور حائل مورد استفاده قرار گیرد و چرا به رغم دگرگونیهای فوق‌العاده توانسته است هویت سیاسی خود را به مدت ۲۵۰۰ سال حفظ کند. به استثنای حاشیه باریک کرانه دریای خزر که باران خیز است و حاشیه باریکتری در کرانه خلیج فارس که آفتاب سوخته است، فلات ایران بوسیله چند سلسله جبال مرتفع احاطه شده که در درون فلات یکدیگر را قطع می‌کنند. برای دخول به این کشور خواه بوسیله اتومبیل، راه آهن یا هواپیما، شخص باید از راههای مارپیچ گسیج کننده و برفراز خاکریزهای کوهستانی عبور کند. همین که مسافر به فلات رسید به دره‌ها فرود می‌آید و از دشتها عبور می‌کند، همیشه رشته‌جبال در معرض دید قرار دارد با گذرگاههای دیگر و سربالانهای پیچ در پیچ دیگر. وقتی مسافر از پنجره هواپیما به بیرون می‌نگرد، یک بیابان برهوت و سوخته و بی‌انتهای شبیه به سطح کره ماه را می‌بیند. برهنگی دامنه کوهها را در بهار قشر نازکی از سبزی می‌پوشاند که چراگاههای کم‌دوامی برای گله‌ها تأمین می‌کنند. یکنواختی خشک دره‌ها و گردنه‌ها

گاهی جای خود را به لکه های کوچک سبز و خاکستری و نیز در فاصله های دور به لکه های بزرگتری به رنگهای تندتر و مداوم تر می دهد. این لکه ها رشته قناتهایی هستند که آب، گرانبهاترین و کمیاب ترین منبع ایران را از چاهها و چشمه هایی که از ذوب شدن برفها و تندآبهای کوهستانی تولید می شود به درون دشتها می آورند. لکه های بزرگ دهکده هایی هستند پراکنده و غالباً منزوی از یکدیگر که خانه های خشت و گلی آنها که در زیر آفتاب می سوزد و همیشه در حال فرسایش است خاطرۀ پوئبلوهای جنوب شرقی امریکا را به یاد می آورد. لکه های بزرگتر شهرهای کوچک و بزرگی هستند گله با کشت زارها و باغات احاطه شده اند.

در قسمت شمال شرقی، کویر بزرگ نمک یک سوم مساحت کشور را دربر می گیرد که شاید از هر بیابانی در جهان بیجان تر، بی رفت و آمدتر و نومیدکننده تر باشد.

احتمال می رود صنعت هواپیمائی و دیگر پیشرفتهای تکنیکی زمان جنگ همراه با راه آهن و جاده ها، اهمیت استراتژیکی را کاهش داده باشد ولی در عین حال محتمل بنظر می رسد که تحت شرایط جدید، بیابانها و کوهها و بُعد مسافت این سرزمین، اگر تمامی اهمیت گذشته را حفظ نکرده دست کم بخشی از آن را حفظ نماید. در هر صورت تقسیم جدید قدرت در جهان که از شکست آلمان و ژاپن ناشی شده است به اهمیت بین المللی و استراتژیکی این منطقه توجه کرده و آن را زیر پرتو نورافکنها قرار داده و فوریت آن را تأکید کرده است. باید بخاطر داشت که قدرت آلمان و ژاپن و نیز جنگهای ۱۹۰۴ و ۱۸-۱۹۱۴ نه تنها موجب وقفه در تمایلات توسعه طلبی روسیه گردید، بلکه اوج رقابت بین انگلیس و روس در ایران را به تعویق افکند. و نیز باید بخاطر داشت که در پاره ای موارد همسایگی با ایران یا حتی خود ایران باعث شده است که کشور بطور غریزی هدف و گاهی هدف نهائی کسانی قرار گیرد که قصد جهانگشائی داشته اند. به عنوان مثال می توان از اسکندر مقدونی،

چنگیزخان، رومیان و ناپلئون نام بُرد. آلمان قیصری سیاست «پیشرفت به سوی شرق» و طرح راه آهن برلین - بغداد را داشت و هیتر مدتها قبل از جنگ دوم جهانی شروع به سیاست تحجیب در خاورمیانه بویژه ایران کرده بود. اکنون دنیا به سه قدرت بزرگ واگذار شده که انگلستان و روسیه شوروی دوتای از آنها هستند. در حال حاضر از تهدیدهای مشترکی که در گذشته توجه این دو قدرت را به جاهای دیگر منحرف می کرد یا به همکاری موقت سوق می داد، دیگر چیزی باقی نمانده است.

درک ایران از اوضاع اقتصادی آن و اثراتی که بر وضع داخلی و بین المللی دارد نیز ناشی می شود. ایران اصولاً کشوری است کشاورزی. به رغم بعضی تلاشهای اخیر در زمینه ایجاد تحرک و نوگرانی، هنوز کشاورزی آن ابتدائی و نسبتاً فاقد درآمد است. امکانات تولید گسترده به علت کمبود باران و دشواریهای آبیاری به داخل فلات محدود است. با این حال گفته می شود که زمانی ایران یک جمعیت ۴۰ میلیونی را تغذیه می کرده است. امروزه جمعیت ایران در حدود ۱۲ میلیون نفر است. بدون شک یک برنامه صحیح و درازمدت پیشرفت کشاورزی می تواند سطح زندگی بالاتر و روبه افزایش برای جمعیتی در حدود ۲۵ میلیون نفر را تأمین کند. در این کار ایران اساسی ترین و پرفایده ترین فرصت اقتصادی را برای ملت خودش خواهد یافت، هرچند شاید برای سرمایه گذاران خارجی یا دولتهای بیگانه چنین نباشد. یکی از کارهای جالب ولی کم اهمیت تر، لزوم آشکار به احیای جنگلهاست.

شیلات دریای خزر و خلیج فارس بالقوه از ارزش زیادی برخوردار است. تولید نفت در حال حاضر قابل توجه است و نیز ذخایر نفت هم در شمال و هم در جنوب گمان می رود ارزش فراوانی داشته باشد. از نظر سرمایه گذاران خارجی و دولتهای بیگانه نفت عمده ترین موهبتی است که ایران عرضه می کند. منابع معدنی دیگری نیز وجود دارد که تنها بخشی از آنها کشف و

بهره برداری شده است.

همچنین ایران چه در گذشته و چه در زمان حال نیاز مبرم و برآورده نشده و وضع رقابت آمیز شدیدی در زمینه حمل و نقل و ارتباطات و تجارت داشته است. نظر به اینکه راههای حمل و نقل هوایی در سراسر جهان گسترده شده است، این کشور ممکن است دوباره تبدیل به یک چهارراه بازرگانی شود، همچنانکه در عهد کاروانها بوده است. برای پیشگامان نسل آینده، این سرزمین ممکن است نه تنها مزرعه‌های جدیدی بشمار رود بلکه تبدیل به یکی از دروازه‌های فضاها و پهناور و مردمان بی شمار خاور دور گردد.

ایران بخشی از منطقه بزرگی است که خاورمیانه نامیده می شود که سودان را در انتها الیه غربی و افغانستان را در انتها الیه شرقی در بر می گیرد و در وسط آن مصر و ترکیه و فلسطین و ماوراء اردن و سوریه و لبنان و عربستان سعودی و عراق قرار دارند. موقعیت جغرافیائی این منطقه همیشه اهمیت خاص سیاسی و استراتژیکی به آن بخشیده است. این منطقه بر مدیترانه شرقی تسلط دارد، کانال سوئز را در بر می گیرد، بحر احمر از میان پاهایش می گذرد، نگاهش به اقیانوس هند است، بین قاره های آسیا و افریقا قرار گرفته و یکی از راههای ورودی اروپا به آسیا را تشکیل می دهد. خاورمیانه در مجموع بخشی از گذرگاهی است که انگلستان را به هند و آسیای جنوب شرقی و خاور دور می پیوندد. و نیز از وسط آن یک مجرای خروج به مدیترانه، اقیانوس اطلس و اقیانوس هند برای روسها بشمار می رود.

منطقه خاورمیانه در روی نقشه و بنظر مسافر کوچک می نماید و بیشتر آن بیابانی است. و حال آنکه از ایالات متحد بزرگتر است و جمعیتی در حدود ۷۰ میلیون نفر دارد. سرتاسر خاورمیانه همانند ایران فقط تا حدودی پیشرفته است. تمام کشورهای این منطقه شدیداً به هویت خود آگاه شده و حس ناسیونالیسم قوی در آنان پیدا شده است و میل به نوگرایی و اخذ تمدن غربی

همه آنها را به جنب و جوش واداشته است.^۱

اگرچه ایران از نظر جغرافیایی بخشی از منطقه خاورمیانه را تشکیل می دهد، ولی بکلی به جامعه کشورهای خاورمیانه تعلق ندارد. ایرانیان از نظر نژاد و ملیت به دیگر اقوام خاورمیانه شباهت ندارند و درحالیکه اکثریت آنان مسلمانند، به علت تمایز فرقه ای با سایر اقوام این منطقه فرق دارند. با این همه در میان تمام مردم خاورمیانه نوعی احساس وابستگی و نجویشاوندی وجود دارد و هر حادثه ای که در یکی از این کشورها روی دهد، معمولاً واکنشهایی در سایر کشورهای منطقه ایجاد می کند.

همانطور که قبلاً اشاره شد، مسئله ایران هم داخلی است و هم خارجی. در وهله نخست مسئله ای است سیاسی، داخلی و بین المللی که هر کدام به طرق گوناگون و پیچیده بر دیگری اثر می گذارد. از آنجائی که امور مالی قلب حکومت و خدمات عمومی به مردم بشمار می رود، علائم سوء اداره در ایران بسیار حاد و چشم گیر است. در عوض مشکلات مالی به ضعف حکومت و ناآرامیهای عمومی کمک کرده و به توقعات بیگانگان و رقابتهای بین المللی افزوده است. بنابراین بمنظور حفظ استقلال واقعی و تأمین پیشرفت و ترقی اجتماعی برای ایران ضرورت داشت که یک سازمان مالی کارآمد و بیطرف داشته باشد تا بتواند در برابر فشارهای داخلی و خارجی مقاومت ورزد. پس ملاحظه می کنیم مسئله ای که ایران با آن روبرو است دو راه حل لازم دارد: اولاً استقرار نظم و قانون و احساس زندگی در جامعه و یک حکومت کارآمد و درستکار و ثبات سیاسی داخلی بر اساس اصول دموکراسی. ثانیاً ثبات منطقه از لحاظ بین المللی و برطرف کردن سوءظن، بحران و رقابتهای زیان بخش و ریشه های اختلاف تا حد ممکن.

1) James M. Landis, "Middle East Challenge", Fortune, September 1945.

تا شروع جنگ جهانی دوم کشور شیروخورشید در پس افقهای سیاسی قرار گرفته و از دیدن ایالات متحد آمریکا تقریباً ناشناخته بود. به رغم این واقعیت یا بواسطه آن، آمریکا و امریکائیان نزد ایرانیان از شهرت خوبی برخوردار بودند و با یکدیگر روابطی خاص داشتند. دولت ایران بمنظور اصلاحات مالی دریافت کمکهای فنی و اداری در سه نوبت از آمریکا کمک طلبید که از ۱۹۱۱ شروع شد. سه هیئت اقتصادی امریکائی به این ندا پاسخ دادند. هیئتهای مزبور به موازات دیگر هیئتهائی که برای دستگاه دولتی ایران خدمت می کردند نقش مهم و مشخصی در تاریخ نوین این کشور ایفا کردند. آنان علاوه بر نظارت بر عملیات مالی، نقشه راه آهن سراسری ایران را کشیدند و شروع به ساختمان آن کردند که در دوران جنگ جهانی دوم محمولاتی را که جنبه حیاتی داشت به روسیه حمل کرد. آنان بر احداث جاده ها نظارت کردند، سیستم آبیاری را طرح ریزی کردند، املاک خالصه را اداره کردند، کشاورزی را توسعه دادند، به عنوان کارشناس در شهرداری تهران خدمت کردند، جمع آوری غله و توزیع نان را عهده دار شدند، برنامه اضطراری جیره بندی و تثبیت قیمتها را بموقع اجرا گذاشتند، بر رسیهائی در باره آموزش و پرورش نمودند، به ایجاد سازمان بهداشت عمومی کمک کردند، ژاندارمری و شهربانی را سازماندهی کردند و بوسیله مستشاران نظامی خود به ارتش نظر مشورتی دادند.

وضع ایران اغلب به یک بیمار تشبیه شده است. وقتی من در ۱۹۲۲ برای نخستین بار به عنوان رئیس هیئت مالی آمریکا قدم به این کشور نهادم، یکی از روزنامه های تهران با این جملات به من تبریک ورود گفت: «شما پزشکی هستید که به بالین شخصی مریض احوال دعوت شده اید. اگر موفق شوید بیمار زنده خواهد ماند و اگر شکست بخورید بیمار خواهد مُرد.» چند ماه پس از دومین مأموریتم و هنگامی که با دشواریهائی روبرو شده بودم که تلاشهایمان را بی اثر جلوه می داد، یک سخنگوی رادیو از ما درخواست کرد

که در «کشور ستم‌دیده و فلک زده‌اش» باقی بمانیم و این سخنان را به زبان آورد:

«چند سال پیش من با جراحی آشنا شدم که می‌گفت اشخاصی که حرفه او را دارند هر وقت که یک زخم «خوب و زیبا» را برای معالجه نزدشان می‌آورند راضی و خوشحال می‌شوند. او توضیح داد زخم‌های «خوب و زیبا» آنهایی هستند که دچار عوارض بفرنج شده و حتی مبتلا به قانقاریا شده و سایر پزشکان از معالجه آنها عاجز مانده‌اند. در اینصورت من آن را یک زخم «خوب و زیبا» می‌نامم و شایسته می‌دانم که آن را عمل کنم؛ اکنون باید به عرض شما برسانم که امروزه ما یک زخم خوب و زیبا را نزد شما آورده‌ایم که شایستگی دارد پزشکی مانند شما و هیئت امریکائی شما آن را عمل و معالجه کند.»^۲

در کنفرانس تهران در نوامبر ۱۹۴۳، پرزیدنت روزولت از کشف این مطلب که امریکائینی که در خدمت دولت ایران هستند از هم اکنون وظیفه ثبات و پیشرفت دوران پس از جنگ را با روحیه منشور اتلانتیک آغاز کرده‌اند، سخت خوشحال و فریفته شد. او به کار ما به عنوان کار «درمانی» اشاره کرد و گویا چنین می‌پنداشت که تعهد انجام وظیفه ما در ایران عملاً همانند وظایف «هیئت امنا» است که خودش نقشه آن را کشیده بود. واقعیت این است که ایران بمدت هفتاد و پنج سال عرصه آزمایش‌های بین‌المللی بوده و لولاینکه رسماً به این عنوان شناخته نمی‌شده است.

این کتاب تاریخ ایران را بازگو نمی‌کند چون دوران تاریخ پرئشیب و فراز این کشور تا ۲۵۰۰ سال پیش به عقب برمی‌گردد. ولی به عقیده من ما نمی‌توانیم ایران امروز را درک کنیم بی‌آنکه وقایع تاریخی دور آن را تکرار نمائیم. از هر کسی که درباره این کشور کتاب می‌نویسد انتظار می‌رود در

(۲) این سخنگو ابراهیم خواجه‌نوری مدیرکل انتشارات و تبلیغات ایران بود.

مقدمه کتابش درودهای خود را به خاطره کوروش و داریوش و خشایارشا بفرستد، هر چند در ایران کنونی چیزی جز ویرانه های تخت جمشید برای وصل کردن این خاطره ها به اوضاع فعلی باقی نمانده است. قدرت و افتخارات نابود شده است. اما یقیناً مقادیر هنگفتی ثروت مالی، نیروی انسانی و نبوغ سازماندهی و اداری در دسترس این امپراتوری باستانی بوده است. ولی اکنون هیچ کس نمی تواند اثری از آنها را در کشور شیر و خورشید بیابد. بطوری که یک ایرانی جوان با تلخی بگوید: «من اظهار داشت: «کوروش و داریوش مواد مخدري هستند که هیئت حاکمه برای بجا کت کردن ما مورد استفاده قرار می دهد.»

و نیز در این کتاب من هیچ تلاشی برای ارائه یک توصیف کامل از ایران و ایرانیان نمی کنم. بسیاری از جنبه های زندگی ایرانی و بسیاری از ویژگیهای ایرانیان را که ایجاد محبت و احترام می کند از قلم انداخته ام. هیچ کس نمی تواند بدون اینکه نسبت به مردم ایران احساس دوستی و همدلی عمیق کسب کند در این کشور اقامت کند. در مورد فرهنگ ایرانیان باید بگویم که ایرانیان طی قرون و اعصار متمادی چنان تسلطی بر استعداد های هنری پیدا کرده اند که آثار آن در سرتاسر جهان پخش شده و میراثی جهانی را تشکیل داده است. شاید محیط و اوضاعی که محرومیت های سیاسی و اقتصادی بوجود آورده ایرانیان را ندانسته از واقعیتها جدا ساخته باشد. بسیاری از آنان به الهامات و تفکرات مذهبی، عرفانی و شعری پناه برده اند. افراد عادی — کشاورزان، عشایر چادر نشین و صنعتگران شهر نشین — رستگاری و ابراز وجود خود و نیز منفعت خود را در کار با مواد اولیه آشنا و آفریدن چیزهایی که مورد استفاده روزمره قرار می گیرد یافته اند: دروازه ها، برجها، مساجد، باغها، اشیاء نقره ای و برنجی، کتابها و دستنوشته ها. موسیقی و نقاشی و تئاتر نقش قابل ملاحظه ای در هنر ایرانی نداشته است. ولی با تمام محدودیت هایی که در این زمینه ها وجود داشته هنوز این رشته های هنری زنده اند و طی قرون

متممادی پیشرفت کرده و سهمی فراموش نشدنی را در تمدن جهانی تشکیل می دهد.

هدف از نوشتن فصول بعدی این کتاب خلاصه ای از تاریخ دوران جدید ایران است با توجه به کلیه عوامل داخلی و بین المللی که در آن اثر گذاشته است. وقایع قبل از ۱۹۴۳ خلاصه شده است ولی رویدادهای بعدی با تفصیل بیشتر نگاهشده شده و بخصوص توجه خاصی به تجربه سه دهه هیئت مالی امریکا شده است که به عقیده من بسیار آموزنده و بهنجاری فراگیر افشاکننده است. در حالیکه وظیفه فوری هیئت مالی و اقتصادی بوده، در درون یک ساختار سیاسی خدمت می کرد. فعالیتهای آن بدون وقفه تحت تاثیر مسائل سیاسی قرار داشت و موجودیت آن به تحولات سیاسی، نفوذها و فشارها بستگی داشت. بنابراین من فضائی را به جنبه فنی وظایف و عملکرد هیئت اقتصادی داده ام که بتواند بطور کلی شرح دهد که ما کارمان چه بود، آن را چگونه انجام دادیم و چه نتایجی بدست آوردیم و با چه سرخوردگیها و محرومیتهایی روبرو شدیم. تمام اینها به این منظور است که عناصر مهم تشکیل دهنده مسئله را روشن سازم.

مقصود از نوشتن این کتاب مطالعه در سیاست یکی از خطرناکترین نقاط جهان با زیربنای وضع اقتصادی، اجتماعی و روانشناسی آن است، نقطه ای که احتمالاً نقطه جنگ جهانی آینده را در بطن خود می پروراند. بنابراین سعی خواهیم کرد با دقت خاص شرایط اصلی را که این مسئله بوجود آورده و باید در حل آن تاثیر داشته باشد - افکار و ویژگیهای اخلاقی مردم، حکومت آنان از نظر کلی، هیئتهای سه گانه امریکائی، ماهیت وظایف موفقیتها و شکستهایشان، هدفها و شیوه های شوروی، طرز برخورد و عمل انگلیس و نیز اصول، خط مشی ها و اقدامات امریکا را تشریح کنم. ضمناً نقشی را که سازمان ملل متحد اخیراً ایفا کرده است ذکر نمایم. وقتی بررسی ما کامل شد در وضعی قرار خواهیم داشت که به نتیجه گیری پردازیم؛ آینده نزدیک را

پیش‌بینی کنیم و یک اقدام پیشگیرانه فوری را پیشنهاد کنیم و خطوط اصلی نوعی راه‌حل نهائی را با در نظر گرفتن واقعیتها ترسیم نمائیم.

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل دوم

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

رکود، اختناق و شورش

ایران در طی سده‌هائی که از تفوق جهانی اش گذشت، برای مدتهای دراز یا کوتاه تجربهٔ تهاجمات، جنگهای داخلی، هرج و مرج، قحطی، بیماریهای مسری، حکومت وحشت و سرکوبگریهای بیرحمانه را آزمایش کرد. این اوضاع که اغلب تکرار می شد بسیاری از سرزمینهای خارج از فلات ایران را از دست آن خارج کرد و جمعیت درون کشور را کاهش داد و دچار فقر ساخت.

تفرقه ملی

ایران به رغم موفقیت یا بخت و اقبالی که در نتیجهٔ آن توانسته است حاکمیت خود را در سرزمینی که وسعت آن کاهش یافته حفظ یا مجدداً برقرار کند، هیچ گاه بمعنی واقعی بصورت یک ملت درنیامده و تلاشهایی که در فرانسه و انگلیس به وحدت ملی و نابودی فتودالیسم انجامید، در ایران مشابه خود را نداشته است. عشایر نیمه صحرائنورد که هرکدام یک گروه مستقل را تشکیل می دادند و هرکدام بستگیهای ایلی و خوی جنگجویی خود را حفظ کرده و معتاد به

راهزنی بودند، بین یک ربع تا یک ثلث از جمعیت کشور را تشکیل می دادند. مردم بطور کلی تبدیل به آمیزه زنده ای از نژادها و اقوام گوناگون شدند که در میان آنها تعداد زیادی اقلیتهای نژادی و مذهبی با ویژگیهای اخلاقی منطقه ای مختلف وجود داشت.^۱ سیستم اجتماعی از وجود طبقات (کاستها) و اشرافیت موروثی محروم بود. با این همه کشور دارای یک طبقه اعیان بود که امتیازات و قدرت آنان عمده در مالکیت ارضی بود. ریشه داشت. بسیاری از مالکان در شهرها در تحمل نسبی می زیستند، بخصوص در پایتخت در پرتوزرق و برق شاه؛ یا اینکه علیه او و همدیگر توطئه می کردند. آنان تکیه گاه میلیونها کشاورز بودند که عملاً به زمین وابسته بودند و از نظر همبستگی و امنیت در روستاهای محصور بسر می بردند و بندرت در شرایطی بالاتر از فقر و حشتناک زندگی می کردند. زندگی طاقت فرسای آنان سه هدف ساده داشت: زنده ماندن، ارضاء خواسته های مالک، رویارویی با اخاذیهای گوناگون حکومت زیاده طلب و درنده خو. رویهمرفته روحانیت از نفوذ زیادی برخوردار بود و در شهرها، طبقه متوسط که تعدادش نسبتاً زیاد و از نفوذ برخوردار بود رو به گسترش می رفت. این طبقه شامل مستخدمین دولت، افسران ارتش، باسوادان، صنعتگران، بازرگانان و پیشه وران می شد.

در این جامعه خانواده واحد اصلی را تشکیل می داد که بشدت در هم بافته بود و احساس وفاداری، شرف و تعهد به یکدیگر را به مقدار زیاد دارا بود. زنانی که عمدتاً در حجاب بودند در اندرون بسر می بردند و جز در محافل

(۱) اختلافات کنونی در نقطه نظرها بین شمال و جنوب نه تنها به نفوذ انگلیس در جنوب و نفوذ روس در شمال بستگی دارد بلکه به این واقعیت نیز مربوط است که اهالی جنوب از عربها، لرها، بختیارها، قشقاییها و بلوچها تشکیل شده است در حالیکه در شمال ترکها، کردها و ترکمنها زیست می کنند. علاوه بر آن در سراسر ایران ویژگیهای خاصی به اهالی هر یک از شهرها نسبت داده می شود.

خصوصی خانوادگی ظاهر نمی شدند و در دنیای مخصوص بخود، جدا از دیگران، در عین بیسوادی و نادانی می زیستند و تنها وظیفه آنان آبتن شدن و زائیدن بود. تعدد زوجات رایج بود، هر چند رفته رفته رو به کاهش می رفت. تا سال ۱۹۰۶ حکومت در انحصار شاهنشاه، شاه شاهان، ظل الله فی الارض بود؛ یک خودکامه کامل و تمام عیار که حقوق و اختیاراتش بر جان و مال مردم حد و حصر نداشت و هیچ قانون و قراردادی او را محدود نمی ساخت. توده مردم بیسواد و نادان و بدون ارتباط با یکدیگر زیر سلطه شاه و والیانش فقط یک احساس مشترک داشتند: بی اعتمادی و ترس نسبت به حکومت‌های مسلط بر آنان خصوصاً مأموران دولت و دشمنان در کمین نشسته خارجی و دزدان و راهزنان داخلی. هیچ کس در فکر پرکردن شکاف بین مردم و حکومت و ایجاد تفاهم بین آنها نبود. شکاف عمیقی که در این میان وجود داشت تنها جدائی مردم از سازمان حکومت نبود بلکه جدی تر از آن فاصله و اختلافات مردم در عادات و سنتهای دیرین آنها بود.

ورشکستگی و خیانت

در اوایل قرن بیستم ایران یکی از نمونه‌های بارز عقب ماندگی اقتصادی و فقر بشمار می رفت، کشوری ویران که منابع طبیعی آن عملاً دست نخورده بود. بر پایه این رکود و انحطاط بود که ساختار زمخت مالیه عمومی شاه سرعت رو به فروپاشی می رفت. همانطور که ثروتها رو به زوال می رفت، درآمدها نیز خود به خود کاهش می یافت. نه تنها مأمورین وصول مالیات شاه دغلكاران، بی لیاقت بودند، بلکه در بسیاری موارد خود شاه و وزیرانش در برابر اخذ رشوه و دریافت حداقل درآمد، افراد را از پرداخت مالیات معاف می کردند و این افراد نیز هر پولی را که پرداخته بودند به زور از مالیات دهندگان می ستاندند. قسمت اعظم

بودجه که بدین سان تقلیل یافته بود صرف ارتش، دربار و اندرون می شد و به شکل مقرری و کمک هزینه به سوگلیها پرداخت می گردید. پادشاهان مستبد قاجار سقوط اقتصادی کشور را با سهل ترین وسایل ناشی از درماندگی یعنی وام گرفتن و گرو گذاشتن دارائیهای کشور به تعویق می انداختند. آنان هر چیزی را که در آینده می توانست حیات اقتصادی کشور را تجدید کند به انگلستان و روسیه فروختند و با این کار استقلال کشورشان را در معرض بیع و شری گذاشتند. رقابت میان دو امپریالیسم به روند این کار سرعت بخشید زیرا «موازنه» می بایست حفظ شود. بدین سان وقتی انگلستان امتیازی در جنوب بدست می آورد، روسیه تقاضای امتیازی در شمال می کرد و برعکس. دو کشور همسایه ایران را در منگنه گذاشته بودند و ثروت ملی آن را بین خودشان تقسیم می کردند.

در سال ۱۸۲۸ روسیه استقلال گمرکی ایران را سلب کرد و از آن تاریخ آنچه «کاپیتولاسیون» نامیده می شد در هر عهدنامه ای گنجانده می شد و بیگانگان را از حوزه صلاحیت دادگاههای محلی خارج می ساخت. امتیاز تلگراف که بعدها تعدیل و تجدید شد در ۱۸۶۴ به یک کمپانی انگلیسی داده شد. روسها در ۱۸۷۴ امتیاز احداث راه آهن از مرز خود تا تبریز را کسب کردند و در ۱۸۷۶ نیز انحصار شیلات جنوب بحر خزر را بدست آوردند و نیز در ۱۸۸۱ امتیاز یک جاده در آذربایجان. کمپانیهای انگلیسی نیز در ۱۸۸۹ امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی ایران را که دارای حق انحصاری نشر اسکناس بود و همچنین یک امتیاز بزرگ معدنی را در برابر تعهد اعطای قرضه به شاه اخذ کردند. در مقابل روسها در ۱۸۹۱ اجازه یافتند بانک استقراضی را تأسیس کنند که عملاً یک وسیله سیاسی بود و به شاه و مقامات بلندپایه. روحانیون و دیگران وام می داد. کمپانیهای روسی امتیازاتی در احداث جاده ها و استخراج معادن در سالهای ۱۸۹۳، ۱۸۹۸ و ۱۸۹۹ کسب کردند. در ۱۹۰۱ انگلیسیها حق انحصاری استخراج نفت در سراسر کشور را

به استثنای پنج ایالت شمالی بدست آوردند و چند سال بعد یکی از اتباع روسیه همین حق را در پنج ایالت باقیمانده کسب کرد.

انقلاب و قانون اساسی

هنگام تغییر قرن آزارود گرگونیهای پدیدار شد. قبلاً در ۱۸۷۲ شاه ضمن یک انحصار کلی بسیار شگفت انگیز حقوق اقتصادی کشور را به یک انگلیسی بنام بارون رویتز تفویض کرده بود که به مرحله اجرا درنیامد و این امر تا حدودی به علت انتقاد ایرانیان ولی عمده به خاطر مخالفت روسیه و به رسمیت نشناختن آن از طرف خود دولت بریتانیا بود. انحصار تنها کو که در ۱۸۹۰ به یک انگلیسی دیگر داده شد یک شورش واقعی برانگیخت که ناچار به لغو امتیاز انجامید. در سال ۱۸۹۶ ناصرالدین شاه به قتل رسید و جانشین او مظفرالدین شاه که شخصی سست و بی اراده بود راه پدرش را در ویرانی مملکت ادامه داد. در ۱۹۰۶ آخرین قطره جام را لبریز کرد و انقلاب آغاز شد.

شرایطی که موجب شتاب در روند انقلاب گردید کدام بود؟ درد و رنج توده مردم نقش مهمی نداشت. هیچ گونه تظاهرات روشنفکرانه روی نداد. هیچ گونه تئوری اجتماعی یا فلسفه سیاسی در مغز این اشخاص رسوخ نکرده بود. هیچ گونه شور آزادی — حتی هیچ فکر کلی در باره آزادی بطور مجرد — جنب و جوش برنیتگیخت. افکار و آرمانهای دموکراسی چندان رایج نبود. با این همه جنبش انقلابی بیانگر روشنفکری گسترده و احساس رو به افزایش بیدارستی در میان طبقات عالی و متوسط بود. نیز تحریک احساسات ناسیونالیستی در میان توده مردم و میل واقعی به ترقی و پیشرفت در میان یک گروه کوچک، رقابت میان روس و انگلیس نقش مهمی ایفا کرد. تصور بر

این بود که انگلیسیها از احساسات دوستانه پادشاهان قاجار نسبت به روسها منزجر شده و احساس کرده‌اند که اگر رژیم مشروطه برقرار شود منافع انگلستان نیز حفظ خواهد شد. ولو اینکه چنین ملاحظه‌ای در کار نبود، کاملاً مشهود بود که احساسات موافق انگلیسیها با مشروطه خواهان است. در هر حال سفارت انگلیس در تهران انقلابیون را تشویق کرد در حالیکه روسیه که در آن هنگام فکرش در جاهای دیگر مشغول بود، به تأمین جنبش نظر مساعدی نداشت.

هدف جنبش از لحاظ داخلی محدود کردن اختیارات شاه بخصوص در امور اقتصادی و مالی بود و از لحاظ خارجی حفظ ایران برای ایرانیان. انقلاب که عملاً بدون خونریزی صورت گرفت شیوه‌های آشنا و مرسوم مردم غیرفعال را در پیش گرفت: بست نشینی (کم و بیش شبیه به اعتصاب نشسته)، آشوب، تظاهرات، توطئه، خرابکاری و ارباب — در ۵ اوت ۱۹۰۶ شاه به تشکیل مجلس شورای ملی رضایت داد و در ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶ قانون اساسی را امضا کرد که ترتیبات قانونی تشکیل مجلس را می‌داد. چند روز بعد مظفرالدین شاه درگذشت و در ۸ اکتبر ۱۹۰۷ متمم قانون اساسی به تصویب مجلس و توشیح شاه جدید رسید — این دو سند که قانون اساسی ایران را تشکیل می‌دهد حکومتی طبق الگوی بلژیک بوجود آورد که بخش مهمی از قدرت حاکم به مجلس تفویض شد ولی سلطنت را حفظ کرد و پادشاه را فرمانده کل قوا شناخت. در این قانون پیش‌بینی انتخابات عمومی برای هر دو سال یکبار به عمل آمد و نخست‌وزیر و وزیرا در برابر مجلس مسئول بودند.

انقلاب موجب انتقال قدرت سیاسی گردید ولی بر خلاف انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و انقلاب ۱۹۱۷ روسیه هیچ‌گونه تغییری در ساختار اجتماعی و اقتصادی کشور بوجود نیاورد. با این همه، به رغم تمام محدودیت‌هایی که داشت یک رویداد مهم بشمار می‌رفت: یک اخطار موفقیت‌آمیز از جانب ایرانیان به قدرتهای داخلی و خارجی بود. قانون اساسی ضوابطی بوجود آورد و

چهارچوبی برای بنای یک تشکیلات سیاسی بادوام و مؤثر ایجاد کرد. محمدعلی شاه که در ژانویه ۱۹۰۷ بر تخت نشست یکی از بدترین شاهان سلسلهٔ منحل قاجار بود که به کرات سوگندی را که در حفظ قانون اساسی خورده بود زیر پا نهاد و کوشید به زور مجلس را برفکند. وی سرانجام در ژوئیه ۱۹۰۹ از سلطنت خلع شد ولی روسها علناً به او کمک کرده بودند و در همان سال نیز به ایران هجوم برده و تبریز را موقتاً اشغال نمودند. انگلیسیها از مشروطه خواهان پشتیبانی می کردند. بنابراین رقابت روس و انگلیس بدون هیچ تغییر قابل ملاحظه ای در رویه دو امپراتوری همچنان ادامه داشت، هر چند در اروپا دولتهایی که سرتاپا مسلح شده بودند در پیش بینی جنگی که سرانجام در ۱۹۱۴ روی داد مشغول مانور بودند. فرانسه با روسیه متحد شده و با انگلیس قرارداد مشهور به «تفاهم صمیمانه» را امضا کرده بود. اکنون بمنظور حفظ منافع کلی تر اروپائی، انگلیس و روس و فرانسه مایل بودند منابع اصطکاک خود را در آسیای جنوب غربی برطرف سازند. در نتیجه روس و انگلیس طبق قرارداد ۱۹۰۷ متعهد شدند تمامیت و استقلال ایران را محترم بشمارند ولی بر روی نقشهٔ ایران دو خط افقی ترسیم کردند. در شمال خط فوقانی انگلیس موافقت کرد که هیچ گونه امتیاز سیاسی و بازرگانی مطالبه نکند. در جنوب خط تحتانی نیز روسیه موافقت کرد که هیچ امتیاز سیاسی و بازرگانی نخواهد. در فاصلهٔ باریک میان این دو خط نیز قرار شد هیچ یک از دو دولت مداخله ای نمایند. قرارداد مزبور «تقسیم ایران» نبود بلکه تعیین مناطق نفوذ بود که احتمالاً سیر طبیعی رویدادها آن را منجر به تقسیم کشور می کرد. در فاصلهٔ ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۴ نیروهای تزاری دفعات متعدد وارد خاک ایران شدند و شمال ایران را تحت اشغال دائمی خود درآوردند. افزون بر آن، نمایندگان سیاسی روسیه در پایتخت به انحاء مختلف به دخالت در امور داخلی کشور ادامه دادند.

نخستین هیئت امریکائی: شوستر و روسها

در سال ۱۹۱۰ مجلس شورای ملی تحت رهبری افرادی قرار گرفت که به عنوان میهن پرست مرفعی صمیمانه خواستار بودند حکومت مشروطه موفق شود. با وجود این کشور در وضع اسفناکی از فقر، رکود و بی نظمی سقوط کرده بود. کسر بودجه مزمن مرتباً به میزان وامها افزوده می شد. میهن پرستان ایران قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روس و طرز رفتار این دو کشور را بدرستی تهدیدی علیه استقلال ایران تلقی می کردند. در این اوضاع و احوال بود که دولت ایران بطور کاملاً منطقی دست یاری به سوی ایالات متحد دراز کرد و تقاضای اعزام نخستین هیئت مالی امریکائی را کرد که با آن موافقت شد.

حضور مستخدمین بیگانه در ایران مطلب تازه ای نبود. از ۱۹۰۳ یک هیئت بلژیکی امور گمرکات را در دست داشت و وظیفه اش جمع آوری پول برای باز پرداخت وامهای انگلیس بود. بلژیکیها بزودی مورد نفرت عمومی قرار گرفتند، از یک جهت به این علت که انگلیسیها آنها را تحمیل کرده بودند و از جهت دیگر به دلیل این سوءظن که در توطئه های داخلی و خارجی دخالت دارند. در این هنگام رئیس این هیئت موسوم به مورنار به عنوان مستشار مالی خدمت می کرد، ظاهراً بدون اینکه به هیچ نتیجه قابل توجهی دست یافته باشد. یک فرانسوی به نام آقای بیزو نیز به عنوان مستشار مالی انجام وظیفه می کرد و گزارشی که نامبرده پس از دو سال خدمت تسلیم دولت کرد پایگانی و فراموش شد.

رهبران ایران تشخیص دادند که در اوضاع و احوال آن روز نخواهند توانست بدون استخدام مستشاران خارجی مالی کشور را براساس صحیح و سالم بنا نهند. همچنین تشخیص دادند که تا «نظم را در خانه خودشان برقرار

نکنند» ضعف و بی‌پولی آنها را مانند گذشته تحت سلطه انگلیسیها و روسها قرار خواهد داد. ایرانیان می‌دانستند که اصلاحات مالی شرط قبلی هرگونه پیشرفت داخلی و ترقی کشور است. نارضایتی از مستخدمین بلژیکی و فرانسوی و بی‌میلی به استخدام انگلیسیها یا روسها تنها امریکائیان را باقی گذاشت که از آنان کمک و یاری بخواهند.

دو ملاحظه دیگر نیز باعث شد که ایرانیان متوجه امریکایی‌نشدن امریکا ثروتمند بود و یقیناً نقشه‌های سیاسی در مورد خاورمیانه‌اش و تصور می‌شد با سرمایه‌گذاران امریکائی می‌توان بخوبی وارد معامله شد و در صورت لزوم به آسانی و اطمینان از آنان وام گرفت. یک هیئت مالی امریکائی می‌توانست به عنوان رابط اقتصادی و مالی بین دو کشور خدمت کند. اگر امریکا هیئتی در ایران داشته باشد و در این کشور سرمایه‌گذاری کند، احتمالاً به عنوان عامل موازنه سیاسی بکار خواهد رفت و از استقلال کشور دفاع و آن را حفظ خواهد کرد.

ایالات متحد امریکا از مدت‌ها پیش با ایران مناسبات سیاسی و اقتصادی داشت ولی این مناسبات بر روی هم عادی و ناچیز بود. مبلغین مذهبی فرقه پریمیتری در اواخر قرن نوزدهم شروع به احداث مدارس و بیمارستانهایی کرده و در این هنگام تبدیل به عامل نفوذ مداوم و سازنده‌ای شده بودند. دولت امریکا به زحمت می‌توانست با تقاضای دولت ایران در یافتن یک امریکائی صلاحیت‌دار برای خدمت در ایران مخالفت ورزد، بنابراین پرزیدنت تافت رئیس‌جمهور وقت امریکا مورگان شوستر را برای این شغل پیشنهاد کرد. هنگامی که این انتخاب مورد تأیید مجلس شورای ملی ایران قرار گرفت وزارت خارجه امریکا اعلام کرد که شوستر هیچ‌گونه ارتباط رسمی با دولت ایالات متحد نخواهد داشت و آن دولت هیچ مسئولیتی را در کارهای او بر عهده نمی‌گیرد.

شوستر بمحض ورود به ایران در اوایل ۱۹۱۱ حدود و اختیارات خود را به

عنوان مستشار دریافت و از مجلس خواست قانونی بگذرانند و اختیاراتی در امور مالی به او بدهد. با این تقاضا موافقت شد و شوستر با شور و حرارت و شهامت زیادی از راه صحیح و با فداکاری کامل در راه منافع ایران بکار پرداخت. روسها با او به مخالفت برخاستند. خصائلی که موجب ستایش ایرانیان شده بود در نظر مأموران تزاری مترادف با از دست دادن وجهه و موقعیتشان بشمار می رفت. افزون بر آن، موضع شوستر و بلایه او بر آسایش این فرض قرار داشت که ایران کشوری است مستقل. اگر این امریکایی مستشاری نظیر بیزویا مستخدمی مانند مورنار بود، شاید روسها با او مخالفت نمی ورزیدند. اما شوستر دریافت که اوضاع چنان دستخوش بی نظمی است و ضعف دولت به اندازه ای است که او نیاز به یک نیروی ژاندارمری تحت فرمان خودش دارد تا بتواند به جمع آوری مالباهاها پردازد. نظر به اینکه هیچ یک از کارمندان خودش قادر به سازماندهی چنین نیروئی نبود و وقت نیز تنگ بود، او از انگلیسیها خواست که یک افسر ارتش را برای احراز این سمت به او قرض بدهند. انگلیسیها پذیرفتند ولی روسها از صدور اجازه سفر به شمال به این افسر خودداری کردند، هر چند مأموریت او صرفاً از جانب دولت ایران بود. افزون بر آن ضمن تلاشی در وصول مالیات از یک ایرانی تحت الحمايه روسیه، سربازان بریگاد قزاق به زور مانع از انجام وظیفه افراد شوستر گردیدند.

شوستر که درست و حسابی شکست خورده بود به سفارتخانه های انگلیس و روس شکایت کرد که به جانی نرسید. پس از حدود نه ماه پس از ورود شوستر به ایران، دولت روسیه خواستار اخراج او گردید و برای اینکه حرفش را به کرسی بنشانند یک اولتیماتوم چهل و هشت ساعته تسلیم کرد و نیروهایش را به سوی تهران روانه ساخت. حکومت ایران آن چنان ضعیف و دچار تفرقه بود که تسلیم شد و نخستین تلاش امریکا در کمک به ایران و نخستین آزمایش قیومت امریکا بر این منطقه پر آشوب خاتمه یافت. شوستر در بازگشت به امریکا خاطرات خود را در کتابی که عنوان آن بدرستی اختناق ایران

است منتشر ساخت.

بعضیها رئیس نخستین هیئت امریکائی در ایران را به بی سیاستی متهم کرده اند ولی با توجه به سیاست روسیه تزاری مشکل می توان گفت که او چگونه می توانست از مسائلی که منجر به اخراجش شد، اجتناب ورزید یا سازش کند. کنار کشیدن انگلیسیها و عدم پشتیبانی امریکائیها او را در موقعیتی بدون کمک و امید قرار داد. اما تجربه شوستر و کتابی که منتشر ساخت اوضاع یک کشور کوچک ستم دیده را که او مردانه دفاع از آن را بر عهده گرفته بود به جهانیان نشان داد.

اگر ایران روشن ساخته بود که علاوه بر روسها خود ایرانیان نیز مانع از انجام وظیفه شوستر شدند شاید در درازمدت به نفعش تمام می شد. پاره ای از ایرانیان که از مدتها پیش از روسها پول می گرفتند و به منافع روسیه خدمت می کردند وقتی با تقاضای جدی شوستر در پرداخت مالیات روبرو شدند از اربابان خارجی خود تقاضای حمایت کردند. دیگران نیز با دستپاچگی، بزدلی و ترس خود بطور ضمنی موجبات جری شدن روسها را فراهم کردند. اختناق ایران کاملاً مشهود بود. ولی افکار عمومی امریکا در آن زمان نیز مانند ایام اخیر، از مشاهده این واقعیت که ملتی دارد خودش را خفه می کند یا دست کم طنابی را که دیگران به گردنش افکنده اند محکم می کند، خودداری ورزید.

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل سوم

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

جنگ، وقفه و دیکتاتوری

پس از عزیمت شوستر، دولت ایران افسران سوئدی را برای سازماندهی و اداره ژاندارمری استخدام کرد ولی نیروهای مزبور در رویارویی با ناآرامیهای عشایری و راهزنی، خود را ناتوان نشان داد. کشور در مضیقه مالی بود و رکود اقتصادی و انحطاط همچنان ادامه داشت. هنگامی که نخستین جنگ جهانی آغاز شد ایران بیطرفی خود را اعلام کرد ولی بزودی صحنه عملیات جاسوسان آلمانی و میدان جنگ ترکها، روسها و انگلیسیها قرار گرفت. ویرانیهای گسترده‌ای در شمال غربی روی داد در حالیکه ناامنی در سراسر کشور افزایش یافت و قدرت دولت عملاً ناپدید شد. به رغم کمک موقت انگلستان، مشکلات اقتصادی ایران در پایان جنگ بدتر از همیشه شد. فروپاشی کامل دولت قریب الوقوع می نمود و آنچه اوضاع را خرابتر می کرد قحطی بود که در نقاط مرکزی کشور بیداد می کرد.

چشم پوشیهای روسیه، پیشرویهای انگلیس و کودتا

خوشبختانه انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، ایران را از فشار ناحیه شمال نجات داد. بلشویکها در اعلامیه های یک جانبه و عهدنامه ایران و شوروی ۱۹۲۱

چشم‌پوشی خود از امپریالیسم تزاری، بخشیدن قروض ایران به دولت تزاری، ترک هرگونه ادعای حقوق برون‌مرزی برای اتباع روسیه و لغو امتیازات خود را در ایران اعلام کردند. عهدنامه ۱۹۲۱ وعده عدم مداخله شوروی در امور داخلی ایران را می‌داد.^۱ چشم‌پوشی از امتیازات اقتصادی که بظاهر بسیار بزرگوارانه بنظر می‌رسید، عملاً چیز مهمی را که برای روسها با ارزش باشد به ایران بازنگرداند و شوروی اصرار ورزید که امتیاز سود بخش شیلات بحر خزر تحت نظارت آن دولت قرار داده شود. روسها قشون خود را از خاک ایران بیرون بردند ولی یک ناوچه توپدار در بندرانزلی نگاه داشتند. گذشته از حضور این ناوچه و مسئله شیلات، ایران تا آغاز جنگ دوم جهانی از مداخلات شوروی آسوده بود.

در حالیکه از جانب شمال اینگونه تشویق به عمل می‌آمد، انگلستان نیز به سهم خود یک برنامه همکاری فراگیر را ارائه داد تا ایران را روی پای خودش نگاه دارد و منافع امپراتوری را حفظ نماید. در مقدمه قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، بریتانیا متعهد شد استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم شمارد، کارشناسان تام‌الاختیاری برای اصلاح ادارات ایران بفرستد، افسر و مهمات و تجهیزات برای ایجاد نیروئی که بتواند نظم و قانون را برقرار سازد تأمین کند، قرضه‌ای به ایران بدهد، در احداث راه آهن و دیگر وسایل باربری با ایران همکاری کند و در بررسی و تجدیدنظر در تعرفه‌های گمرکی ایران شرکت نماید. این قرارداد با انتقادات شدیدی در ایالات متحده روبرو گردید، در حالیکه ناسیونالیستهای ایرانی به انگیزه‌های انگلیس سوءظن داشتند و از عکس‌العمل روسها می‌ترسیدند. کابینه‌ای که این قرارداد را امضا کرده بود سقوط کرد، مردم به مخالفت برخاستند و سرانجام دولت انگلیس از این طرح

(۱) در عین حال عهدنامه به روسیه شوروی اجازه داد هرگاه ایران پایگاه عملیات خارجی علیه روسها قرار بگیرد، حق خواهد داشت قشون به خاک این کشور وارد کند.

صرفنظر کرد.

بدین سان به علت وقفه‌ای که در فشارهای دو امپریالیسم رقیب ایجاد شده بود، ایران توانست از فرصت استفاده کند و یک حکومت قوی و خوب روی کار آورد. در ۱۹۲۱ رضاخان پهلوی، فرزند یک دهقان مازندرانی و سرهنگ بریگاد قزاق که روسهای تزاری تأسیس کرده بودند، از قزوین به سوی تهران رفت، نخست وزیر جدیدی را بر سر کار گذاشت و خودش را فرمانده کل قوا و وزیر جنگ نامید. او بزودی این مشاغل را بطور دائمی در دست گرفت و به علت قدرت نظامی و ویژگیهای شخصی‌اش، تبدیل به دیکتاتور بالقوه ایران شد.

در همین سال و تقریباً به همان دلایل ۱۹۱۱، دولت ایران از دولت ایالات متحد آمریکا تقاضا کرد یک هیئت مالی دیگر برایش بفرستد و در پاسخ این تقاضا بود که نخستین هیئتی که من ریاست آن را برعهده داشتم در پائیز ۱۹۲۱ عازم ایران شد. من به عنوان رئیس کل مالیه قراردادی داشتم که به تصویب مجلس رسیده بود و اختیارات وسیعی به من واگذار می‌کرد. یکبار دیگر وزارت خارجه آمریکا روشن ساخت که اعضای هیئت هیچ رابطه رسمی با دولت ایالات متحد ندارند و این دولت هیچ مسئولیتی در اعمالی که نامبردگان انجام خواهند داد یا نخواهند داد، ندارد.

دومین هیئت امریکائی

بدون شک ایرانیان آرزوی اصلاحات مالی، پیشرفت اقتصادی، پیروی از الگوی غربی یا درست‌تر بگویم تحقق استقلال کشورشان را داشتند. آنان به صراحت به نقائص خود و بی‌اعتمادی هرکس به درستکاری و مین پرستی دیگری اعتراف می‌کردند. در عین حال سیاستمداران حرفه‌ای ایران که بیشتر

از طبقه زمیندار غایب در املاکشان بودند، احساس همدلی بسیار ناچیزی نسبت به توده مردم و درک اندکی از ناراحتی و بی اعتباری که روند اصلاحات ممکن بود نصیبشان کند داشتند. از سیاستمداری فعال بی بهره بودند و میل نداشتند تجدید سازمان کشور با منافع شخصی آنان، احساسات افراد متنفذ و بازیهای سیاسی افراد یا گروهها اصطکاک پیدا کند. در رویارویی با تمایلات سازشکارانه و رفوژ طفره آمیز وزیران، ما از پشتیبانی گروهی از نمایندگان روشنفکر مجلس برخوردار بودیم، اشخاصی که خود را طرفدار انقلاب مشروطیت و مأموریت نافرجام شوستر می دانستند. نیز پشتیبانی رضاخان را داشتیم که بدون آن بطور قطع و یقین انتقادات و مخالفتهای ایرانیان هرگونه کار سازنده ای را غیرممکن و موقعبیت ما را بی ثبات می ساخت. شورویها از هیئت ما استقبال خوبی نکردند و در روزنامه های مسکو به حمله به ما پرداختند ولی در خود ایران هیچ مشکلی ایجاد نکردند.

نباید چنین استنتاج کرد که ما از هرگونه دشواری و مخالفتی در امان بودیم. در آغاز با نوعی حرکت پنهانی روبرو شدیم که هدف آن محروم ساختن ما از هرگونه ابتکار و قراردادن ما تحت اوامر دولت بود، یعنی ما را بصورت مستشارانی بی اختیار یا دست کم مدیرانی با مسئولیت محدود درآوردند. بعدها نقض مکرر قرارداد موجب شد که استعفایم را تسلیم کنم. این کار مؤثر واقع شد.

از همان ابتدای کار ما با مخالفت مالکان بخصوص اعیان و اشراف روبرو شدیم که سالیان دراز از پرداخت مالیات گریخته بودند. تصمیم به متمرکز ساختن درآمدها و هزینه ها ما را با مناقشه ای طولانی با وزارت پست و تلگراف واداشت. مدیران مالی امریکائی ولایات اغلب با فرماندهان ارتش برخورد پیدا می کردند. در این گونه موارد گاهی روابط خود من با رضاخان تیره می شد. اقلام بودجه و جزئیات قوانین موجب اختلاف با دولت و وزیران می شد. رویهمرفته ما در بستر پر قونخواییده بودیم.

از آغاز تا فرجام کار، ما اصول مالیه سالم و سازمان صحیح را در مد نظر داشتیم. سازش در اصول و استثناء قائل شدن برای افراد را مؤدبانه رد می کردیم. حتی الامکان و بدون احساسات مخالف ولی با قدرت و بدون تبعیض به ارزیابی و وصول مالیاتها می پرداختیم. در پرداختها نیز قانون را با ادب و احترام ولی بطور دقیق و بدون تبعیض اجرا می کردیم. با لحنی دوستانه ولی بطور یکنواخت و گاهی با تاکید «نه» می گفتیم. بدین جهت ایرانیان به من لقب «دکتر پول نیست» داده بودند.

نتایج فعالیتهای ما بزودی ظاهر شد و در پایان دوره خدمت مان کار اساسی مقدماتی انجام شده بود: خانه ایرانیان از لحاظ مالی مرتب شده بود. ما ساختار کلی مالیه ایران را که به یک دو جین جزء تقسیم و در یک دو جین جا پراکنده شده بود تجدید سازمان داده و درهم ادغام کردیم. درآمدها، هزینه ها و ترتیب حسابداری را متمرکز ساختیم. با سازمان بهتر و قوانین مالیاتی جدید، درآمدها افزایش یافت. قوانین مزبور وصول حق راهداری در جاده ها که حمل و نقل کالاها را به تأخیر می انداخت و باعث رنجش و دلخوری می شد و نیز عوارض قرون وسطائی را که در جلو دروازه ها اخذ و باعث محدودیت تجارت داخلی می شد لغو کرد. برای اداره خالصه جات (دهات و جنگلهای متعلق به دولت) سازمانی کارآمدتر، سودبخش تر و انسانی تر بوجود آوردیم. نظر به اینکه ما مسئول جمع آوری و حمل گندم و توزیع آرد بین نانواییها بودیم و با یکی از موارد مکرر کمبود غله در ایران روبرو شدیم، توانستیم قحطی را برطرف کنیم. دولت با کمک ما بودجه اش را متعادل ساخت و شروع به پرداخت بدهیهایش کرد و پول برای عملی ساختن برنامه های عمرانی تهیه کرد.

وقتی نظم در امور مالی برقرار شد، توجه خود را معطوف به تجدید حمایت اقتصادی و تشویق بازرگانی کردیم. مجلس قانونی درباره اخذ مالیات اضافی از قند و شکر و چای تصویب کرد و با این کار پول برای احداث

راه آهن سراسری ایران تأمین کرد. مهندسین امریکائی که دولت به پیشنهاد من استخدام کرده بود بر رسیهای لازم را به عمل آوردند و شروع به ساختمان کردند. یک مهندس امریکائی دیگر که به همین ترتیب استخدام شده بود مدیریت احداث و نگهداری جاده ها را بر عهده گرفت. یک کارشناس کشاورزی امریکائی همزمان در اداره خالصه جات و وزارت کشاورزی خدمت می کرد. چند امریکائی نیز در شهرداری تهران انجام وظیفه می کردند. وزیران ایرانی با همکاری ما مطالعاتی بمنظور تجدیدنظر در تعرفه ها، توسعه آبیاری، نوسازی صنعت قالیبافی و گسترش صنعت جهانبگردی به عمل آوردند. قانونی در خصوص تأسیس بانک ملی ایران تهیه کردیم که مجلس آن را تصویب کرد.^۲ در میان این برنامه ها نفت نیز وجود داشت. وزیرمختار ایران در واشینگتن با قدری اشکال توانست شرکت استاندارد اوایل نیوجرسی را به امتیاز نفت شمال ایران علاقه مند سازد. ضمناً شرکت سینکلمر نیز درخواستی در همین زمینه تسلیم کرد و پس از مذاکرات طولانی با مقامات ایرانی و پس از ترتیباتی با روسها امتیازی کسب کرد که به تصویب مجلس رسید.^۳

اوضاع اجتماعی نیز درخور توجه بود. هم ایرانیان و هم امریکائیان در نظر داشتند در آینده جلو کشت خشخاش را بگیرند و مآلاً مصرف تریاک را که یک مصیبت ملی بشمار می رفت ریشه کن سازند. از نظر مالی دولت آمادگی داشت برنامه های درازمدت آموزشی و بهداشت عمومی را بموقع اجرا گذارد.

در سال ۱۹۲۶ کلیه آثار مقدماتی پیشرفت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در ایران پدیدار شده بود. اگر این تاریخ مصادف با غارت گسترده رضاشاه و

(۲) منظور از این کار تأسیس یک مؤسسه متعلق به ایرانیان و کاملاً مستقل از بانک شاهنشاهی بود که به انگلیسیها تعلق داشت. بعدها همین طور هم شد.

(۳) چندی بعد شرکت سینکلمر از این امتیاز صرفنظر کرد. هیچ یک از اکتشافاتی که تا این تاریخ انجام گرفته وجود نفت به مقدار تجاری را در شمال ایران ثابت نکرده است.

ارتش او نشده بود، احتمال داشت اعتماد عمومی به دولت که لازمه وحدت ملی است رفته رفته در میان مردم ایجاد شود.^۴ مسلماً اگر رضاخان وظیفه خود را به حفظ نظم محدود کرده بود و اگر یک هیئت درازمدت امریکائی خزانه ایران را حفظ و ترقی کشور را هدایت کرده بود، ممکن بود ایران به تدریج شرایط لازم برای حکومت مستقل و ثبات دائمی را بدست آورد. اما در آن سال رضاخان که از ارتش برای دخالت در انتخابات پارلمانی استفاده کرده بود خودش را شاه نامید و کشور به دوران استبداد بدلانگشت بی آنکه کوچکترین صدای اعتراض از جانب اشخاص به اصطلاح خوبی که به علت بی جراتی و آشفتگی فکری یک فرصت طلبانی را در حفظ آزادی در کشورشان از دست دادند بلند شود.^۵ در ۱۹۲۷ رضاشاه پهلوی که دارای

۴) چندین ماه بود که گزارشهایی از تمام نقاط کشور در باره مصادره افراد، اسب، گندم و پول از دهات به من می رسید. این چیاول در بعضی نقاط بقدری شدید بود که هیچ پولی برای پرداخت مالیات باقی نمی گذاشت. پس از آنکه رضاخان به شاهی رسید، من تقاضای ملاقات کردم و خلاصه ای از گزارشهایی را که بمن رسیده بود به عرض او رساندم. او با سرعت به چرخاندن تسبیح خود پرداخت که علامت بروز خشم بود و به رنم احترامی که برایش قائل شده و گزارشها را برایش خوانده بودم و به رنم حقابقی که در این گزارشها وجود داشت، خشم او متوجه شخص من بود نه ارتش او. شهرت داشت که رضاشاه آزادانه از بودجه ارتش برداشت می کند و به مصارف شخصی خودش می رساند. او قبلاً نیز «پیشکشهایی» از دهات دریافت می کرد و این «پیشکشها» یا زور و جبر یا از ترس داده می شد. بطوریکه وقتی خودش را شاه اعلام کرد حرص و آزشگفت انگیزش او را تبدیل به فردی متول ساخته بود.

۵) هارولد نیکولسون که در آن زمان رایزن سفارت انگلیس در تهران بود می گوید که قدرت یافتن رضاخان به میزان وسیعی مدیون وزیرمختار وقت انگلیس بود. وی در این خصوص می نویسد: «پس از عملی نشدن قرارداد ایران و انگلیس که به اصرار لرد کرزن امضا شده بود، معلوم بود که ایران دارد به سرعت رو به نابودی می رود. تنها امید

احساسات بیگانه ستیزی شدید و اعتماد بی جا نسبت به قابلیت خودش بود، هیئت ما را جواب کرد.^۶ بدین سان بود که عمر دومین هیئت امریکائی و دومین نمایش درمانی به پایان رسید.



این بود که ایران بتواند با یک رهبری قوی از درون بازسازی شود. سرپرسی لورن به درستی پیش بینی کرد که رضاخان قادر به چنین کاری است و بدین سان بود که سلسله قاجار بوسیلهٔ مجلس خلع شد...» ر. ک.:

Harold Nicolson, *Friday Mornings 1941 - 1944*, p. 7.

یکی از سوسیالیستهای ایرانی موضوع را به شکل دیگری مطرح می سازد: «سرمایه داران، زمینداران و بازرگانان که به شدت از کمونیسم ترسیده بودند از حکومت مطلقه طرفداری کردند تا بتوانند ثروت خود را حفظ و معاملاتشان را گسترش دهند. دولت انگلیس نیز بمنظور حفظ منافع خود در شرق مقتضی دانست یک حکومت قوی زمام امور ایران را در دست بگیرد و بتواند هرگونه عقاید انقلابی را نابود و از نشر و اشاعهٔ این عقاید در مستعمرات بریتانیا جلوگیری کند. بنابراین سیاست حکومت انگلیس و سرمایه داران ایرانی با یکدیگر تقارن پیدا کرد و در نتیجه قرعهٔ فال به نام رضاشاه اصابت کرد.» به نقل از «دولت ایران از استبداد تا دموکراسی» از انتشارات حزب همراهان (۱۹۴۳) ص ۱۳. به اعتقاد من در مورد صعود رضاشاه به قدرت، نه می توان به انگلیسیها اعتبار داد و نه آنها را سرزنش کرد، هر چند آنها با نظر موافق به رضاخان به عنوان نخست وزیر و سپس شاه می نگرستند. پریدن به درون یک ثرن در حال حرکت سیاست بسیار خوبی است و شاید این کار مناسب حالشان بود که وانمود کنند در تصمیمات او اعمال نفوذ کرده اند.

۶) به من گزارش دادند که شاه جدید با این عبارات نظرش را دربارهٔ من اعلام داشته است: «در این مملکت دو پادشاه نمی تواند وجود داشته باشد من می خواهم تنها شاه باشم.» او مخبرالسلطنه هدایت را که پیرمردی بی دل و جرأت و فاقد قدرت فکری بود به نخست وزیری برگزید و یک توطئه گر انگشت نما و فاسد به نام شاهزاده فیروز را به وزارت دارائی منصوب کرد. منظور از انتخاب شخص اخیر این بود که مرا در وزارتخانه به ستوه بیاورد، در مجلس بی اعتبار کند و در میان اعضای هیئت تفرقه بیندازد. دولت

رضاشاه

از رضاشاه نمی‌بایست یک نقش محدود یا نقشی مطابق قانون اساسی انتظار داشت. او موجودی بود با غریزه‌های بدوی، بی‌رحم و بی‌اعتقاد به قانون که یک عده نوکرسفت و چاپلوس دوره‌اش گرفته بودند و چند نفر کم‌جرات و خودخواه به او نظر مشورتی می‌دادند. او از صمیم قلب و عمیقاً از وضع نابسامان کشورش تکان خورده بود، به توانائی خودش اطمینان داشت و از اعتماد به نفس فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. هیچ رابطه‌ای با انقلاب مشروطیت و هیچ رشته‌محکمی چه از نظر عملی و چه از نظر عاطفی با قانون اساسی نداشت. او به مقام سلطنت به همانگونه می‌نگریست که یک رعیت مازندرانی می‌بایست به شاهش بنگردد: پادشاهی خودکامه، منبع کلیه دانشها و «سایه خدا». بنابراین وقتی رضاشاه به سلطنت رسید، متعهد شده بود که پادشاهی خودکامه باشد و همانطور که سیر رویدادها نشان داد نه یک خودکامه خیراندیش.

او از بعضی جهات مرد بزرگی بود. مجموعه صفات و اعمال او نشان می‌دهد که پدیده‌ای فوق‌العاده بود. درشت‌اندام، راست قامت، زمخت، با بینی عقابی که تا انتهای کار سرباز باقی ماند. چون دارای توانی بی‌اندازه



قرارداد جدیدی به من پیشنهاد کرد که به نحوی تنظیم شده بود که عملاً اختیارات من را سلب می‌کرد. پس از چندین جلسه مذاکره با نخست‌وزیر و وزیر دربار معلوم شد که هیچ تغییری در این قرارداد را دولت نمی‌پذیرد و من قادر نبودم اجازه ملاقات با رضاشاه را کسب کنم. بنابراین وقتی قرارداد من خاتمه یافت ایران را ترک کردم. سایر اعضای هیئت نیز بمحض اینکه قراردادهایشان پایان یافت همین کار را کردند.

بود بدون وقفه و خستگی کار می‌کرد و دیگران را نیز بیرحمانه به کار و می‌داشت. به شیوه سلاطین کهن شرقی در کارهای دولت از سیاست عالیه گرفته تا جزئیات بسیار ریز دخالت می‌کرد. در سالهای آخر سلطنتش چنین می‌نمود که نسبت به قدرت حالت جنون پیدا کرده است. این داستان را نقل می‌کنند که او می‌خواست در محلی درخت بکارد. کارشناس جنگلبانی اظهار داشت: «اعلیحضرتا، این درختها در این محل رشد نخواهند کرد!» او پاسخ داد: «اگر من امر کنم رشد خواهند کرد.» نیز روایت شده است که یکی از چاپلوسان پس از آنکه اقدامات حیرت‌انگیز شاه را یادآوری کرد، افزود: «اعلیحضرتا شما بسیار مفتدرید، شما سایه خدا هستید.» می‌گویند رضاشاه لحظه‌ای به فکر فرورفت و سپس با لحن جدی گفت: «شاید خود خدا باشم!» درنده‌خونی و طمع که از قبل در نهادش وجود داشت، رفته رفته بر رفتار مسلط شد. با حفظ این صفات و پیروی از سنت پادشاهان مستبد ایران، همانند همه دیکتاتورها ترس و وحشت را نخستین وسیله حکومتش قرار داد. مثل دیگر شخصیت‌های تاریخی بزرگتر، تبدیل به سازنده‌ای شد پر پندار، بی‌قرار، ظالم به میزانی غیرقابل تصور و با نتایجی شگفت‌آور.

دستاوردهای دیکتاتوری

رضاشاه قبل از هر چیز یک نظامی بود. او خدمت نظام وظیفه عمومی را برقرار کرد، تعداد نفرات ارتش را از ۴۰ هزار نفر به ۹۰ هزار افزایش داد، ژاندارمری را به ارتش ملحق کرد، چند ناوچه توپدار ساخت ایتالیا برای نیروی دریائی و تعدادی هواپیما و تانک برای نیروهای هوائی و زمینی خرید. او یک ناسیونالیست افراطی بود. قبل از عزیمت من از ایران در ۱۹۲۷، حکومت که بدست او اداره می‌شد به حقوق برون مرزی بیگانگان خاتمه داد.

به داور که شاید یکی از لایق ترین مدیران ایرانی بود، اختیارات تام برای تجدید تشکیلات وزارت عدلیه داده شد تا قوانین مدنی و جزائی را نوسازی کند و زندانهای جدید بسازد. ایران تحت رهبری رضاشاه توانست استقلال گمرکی خود را بدست آورد که مقدمات آن را هیئت امریکائی فراهم کرده بود. چندی پس از آنکه ایران را ترک کردم، رضاشاه شیلات بحر خزر را به روسها داد، هر چند قرار بود این صنعت مهم و دارای موقعیت استراتژیکی بوسیله یک شرکت مختلط ایران و شوروی اداره شود. پس از این اقدام که ظاهراً قول و قرار آن از پیش داده شده بود، شاه دیگر هیچ میدانی به شورویها و هیچ اغماضی به ایرانیان طرفدار روس نشان نداد. او امتیاز نفت جنوب را که در دست انگلیسیها بود لغو کرد و قرارداد جدیدی که بیشتر به نفع ایران بود با آنها منعقد کرد ولی مدت آن را شصت سال افزایش داد. انحصار نشر اسکناس را از بانک شاهنشاهی متعلق به انگلیسیها گرفت و به بانک ملی ایران داد.

رضاشاه همیشه نسبت به امریکا و امریکائیان سردی نشان می داد. او یکبار با خشم فراوان وزیرمختارش درواشینگتن را به تهران احضار کرد به این دلیل که این شخص در حالیکه در ایالت مرلند اتومبیل می رانده، از سوی یک پلیس راه که بیشتر با مقررات رانندگی آشنائی داشته تا مصونیت دیپلوماتیک، مورد اهانت قرار گرفته است. دولت ایران مدرسه و کالج امریکائی را که بوسیله مبلغین پرسبیتی تأسیس و با لیاقت اداره شده بود خریداری کرد. نفرت رضاشاه از بیگانگان تا جائی پیش رفت که به اتباعش دستور داد از رفت و آمد به سفارتخانه های بیگانه خودداری کنند و عملاً به هرگونه تماس اجتماعی میان ایرانیان و دیپلماتهای خارجی پایان داد. دولت همچنان به استخدام کارشناسان بیگانه بخصوص از آلمان و سوئیس ادامه داد ولی فقط برای مدیریت کارخانه ها و خدمات فنی و بدون هیچ گونه اختیار. به مأموریت مستخدمین بلژیکی گمرک خاتمه داده شد. کتابهائی که از کشورهای خارجی وارد ایران می شد، عموماً سانسور و در بعضی موارد ممنوع و

در بسیاری موارد آتش زده می‌شد. علاوه بر همه اینها هدف رضاشاه خود کفائی صنعتی ایران بود.

ناسیونالیسم در جهات دیگر نیز ابراز وجود می‌کرد. قبل از این که من ایران را ترک گویم، تقویم اصلاح شد و نام ماهها از عربی به فارسی مبدل گردید. بزودی نام کشور نیز از پارس و پرشیا به ایران تغییر داده شد. دولت به تبلیغ در باره افتخارات باستانی و فرهنگ ایران پرداخت و پنجاب انواع کتابها را به زبان فارسی تشویق کرد.

در حالیکه ناسیونالیسم در اغلب موارد شکل واپس‌گرا پاننه بخود می‌گرفت، هدف رضاشاه نوسازی کشور بود. پیش از عزیمت من، «کلاه» خوش‌منظره مردان ایرانی یک لبه بدمنظره پیدا کرد و بعداً یکسره جایش را به شاپوی غربی داد. همچنین اتباع ذکور رضاشاه عباهای گشاد و موقر خود را به دور افکندند. ریش مردان نیز همین راه را دنبال کرد و ناپدید شد و صورتهای تراشیده که در گذشته فقط مخصوص خواجهگان بود، عمومیت یافت. سرانجام در ۱۹۳۶ دستور داده شد که زنان کشف حجاب کنند.

همزمان با این اقدامات روحانیت محافظه کار مسلمان از هرگونه قدرت و اعتبار محروم شد. رعایت آداب مذهبی کاهش یافت و امور دنیوی به سرعت رو به افزایش رفت. سینماها، رستورانها، کاباره‌ها و رقصخانه‌ها به محیط پایتخت که زمانی بسیار کسالت‌آور بود، شادی و طراوت بخشید. شترها و الاغها که هنوز وسیله عمده باربری بودند، مورد بی‌لطفی شاهانه قرار گرفتند زیرا وسیله ای ابتدائی بشمار می‌رفتند. وسایل موتوری جایگزین آنها گردید و مقدارشان به میزان قابل ملاحظه ای افزایش یافت. معماران ابنیه عمومی و اقامتگاههای خصوصی اسلوبهای جدید را بکار بردند ولی اغلب به نتایج خنده‌آوری نایل شدند. انواع ماشینها و اشیاء لوکس و تجملی وارد کشور شد که بسیاری از آنها مورد نیاز نبود و هنوز ایرانیان طرز استفاده از آنها را نیاموخته بودند.

تعلیم و تربیت تحت حمایت شاه قرار گرفت و چنین می نمود که به جوانان ایرانی کلید طلائی برای ورود به یک دنیای طلائی داده می شود. دولت تعداد زیادی از جوانان را برای ادامه تحصیل به اروپا فرستاد. دانشگاه که در زمان خدمت من پیشنهاد شده بود، در تهران تأسیس شد. ورزش به دستور شاه و کمک مالی دولت به پیشرفتهائی نایل گردید.

در زمینه اقتصادی، هدف شاه پیشرفت و خودکفائی کشور و ضمناً سودجویی خودش بود. او کشت و زرع در زمینهای را که از دینگران غصب کرده بود ترقی داد. وزارت کشاورزی او به تأسیس مدارس کشاورزی پرداخت، فایده مزرعه های نمونه را نشان داد، ماشینهای کشاورزی وارد کرد، آزمایشگاههایی برای ساخت انواع سرماها تأسیس کرد، با بیماریهای حیوانی و آفات نباتی مبارزه کرد، چند دهکده طبق نقشه با خانه های زیبا و سالم و آب لوله کشی احداث کرد. محصولات جدیدی به بازار آمد و در تولید توتون، پنبه، چای، چغندر قند و پیله ابریشم پیشرفتهای چشمگیری مشاهده شد. بانک کشاورزی به این پیشرفتها کمک می کرد. متأسفانه کشت تریاک در مقابل کشت گندم که ستون فقرات کشور بود، توسعه یافت.

هنگامی که من هنوز در ایران خدمت می کردم، ابتکارات و سرمایه های خصوصی در صدد ایجاد کارخانه بودند. رضاشاه احتمالاً این حرکت را تا حدودی تشویق کرد. مجلس قانونی درباره ثبت شرکتها و حمایت از اختراعات و علائم تجارتي تصویب کرد. شرکتهای بیشماری تأسیس شد. تلاشهای شاه بیشتر در برنامه تأسیس کارخانه های دولتی متمرکز بود. او این برنامه را بخوبی با پیشرفت کشاورزی و بهره برداری از معادن منطبق ساخت و با سرعتی شگفت آور بموقع اجرا نهاد. در پایان سلطنت رضاشاه دولت یک کارخانه دخانیات، یک کارخانه گلیسرین و صابون سازی، پنج کارخانه قند، یک کارخانه روغن کشی، چند کارخانه پارچه بافی — کتان و ابریشم و گونی — یک کارخانه ساخت اسید سولفوریک، چندین کارخانه سیمان،

یک کارخانه تراورس سازی، یک کارخانه چوب ببری، یک کارخانه چدن ریزی، یک کارخانه ساخت ماسک ضد گاز، چند کارخانه مهمات سازی، یک کارخانه مونتاژ هواپیما و چند کارخانه برنج و چای پاک کنی را مالک بود و اداره می کرد. بعضی از این کارخانه ها بزرگ و همگی مجهز به ماشینهای مدرن بودند. یک شرکت دولتی بر صنعت قالیبافی نظارت می کرد و جنبه تجارتي آن را در دست گرفته بود و به پیشرفتهائی در تجدید حیات این صنعت باستانی نایل گردید.

رضاشاه بعضی اقدامات فراموش نشدنی در تسهیل و پیشرفت حمل و نقل کشور کرد. راه آهن سراسری ایران را تکمیل کرد که یکی از برجسته ترین شاهکارهای مهندسی جهان بشمار می رود و نیز بخشی از برنامه بلندپروازانه ایجاد سه خط فرعی را تکمیل نمود. جاده های جدید ساخت و جاده های قدیمی را مرمت کرد و شروع به اسفالت کردن آنها کرد. در بسیاری از شهرها خیابانهای اصلی را توسعه داد، دیوارها را خراب کرد و بولوارهای وسیع و مناظر زیبا بوجود آورد. تعداد اتومبیلها و کامیونها افزایش یافت. سرویسهای اتوبوسرانی و باربری بوسیله کامیون شروع بکار کردند. پمپهای بنزین در سراسر کشور پدیدار شد. تهران که در دوران نخستین مأموریت من خیابانهایش به علت داشتن یک کارخانه برق ضعیف و خانه هایش به دلیل استفاده از چراغهای نفتی نیمه تاریک بود، با فشار یک دگمه بدست این علاءالدین خود کامه روشن شد.

تجارت داخلی و خارجی گسترش یافت. وقتی ایران با دشواریهای ارزی که سایر کشورها را بستوه آورده بود روبرو شد، در امور تجارتي نیز مانند امور دولتی از هر جهت و هر منظوری دیکتاتوری برقرار شد، همچنانکه در سالهای بعد در صنعت نیز دیکتاتوری حکمفرما گردید. مجلس قوانینی در مورد برقراری انحصار دولتی بر ارز، واردات و صادرات وضع کرد. دولت وارد معاملات پایاپای با آلمان و روسیه شوروی شد و چون قادر نبود مستقیماً صادرات و

واردات را جز در مورد بعضی کالاها در دست بگیرد، شاه و نورچشمیهایش امتیازات انحصاری گسترده‌ای به شرکتهای خصوصی ایرانی دادند.

در صفحات قبل در باره بانک کشاورزی صحبت کردم. یک بانک رهنی برای کمک به ساختمانهای خصوصی و یک شرکت بیمه نیز تأسیس شد. هر دوی اینها مخلوق دولت بودند. افزون بر آن خود شاه وقتی وزیر جنگ بود یک مؤسسه غیرقابل اطمینان بنام بانک سپه تأسیس کرد که از لقب نظامی او اخذ شده بود و سرمایه آن از بودجه ارتش تأمین و از جانب نظامیان بشدت کنترل می شد.

صنعتی کردن، تجارتنی کردن و حکومت دیکتاتوری موجب توسعه بی تناسب شهرها گردید. زنان که دیگر منزوی و جدا از مردان نمی زیستند، حق ورود به دانشگاه، ادارات دولتی و مشاغل اجتماعی را یافتند. کانون بانوان تأسیس شد. بطورکلی گرایش به همکاری در میان مردم پدیدار شد. سطح زندگی طبقات بالای اجتماع افزایش یافت. در پایتخت این طبقات که از برکت رژیم جدید رونق یافته بودند به ساختن خانه های آجری با اسلوب مدرن ولی ناجور پرداختند. در دوسوی خیابان شاهرضا مجموعه های ساختمانی احداث شد. بسیاری از خانه ها و آپارتمانها مستراح فرنگی و حمام داشتند. همگی با برق روشن می شدند و یکی دوتا نیز از دستگاه حرارت مرکزی استفاده می کردند. در سیستم مدارس عمومی نیز پیشرفتهائی حاصل گردید که مهمتر از همه افزایش تعداد دانش آموزان بود. بیسوادى بدون تردید کاهش یافت. مردم بیش از پیش به خواندن روزنامه و کتاب چه به زبان فارسی و چه به زبانهای فرانسه و انگلیسی علاقه مند شدند. خدمات درمانی گسترش یافت. دولت و شهرداری اقدام به ساختمان چند بیمارستان و تعداد بیشتری درمانگاه کردند. کاوشهای باستان شناسی زیر نظر مدیران آلمانی و امریکائی بر پایه ای سالمتر و ثمربخش تر ادامه یافت. موزه های ملی در تهران افتتاح شد. اینه قدیمی که مدتها مورد بی توجهی قرار گرفته بود مرمت شد.

خرابه های باستانی قابل بازدید گردید.

لازمه بسیاری از اقداماتی که در بالا نام برده شد ساختمان بود و در مغز مقلد شاه شاهان ساختمان نه فقط بصورت وسیله بلکه بشکل هدف درآمد. او با صرف انرژی در این راه می بایست رضایت و خشنودی کامل بدست آورده باشد زیرا ساختمانهای قابل رؤیت و لمس بود. این ساختمانها طبق دستور و زیر نظر شخص او بالا می رفت، گسترش می یافت و به ابنیه دیگر ملحق می شد.

اینکه رضاشاه چگونه توانست در این مدت کوتاه این همه ساختمان کند یکی از اسرار او بشمار می رود. راه آهن سراسری ایران از نظر پلها، تونلها، دیوارهای سنگی حائل و مناطق صعب العبوری که عبور می کند، به تنهایی از کارهای شگرف است. همچنین کارخانه ها، جاده ها، خیابانها و بیمارستانها. ایستگاه راه آهن تهران قابل مقایسه با ایستگاه مرکزی نیویورک یا واشینگتن نیست ولی به وسعت و زیبایی ایستگاههای نظیر کانزاس سیتی هست. شاه بخش عمده ابنیه دولتی قدیمی را که اغلب آنان زمخت و شبیه کاروانسرا بود تبدیل به ساختمانهای نوساز، جادار و طبق اسلوب صحیح کرد. به بانک ملی ایران یک ساختمان مناسب و زیبا اختصاص داد. وزارت امور خارجه را به کاخ باشکوهی منتقل ساخت. باشگاه افسران را با تزئینات تجملی آرایش داد و یک ورزشگاه بزرگ برای ورزش تجدید حیات یافته ایران بنا کرد. دانشگاه را در مجموعه ای از ساختمانهای مدرن مستقر کرد. هتلهایی در دو سه منطقه دامن البرز نزدیک تهران در دل کوه و نیز در ساحل دریای خزر احداث کرد. در پاره ای از شهرهای کوچک و دهات مراکز خرید ترتیب داد و در چند جا در مناطق کشاورزی خانه های روستائی یک شکل برای کشاورزان ساخت. روستای فریمان در خراسان را با کارخانه ها، مغازه ها و فروشگاهها بصورت شهر نمونه درآورد.

وقتی رضاشاه از سلطنت استعفا داد، انواع و اقسام ساختمانها در تهران و

شهرستانهای شمالی کشور در مراحل مختلف ساختمانی بود: دفاتر برای سازمانهای دولتی، خطوط فرعی راه آهن، ساختمان شرکت بیمه، چندین هتل و کازینو.

رضاشاه نخواست در کاخ سست بنیاد و دلگیر گلستان اقامت کند که اشباح پادشاهان قاجار در آن گردش می‌کردند، بلکه دست به ساختن مجموعه‌ای از کاخهای مدرن زد که درخور اقامت یک امپراتور باشد. بمنظور احداث کاخهای جدید او سه بلوک ساختمانی را ویزان کرد. نزدیک هتل رامسریک کاخ کوچک کلبه مانند ساخت که برای صرف غذا یا گذراندن شب در آن توقف می‌کرد. ضمناً مراقب بود که آیندگان او را فراموش نکنند بدین جهت مجسمه‌های متعدد پهلوی در نقاط مختلف ایران نصب شد. در تهران چهره او بر میدان مرکزی شهر موسوم به توپخانه تسلط دارد و در مدخل غربی پایتخت او رو به سوی شهر ایستاده و کاملاً با قصد و غرض پشت به جهان خارج کرده است.

بعضی از ساختمانهایی که رضاشاه بنا کرد از لحاظ معماری خوب و قابل قبول، بعضی دیگری قواره و بدشکل، تعدادی نیز عجیب و غریب است.^۷

(۷) او در رامسر در کرانه دریای خزر، محل بسیار خوبی در دامنه کوههای پوشیده از جنگل نزدیک چشمه‌های آب گوگرد گرم و به فاصله یک کیلومتر از ساحل را برای ساختمان هتل انتخاب کرد. درون هتل بسیار مجلل و بهای آن بسیار گران است ولی نمای بیرونی آن عجیب است. تعدادی مجسمه روی پشت‌بام نگاهیانی می‌کنند. در کنار پلکانی که به در ورودی منتهی می‌شود دو صف از مجسمه‌هایی که به رنگ نقره یا طلا رنگ آمیزی شده‌اند با اندازه‌ها و اشکال متفاوت قرار گرفته‌اند: از فرشتگان بال دار گرفته تا جنگجویان غول پیکر. وقتی شخص از میان بوته‌های کنار باغچه نگاه می‌کند یک پلنگ یا ببر را مشاهده می‌کند که از فراز پایه‌اش آماده حمله می‌باشد. این کابوس تا محوطه زیر پای هتل ادامه می‌یابد. در اینجا حوض و فواره‌ها، جاده‌ها و باغچه‌های پرگل بدون هیچ گونه قرینه سازی، پرسپکتیو یا نقشه قرار گرفته‌اند. سرانجام وقتی شخص

در حالیکه رضاشاه سرگرم اقدامات مشکوک و پرهزینه بود، برای خودش ثروت عظیمی جمع آوری کرد. بخش مهمی از اراضی مزروعی مازندران به مالکیت شخص او درآمد و بیش از ۲۰ میلیون دلار در حسابهای شخصی اش موجودی داشت. این پولها را شاه از کجا آورده بود؟ در رژیم او بودجه کل کشور، بودجه شهرداریها و بودجه های خصوصی با هم مخلوط می شد. هیچ آمار قابل اعتمادی منتشر نمی شد. با این همه می توان حدس زد که بودجه ای که اسماً به امور عمومی اختصاص داده می شد، چهار طریق اصلی به جیب

شگفت زده راه خود را پیدا می کند، به حوض و فواره ای می رسد که چهار دختر سنگی به پشت خوابیده و حوض را با پاهایشان نگاه داشته اند در حالیکه لباسهای شای عظیمانه ای دربر دارند! جاده ای که هتل را به کازینو و اتاقهای رختکن متصل می سازد بدستور شاه در دو طرفش درختهای سرو نشاندند که از شیراز واقع در شصده کیلومتری این محل آورده بودند. این سروها در حال خشک شدن هستند و انسان به این فکر می افتد که چرا شاه باین فکر نیفتاد که بجای آنها نخل بکارد، زیرا رامسر آب و هوای فلوریدا یا لوس آنجلس را دارد. در این استراحتگاه که می بایست جهانگردان را به خود جلب کند، هیچ گونه پیش بینی برای اسب سواری و گلف و تنیس نشده است.

شهر نمونه فریمان که قبلاً اشاره شد مثال شگفت انگیزتری از انرژی هدر رفته را نشان می دهد. محل این شهر امکان هیچ پیشرفتی را از لحاظ فرهنگی و صنعتی ندارد. در داخل و خارج آن تعداد زیادی درخت کاشته شده است. متأسفانه درخت نیازی به آب دارد و در این منطقه خشک می بایست آب را از اراضی مزروعی اطراف بیاورند. دو سال پس از استعفای رضاشاه نیمی از درختان خشک شدند زیرا کشاورزان آب خودشان را پس گرفتند. در نظر آنان نان بیش از سایه و زیبایی اهمیت داشت. کارهای مزخرف و بی حاصل رامسر و فریمان در تهران نیز تکرار شد. در اینجا شاه یک ساختمان عظیم برای اپرا ساخت (در کشوری که اپرا وجود نداشت) و یک قروشگاه بزرگ دولتی (در کشور کرد و گفته می شود تأکید کرده بود که بورس تهران باید بزرگتر از بورس نیویورک باشد. خوشبختانه این بنا ساخته نشد.

او می‌رفت: مالیاتهای اضافی و اخاذیهای ظالمانه، وصول حق السهم بیشتر از عایدات نفت، تورم، سوده‌های دولت از انحصارات.

سیاست مالیاتی شاه بی اندازه واپسگرا بود؛ هزینه زندگی را افزایش داد و سنگینی آن را به طبقه فقیر تحمیل کرد. مالکان عمده را از پرداخت مالیات مستقیم معاف کرد و حق راهداری قرون وسطائی را که در دروازه شهرها اخذ می‌شد مجدداً برقرار کرد. بسیاری از خدمات بولایش رایگان یا با قیمت بسیار ناچیز تمام می‌شد زیرا بسیاری از مقاطعه کاران و واسطه‌ها از ارائه صورت حساب می‌ترسیدند. در احداث جاده‌ها و ابنیه از کار اجباری، کنیاپوئیه‌های مصادره شده و بیشک تدابیر دیگری برای ارزان تمام کردن کار استفاده می‌کرد. ثروت شخصی او از محصولات اراضی مزروعی که به زور از مردم گرفته بود، از غارت مداوم ثروتمندان و اعیان، از سهامی که در بعضی شرکت‌های خصوصی داشت، از هدایا و رشوه‌ها، از پیشکشهای رؤسای عشایر و از وجوه نامشروعی که از سوءاستفاده‌های دیگران اخذ می‌کرد، ناشی می‌شد. رویهمرفته او شیرۀ مملکت را تا قطره آخر کشید. کشاورزان و کارگران و عشایر را به افلاس کشاند و باج‌های سنگینی از مالکان و زمینداران گرفت. در حالیکه اقدامات او طبقه جدید - «سرمایه دار» - را ثروتمندتر کرد - تجار، مقاطعه کاران، انحصارچیان و سیاستمداران نورچشمی - تورم، مالیاتهای سنگین و دیگر اقدامات پرهزینه او سطح زندگی توده مردم را پائین آورد.

کاستیهای دیکتاتوری

پاره‌ای از اقدامات رضاشاه مدبرانه و دارای اثرات درازمدت بود. پاره‌ای دیگر از نظر اصولی صحیح بود و در زمان و مکان و رابطه مناسب می‌توانست

مفید باشد ولی بخش بزرگی از این برنامه‌های ساختمانی با توجه به نیازهای اساسی کشور زودرس و بیفایده بود. بسیاری از اقدامات رضاشاه هیچ کمکی به روشن شدن افکار، تقویت نهادها و پیشرفت درازمدت کشورش نکرد. او کارهایی برای مردم انجام داد ولی از جانب مردم کار عمده‌ای صورت نگرفت. شاید زمامداری که کمتر کارهای سطحی می‌کرد، احترام بیشتری به پیشرفتهای نامحسوس و توجه بیشتری به آموزش اساسی مبذول می‌داشت.

کشاورزی، بهداشت و آموزش، اساس پیشرفت یک کشور بشمار می‌رود. کشاورزی به آب بستگی دارد و آب در ایران وابسته به آبیاری است. با این حال در هیچ‌یک از فعالیتهای شگرف سازندگی رضاشاه حتی یک طرح بزرگ آبیاری وجود نداشت. قحطی که در اثر خشکسالی و توزیع نامناسب محصول غله وقوع می‌یابد، از جمله اسفناکترین بلاهای ایران بود. هیچ گامی در راه درمان این بیماری برداشته نشد. رضاشاه کشاورزان را که اکثریت جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، بیرحمانه استثمار کرد. او به نحوی عاقلانه مسئله عشایر و ارتباط آن با وحدت ملی را درک کرد ولی به نحوی غیرعاقلانه رفاه عشایر را نادیده گرفت، کوشید شیوه زندگی آنان را عوض کند، رؤسای آنها را زندانی کرد یا کُشت و بجای ایجاد وحدت عملاً تفرقه را در کشور تشدید کرد. مصادره املاک نیز به مقدار زیادی به بی اعتبار شدن اسناد زمینها کمک کرد.

در زمینه بهداشت، کار خود را با احداث بیمارستانها آغاز کرد ولی به طرز گسترده‌ای طب پیشگیری و بهداشت جامعه را نادیده گرفت. در هیچ‌یک از شهرهای ایران لوله کشی آب ایجاد نکرد. در نتیجه خوردنیها و آشامیدنیها همچنان آلوده ماند.

رضاشاه واقعاً به مسئله آموزش علاقه‌مند بود. او از تعداد بیسوادان کاست و در مقایسه با آنچه برای صنعت کرده بود، پیشرفتهای آموزشی اساسی بنظر می‌رسید ولی در عمل برنامه صنعتی او با آرمانهای آموزشی که ادعا می‌کرد

تناقض داشت زیرا برای کارخانه‌های خصوصی و دولتی ایران از کار زنان و کودکان بحد اعلای آن استفاده می‌کرد. او خیابانهای وسیع و سنگفرش احداث کرد ولی از پیش‌بینی محل برای پارکهای عمومی غافل ماند.

اگر پهلوی بیشتر شبیه به جورج واشینگتن بود و نقش محدودتری ایفا می‌کرد، احتمال می‌رفت که دولت و مردم بسیاری از کارهای خوب و تعدادی از کارهای بد را که در این دوره به شاه نسبت داده می‌شد خودشان انجام می‌دادند. علاوه بر آن کشور در درازمدت به پیشرفت‌ها و واقعی‌تری نایل می‌شد. در طول این سالها بسیاری از دگرگونیهای عمده اقتصادی که در ایران صورت گرفت، در عراق و سوریه و فلسطین نیز انجام شد. در این کشورها نیز کارخانه‌ها احداث شد، شهرها گسترش یافت و خانه‌های سبک جدید پدیدار شد. هریک از این کشورها هتلهای امروزی ساختند و برخلاف ایران اشخاص ماهر را برای اداره آنها تربیت کردند. افزون بر آن در عراق و سوریه و فلسطین مردم نیز از لحاظ نیرو، ابتکار و هدف به رشد نایل شدند.

با این همه اگر کسی برنامه‌های مزبور را ارزیابی کند، معلوم می‌شود که زیان‌بخش‌ترین کاستیهای رضاشاه در وسایلی بود که بکار می‌برد: دیکتاتوری، فساد و ترور.

او قانون اساسی را لغو نکرد، تصویب‌نامه‌ها را جانشین قوانین نساخت، پارلمان را تعطیل نکرد یا هیئت وزیران را منحل نکرد. مشروطیت، قانون اساسی و دیگر قوانین، مجلس و هیئت وزیران بجای خود باقی ماندند. ولی در عمل او بکلی برخلاف روح قانون اساسی عمل و بسیاری از مواد آن را نقض کرد، بویژه آنچه مربوط به حقوق مردم می‌شد. انتخابات انجام می‌شد ولی شاه بر آن نظارت داشت. پارلمان دست‌نشانده، ترسو و فاسد‌قواتینی به روال عادی تصویب می‌کرد ولی دقیقاً طبق دستور و نظر شاه. نخست‌وزیر و وزیران از سوی شاه عزل و نصب می‌شدند و دستورات خود را از او دریافت می‌کردند. او آزادی مطبوعات و همچنین آزادی گفتار و اجتماعات را که قبلاً

وجود داشت بکلی از بین بُرد.

هنگامی که من با رضاشاه آشنا شدم او را بیشتر فاقد قیود اخلاقی یافتم تا هرزه و فاسد. در ایران ضرب المثلی وجود دارد که اشخاص درستکار تنبل و بیکاره‌اند و اشخاص نادرست زرننگ. و رضاشاه بی شک به فعالیت و زرننگی بیشتر اهمیت می داد و نادرستی را هم بی شک با سلیقه اش جورتر می یافت و بیشتر مایل بود آن را وسیله کارش قرار دهد؛ از نظر کنسول پول نیز این شیوه را رضایت بخش تر می دانست. در هر حال با گذشته زمان او مشاوران کم و بیش نجیب خود را کنار گذاشت و بدترین عناصر کشور را پیرامون خودش جمع کرد. او این عده را همدست خودش ساخت. به آنها امتیازات گوناگون داد. با دقت شگفت‌انگیزی هر ذالتی را پاداش و هر فضیلتی را مجازات داد. در عین حال خودش را به ملت تأثیر پذیرش به عنوان نمونه مجسم فساد معرفی کرد.

وسیله کار رضاشاه طبعاً حکومت ترور بود. هنگامی که من هنوز به قدر کافی نزدیک و شاهد رویدادها بودم، مواردی از بیرحمی او توجهم را جلب کرد. ولی پس از نخستین سالهای سلطنتش ترور گسترش یافت. او ظاهراً دست به هیچ تصفیه‌ای در یک زمان نزد، هر چند گفته می شود کشتار بزرگ مشهد به دستور شخص او صورت گرفته بود. وقتی من مجدداً به ایران بازگشتم بمن خبر دادند که او هزاران نفر را زندانی و صدها نفر را به قتل رسانده که بعضی از آنان بدست خودش بوده است. بمن گفتند که بسیاری از رجال و شخصیتها در زندان مسموم یا با آمپول هوا کشته شده‌اند. به عنوان مثال می توان از فیروز وزیر مالیه سابق، تیمورتاش که زمانی وزیر دربار مورد اعتمادش بود، سردار اسعد یکی از رؤسای ایل بختیاری که زمانی وزارت جنگ را بر عهده داشت نام بُرد. داور که قبلاً از وی نام بردم و یک صاحب منصب فوق العاده لایق بود، خودکشی کرد. کیخسرو شاهرخ نماینده زرتشتیان در مجلس که تاجری محترم و دوست هیئت امریکائی سابق بود به

قتل رسید. تقدس مذهبی یا حرمت اماکن مقدسه نیز دیکتاتور را از اعمال خشونت‌بار باز نمی‌داشت. او به زیارتگاه‌ها بی‌احترامی کرد. روحانیون را مضروب کرد و کشت. وحشت بر افراد مستولی گردید. هیچ کس نمی‌دانست به چه کسی اعتماد کند و هیچ کس جرأت نمی‌کرد اعتراض یا انتقاد کند. بجز در اوایل کار، بنظر نمی‌رسید هیچ تلاشی برای کشتن شاه به عمل آمده باشد. می‌گویند خود او بر این باور بوده که مقلدان است عمر طولانی داشته باشد.

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل چهارم

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

پل پیروزی

رضاشاه ثابت کرد که حکومتی قوی در ایران می‌تواند دست روسیه را کوتاه کند ولی صلاح در آن است که به هیتلر نزدیک شود. در دوران نخستین مأموریت من در ایران که رضاشاه در جستجوی نیروی سومی برای اتکاء سیاسی و اقتصادی بود، به شرکت یونکرس امتیاز تأسیس یک خط هوایی داد و شروع به استخدام کارشناسان آلمانی کرد. پس از عزیمت امریکائیان، یکنفر آلمانی برای مدتی کوتاه به عنوان مستشار مالی خدمت کرد و یک آلمانی دیگر بانک ملی را سازمان داد. گفتگو از طرح مهاجرت تعداد زیادی آلمانی به ایران می‌شد. کارشناسان جدیدی از آلمان وارد شدند. شاه قراردادهای پایاپای با آلمان منعقد کرد و بخش عمده کالاهای و ماشین آلات خود را از این منبع بدست آورد. در سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ آلمان مقام نخست را در تجارت خارجی ایران احراز کرد.

چنین می‌نمود که پس از روی کار آمدن هیتلر پاره‌ای از کارشناسان آلمانی ولی نه همه آنان مأموران نازی در لباس مبدل بوده‌اند. ظاهراً چند تن از آنان هم افسران اطلاعاتی ارتش آلمان بودند. هنگامی که جنگ دوم جهانی آغاز شد، تعدادی مأموران سیاسی و نظامی و اطلاعاتی و غیره به آنها

پیوستند و وقتی در ژوئن ۱۹۴۱ نازیها به روسیه حمله کردند، فعالیت آنان در ایران شدت گرفت.

تجاوز و استعفا

وقتی روسیه وارد جنگ شد، متفقین نیاز به استفاده از راه ایران برای ارسال اسلحه و مهمات یافتند. در این هنگام راه آهن ایران از خلیج فارس تا بحر خزر امتداد یافته بود و یک شاخه آن به سوی تبریز نزدیک مرز قفقاز می‌رفت، در حالیکه جاده‌های اتومبیل‌رو صعب‌العبور ولی قابل استفاده جنوب را به شمال وصل می‌کرد. افزون بر آن متفقین نمی‌توانستند به ایران که در پشت سر روسیه درگیر در جنگ قرار گرفته بود اجازه دهند که بوسیله آلمانیها اشغال شود یا پایگاه فعالیت‌هایی در میان عشایر ایرانی یا در افغانستان هند قرار گیرد. بنابراین انگلیسیها و شورویها از دولت ایران خواستند که مستخدمین آلمانی خود را مرخص و جاسوسان آلمانی را در کشور بازداشت کند. شاه دست‌به‌دست کرد. انگلستان و روسیه اولتیماتومی تسلیم کردند و چون پاسخ قانع‌کننده‌ای دریافت ننمودند در اوت ۱۹۴۱ به ایران حمله کردند. یک نیروی انگلیسی از جنوب و یک نیروی روسی از شمال.

رضاشاه در ابتدا خواست مقاومت کند و چند گلوله نیز شلیک شد ولی ارتش او به طرز ننگینی درهم فروپاشید. گویا افسران به سرعت به سربازان دشمن پشت کردند و راه فرار را در پیش گرفتند. ولی دست کم یک استثناء وجود داشت و آن افسری بود که بعدها تجربه‌اش را تعریف کرد. وقتی از او پرسیدند آیا او هم گریخته است، پاسخ داد: «نه، من فرار نکردم، من فقط لباس نظامی ام را درآوردم!» در واقع افسران چیزی با ارزش‌تر از لباس نظامی و شرف و آبرویشان را از دست دادند و آن جنگ افزارهای گرانبهرانی

بود که شاه را خوشحال و توده مردم را مرعوب می‌کرد.

دو نیروی متفقین در تهران به هم پیوستند. سفیر شوروی و وزیرمختار انگلیس استعفای رضاشاه را درخواست کردند. رضاشاه به ناچار موافقت کرد. او مبلغی در حدود ۱۳ میلیون دلار را که در بانک داشت به جانشینش منتقل ساخت تا صرف برنامه‌های عمرانی کند و قرار شد املاک مزروعی، کارخانه‌ها، هتلها و مؤسسات گوناگونی را که خود او به تملک درآورده بود به صاحبان اصلی آنها مسترد یا به دولت واگذار کند. انگلیسها شاه سابق را با چند تن از فرزندان و تعدادی آجدان و پیشخدمت تا یگلی از بنادر جنوبی ایران همراهی کردند. در آنجا او را در یک کشتی نهادند که ظاهراً فکر می‌کرد عازم هندوستان، تبعیدگاهش می‌باشد. وقتی در کراچی اطلاع یافت که او را به جزیره موریس می‌برند، خُلق خوشش را از دست داد، از همراهانش کناره گرفت و به مدت زیادی در تنهایی به فکر فرو رفت. در مورد زندگی و افکار بعدی او رعایای سابق اطلاع چندانی ندارند. او در ژوئیه ۱۹۴۴ در ژوهانسبورگ درگذشت.

رضاشاه به نفع پسر بیست و دو ساله اش محمدرضا پهلوی استعفا داد که قول داد یک پادشاه مشروطه باشد.

تجاوز خارجی، فروپاشی ارزش و عزیمت ناگهانی دیکتاتور ضربه روحی و هرج و مرج و بی نظمی شدیدی بوجود آورد. عشایر دوباره مسلح شدند و راهزنیهای خود را از سر گرفتند. مقامات دولتی با استفاده از هرج و مرج به غارت درآمد ملی پرداختند در حالیکه طبقه دیگری از کلاشها از فرصتی که هرج و مرج به آنها داده بود حداکثر استفاده را کردند. قبلاً جنگ بخش عمده تجارت خارجی کشور را فلج کرده بود. اکنون ناامنی داخلی احتکار کالاها را تشدید می‌کرد، به تورم سرعت می‌بخشید و سودجویی را تشویق می‌کرد. حکومت جدید تلاشهایی برای جلوگیری از افزایش قیمتها بکار برد که بیفایده بود. دستگاه اداری کشور روحیه اش را باخت و دچار فلج گردید.

اشغال و اتحاد

نیروهای انگلیسی و شوروی در بسیاری نقاط ایران پایگاه ایجاد کردند و برای دوران جنگ یا همانطور که بسیاری از ایرانیان حدس می زدند برای مدتی بیشتر رحل اقامت افکندند. سرانجام دو کشور متفق در داخل و خارج تهران نیز بودند ولی شمال کشور عملاً در اشغال روسها بود و در جنوب انگلیسیها حفظ منافع نظامی متفقین را برعهده گرفته بودند و راه آهن سراسری ایران زیر نظر متفقین قرار داشت. انگلیسیها خطوط جنوب و شورویها خطوط شمال را در دست گرفتند، در کنار آنها پستهای نگهبانی قرار دادند، بر تعمیر و نگهداری آنها نظارت نمودند، تعدادی واگن به حمل بار اختصاص دادند، عملیات راهبردی کردند ولی سازمان اداری ایرانی را دست نخورده باقی گذاشتند. بنادر خلیج فارس تحت اداره انگلیسیها قرار گرفت و بنادر بحر خزر تحت اداره شورویها؛ و نیز متفقین در حدود نیمی از خطوط تلگرافی را به خودشان اختصاص دادند.

بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ یک پیمان اتحاد سه جانبه با ایران منعقد کردند. دو دولت بزرگ «مشترکاً و بطور جداگانه متعهد شدند تعامیت ارضی، حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را محترم بشمارند». ایران به آنان اجازه داد از وسایل ارتباطی در سراسر کشور از جمله راه آهنها، جاده ها، بنادر و خطوط تلگرافی استفاده کنند. ماده چهارم پیمان مزبور مقرر می داشت:

«دول متفق می توانند در خاک ایران قوای زمینی و دریائی و هوائی به تعدادی که لازم بدانند نگاه دارند و تا جایی که مقتضیات استراتژیک اجازه بدهد نقاطی که این قوا نگاه داشته خواهند شد با موافقت دولت ایران تعیین

خواهد شد. جمیع وسایل مربوط به روابط بین قوای دول متفق و ادارات دولت ایران حتی الامکان با همکاری مقامات ایرانی تسویه خواهد شد به نحوی که امنیت قوای مزبور محفوظ بماند.

«مسلم است که حضور این قوا در خاک ایران اشغال نظامی نخواهد بود و نسبت به ادارات و قوای تأمینیه ایران و زندگانی اقتصادی کشور و رفت و آمد عادی سکنه و اجرای قوانین و مقررات ایران هر قدر ممکن باشد کمتر ایجاد مزاحمت خواهند نمود».

در ماده ۵ بریتانیای کبیر و اتحاد شوروی وعده دادند پس از پایان جنگ با آلمان و شرکای آن، در مدتی که زیاده برشش ماه نباشد قوای خود را از خاک ایران بیرون خواهند برد.

در ماده ۶ دو دولت متعهد شدند «در هر امری که مستقیماً با منافع ایران مرتبط باشد» با این دولت «مشاوره» نمایند و در ماده ۷ متعهد شدند «بیشترین مساعی خود را بکار ببرند تا حیات اقتصادی ملت ایران را در مقابل تفسیقات و اشکالاتی که در نتیجه جنگ حاضر پیش بیاید محفوظ بدارند».

ایران بلافاصله مناسبات سیاسی خود را با آلمان و ایتالیا قطع کرد و بعداً نیز اقدام مشابهی در مورد ژاپن به عمل آورد. بدنبال آن اعلان جنگ به آلمان در سپتامبر ۱۹۴۳ و ژاپن در فوریه ۱۹۴۵ صورت گرفت. با این حال طبق پیمان اتحاد سه جانبه، ایران در جنگ نقشی انفعالی ایفا کرد. متفقین علاوه بر راه آهن، خطوط تلگرافی، بسیاری از دارائیها و تسهیلات ایران را برای استفاده خودشان اختصاص دادند. بموجب قراردادهایی با شورویها، کارخانه های اسلحه و مهمات سازی و کنسروسازی ایران در خدمت ارتش سرخ درآمدند و انگلیسیها نیز کارخانه مونتاژ هواپیما را اجاره کردند.

پس از واقعه پل هاربور، یک نیروی امریکائی که بعدها بنام فرماندهی خلیج فارس شناخته شد، تحت فرماندهی سرلشکر دونالد کانالی در ایران مستقر شد و مرکز ستاد خود را در امیرآباد در حومه تهران قرار داد و عملیات

حمل اسلحه و مهمات به جبهه شوروی را در بخش جنوبی راه آهن از انگلیسیها تحویل گرفت. پیمان سه جانبه شامل نیروهای امریکائی نمی شد که بدون استفاده از ترتیبات پیمان وارد خاک ایران شدند و در آنجا باقی ماندند.

متفقین نه تنها نیروهائی که از نظر قدرت مهم بود در ایران نگاه داشتند، بلکه دست به عملیات ساختمانی و تعمیراتی گسترده ای در بنادر و اردوگاهها و راه آهن ها و جاده ها زدند و چندین هزار ایرانی را بکار گرفتند. دول متفق بمنظور تأمین وجه برای نیازهای محلی خود یک موافقتنامه مالی با دولت ایران امضا کردند که خرید ریال را در برابر ارز خارجی^۱ و تبدیل تا ۶۰ درصد از مبادلات را با طلا پیش بینی می کرد.^۲

نظارت های اقتصادی متفقین

انگلیسیها بمنظور ترتیب حمل و نقل با کشتی و سهمیه بندی کالاهای کمیاب «مرکز تدارکات خاورمیانه» را در قاهره تأسیس کردند و پس از ورود کشور ما در جنگ، امریکائیان به کارمندان این سازمان پیوستند. مرکز مزبور که مخفف آن به زبان انگلیسی «میسک» بود و معمولاً به این نام خوانده می شد بر واردات به کشورهای خاورمیانه نظارت می کرد و در هر یک از این کشورها سازمانی متشکل از کارشناسان داشت که نیازهایشان را بررسی و سهمیه هر یک را تصویب و به افزایش تولیدات محلی کمک می کرد. سازمان وام و اجاره ایالات متحد نیز که بعدها سازمان اقتصاد خارجی نامیده شد

(۱) نرخ مبادله ریال در زمان جنگ معادل ۳/۲ سنت امریکائی تعیین شد.

(۲) در موافقتنامه با ایالات متحد امریکا تا صد درصد قابل تبدیل بود.

دفتری در تهران تأسیس کرد و با همکاری «مسک» و نیز با ترتیب دادن خریدهای مستقیم دولت ایران بکار پرداخت. سفارتهای انگلیس و امریکا نیز یک کمیسیون سهمیه واردات انگلیسی - امریکائی ایجاد کردند که وظیفه اش غربال کردن تقاضاهای بازرگانان ایرانی بود.

تجاوز متفقین و شرایط همراه آن حمل و نقل کالا بوسیله کامیون را در ایران مختل کرد. متفقین تأمین کامیونها و لاستیک مورد نیاز را بر عهده گرفتند و بمنظور استفاده خودشان «شورای بازربری راه» را با یک رئیس ایرانی و اعضائی از جانب سفارتهای انگلیس و امریکا، اداره وام و اجاره و «مسک» تأسیس کردند. هیئت مزبور یک انگلیسی را برای مدیریت اداره کل بازربری راه استخدام کرد که بدون هیچ گونه اساس قانونی و قراردادی و تنها به علت مقتضیات روز نظارت کامل به توزیع لاستیک و استفاده از کامیونها در سراسر کشور را در دست گرفت. هیئت مزبور تعدادی کامیون از خودش داشت. این سازمان غیرعادی از نظر مالی خودکفا و از نظر تئوری متعلق به دولت ایران بود.

شرکت بازرگانی پادشاهی متحد (پو. ک. سی. سی.) که در آوریل ۱۹۴۰ بوسیله دولت انگلیس تأسیس و بودجه آن از طرف خزانه داری بریتانیا تأمین شده بود، در حمل کالاهای غیرنظامی به روسیه بکار گرفته شد ولی در ضمن کالاهای گوناگون را به کشورهای خاورمیانه وارد می کرد، از جمله مقدار زیادی شکر، آرد و کالاهای دیگر به ایران حمل کرد.

بدین سان دول متفق نظارت گسترده و مؤثری بر حیات اقتصادی خاورمیانه اعمال می کردند. کارمندان «مسک» و سفارتخانه ها با یکدیگر مخلوط شده و حتی گاهی یکسان شمرده می شدند. در ابتدای کار طبعاً مأموران و کارشناسان انگلیسی بودند که این ترتیبات را عملاً در انحصار خود داشتند. با این همه سفارت امریکا در تهران نقش فعالی در اخذ کالاهای اساسی و به راه انداختن دستگاه ازپا درآمده اقتصاد کشور ایفا می کرد. مسائل

سفارت، مسائل بین متفقین و مسائل داخلی دولت ایران بکلی با هم درآمیخته بود. در اصل این فکر وجود داشت که خاورمیانه به عنوان یک واحد تلقی شود. دولت بریتانیا بمنظور عملی ساختن این فکریک وزیر مشاور تعیین کرد که در قاهره اقامت داشت و در همان زمان دولت امریکا نیز آقای جیمز لنڈیس را با مقام وزیرمختاری و سمت «مدیر امریکائی عملیات اقتصادی در خاورمیانه» به قاهره فرستاد. او به عنوان نماینده منطقه ای سازمان اقتصاد خارجی عمل می کرد و در کمیته اجرائی «مسک» عضویت داشت و ظاهراً از جمله وظایف او هم آهنگ ساختن فعالیتهای اقتصادی امریکا در سراسر منطقه بود.

دولت ایران نیز سازمانهای خودش را تأسیس کرد تا وظایفی را که از نظارت متفقین بر تجارت ناشی می شد انجام دهند. انحصار چای، قند و شکر، پنبه و قماش در دست دولت بود. پس از تلاشی که به عمل آمد تا واردات را به دست بازرگانان بپارند، سازمانی برای تأمین کالاهای و سایر خریدهای دولت تأسیس شد. وزارت بازرگانی و پیشه و هنر وظیفه صدور پروانه واردات و صادرات به بازرگانان را بر عهده گرفت ولی بخش عمده این کار قبلاً بوسیله «مسک» و سفارتخانه ها انجام گرفته بود. مأموران دولت کالاهای سهمیه بندی شده را توزیع می کردند ولی با پارتی بازیهای رسوائی آمیز، بی لیاقتی و فساد. قند و شکر، چای، قماش و نان شاید برای نود درصد از عامه مردم ضروریات عادی زندگی را تشکیل می داد ولی ظاهراً بخش عمده سه قلم اول و بخشی از گندم راه خود را به سوی احتکار یا بازار سیاه پیدا می کرد.

منشاء «برنامه مستشاران امریکائی»

انگلیسیها به جهت تلاش نظامی متفقین و فوریت مسائل داخلی ایران، تعداد قابل توجهی از اتباع خود را برای کمک به دولت ایران در تولید و حفظ ذخایر مواد خوراکی مورد نیازش اعزام نمودند. دولت ایالات متحد نیز استخدام تعدادی امریکائی را برای کار در سازمانهای دولتی ایران بر عهده گرفت.

از قرار معلوم امنیت داخلی از نظر متفقین و نیز از نظر ایرانیان حادثترین مسئله بشمار می رفت. شورش عشایری یا بی نظمیهای دیگر ممکن بود راههای ارسال مواد خوراکی را تهدید کند و بنابراین این امر موجب اشغال کامل خاک ایران گردید. وزارت جنگ امریکا سرلشکر کلارنس ریدلی را برای خدمت به عنوان مستشار ارتش ایران اعزام داشت. ژاندارمری که نیروی پلیس روستائی ایران است، در زمان رضاشاه به وزارت جنگ ملحق شده بود ولی این فرزند خوانده ارتش پس از استعفای رضاشاه به وزارت کشور برگشت، یعنی جایی که منطقیاً به آن تعلق داشت و کمتر می توانست در بلندپروازیهای دیکتاتور آینده مفید واقع شود. همین وزارتخانه بر سازمان شهرداریها از جمله نیروهای پلیس شهرهای بزرگ و کوچک نظارت می کرد. وزارت جنگ امریکا سرهنگ نورمن شوارتسکف را برای فرماندهی ژاندارمری اعزام کرد. هم شوارتسکف و هم ریدلی ستادی از افسران امریکائی داشتند و خدماتشان بر اساس موافقتنامه هائی که بین دولتهای امریکا و ایران منعقد شد، انجام می گرفت.

ایرانیان یک فرد غیرنظامی امریکائی بنام ل. س. تیمرن را به عنوان مستشار شهربانی و نیز دکتر ل. م. ویندزور را برای خدمت در سازمان آبیاری

استخدام کردند. سرهنگ ا. ا. نوری ورث موقتاً از ارتش امریکا انتقال داده شد تا به وزارت بهداری ایران کمک کند.

بازیک امریکائی دیگر بنام ج. ک. شریدان به عنوان مستشار وزارت خواربار به ایران آمد. جمع آوری گندم بوسیله دولت بمنظور تأمین نیاز شهرها بیش از پیش دشوار می شد و علت آن مخالفت رضاشاه با افزایش بهای گندم بود. قدرت دیکتاتوری او جمع آوری گندم را تضمین می کرد ولی اکنون که پنجه آهنین او ناپدید شده بود، مسئله مواد غذایی فوری و عاجل شده بود. ناامنی و تورم باعث شد که گندم نیز مانند سایر کالاها اجتکار شود. فقدان وسایل حمل و نقل اوضاع را تشدید می کرد. افزون بر آن جمع آوری گندم از وزارت دارائی منتزع شده بود و وزارت نویند خواربار می بایست در بدترین مواقع سازمان وسیعی ایجاد کند. سرانجام کمبود محصول در سال ۱۹۴۲ تهران و سایر شهرها را به مدت چند ماه دستخوش قحطی و یا حالت نیمه قحطی کرد.

در چنین اوضاع و احوالی که برای هر کاری جز مقررات اضطراری بسیار دیر بود، شریدان در دسامبر ۱۹۴۲ وارد تهران شد. آشوبهایی برای نان در تهران صورت گرفت و خسارات زیادی به اموال مردم زد و حتی باعث کشته شدن چند نفر گردید. تا چند ماه مقدار نانی که میان مردم توزیع می شد ناکافی و دارای کیفیت نامطلوب بود. چند مورد مرگ از گرسنگی گزارش شد و بخش بزرگی از مردم که تعدادشان را فقط با حدس و گمان می شد تخمین زد از کم غذایی و بد غذایی صدمه دیدند.

همانطور که در تابستان ۱۹۴۲ در وزارت خارجه امریکا به من توضیح داده بودند ایران یکبار دیگر دست کمک به سوی امریکا دراز کرده و مایل بود من با یک هیئت مالی دیگر به آن کشور برگردم. جنگ جهانی دوم شرایطی را که در سابق موجب استخدام هیئتهای امریکائی شده بود با تأکید بیشتر و خطر قابل رؤیت و فوری تر احیا کرده بود. نیروهای مسلح انگلستان و شوروی

کشور را اشغال کرده بودند. ناامنی حکمفرمائی می‌کرد. قیمتها به سرعت موشک بالا می‌رفت. تجارت دستخوش رکود و دستگاه دولت دچار هرج و مرج بود. حکومت مشروطه که مجدداً برقرار شده بود از خود ناتوانی نشان می‌داد. ولی در واکنش به حکومت ستمگر پهلوی، چنین بنظر می‌رسید که آرمانهای انقلاب ۱۹۰۶ یک فرصت دیگر برای عملی شدن یافته است.

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل پنجم

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

سومین هیئت مالی آمریکا

برای اینکه بتوانیم جریان سومین تجربه آمریکاییان را در تثبیت اوضاع ایران بفهمانیم، ضروری است روابط میان هیئت مالی و دولت ایالات متحد، نوع وظایفی که ما بر عهده گرفته بودیم، اساس قانونی و قراردادی کارمان، بعضی از شرایطی که در کیفیت و کارآئی هیئت ما تأثیر بخشید و نوع کاری را که ما مسئول آن شدیم شرح دهیم.

وزارت خارجه و سفارت

در وزارت خارجه آمریکا گزارش و مسائل مربوط به خاور نزدیک، در سطح پائین بوسیله اداره امور خاور نزدیک و مشاور سیاسی وزیر در امور خاور نزدیک بررسی می شد. کارمندان سطح پائین به علت اطلاعات تخصصی خود نقش بسیار مهمی در تغییر و تحول سیاست و حتی اجرای آن داشتند. وقتی کارمندان مزبور اظهار عقیده می کردند، معمولاً نظر وزارت خارجه را بیان می داشتند ولی آشکار است که در سالهای اخیر عدم توافق بین کارمندان سطح پائین و سطح بالا گاهی موجب اختلال در تعیین سیاست

گردیده و مانع از اخذ تصمیمات فوری و روشن در مواردی که نیاز به اقدام داشته شده است. بیشتر یا تمام اعضای سطح پائین دیپلماتهای حرفه‌ای و اعضای وزارت خارجه هستند.

در تابستان ۱۹۴۲ از زبان کارمندان مزبور شنیدیم که دولت ایران مایل است من به عنوان رئیس سومین هیئت مالی امریکائی به ایران برگردم.^۱ هم وزارت خارجه و هم کاردار ایران در واشینگتن با این نظر موافق بودند که هیئت مالی و رئیس آن باید مجهز به همان تجهیزات باشد که به هیئتهای مالی سابق اعطا شده بود. مجلس شورای ملی ایران در ۱۲ نوامبر ۱۹۴۲ قانونی تصویب کرد که متضمن شرایط استخدام من بود.^۲

مدت قرارداد پنج سال بود و از نظر من هدف اولیه این هیئت همانند هیئتهای قبلی کمک به ایران در حل مسائل مزمن و دیرینه کشور بود تا جایی که شرایط زمان جنگ اجازه می‌داد و بالاتر از آن تهیه طرحهایی بود برای دوران بعد از جنگ. اگرچه منشور اتلانتیک بیش از یک سال پیش اعلام شده بود ولی ظاهراً وزارت خارجه در مورد مسائل اساسی ایران با مسئولیتهای امریکا در خاورمیانه در حفظ صلح، توجه ناپذیری به دوران بعد از جنگ معطوف می‌داشت. با این حال به من گفته شد که دولت ایالات متحد در نظر دارد در دوران بعد از جنگ نقش مهمتری در مورد نفت، بازرگانی و حمل و نقل هوایی ایفا کند و یک برنامه بزرگ در دست تهیه است.

کاملاً قابل درک است که نگرانی فوری و عمده وزارت خارجه در باره

(۱) در این هنگام بیشتر تماسهای من با وزارت خارجه از طریق کارمندان سطح پائین بود که با مصاحبه‌ای با آقای برلی مشاور وزیر و مصاحبه دیگری با آقای سامنرولز معاون وزارت خارجه تکمیل شد.

(۲) قانون استخدام رئیس کل دارائی ایران در پیوست شماره ۶ این کتاب چاپ شده است.

اوضاع ایران مربوط به مسائلی می‌شد که ممکن بود در تلاشهای جنگی متفقین تأثیر ببخشد. در آن هنگام نازیها در حال پیشروی در قفقاز بودند. به من گفتند که دولت ایران دچار ضعف شدیدی است و در مرز فروپاشی قرار دارد و وزارت خارجه از من خواست که در آن دولت استحکام بوجود آورم. در این خصوص هیچ سوءتفاهمی نمی‌توانست وجود داشته باشد یا بعداً پیدا شود. اگر نمی‌توانستیم دولت ایران را در دوران جنگ سر پا نگاهداریم، استفاده از «پل پیروزی» جداً با مانع روبرو می‌شد و هرگونه تلاشی بعد از جنگ در این کشور را غیرممکن می‌ساخت. یکی دو تن از کارمندان وزارت خارجه در مورد آنچه تصور می‌شد افزایش شایستگی و احساسات ملی ایرانیان است تأکید و به من توصیه کردند که بهتر است بیش از مأموریت سابقم دیپلوماسی بکار ببرم. با وجود این، کارمندان وزارت خارجه مایل نبودند خودشان را داخل مذاکرات مربوط به شرایط استخدام من بنمایند و بدون هیچ سؤالی قرارداد را به نحوی که میان دولت ایران و من توافق شده بود دریافت کردند.

بعدها روشن شد که وزارت خارجه در حین این مذاکرات به هیچ تفاهم و هیچ تصمیمی در مورد نوع کاری که امریکائیان باید در ایران بر عهده بگیرند نایل نشده بوده است. همانطور که اشاره کردم قبل از این تاریخ نیز تعدادی امریکائی در استخدام دولت ایران بودند که بیشترشان عنوان مستشار داشتند به استثنای شوارتسکف که اختیارات اجرایی داشت و شریدان که با وظایف اجرایی روبرو شده و طبعاً می‌کوشید به عنوان عامل اجرا عمل کند. هیئت مالی نیز قرار بود اجرایی باشد نه مستشاری. اقدامات اجرایی نه تنها با سنت امریکائیان در ایران تطبیق می‌کرد، بلکه از نزدیک و بطور منطقی با آنچه وزارت خارجه از هیئت انتظار داشت مربوط بنظر می‌رسید. همچنین این نوع تشکیلات دلالت بر آن داشت که ما وظیفه‌ای داریم که باید انجام بدهیم و در باره‌ما با معیارهای دیپلماتیک یا روابط شخصی و محبوبیتی که بدست آورده‌ایم قضاوت نخواهد شد بلکه از روی خصلت تشکیلاتی که ما بنا نهاده

و نتایج اداری که کسب کرده ایم قضاوت خواهند کرد. متأسفانه این نکات مبهم باقی ماند و کارمندان وزارت خارجه با زمینه دیپلماتیک خود و عدم آشنائی با امور اجرائی ظاهراً نفهمیدند که هدف سازمان و دستگاه اداری ما چیست یا در وظیفه ای که به عهده می‌گیریم چه چیزهایی نهفته است.

علاوه بر آن، خط مشی وزارت خارجه در روابطش با هیئت نامشخص بود. به من گفته شد که ما «مستخدم دولت ایران» هستیم و در برابر سفارت امریکا در تهران مسئولیتی نداریم و لزومی ندارد که گزارش کارهای خود را به سفارت بدهیم. از جانب دیگر به من توضیح دادند که وزارت خارجه در نظر دارد با این هیئت بیش از هیئتهای سابق سرو کار داشته باشد و از من خواهش کردند که روابط نزدیکی با سفارت داشته باشم و آن را از جریانات مطلع سازم. وقتی به کارمندان وزارت خارجه هشدار دادم که نوع مأموریتی که با آن موافقت کرده‌اند نمی‌تواند وظیفه‌اش را بدون برانگیختن انتقاد و ایجاد مخالفت انجام دهد، آنها با تردید وعده حمایت وزارت خارجه را در صورت بروز اشکال دادند و قول دادند در صورتیکه اتهاماتی علیه شخص من به عمل آید قبل از هر اقدامی روایت من را درباره واقعت امر مطالعه کنند. در آن هنگام این ضمانتها کافی بنظر می‌رسید.

از طرفی دیگری اطلاعاتی و عدم پیش بینی وزارت خارجه، اثرات جدی در آینده داشت. در دوران رضاشاه صدها جوان ایرانی در اروپا تحصیل کرده و به کشورشان بازگشته بودند. تعداد زیادی از آنان در دستگاه اداری روبرو به گسترش پادشاه دیکتاتور استخدام شده بودند. رضاشاه شاید از کاستیهای دستگاه دیوان سالاری خودش بی‌خبر بود. خود دیوانسالاران نیز بی‌دانشند یا نمی‌خواستند دیگران بدانند و تنها چند نفر از خارج از دستگاه از حقایق مطلع بودند. کارمندان وزارت خارجه امریکا بر این باور بودند که اکنون ایرانیان لایق و تحصیل کرده مشاغل گوناگون اداری را در دست دارند. کاردار ایران در واشینگتن این نظر را تأیید کرد و اظهار داشت که سازمان و طرز کار

وزارت دارایی به همان صورتی است که در سال ۱۹۲۷ ترک کرده بودم. بنابراین من یک هیئت نسبتاً کوچک را در نظر گرفتم و در قانون استخدام خود اجازه همراه آوردن هشت همکار را تقاضا کردم که مجلس با آن موافقت کرد. از این هشت نفر فقط شش نفر را توانستم قبل از عزیمت از امریکا استخدام کنم.

وقتی در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۳ (۹ بهمن ۱۳۳۱) وارد ایران شدم، متوجه شدم که سفارت ما بطرز بدی دچار کمبود کارمند و طبعا تراکم کار است. هر چند سفارت از مسائل اقتصادی زمان جنگ بخوبی مطلع بود و با اینگونه مسائل تماس دائمی و فعالانه داشت، ولی از جریانات سیاسی یا هر چیز دیگری که در پشت پرده یا در خارج از پایتخت روی می داد، اطلاعاتش ناچیز بود. دور از حقیقت نیست اگر بگویم سفارت در جمع آوری اطلاعات نیمه کور و نیمه کربود. ضمناً چون فاقد وسایل ارتباطی کافی با وزارت خارجه در واشینگتن بود و تعدادی از کارمندان اداری و تندویسها و ماشین نویسهای نیز به خدمت سربازی اعزام شده بودند نیمه لال هم بود.

هنگام ورود من آقای لوئیس دریفوس وزیرمختار بر سفارت ریاست می کرد و به دلیل اینکه شخصی محبوب و کارآمد بود، عموماً به عنوان شایسته ترین نماینده ای که تا آن وقت ایالات متحد به ایران فرستاده بود تلقی می شد. همسر وزیرمختار نه تنها به عنوان یک بانوی مهمان نواز جذاب بلکه به عنوان یک انسان خستگی ناپذیر و دلسوز در محلات پرجمعیت جنوب تهران قلب مردم را تسخیر کرده بود. او هر روز به صدها تن مردم فقیر که مثل حیوانات کشیف و ناپاک در زاغه ها زیست می کنند مراقبتهای پزشکی می داد. هیچ مأمور تبلیغاتی که هدفش بزرگ کردن و محبوب ساختن امریکائیان در چشم ایرانیان بود نمی توانست جانشین سادگی و صمیمیت خانم دریفوس بشود. وزارت خارجه به سفارت دستور داد با هیئت همکاری و از آن حمایت کند و سفارت این کار را با صداقت، همدلی و حسن نیت انجام داد.

اختیار و همبستگی

بطور کلی ترتیبات قانونی که من پیشنهاد کردم و ایرانیان پذیرفتند، با شرایطی که قبلاً تحت آن کار کرده بودم و با اختیارات و فرصتهایی که به شوستر داده شده بود از نزدیک تطبیق می‌کرد. با این همه قرارداد من صرفاً تقلید از قراردادهای پیشین نبود بلکه بر پایهٔ معلومات ایرانیان از سیاست و اخلاق و با توجه به وجههٔ امریکا در این بخش از جهان قرار گرفته بود. سنت امریکائیان در ایران بوسیلهٔ دو هیئت قبلی پایه‌گذاری شده و بشدت با آثار و خاطراتی که افراد سایر ملیتها در این کشور از خود باقی گذاشته بودند متفاوت بود. امریکائیان بدون تردید، با بیطرفی کامل و صرفاً برای ایران کار کرده بودند بدون اینکه هیچ رشتهٔ سیاسی یا اقتصادی به آنان بسته باشند. وظیفهٔ آنان بنظر خودشان نه تنها برای کشوری که آنها را استخدام کرده بود بلکه برای شهرت و آیندهٔ خودشان نیز بسیار مهم و پرمعنی بود. علاوه بر آن از آنجائی که در مشرق‌زمین در بارهٔ امریکا و امریکائیان بطور اعم از روی کسانی قضاوت می‌کنند که از این منطقه بازدید می‌کنند، بنابراین امریکائیان در ایران بار سنگینی از مسئولیت در حفظ و افزایش آبروی کشورشان را بر عهده داشتند. بدین جهت امریکائیبانی که برای انجام وظایف مالی فراخوانده شده بودند — که کلید کلیهٔ برنامه‌های اصلاحی و پیشرفت بشمار می‌رفت — اصرار ورزیده بودند که فرصت انجام وظیفه به آنان داده شود و در محدودهٔ حقوقی که به آنان اعطا شده بود با هرگونه فشاری خواه از سوی ایرانیان و خواه از سوی بیگانگان بشدت مقاومت می‌کردند.

طرز رفتار و روش ما نیز در این خصوص نظر مساعدی را که ایرانیان نسبت به ما داشتند به نحو گسترده‌ای به حساب می‌آورد. من در سال ۱۹۴۲ هیچ

دلیلی نمی دیدم و ظاهراً دیگران هم هیچ دلیلی نمی یافتند که ما باید این طرز رفتار را تغییر دهیم یا با سنت دیرینه خود قطع رابطه کنیم.

قرارداد جدید من شامل دو اصل اساسی می شد: اختیار و همبستگی.

اختیاراتی که قرارداد به من تفویض می کرد موارد زیر را دربر می گرفت:

- (۱) تهیه بودجه دولت به شرط تصویب وزیر دارائی و هیئت وزیران و مجلس.
- (۲) نظارت در پرداختها و تعهدات مالی؛ یعنی دولت ایران تعهد کرد هیچ هزینه ای نکند و هیچ تعهدی را بر عهده نگیرد مگر آنکه امضای وزیر دارائی و شخص من را داشته باشد. (۳) نظارت در پرسنل؛ یعنی پس از مشورت با وزیر دارائی من اجازه داشتم رؤساء و کارمندان دستگاه مالی کشور یا سایر سازمانهای دولتی را که از بودجه دولت استفاده می کردند یا با سرمایه دولت تأسیس شده بودند استخدام، ترفیع رتبه و تنزل رتبه بدهم یا اخراج کنم.
- (۴) تجدید سازمان دستگاه مالی کشور به شرط تصویب وزیر دارائی.
- (۵) اداره کردن یا «تصدی فوری» امور مالی کشور تحت نظارت کلی وزیر دارائی.

اینها اختیارات اساسی من بود هر چند یکی از آنها یعنی «اختیار کیسه پول» جنبه منفی داشت. در حالیکه سه مورد آن مشترکاً با وزیر دارائی اجرا می شد، یکی مشروط به تصویب او بود، دیگری منوط به مشورت با او بود و سومی با نظارت کلی او. بدیهی است که اختیار نهائی در دست مجلس یا هیئت وزیران قرار داشت. بمنظور همکاری و ایجاد تفاهم با این نهادها در قرارداد من ماده ای وجود داشت که به من اجازه حضور در جلسات هیئت وزیران یا کمیسیونهای مجلس را وقتی مسائل مالی مطرح می شد، می داد.

باید تکرار کنم که اختیارات مزبور حداقل شرایطی را که برای انجام وظیفه مفید و آبرومند لازم بود تشکیل می داد. باید در نظر داشت که مالیه کلید تجدید حیات و اعتبار ایران بشمار می رفت ولی در این کشور نابالغ سیاست و سایر فشارهای ناشی از منافع شخصی بر سازمانهای مالی به حدی

زیاد و قوی است که اگر مستخدمین امریکائی فقط «مستشار» بودند، یقیناً نظر مشورتی آنها در امور اساسی نادیده گرفته می شد. در نتیجه حضور چنین امریکائیهائی در ایران بیفایده بود — حتی بدتر از بیفایده، چون این فکر نادرست را بوجود می آورد که اصلاحات انجام گرفته است. بنابراین آنها خودبخود به صورت عروسک پشت پرده یا سپر بلای عناصر ایرانی مخالف با اصلاحات درمی آمدند. افزون بر آن ضعف و بیفایدهگی مستشاران نه فقط برای آبروی خودشان بلکه برای آبروی همه امریکائیان و دولت ایالات متحد زیان آور بود.

اختیاراتی که اشاره شد به رئیس کل دارائی یعنی رئیس هیئت تفویض شده بود. سایر اعضای هیئت مثل همه مستخدمین ایرانی در سازمانهای مالی در برابر او مسئول بودند. چنین ترتیبی برای تضمین همبستگی میان اعضای هیئت ضروری بود. کلمه «همبستگی» شامل بسیاری از الزامات و شرایط می شود که در مجموع یک سازمان اجرایی مؤثر را بوجود می آورد و آن را حفظ می کند. الزامات و شرایط مزبور در نظر هر مدیر بازرگانی خصوصی و هر رئیس سازمان دولتی با تجربه اساسی بشمار می رود. در هر کار دسته جمعی یا تلاش گروهی موفق، رهبری و یگانگی لازم است، ولی در ایران، یعنی در جایی که اشخاصی که می خواهند در کار گروه اخلال کنند رذیلاته ترین وسایل را بکار می برند تا در بین اعضای گروه تفرقه و نارضایتی ایجاد کنند، این امر ضرورت حیاتی دارد. در مورد امریکائیان در ایران گفته مشهور بنجامین فرانکلین در ۱۷۸۷ در فیلادلفیا کاملاً صدق می کند: «همه ما باید خودمان را به یکدیگر ببندیم وگرنه جداگانه حلق آویز خواهیم شد.» در مورد هیئت ما تفاهم بر این بود که اعضای آن دسته جمعی پشت سر رئیسشان بایستند، به او گزارش بدهند و از او یا از طریق او دستور بگیرند. در این تفاهم وفاداری تلویحی بود ولی در روابط فیما بین اعضا جنبه حیاتی داشت. همبستگی و موفقیت نیاز به همکاری، چشم پوشی از کاستیهای یکدیگر،

گشاده دستی مشترک و روحیهٔ بده‌ستان داشت بدون دسته‌بندی، اصطکاک و نفاق.

هدف و وظایف اجرایی ما ایجاب می‌کرد که بسیاری از اعضای هیئت مشاغل اجرایی را احراز کنند و بخش بزرگی از اختیاراتی که به من داده شده بود به همکارانم تفویض شود. از این تفویض اختیار چنین استنباط می‌شد که هر امریکایی که ریاست سازمانی را بر عهده‌دارد مستحق است از کارمندان امریکایی و ایرانی خود انتظار وفاداری داشته باشد. بنابراین در همان حال که ما خودمان را با سازمان اداری ایران تطبیق می‌دادیم، به عنوان مأمورین اجرایی وزارت دارائی عمل می‌کردیم و بخش بالای سلسله‌مراتب اداری را تشکیل می‌دادیم که اختیار به آنها تفویض و مسئولیت‌هایشان تعیین شده بود. در عین حال گروهی متناسب برای وحدت خط مشی و همکاری در عمل را تشکیل می‌دادیم.

همانطور که متذکر شدم قرارداد استخدام من مقرر می‌داشت که ترتیبات اداری فوق به مدت پنج سال به مرحلهٔ اجرا گذاشته شود مگر آنکه در پایان سه سال بوسیلهٔ یکی از طرفین لغو گردد. داشتن فرصت کافی برای انجام وظیفهٔ یک الزام بدیهی بود. نمی‌شد کارها را با شتاب انجام داد. بخصوص در جایی که مردم انتظار و توقع بسیار زیاد و بسیار سریع دارند، می‌بایست حتی الامکان خودمان را در برابر آس و خشم که یقیناً در نخستین ماههای تحکیم، آمادگی و تجدید سازمان بروز می‌کرد محفوظ نگاه داریم. برای تکمیل این برنامه، یک دورهٔ سه‌ساله بسیار کوتاه بود ولی همانند سالهای ۲۵-۱۹۲۲ برای راه‌انداختن دستگاه، پیاده کردن برنامه و نشان دادن اینکه چه انتظاراتی می‌شد داشت کافی بود.

باید اضافه کنم که با توجه به احساسات ملی در ایران، قرارداد جدید از یکی دو جهت با قرارداد سابق فرق داشت. اولاً در قرارداد قبلی پیش‌بینی شده بود که هرگاه در تفسیر قرارداد بین من و دولت ایران اختلاف بروز کند،

موضوع به داوری ارجاع خواهد شد. با این مطلب به عنوان اینکه مغایر حاکمیت کشور است مخالفت شد. طبق قرارداد جدید اختلافات می بایست برای اخذ تصمیم به مجلس ارجاع شود. ثانیاً در قرارداد قبلی دولت متعهد شده بود قبل از اعطای هرگونه امتیازی با من مشورت کند. به پیشنهاد من این تعهد از قرارداد جدید حذف شد.

تبرستان
www.tabarestan.info

تصویب مجلس

قراردادی که من پیشنهاد کرده بودم با هیچ مخالفتی از جانب مقامات وزارت خارجه روبرو نشد و با ۷۰ رأی موافق و ۳ رأی ممتنع به تصویب مجلس شورای ملی ایران رسید و بصورت قانون درآمد. از آنچه در مذاکرات مجلس گفته شد و آنچه ناگفته ماند چنین برمی آید که چند تن از نمایندگان وظایفی را که به ما واگذار شده بود تشریفاتی و ظاهری تلقی می کردند. تعداد بسیار اندکی از نمایندگان هیئت را ابزار کار خودشان در اجرای نظارت مالی می دانستند. ظاهراً هیچ یک انتظار نداشتند که ما بخواهیم یا بتوانیم در منافع شخصی و سیاسی آنان دخالت کنیم.^۳ در حالیکه نمایندگان می دانستند اوضاع مالی کشور از کنترل وزرای ایرانی خارج شده است، حاضر نبودند

۳) ضمن مذاکرات مجلس درباره ماده ای که به من اختیار می داد که «پس از مشورت با وزیر دارائی در مورد پرسنل مالی اخذ تصمیم کنم» نماینده ای به نام دهستانی اظهار داشت: «اقدامات دکتر میلیسپو بسیار رضایت بخش بوده ولی رفتارش بسیار خشن است. در ماده مورد بحث به عقیده من بهتر است قید کنیم «با تصویب وزیر دارائی»، چون ممکن است در اخراج کارمندان صدیقی که با وی موافق نباشند لجباجت به خرج دهد که می دانم دارد.»

علل واقعی این وضع را افشاء یا مسئولیت خودشان را بپذیرند. مجلس حساسیت ملی زیادی از خود نشان می‌داد و از آن فروتنی صمیمانه‌ای که در ۱۹۲۲ کار ما را سهل کرد خبری نبود. در واقع بسیاری از نمایندگان مجلس سالیان دراز به عنوان عروسکهای انتصابی رضاشاه خدمت کرده و خودشان در فساد و تضعیف روحیه دولت شریک بودند.

یک نطق قوی، با قدرت و صریح در پشتیبانی از استخدام من بوسیله علی دشتی ایراد شد. او این عقیده را بیان می‌کرد که ایران در هر زمینه‌ای احتیاج به مستشار دارد: «ما باید به نقایص خودمان اعتراف کنیم. مستشاران به علل روانی و اخلاقی مورد نیاز هستند. نمی‌خواهم بگویم ما فاقد افراد صدیق و فداکار هستیم. منظورم این است که ما به اندازهٔ خارجیا انرژی نداریم. نباید با تکرار این که کورش زمانی دنیا را فتح کرد از خودمان تعریف کنیم... لابد استحضار دارید که بمحض اینکه رضاشاه کشور را ترک کرد چه دزدیهای صورت گرفت و چه اختلاسهای هنوز دارد صورت می‌گیرد... شما در کدام کشور دیگری می‌توانید این همه خائن، متقلب و مختلس پیدا کنید که از مجازات مصون باشند؟»

اما نماینده دیگری به نام ثقة‌الاسلامی در حالیکه موافق بود با لحن دیگری صحبت کرد: «البته من امریکائیاها را دوست دارم. آنها ملتی صدیق و صمیمی هستند. آنها ملتی بزرگ‌اند. آنها ملتی هستند که دموکراسی را به دنیا آموخته است. همهٔ اینها را قبول دارم ولی در عین حال حاضر نیستم در این مجلس بشوم که ایرانیان دزدند.»

وظیفه هیئت: امور اداری و مالی

چنانکه دیدیم وظیفه هیئت، حل چهار دسته از مسائل بود که یکی از آنها امور اداری بود که مربوط به پرسنل و شایمان می شد. هیئت در وزارت دارائی کارمندان ایرانی از ما خوب استقبال نکردند. پاره‌ای از آنان ضد امریکائی بودند. بعضی دیگر نسبت به ما بی‌باز اعتماد و وفاداری می‌کردند ولی مایل به هیچ‌گونه دخالتی از سوی همکاران امریکائی من نبودند. بسیاری از سالخوردگان باتجربه و تعدادی از جوانان تحصیل کرده عملاً ثابت کردند که از انجام وظیفه در مشاغلی که ما برایشان تعیین کرده‌ایم بسیار مفتخرند. سه چهارتن از مقامات بلندپایه بر این باور بودند که خودشان در مدیریت از امریکائی‌ان بهترند و صریحاً این مطلب را می‌گفتند. بسیاری از کارمندانی که انگلیسی بلد نبودند انتظار داشتند ما آنها را کنار بگذاریم و جایشان را به کسانی که زبان بلدند بدهیم. تعداد قابل توجهی از کارمندان گونئی جنازه‌ای را در قفسه اتاقشان پنهان کرده باشند - و یا کالاهای مسروقه - از ترس کشف شدن دچار وحشت بودند. بسیاری که به ملاحظات سیاسی منصوب شده بودند یا کاری انجام نمی‌دادند یا وجودشان لازم نبود - و عده زیادی در این طبقه قرار می‌گرفتند - با بیم و هراس در انتظار اخراج بر می‌بردند. بیشتر آنان به کارهای جاری و یکنواخت عادت کرده و خوششان نمی‌آمد که کسی مزاحم عاداتهای خانوادگی و در بعضی موارد مداخلشان گردد. دسته‌بندیها و گروههایی تشکیل شد، مقامات بلندپایه به هم حسادت می‌ورزیدند و همه به طرزی غیرعادی حساسیت داشتند.

بعلاقگی، دلسردی، نارضایتی و روحیه خراب مثل یک لحاف ضخیم بر روی همه کارمندان افتاده بود. بیشتر آنان از رفتار غیرمنصفانه و تبعیض

شکایت داشتند و فشار وحشتناک تورم را احساس می‌کردند. تعداد معدودی خوشبین بودند و ابراز امیدواری می‌کردند. بنابراین ما می‌بایست با کارمندانی کار کنیم که دانسته یا ندانسته با فرار از کار و کارشکنی واکنش نشان می‌دادند. سرانجام دریافتیم که تقریباً غیرممکن است که بتوانیم از آنان اطلاعات کسب کنیم یا آنها را به کار و اطاعت از مقررات واداریم. در میان کارمندان مزبور اشخاص درستکار و لایق و امیدبخش نیز وجود داشتند که می‌توانستند برای کشورشان مفید واقع شوند ولی مشروط بر این‌که یکنفر وقت و وسیله کافی برای تجدید آموزش و پرداخت حقوق کافی و حمایت از آنان را داشت.^۱ رویهمرفته هرگونه بهبود اساسی در وضع آنان مستلزم رساندن حقوقشان به سطح هزینه زندگی بود.

دستگاه مالی کشور نیاز به تجدید سازمان فوری داشت. در دوره دیکتاتوری دستگاه مزبور مرتباً تجزیه شده بود. وزارت دارائی در تهران به ۳۴ واحد مجزا تقسیم شده بود که نظارت بر آنها بسیار سست بود و یکی از دشواریهایی که در راه ادغام و مدیریت مؤثر این دستگاه وجود داشت این بود که ادارات این وزارتخانه در ۱۵ ساختمان در نقاط مختلف شهر پراکنده بودند.^۲ در شهرستانها دهها مؤسسه مالی بزرگ و کوچک مستقیماً به تهران

(۴) یکی از جنبه‌های مسئله کارمندان ایرانی در بیست سال پیش از این تاریخ، بوسیله یکی از نخست‌وزیران به این نحو توصیف شده بود: «اصلاح ادارات کلید گنج بشمار می‌رود ولی روی این گنج تعداد زیادی مار خوابیده است. این مارها انگلهائی هستند که هر لحظه مشاغل پُر آب و نان را با مهارت و زیرکی اشغال می‌کنند. یک سیاستمدار و مدیر باجرات لازم است تا سر این مارهای مضر را بکوبد.»

روزنامه شوخی، ۱۳ نامبر ۱۹۴۴

(۵) شاه سابق ساختمان پیش ازینمی از عمارت عظیم جدید وزارت دارائی را تمام کرده بود ولی عملیات ساختمانی به علت کمبود مواد اولیه ناشی از جنگ متوقف شده بود. در

گزارش می دادند. تجدید سازمان مجموع اینها کار دشواری نبود ولی قانع کردن کارمندان به انجام وظیفه طبق روحیه و نیازهای این سازمان جدید مشکل بود.

وزارت دارائی در خلال روند تجزیه خود، یک تحول شگفت انگیز از نظر تشریفات اداری و رسیدگیهای متعدد در سطوح مختلف یافته بود. این کارها که در اصل بمنظور جلوگیری از تقلب و نادرستی بود، در عمل فرصت کارشکنی، اخذ رشوه و اختلاس را افزایش داده بود. تشریفات اداری بصورت راه پر پیچ و خمی درآمد بود که در سر هر پیچ آن یک کارمند می توانست در کمین بنشیند و از کسانی که از بخت بد با وزارتخانه سرو کار پیدا کرده بودند، باج بگیرد.

همچنین کندی و لحن منفی و مفرقه آمیز مکاتبات و کاغذبازی در وزارتخانه بیانگر وضع روحی و اخلاقی حاکم بر کارمندان و بی نظمی بود. از آنجائی که عملاً هیچ قضیه ای که بایک وزارتخانه دیگر مطرح می شد به نتیجه نمی رسید، حجم مکاتبات وزارت دارائی مثل یک گلوله برفی بزرگ می شد و سرانجام عظمت و سرعت یک توده یخ غلطان را می یافت.

یک دسته دیگر از مسائل، در فصل مالیه عمومی قرار می گرفت. اینها عبارت بود از اولاً امور مالی دولت یا به عبارت دیگر جنبه مالی دولت. ثانیاً اسکناس و امور بانکی و ارزی. مسئله امور مالی دولت در وظیفه تهیه بودجه،



پشت این ساختمان نیمه تمام یک عمارت قدیمی و جالب قرار داشت که در دوران سلسله قاجار حرمرسرای شاه بشمار می رفت و عمارت خوابگاه نام داشت. وزیر دارائی، معاون او و من دفاتر کارمان را در این عمارت قرار داده بودیم. اشیاخ همسران عقدی و صیغه شاهان در گذشته هیچ مزاحمتی برای ما ایجاد نمی کردند.

(عمارت تاریخی خوابگاه ناصرالدین شاه در سال ۱۳۳۸ به دستور سرلشکر علی اکبر ضرغام وزیر دارائی وقت ویران شد. - م.)

تصویب آن، اجرای آن و پس دادن حساب خلاصه می‌شد. از نقطه نظر کار اساسی، جمع آوری درآمد و نظارت بر هزینه مهم‌ترین کاری بود که می‌بایست انجام گیرد. کلیه جنبه‌های مالی دولت در عمل با این دو کار عمده شناخته می‌شود یا اینکه در مورد وام گرفتن از قصور در انجام این دو کار یا درجه تعامیل به تعویق افکندن آنها معلوم می‌شود.

وقتی که ما به ایران وارد شدیم، امور مالی دولت چهره‌ای مایوس‌کننده داشت. دست کم در سه سال گذشته هزینه‌ها بیشتر از درآمدها بود. در سال مالی که به ۲۱ مارس ۱۹۴۳ (اول فروردین ۱۳۲۲) خاتمه می‌یافت کسر بودجه به بیش از ۴۰ میلیون دلار بالغ می‌شد و وام دولت به بانک ملی بیش از ۱۰۰ میلیون دلار بود. ولی در حقیقت هم کسر بودجه و هم وام بیش از این مبالغ بود چون رسیدگی به حسابها به عقب افتاده بود و ما هیچ ضابطه و اساس قابل اطمینانی برای برآورد این ادعاها نداشتیم.

از نقطه نظر صرفاً مالیاتی، این وضع افزایش درآمدها و کاهش هزینه را ایجاب می‌کرد. ما دو راه برای افزایش درآمدها داشتیم: یکی وصول پول بیشتر از طریق مالیاتهای قدیم یا جدید. دیگری افزایش درآمد خالص دولت از صنایع و مؤسسات بازرگانی آن.

وظیفه هیئت: مسائل اقتصادی اضطراری

در اوایل کار مسائل اقتصادی فوری و اضطراری کشور در حوزه صلاحیت ما نبود. اینگونه مسائل اصولاً به مسئله تورم و افزایش قیمتها مربوط می‌شد، هرچند وضع خواربار که به جمع آوری و حمل گندم و توزیع نان بستگی داشت از لحاظ اقتصادی و اجتماعی و سیاسی اساسی بشمار می‌رفت و از لحاظ اداری در وضعی بسیار مشکوک قرار داشت.

از ۱۹۳۷ تا فوریه ۱۹۴۳ (تاریخ ورود من به ایران) هزینه زندگی طبق بهترین شاخصهائی که در دست بود از رقم پایه ۱۰۰ به ۷۷۸ افزایش یافته بود، یعنی قیمتها تقریباً هشت برابر شده بود. تورم قبل از ۱۹۳۷ آغاز شده و جنگ موجبات تسریع در افزایش آن را فراهم کرده بود. اما پس از حمله متفقین و استعفای رضاشاه، قیمتها یکباره چند برابر شده بود. از مارس ۱۹۴۲ تا فوریه ۱۹۴۳ هزینه زندگی بیش از دو برابر شد. وقتی اعلامیه ایران وارد شدیم چنین بنظر می رسید که تورم به مرحله ای رسیده که امثل موشک روی هوا می رود. البته جنگ از بسیاری جهات علت طولانی شدن تورم را توجیه می کرد. مقتضیات نظامی در مورد حمل اسلحه و مهمات، واردات را محدود ساخته بود در حالیکه بهم ریختگی و بی نظمی بدنبال حمله متفقین و استعفای رضاشاه تولیدات داخلی را کاهش داده، باعث بی اعتمادی مردم نسبت به پول در گردش شده، احتکار را تشویق کرده و تقاضا برای خرید خانه و ملک را به عنوان نوع مطمئنی از سرمایه گذاری رایج ساخته بود. این شرایط موجب کاهش «عرضه» کالاها شده بود در حالیکه عوامل دیگری افزایش «تقاضا» را برمی انگیخت. موافقتنامه های مالی با متفقین که دولت ایران را متعهد می کرد پول محلی در مقابل ارز خارجی تأمین کند، موجب نشت اسکناس بمقدار زیاد گردید. متفقین در بحبوحه تقاضاهای خود شاید ماهی ۶ میلیون دلار پول مبادله می کردند. کسربودجه و وامهای دولت از بانک ملی نیز در ضعف قدرت خرید تأثیر می بخشید. کلیه این عوامل برای آتش سودجویی که ابتدا در دوره پهلوی پدیدار شده بود، سوخت تهیه می کرد. بدون شک احتکار، سفته بازی و سودجویی عامل مهمی در افزایش قیمتها بشمار می رفت. شایعاتی رواج داشت که کالاها دوازده بار دست به دست می شوند بدون آنکه در معرض فروش عمومی قرار بگیرند؛ سودهای کلانی عاید عده معدودی می شود؛ بعضیها ناگهان ثروتمند می شوند و ثروت خود را به سرعت در خرید ملک و خانه بکار می برند.

واقعیت این بود که اسکناس ایران وضع خوبی داشت و از پستوانه ۱۰۰ درصد طلا، نقره، جواهرات سلطنتی و ارزهای خارجی برخوردار بود. ولی همانطور که قبلاً اشاره کردم، دولت در تلاشهایش در جلوگیری از احتکار و سودجویی و تشییع قیمتها بکلی شکست خورده بود در حالیکه بخش عمده کالاهائی که می بایست جیره بندی شوند و با قیمت ثابت بفروش برسند به بازار سیاه راه می یافتند. در مورد حمل و نقل که تقریباً بطور انحصاری تحت کنترل متفقین قرار داشت، فقدان تسهیلات یا تشریفات اداری موجب وقفه در توزیع کالاها در داخله کشور می شد و پول خوبی نصیب صاحبان اتومبیلهای باری و کامیونهای اجاره ای می کرد. بازرگانان برای حمل کالاهایشان رشوه های کلان می پرداختند و این نوع فساد یک عامل مهم دیگر در افزایش قیمتها بشمار می رفت.

این مسائل گوناگون اداری (که در کارمندان دولت متمرکز شده بود)، مالی (که با کسر بودجه و وام بیان می شد) و اقتصادی فوری (که مظهر آن تورم بود) - با همدیگر وابسته بودند.^۶

تورم اضطراری ترین و خطرناکترین وضع را بوجود آورده بود. بسیاری از

(۶) در ۲۵ اوت ۱۹۴۴ در نامه ای به سفیر امریکا کوشیدم ذهن او را درباره مسائل گوناگونی که دست و گریبان هستیم روشن سازم و نوشتم: «وظیفه هیئت فعلی امریکائی از لحاظ میدان عمل و محتوای آن بمراتب وسیع تر و دشوارتر از هیئتهای قبلی است. ما را استخدام کرده اند که نه تنها با آشفتگیهای موقتی ناشی از ویرانیهای جنگ و از هم پاشیدگی یا از کار افتادن روال عادی امور مبارزه کنیم، بلکه به دولت و کشوری که از دگرگونیهای عمیق و انحرافات ریشه دار در امور مالی و اقتصادی و حیات اجتماعی خود رنج می برد کمک نمائیم. از ما خواسته اند که در حالیکه در بحبوحه ضرورتهای جنگی قرار داریم خرابیهای حکومت مطلقه را ترمیم کنیم، حکومت مطلقه ای که همانقدر که نادان بود خشن و بی رحم هم بود و برنامه های پهلوسانه و پرهزینه خود را به مدت پانزده سال با دقتی شگفت انگیز به ملتی درمانده و انعطاف پذیر تحمیل می کرد.»

شخصیتها از جمله نخست وزیر، وزیر دارائی، شریدان و اعضای هیئت و سفارت از من توقع اقدام فوری داشتند. همگی آنها به اضافه روزنامه ها این احساس را داشتند که من نمی توانم از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنم. بعضیها از من می خواستند که اختیارات وسیع و دیکتاتورمآبانه در کشاورزی، صنعت و تجارت مطالبه کنم و شک نبود که در آن شرایط هرگونه اختیاراتی می خواستم به من می دادند. پذیرفتن کنترل قیمتها مسئولیتهای ما را از آنچه در قانون استخدام من پیش بینی شده بود گسترده تر می ساخت و ما را درگیر عملیات پیچیده و فوق العاده دشواری می نمود و با مخاطرات سیاسی روبرو می ساخت. راحت ترین کار این بود که این مسئولیت را نپذیریم. ولی ضمناً روشن بود که ایرانیان خودشان قادر به اداره عملیات اقتصادی نیستند مگر اینکه پی آمدهای مصیبت بار داشته باشد. فعالیتهای صنعتی و تجارتي که بوسیله وزارت کشاورزی و وزارت بازرگانی و پیشه و هنر هدایت می شد، در لجنزار بی کفایتی و فساد غوطه می خورد.

افزون بر آن، روشن بود که اگر ما می خواستیم وظیفه مالی خود را جدی بگیریم، ناچار بودیم کار تشبیت قیمتها را نیز تقبل کنیم. اگر این کار را نمی کردیم عاقلانه ترین کار این بود که جامعه دانهایمان را ببندیم و به امریکا برگردیم و ایران را به دست هرج و مرج و انقلاب که در آن هنگام قریب الوقوع بنظر می رسید یا به هر راه علاجی که متفقین مصلحت می دانستند رها کنیم. نظر به اینکه دستورالعمل وزارت خارجه امریکا دایر بر این بود که در دستگاه دولتی ایران استحکام بوجود آوریم و به متفقین کمک کنیم که از تعهدات پرهزینه اجتناب کنند، احساس کردم که باید بمانیم و آنچه در توان داریم انجام دهیم. در این حال وظیفه ما تبدیل به برنامه ریزی فوری در مورد طرق و وسایل می شد.

برنامه های درازمدت

ضرورت و فوریت مسائل اقتصادی و وضع مالی کشور اجرای هرگونه طرحهای ساختمانی یا طرحهای جدید پرهزینه را غیرممکن می ساخت. در هر حال بمنظور بررسی نیازهای اقتصادی و اجتماعی و تهیه فهرست موادی که در آن هنگام در کشور وجود داشت تقاضای مهلت کردیم ولی نمی توانستیم از یاد ببریم که هیئت ما همانند هیئتهای پیشین با این هدف به ایران آمده بود که به پیشرفت و ترقی کشور کمک کند.

چند ماه پس از ورود به ایران فرصتی یافتیم تا به تفصیل در باره برنامه های درازمدت دولت تا جایی که بودجه کشور اجازه می داد گفتگو کنیم. به دولت پیشنهاد کردم که بصراحت خواست خود را بیان کند: «یک کشور عقب مانده با مردم فقیر و بی سواد که از سوی عده ای سیاستمدار سودجو استثمار می شود یا یک ملت پیشرفته، متعهد و دارای عزت نفس با سطح زندگی رو به افزایش و حکومتی که خود را وقف خدمت به توده مردم می کند؟» چون پیش بینی می کردم که پاسخ این سؤال چه خواهد بود خاطرنشان ساختم که نیل به این هدف «از طریق یک برنامه سالم، دوراندیشانه و هم آهنگ در پیشرفت کشاورزی، آموزش ملی و بهداشت عمومی عملی خواهد بود». نظر به اینکه در آن هنگام ارتش تقاضای ۵۰ درصد افزایش بودجه داشت از فرصت استفاده کردم تا به مسئله امنیت و نکته مربوط به آن یعنی ناآرامی عشایر بپردازم و چنین اظهارنظر کردم که: «عشایر شکایاتی دارند که باید برطرف شود و مسئله عشایر و مسئله امنیت ناشی از آن نیازمند راه حلی مسالمت آمیز است.»^۷

(۷) گزارش ماهانه رئیس کل دارائی، ۲۴ نوامبر ۱۹۴۳، صفحات ۳ تا ۷.

امنیت به عدالت بستگی داشت و وظیفه ما در اداره امور خالصه جات و املاک واگذاری ما را درگیر مسئله اسناد مالکیت و بخصوص ترمیم اشتباهاتی می‌کرد که از حرص و آرزو سابق در تصرف املاک دیگران ناشی شده بود. در این زمینه اشخاصی که شکایت داشتند تا ۲۱ نوامبر ۱۹۴۳ در حدود ۹۰۰۰ شکوائیه تسلیم کرده بودند.

تبرستان
www.tabarestan.info

استخدام اعضاء و روحیه هیئت

اوضاع ایران و وظیفه ای که سیر رویدادها برعهده ما گذاشت ایجاب می‌کرد که هیئتی بمراتب بزرگتر از آنچه در اصل اجازه داده شده بود داشته باشیم. مجلس پس از یک تأخیر طولانی قانونی را تصویب کرد که به وزیر دارائی و من اجازه می‌داد بدون مراجعه به پارلمان تا ۶۰ نفر امریکائی را استخدام کنیم.^۸ با توجه به کیفیت و طرزکار کارمندان ایرانی، بیشترین موفقیت یا ناکامی ما به پرسنل هیئت بستگی داشت و هر اعتباری که طی دو سال تلاش و کوشش نصیب ما شد باید به همکاران صدیق، باصلاحیت و سخت کوش من داده شود. با اینهمه از زوایای مختلف و به دلایل گوناگون، افزایش تعداد اعضای هیئت تا ماههای متمادی یکی از دشوارترین مسائل ما را تشکیل می‌داد و مشکلی که این مسئله به خود گرفت مقدار زیادی به اعتبار و آبروی ما لطمه وارد ساخت، پیشرفت کار ما را کند کرد و تا حدودی به شکست احتمالی ما کمک کرد.

استخدام امریکائیان برای کار در هیئت دشواریهای خاصی داشت. در

(۸) قانون اجازه استخدام ۶۰ نفر امریکائی برای کارمندی ادارات دارائی مصوب اول آبان ۱۳۲۲ در پیوست شماره ۳ این کتاب درج شده است.

امریکا هر کس که سازمانی را تأسیس می‌کند، خودش در نزدیکی بازار کار و استخدام قرار دارد، لذا شخصاً می‌تواند با متقاضیان مصاحبه کند و مطمئن باشد کسانی را که استخدام کرده است با ویژگیهای شغلی خود تناسب دارند. در ایران ده هزار مایل فاصله میان بازار استخدام امریکا و نیازمندیهای ما قرار داشت. در اداره امور خاور نزدیک به من گفته بودند که وزارت خارجه مایل است از دخالت در استخدام و تأیید صلاحیت اعضای هیئت پرهیز کند و اکنون من از وزارت خارجه می‌خواستم که برایم کارمند صلاحیتدار انتخاب و استخدام کند. آنها این کار را پذیرفتند ولی تا ۸ اکتبر ۱۹۴۳ تنها چهار عضو جدید وارد ایران شدند و دوفرشان بلافاصله به عذر بیماری به امریکا بازگشتند. ما یک سال تمام منتظر ماندیم که یک نفر برای تصدی یکی از مشاغل مهم و خطیر وارد شود. جیمز رابینسون یکی از اعضای اصلی هیئت نیز در پائیز ۱۹۴۳ به بهانه بیماری به امریکا مراجعت کرد؛ ولی در آنجا با بزرگواری و وظیفه انتخاب اعضای جدید را برعهده گرفت و بسرعت تعدادی کارمند جدید را اعزام داشت. تا آوریل ۱۹۴۴ تعداد ۵۱ مرد و یک زن به کارمندان من پیوسته بودند که ۱۹ نفرشان را در ایران، آفریقای شمالی، مصر و امریکای لاتین یافته بودیم. به دنبال آن ۱۷ مرد دیگر نیز وارد شدند در همان حال ۲۲ نفر ایران را ترک گفتند. در پایان کاری یعنی در فوریه ۱۹۴۵ تعداد اعضای هیئت شامل ۴۶ مرد و یک زن بود.^۹

پیدا کردن افرادی که شایستگی را با آمادگی به کار توأم داشتند کار آسانی نبود. در زمان جنگ جهانی دوم ایران هیچ گونه جذابیت خاص مناطق دوردست و عجیب را نداشت. اگر قصد داشتیم تعدادی کارمند برای کارهای پژوهشی و مستشاری استخدام کنیم، یقیناً کارمان آسان تر بود ولی ما در جستجوی عده‌ای مدیر و مأموران اجرا بودیم. در نظر اغلب مردان جوان،

(۹) صورت اسامی کامل اعضای هیئت در پیوست شماره ۶ این کتاب ذکر شده است.

پیش نویس قراردادی که به آنها ارائه می‌کردیم یک عامل عدم اطمینان بشمار می‌رفت. بسیاری از افراد صلاحیت دار مسن تر استخدام در مؤسسات رو به گسترش داخل امریکا را ترجیح می‌دادند. حقوقهای گزافی که ما پیشنهاد می‌کردیم وقتی با هزینه زندگی در ایران مقایسه می‌شد جاذبه خود را از دست می‌داد. بسیاری از این افراد که قبلاً کارشان را در بخش دولتی یا خصوصی آغاز کرده بودند، مایل نبودند روابط خود را با مدیرانشان قطع و خط مشی اداری و امنیت شغلی خود را برای یک شغل نامعلوم در مدتی غیرقابل پیش بینی بخطر افکنند. و سرانجام بسیاری از آنان بخصوص افراد متأهل از دور شدن از خانواده‌هایشان به مدت نامعلوم ابا داشتند. ضمناً فوریت نیازهایمان مانع از تحقیقات کافی از سوی ما و از سوی داوطلبان می‌شد و موضوع را دشوارتر می‌کرد.

با توجه به این دشواریها، واقعاً تأسف آور بود که وزارت خارجه از پیش بینیهای مقتضی در اجرای مسئولیتهائی که برابر هیئت عهده دار شده بود شانه خالی کرد. این کار در فقدان کارآئی ما در زمینه‌های مهم و در مواقع خطیر، کندی پیشرفت کارها و تضعیف روحیه اعضای هیئت تأثیر زیاد بخشید و بعدها مشکلاتی برایمان ایجاد کرد.

بیشتر افرادی که در خارج از ایران استخدام شده بودند با هواپیماهای باری متعلق به نیروی زمینی امریکا به ایران آمدند. نظر به اولویتی که قاعدتاً به پرسنل نظامی داده می‌شد، بعضی از این افراد قبل از ترک ایالات متحد روزها و حتی هفته‌ها منتظر ماندند و بسیاری از آنان چند روز و حتی چند هفته در قاهره توقف اجباری داشتند. محدودیت بار اجازه می‌داد فقط حداقل لوازم شخصی را با خودشان بیاورند. جامه‌دانه‌ها چند هفته بعد می‌رسید و در بعضی موارد تمام یا بخشی از آن ظاهراً بوسیله کارمندان گمرک ایران به سرقت رفته بود.^{۱۰}

۱۰) وقتی جامه‌دانه‌های یکی از اعضای هیئت رسید و وی در آنها را با خوشحالی معمولی

هنگامی که یکی از اعضای جدید وارد تهران می شد، خود را با مسئله انطباق با کشور و شغلهای روبرو می یافت. از میان چهل نفری که پس از استخدام نخستین گروه در ایالات متحد انتخاب شده بودند، فقط چهار نفرشان قبلاً در یک کشور خارجی خدمت کرده بودند. معمولاً تجربه دست اول آموزنده ترین تجربه هاست. بنابراین جای شگفتی نبود که بسیاری از اعضاء جدید ما درباره شرایط زندگی و کار در ایران هیچ اطلاعی نداشتند. بطور کلی امریکائیان از نظر معلومات فنی و خلق و خوی با شرایط کار در امریکا مطابقت دارند. این کارها بسیار متنوع و اغلب آنها تخصصی است و یک شخص قابل پس از مدتی تجربه اندوختن می تواند کار مطابق میل و علاقه خود را بیابد. در ایران مشاغل، نسبتاً محدود و در اغلب موارد سمتهای اجرایی و نظارت سطح عالی بود.

وضع ما طوری بود که اگر کسی می خواست بیشترین فایده را برساند می بایست اختیارات و وظایف سازمان را درک کند، اصول آن را بفهمد و حاضر باشد در صورتی که صلاحیت او نیازهای سازمانی ما اقتضا کرد انتقال از یک شغل به شغل دیگر را بپذیرد. با این همه ما بزودی دریافتیم که این اشخاص با افکاری مبهم در این موارد، با قید و شرطهای فکری یا نیت مخالف به ایران آمده اند.

بسیاری از این اشخاص مبارزه با دشواریهایی را که در حین کار روبرو می شدند - تضعیف روحیه، نادرستی، کارشکنی، دسیسه بین ایرانیان، استفاده از دو زبان، کمبودهای وسایل دفتری، فقدان کمک تکنویسی و دست آخر تعویقهای بیشمار و غیرقابل تحمل در انجام کار - به عنوان واقعیت

باز کرد، با دلخوری متوجه شد که چیز با ارزشی در آن باقی نمانده است. پس از آنکه من از ایران عزیمت کردم آتش سوزی در یکی از بنادر جنوب تعداد زیادی جامه دان و صندوق را که برای اعضاء هیئت ارسال شده بود، از بین برد.

پذیرفتند. عظمت حجم و پیچیدگی وظایف هیئت توأم با حملات و انتقاداتی که از آن به عمل می آمد بسیاری از اعضای هیئت را از ابتدا دچار سردرگمی، تعدادی را دچار آشفتگی فکری و چند نفر را دستخوش بی اعتمادی کرد.

نخستین نارضایتی در مورد بیعدالتی در میزان حقوقها پدیدار شد. بعضیها با حقوقهایی استخدام شده بودند که وقتی با شغلی که احراز کرده بودند یا لیاقتی که از خود نشان می دادند مقایسه می شد بسیار زیاد یا بسیار کم بود. خوشبختانه قانون استخدام گروه شصت نفری اجازه تجدید و تعدیل در حقوقها را می داد و در موارد گوناگون وزیر دارائی و من این تعدیله را بلا عمل می آوردیم که در نهایت به نفع روحیه هیئت تمام شد.

در آغاز بیشتر اعضای هیئت نسبت به یکدیگر و همچنین نسبت به من بیگانه بودند. اما بتدریج که زمان پیش می رفت آشنائی متقابل به ایجاد روابط گرم تری کمک کرد. افزون بر آن در انتخاب افراد جدید ما تا جایی که ممکن بود از توصیه مدیران امریکائی پیروی می کردیم. به همین جهت وظایف اجرایی ما دشوارتر و علائم عدم تجانس بین اعضای هیئت آشکارتر شد. مدیران امریکائی به عنوان مجربان مؤسسات همکار و هم آهنگ، در اختیارات و تسهیلات و کمکهای روزمره به یکدیگر متکی بودند. با توجه به فشاری که از لحاظ کار بر ما وارد می شد، جای شگفتی نبود که اصطکاکهایی بروز کرد ولی چون ما پیوندهای سازمانی و اجرایی خود را محکم ساخته و یک مکانیسم همکاری بوجود آورده بودیم، اعضای هیئت با تأثیر بیشتر و احساس بهتری با یکدیگر همکاری می کردند.

شرایط زندگی نیز بر روحیه، وحدت و کارائی هیئت تأثیر می گذاشت. سه چهار نفر زن و بچه هایشان را با خود آورده بودند ولی بیشتر اعضای هیئت ناچار بودند دو خانه را اداره کنند: یکی در امریکا و یکی در تهران. قرارداد استخدامی ما دولت را مکلف می کرد که برای هر یک از اعضای هیئت یک

خانه مبله تهیه کند یا به میل او مبلغی معادل بیست درصد حقوق ماهانه اش را به عنوان هزینه مسکن پردازد. در تهران پرجمعیت پیدا کردن خانه خالی مشکل، کرایه خانه بسیار زیاد و بهای اثاث منزل بسیار گران بود. تعدادی از اعضای هیئت تصمیم گرفتند بطور دسته جمعی منزل کرایه و زندگی کنند ولی اکثریت برای مدت‌های کم یا زیاد در هتل یا پانسیون می‌زیستند. چنین شرایطی زندگی خصوصی را در خانه دشوار و پذیرائی را غیرممکن می‌ساخت. مقامات ایرانی شاید مایل بودند بیشتر ما را به خانه‌هایشان دعوت کنند ولی گرانی هزینه زندگی مانع از مهمان‌نوازی آنان که صریحاً المثل بود می‌شد. بدینسان هیئت ما از لحاظ اجتماعی از اشخاصی که با آنها و برای آنها کار می‌کرد منزوی ماند و اعضای آن به گروه‌های مختلف تقسیم شدند یا در خارج از هیئت با سفارتخانه‌های انگلیس و امریکا رابطه برقرار و دبستگی پیدا کردند.

ارتش امریکا که در امیرآباد در حومه تهران اردو زده بود، در حالیکه به ما کمک می‌کرد به مشکلاتمان نیز می‌افزود. به عقیده من نتیجه معکوس از یک رفتار یا عمل آگاهانه ناشی نمی‌شد بلکه از حضور ارتش ناشی می‌شد که در این کشور برمی‌برد ولی نه آنطور که گمان می‌رفت بخاطر آن. بدین جهت ارتش نفوذی گنج کشنده و جدا سازنده هم بر روی ایرانیان و هم بر اعضای هیئت داشت. از سوی دیگر ما از ابتدا اجازه صرف غذا در باشگاه افسران امریکائی را داشتیم و حتی حق باارزش‌تری داشتیم و آن استفاده از تسهیلات عالی پزشکی و بیمارستانی ارتش بود. بعدها وقتی نیازهای هیئت را از طریق سفارت به اطلاع وزارت خارجه امریکا رساندیم حق استفاده از سرویس پست ارتش و ارسال بسته‌های پستی به ما داده شد. متأسفانه وزارت جنگ امریکا در اوایل ۱۹۴۴ حق استفاده از مراقبت‌های پزشکی و بستری شدن در بیمارستان ارتش را از ما پس گرفت.

با توجه به خطرات بهداشتی در ایران، امتیاز اخیر برای رفاه و تقویت

روحیه هیئت ضروری بود. گونی انگل‌های روده‌ای و میکروب‌هایی که بواسطه تمیز نبودن کشور تعدادشان بی شمار بود، برای مبتلا ساختن بیگانگان تازه وارد بخصوص امریکائیان بسیج شده‌اند. اغلب تازه واردین دچار حمله دوسه روزه «دل درد تهران» شده و بعد نوبت اسهال می رسید. تعدادی کمتری ولی بازم قابل ملاحظه مبتلا به اسهال خونی می شدند که جدی تر و سمج تر است. بیماری اخیر دوباره خودم را مجموعاً بعد از هفت هفتاد در بیمارستان بستری کرد. در دومین باری که بستری شدم، منشی ام که مبتلا به یرقان شده بود اتاق پهلونی را اشغال کرده بود. در این دوره اضطراری پسر منشی را انجام می داد و نامه‌ها و پیامها را می برد و می آورد و با لیاقت هرچه نامتربیه عنوان چشم و گوش من در خارج از بیمارستان عمل می کرد. با کمک او و منشی با کفایت ایرانی ام اسعد بختیار توانستم بسیاری از نامه‌ها را بخوانم و دستور صادر کنم و روزانه چند کمیسیون در اتاق بیمارستان تشکیل بدهم. جنبه نامطلوب این دوره ابتلا به بیماری نبود بلکه این واقعیت بود که همه می دانستند که من در بیمارستان هستم و منتقدین روزنامه نگار ما چندین ماه این موضوع را دست آویز قرار داده بودند که من «پسر و بیمارم».

وضع مزاجی رایبسنون او را وادار کرد استعفایش را تسلیم کند و من چاره‌ای جز پذیرفتن آن نداشتم. سایر اعضای هیئت نیز هرکدام چند گاهی را کم و بیش در بیمارستان گذراندند. این بود تصویری که از بخت بد گریبانگیر اعضای هیئت شده بود. به درخواست من وزارت خارجه موفق شد افسری را که در آن هنگام در واشینگتن کار اداری می کرد قرض بگیرد و به ایران بفرستد تا در جمع آوری گندم به ما کمک کند و این کار هنگامی انجام شد که اوضاع وخیم می نمود و ما به نیروی کار بیشتری نیاز داشتیم. این شخص سالیان دراز مبتلا به بیماری قلبی بود و ارتفاع زیاد تهران از سطح دریا او را دچار طپش قلب شدید می کرد لذا بسرعت به امریکا برگشت. یکی دیگر از کارمندان جدید و باصلاحیت نیز پس از سه هفته اقامت در ایران به علت افزایش فشار خون

به امریکا مراجعت کرد. یکی از اعضای با کفایت و محبوب هیئت بمحض ورود به تهران و حتی قبل از شروع به کار دچار اسهال خونی و عواقب آن شد و ناچار شد به ایالات متحد برگردد و ظاهراً ماههای متمادی بیمار و قادر به کار کردن نبود. یکی دیگر پس از آنکه چندین هفته مبتلا به اسهال خونی بود دچار بیماری قلبی شد. این شخص اجازه یافت ذریک بیمارستان انگلیسی بستری شود و پزشک انگلیسی به او توصیه ^{کنند} که به جانی برود که ارتفاع کمتری داشته باشد. یعنی جانی غیر از ایران.^{۱۱}

پس از وقوع نخستین موارد از این قبیل حوادث، من از وزارت خارجه تقاضا کردم از کلیه متقاضیان شغل در ایران بخواهد که قبلاً آزمایشهای پزشکی را بگذرانند و گواهی صحت مزاج در دست داشته باشند.

ناامنی و خشونت در ایران خطرات اضافی برایمان فراهم می کرد. یکشب که یکی از اعضای هیئت از یکی از کوچه های تهران می گذشت مورد حمله ارازل و او باش قرار گرفت. یکی از مدیران امریکائی استانها برایم تعریف کرد که سه بار هدف شلیک گلوله قرار گرفته است. یکی دیگر که همراه همسر و دو فرزندش مسافرت می کرد مورد حمله راهزنان قطاع الطریق قرار گرفت. تعدادی از کارمندان ایرانی وصول مالیات به قتل رسیدند. بسیاری از ما تجربه گرفتار شدن در میان جمعیت را یافتیم و بعضیها نامه های تهدید به قتل دریافت کردند. با توجه به اینکه شهربانی چاقوکشان و آدمکشان را در زندانهای نامطمئن جا داده بود، اینگونه مسائل را نمی شد سرسری گرفت.

خطر جانی هیچ گونه اثر محسوسی در اعضای هیئت نداشت ولی خطرات بهداشتی طبعاً روی اعصاب آنها اثر می گذاشت. در پاره ای موارد تطبیق دادن

(۱۱) یک حادثه ناگوار دیگر نیز روی داد که زیاد جنبه جدی نداشت. ما یک امریکائی را موقتاً برای کار در مؤسسه داروسازی قرض کرده بودیم. سه چهار روز بعد از اینکه این شخص شروع به کار کرد به درون یکی از جویهای سرباز تهران افتاد و دستش شکست.

شخص با شغلش مترادف با انطباق روانی بود. یکی از اعضای لایق هیئت صریحاً در حضور رئیس امریکائی اش و خود من اعتراف کرد که بخوبی می تواند برای ما در امریکا کار کند ولی نمی تواند فشار کار را در ایران تحمل کند.

از ابتدای کار روزنامه های هوچی تهران به حمله به اعضای هیئت پرداختند. گاهی یکسره امریکائیان، از جمله کسانی که در وزارتخانه های دیگر خدمت می کردند محکوم می کردند و گاهی اعضای هیئت ما را زیر سیل اتهام و ناسزا قرار می دادند. بیشتر اوقات نویسندگان جراید یکی از اعضای هیئت را که به هر دلیلی آسیب پذیرتر از دیگران بود هدف قرار می دادند. باید با بیطرفی اذعان کرد که بعضی از روزنامه ها انتقادات و شایعات را به عنوان اخبار داغ و جنجالی منتشر می کردند ولی در عین حال دوسه تن از مدیران جراید با نشان دادن کاستیهای هیئت به مردم به ما کمک می کردند. روزنامه ها و مردم ما را متهم می کردند که بجای ایرانیان خوب امریکائیان نالایق را قرار داده ایم. گزارش می دادند که همکاران امریکائی من خود را با دستیاران ایرانی نادرست و ناسپاس محاصره کرده اند. بعضی از نویسندگان جراید می گفتند امریکائیان هیچ کاری انجام نداده اند که مستحق دریافت حقوقهای «چاق و چله» باشند. چهار پنج نفر از همکارانم را متهم به اخذ رشوه کردند. یکی از اعضای هیئت که به مدت چند ماه استخدام شده بود قبلاً در امریکا آشپز بود بدین جهت منتقدان ما از جمله چند تن از نمایندگان مجلس کلیه همکارانم را بدون استثناء آشپز، شاگرد مهتر، واکسی، سلمانی و فروشنده مواد مخدر نامیدند. روزنامه ها به خوانندگان خود خیر دادند که امریکائیان وقت و پول خود را در کاباره ها صرف می کنند و مقالات متعددی در باره روابط واهی آنان با خانمهای ماشین نویس و زنان روسپی انتشار دادند.

عقیده وزیرمختار امریکا و خود من این بود که هیئت هیچ دلیلی برای

ماندن در ایران جز اینکه وظیفه‌ای را که به عهده‌اش واگذار شده است انجام بدهد ندارد. در حقیقت ما می‌توانستیم با انجام وظیفه از لحاظ سیاسی به ایالات متحد و ایران، یا هر دو خدمت کنیم. همچنین هدف هیئت این نبود که جای گرم و نرم یا یک تخته پرش سیاسی برای امریکائیان در ایران ایجاد کند. در نتیجه وظیفه من ایجاب می‌کرد که سازمان اجرایی خود را مؤثر و کارآمد سازم و برای این منظور پیشنهاد کردم اشخاصی را که بعد از من می‌خورند حذف کنند. بنابراین ۲۲ نفر از هیئت جدا شدند که بعضیها به علت بیماری، گرفتاری یا مسائل خانوادگی بود و در چند مورد قلیل نیز به این علت بود که افراد مزبور از ابتدا بطور موقت و برای مدت کوتاه استخدام شده بودند. شش هفت نفر از این عده به توصیه رؤسای امریکائی شان یا با دخالت مستقیم و یا غیرمستقیم شخص من برکنار شدند. به استثنای یکسفر که به علت بیماری استعفا داد و کسانی که هنگام فروپاشی هیئت در فوریه ۱۹۴۵ ایران را ترک گفتند، کلیه این خانمه خدمتگاهی که در فوق ذکر کردم شامل افرادی می‌شد که طی سال اول استخدام شده بودند، یعنی وقتی شیوه استخدام بسیار نامناسب و شرایط زندگی در ایران بسیار نامساعد و دچار هرج و مرج بود. در سال ۱۹۴۴ هیئت از لحاظ روحیه و کارائی به نحو قابل ملاحظه‌ای پیشرفت کرده بود و روش کندن علفهای هرزه بیشک به این پیشرفت کمک کرد.

در این مرحله پیشرفت، سن اعضای هیئت بین ۲۵ تا ۶۵ سال بود و شامل شخصیتها، طبقات و استعدادهای گوناگونی می‌شد. هیچ‌یک از ما نمی‌توانستیم لاف بزنیم که بی‌عیب و نقص هستیم و همگی مان مرتکب اشتباهاتی شدیم. اما گمان کنم هر یک از ما می‌توانست در مورد معایب این تسلی را داشته باشد که با توجه به فشارها و محدودیتهای زمانی که به ما تحمیل شده بود، هیچ انسانی نمی‌توانست خود را با تنوع و پیچیدگیهای مشاغلی که بر عهده ما واگذار شده بود تطبیق بدهد. از این نقطه نظر تنوع ما یک امتیاز بشمار می‌رفت. محسنات یکتفرمی می‌توانست معایب دیگران را

جبران کند. بطور کلی هیئت مالی در سخت‌ترین شرایط میانگین بالائی از لیاقت را از خودش نشان داد و بعضی از اعضای آن قابلیت اداری درخشانی از خود بروز دادند. به عقیده من هیئت مالی یک گروه اجرایی سخت‌کوش و در مجموع موثر را تشکیل می‌داد. بسیاری از اعضای آن روحیه خود را نیاختند، نشاط خود را حفظ کردند و بشدت به شغلشان چسبیدند و این فکر را در مغزشان جا دادند که اگر هر کس شغلی را که برعهده اش واگذار شده است انجام بدهد، منظور هیئت عملی خواهد شد. گذشته از این گونه ایشارهای فردی، اعضاء هیئت تلاش زیادی در راه کسب قدرت و حیثیت گروه نشان دادند. هیئت در هنگام فروپاشی در بهترین وضعیت بسر می‌برد.

فصل ششم

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

افکار، روحیات و سوء اداره

در مرحله نخست اوضاع داخلی جریان کار سومین هیئت مالی امریکا را شکل بخشید و سرنوشت آن را تعیین کرد. این اوضاع به عقیده من رابطه مستقیم و قاطع با مسئله ایران از لحاظ بین المللی داشت. اصولاً در وضع داخلی هر کشوری عوامل روانی و معنوی اهمیت بسزائی دارند ولی نمی توان آنها را جدا از عوامل سیاسی مورد بررسی قرار داد. طرز فکر و ویژگیهای اخلاقی یک ملت عناصر اصلی زندگی سیاسی و طبعاً تحولات سیاسی آن را تعیین می کنند در حالیکه خوب یا بد اداره کردن آن ملت از پیشرفت فکری و گرایشهای احساساتی آن ملت ناشی می شود.

در این فصل هیچ تلاشی در توصیف ویژگیهای اخلاقی ملت ایران بکار برده نخواهد شد. صرفاً درباره آن جنبه از شخصیت این ملت بحث خواهد شد که از لحاظ سیاسی اهمیت دارد. البته اهمیت سیاسی بستگی به این دارد که هدفهای مطلوب و ضروری ایران را چه تشخیص بدهیم. اگر لازم دانسته شود که کشور باید بوسیله یک پادشاه مستبد یا یک دیکتاتور خود کامه اداره شود، آنوقت باید انتظار دیگری از رفتار ملت داشته باشیم تا وقتی که هدف استقرار دموکراسی است.

کاملاً بدیهی است که هدف ایران باید دموکراسی باشد. هیچ نوع دیگری

از حکومت امید ایجاد شرایط اساسی برای پیشرفت داخلی و احتمال حل درازمدت مسئله بین المللی آن را عرضه نمی‌کند. بورک می‌گوید ممکن نیست بتوان کلیه افراد یک ملت را محکوم کرد. توصیف فرد فرد نیز دشوار است. ایران نیز مانند هر کشوری تنوعهایی در مناطق، طبقات، گروهها و افراد خود دارد که تنها در مورد بخشی از آنان توصیف فوق صدق می‌کند و آنها کسانی هستند که آرمانها و احساساتشان تا حدودی در ضوابط سیاسی نفوذ دارد.

برای درک اوضاع سیاسی داخلی ایران ضروری است چند واقعه نامطبوع و دل‌سردکننده را ذکر کنیم ولی در هر حال واقع بینی کامل لازم بنظر می‌رسد. باید سعی کنیم کل مسئله را درک کنیم. ما وقتی می‌توانیم به ایران کمک کنیم که ویژگیها، دشواریها و نیازمندیهایش را شناخته باشیم. وقتی می‌توانیم مبادرت به نوشتن نسخه بکنیم که یک معاینه دقیق به عمل آورده و بیماری را تشخیص داده باشیم. بیشتر مطالبی که در این جا ذکر می‌کنم اطلاعات کلی ناظران صلاحیتدار خارجی در ایران است که خود ایرانیان نیز عملاً همه آن یا بخشهایی از آن را با لحن قوی تکرار می‌کنند. ویژگیهای اخلاقی ایرانیان فقط منحصر به خودشان نیست. شرایط روحی، اخلاقی و عاطفی آنان به درجات مختلف در بسیاری از کشورها یافت می‌شود و شاید در پاره‌ای مراحل در تاریخ همه کشورها دیده می‌شود. ویژگیهایی که من در اینجا ذکر می‌کنم نباید نژادی، موروثی، ثابت و تغییرناپذیر تلقی شود. علت آنها تاریخی و اقلیمی است.

ایرانیان از نظر جسمانی زمخت و قوی هستند بویژه عشایر که بهترین منبع ذخیره افراد در سراسر کشور را تشکیل می‌دهند. کارگر ایرانی از نظر شکیبائی و تحمل مشهور است. با وجود این اعتیاد گسترده به تریاک طی نسلهای متمادی قدرتش را سلب کرده است. تغذیه بد نیز عاملی دیرینه و عمومی است. و بیماری - حصه و تیفوس، اسهال خونی، مالاریا، تراخم، آبله و سیفلیس - به نحو غم‌انگیزی شیوع دارد. به کار گماشتن کودکان در همه جا

معمول است و می دانیم که این کار به هیچ وجه به ساخت یک ملت سالم و سرزنده کمک نمی کند.

استعداد فکری و وسایل آن

استعداد فکری ایرانیان در مقایسه با سایر ملل همناوای و شاید برتر از بعضیهاست. ولی دامنه هوش ایرانیان را تجربیات و عادات محدود می سازد و از نظر احساساتی مانع از بروز آن می گردد. استعداد آموزشی این ملت بحد گسترده ای به حفظ، جذب و تقلید محدود می شود. در میان آثار سطحی نوگرانی، انسان در همه جا آثار تقلید بدون فکر، نبودن ضابطه و عدم درک را مشاهده می کند. ایرانیان از لحاظ فکری با نوگرانی و مکانیسم تمدن غربی تطبیق نیافته اند.^۱ هنوز این فرصت را پیدا نکرده اند که فکرشان ماشینی شود و

(۱) در خصوص نحوه ای که ایرانیان با ماشین آلات روبرو می شوند، مطالب جالبی در گزارش یک مقام امریکائی دیده می شود که خلاصه آن به شرح زیر است:

«در بخش زیرنظر خود شاهد واقعه ای بودم که بنظم و ویژگیهای مردم ایران را نشان می دهد. آنان کنجکاو و فضول اند و گوئی یک میل مهارنشده به بازرسی مکانیسم هر ابزاری که در دستریشان قرار بگیرد دارند. روزی من چند تن از دستیارانم را در حین معاینه یک ابزار فنی مشاهده کردم. آنها آن را از هم باز کرده و قادر نبودند تصمیم بگیرند برای چه منظور خاصی ساخته شده است. از من خواستند که فایده آن را برایشان توضیح بدهم. من این کار را کردم و ضمناً درسی در باره طرز کار آن ابزار دادم که نکته اساسی آن این بود که وقتی آن را مورد استفاده قرار نمی دهند بهتر است برای اینکه خراب نشود در جعبه اش بگذارند و به آن دست نزنند. فردای آن روز از مشاهده این که بسیاری از ابزارها و ماشین آلات موجود در انبارمان بوسیله شخصی کنجکاو دستکاری و قسمتی از آنها بطور جدی خراب شده است، وحشت زده شدم. چندی بعد در یکی از انبارهای

عادات و واکنشهایی در آن شکل بگیرد که با محیط ماشینی مطابقت دارد. اما وقتی این مسائل با حوصله به آنان آموخته و از نزدیک کنترل شود، می بینیم که کارگران فنی و مکانیکهای بسیار خوبی می شوند.

ایرانی از نظر هوش تند و چابک است، خوش صحبت و مجلس آرا و بذله گو است و در لحظات جدی تر یا برای فرار از واقعیات به تمرین فکری و در زمینه مقولاتی از قبیل فلسفه، شعر و هنر می پردازد. اما انسانی منطقی نیست. فاقد بلوغ فکری است. اصولاً فاقد آن ساختمان مغزی است که ملل پیشرفته برای حل مسائل خود و نیل به پیشرفت لازم دارند.^۲ در طول تاریخ نادانی، بیسوادی و فقدان تماسهای روشنفکری آنان را استفاده از منطق محروم ساخته است. در حال حاضر نیز نظام سیاسی و اجتماعی ایران تفحص و درست اندیشیدن را کاری بیهوده و خطرناک ساخته است. علاوه بر آن دفاع و عقب نشینیهای احساساتی که بعداً اشاره خواهیم کرد منطقی بودن را از آنها سلب کرده است زیرا همینها جانشین منطقی شده اند و با آن تطبیق نمی کنند. فقدان منطقی معنی فقدان موازین روشنفکری، تجزیه و تحلیل، تلفیق، تفکیک



وسایل و تجهیزات در یک شهرستان دورافتاده تعداد زیادی ماشین آلات که هیچ گاه مورد استفاده قرار نگرفته بود ولی قسمتهایی از آنها مفقود شده بود پیدا کردم. بعضی از قسمتها در یک بخش دیگر از محوطه انبار پیدا شد که طبعاً برای منظوری برداشته و دیگر سر جایشان قرار داده نشده بود. در یک مورد قسمت مفقوده که برای راه انداختن ماشین جنبه حیاتی داشت در وسط خاکروبه ها افتاده و به علت رطوبت و کثافت و زنگ زدگی از حیز انتفاع ساقط شده بود.»

(۲) یکی از همکاران تیزبین من که مدتها در مقام خاصی برای مشاهده طرز تفکر این ملت قرار داشت روزی به من اظهار نمود که ایرانیان کودکانی هستند با سن فکری حدود یازده سال. یقین دارم که منظور این شخص این نبود که ایرانیان دچار عقب ماندگی فکری هستند. او بیشتر به قوای فکری و منطقی پیشرفت نکرده و بکار نرفته آنان اشاره می کرد و گمان کنم سن فکری و احساساتی آنها را در نظر داشت.

و تناسب را در مورد حقایق می دهد.

توده مردم ایران عموماً بی سواد و نادان است. خدمت نظام وظیفه اجباری برای آنها ناراحت کننده بود و احتمالاً بنظرشان ظالمانه می رسید ولی تا حدودی به روشن شدن افکارشان کمک کرد. حمل و نقل موتوری برای آنها بیشک اثری تحریک کننده داشت. در بعضی نقاط شاید تحول در کشت غلات و فرصت کار در کارخانه ها یک چشم انداز جدید و بیدارکننده بوجود آورد. با این همه روند آموزش توده ها به زحمت آفراز شده و هنوز اثرات چشمگیری بیار نیاورده است.^۳

طی بیست و پنج سال اخیر درصد باسوادها بخصوص در شهرها تا حدودی افزایش یافته است. در تهران علائم علاقه گسترده به مطالعه دیده می شود. در پایتخت بیش از صد روزنامه و مجله منتشر می شود که بسیاری از آنان عمرشان کوتاه است. فقط سه چهارتا از آنها را می توان روزنامه واقعی نامید و در همین حدود سرمقاله هایشان ارزش دارد. بقیه روزنامه ها که مرتباً تأسیس و تعطیل می شوند جز اوراق تبلیغاتی کودکان چیزی نیستند که سیاستمداران و منتقدین صاحب امتیاز آنها هستند یا به آنها کمک مالی می کنند. در بعضی موارد نیز از سفارتخانه های بیگانه کمک مالی دریافت می دارند. آنها حاضرند خودشان را به کسانی بفروشند که می خواهند از باج گیری، افتراء، جنجال آفرینی و هتاکی سود ببرند و تعدادشان در ایران کم نیست.^۴ با

۳) یکی از ناظران بسیار مطلع خارجی در گزارش خود می نویسد: «کودکان به طرز زودرس و اغلب فریبده شکوفا می شوند ولی در فاصله ای بسیار کوتاه محیط بی رحم پیشرفشان را متوقف می سازد. رشد فکری در مغزشان متوقف می شود، افکار گیج و گمراه کننده براساس داستانهای جن و پری یا ترسهای خیالی و خرافات دنیای اجنه و دیوها بر آنان مسلط می شود و خود را برای فرار از واقعیات زندگی در آنها پنهان می سازند.»

۴) جملاتی که در زیر می خوانید از مقاله یک روزنامه که بوسیله یک جوان ایرانی نوشته

این حال باید این نکته را خاطر نشان کرد که در حالیکه در سال ۱۹۴۳ تعداد روزنامه‌ها به مراتب پیش از ۱۹۲۲ بود و بعدها بدتر شده بودند، چندان روزنامه خوب هم بود و خوبها بهتر شده بودند. در میان مدیران جراید دو سه تائی بودند که آمیزه‌ای از هوش و درستی و شهامت از خود نشان می‌دادند. آنان در توضیح یا پوزش از زیاده رویهای همقطاران شان می‌گفتند اینها از اثرات بازگشت ناگهانی آزادی به مطبوعات است که در دوره رضاشاه وجود نداشت. مطبوعات ایران گذشته از این واقعیت که هنوز از آزادی برخوردار نیستند، یک نهاد جداگانه را نیز تشکیل نمی‌دهند. آنها محصول محیط خود هستند و افکار و روحیات و شیوه اداره ایران را منعکس می‌پسازند.^۵

→

شده نقل می‌شود: «در ایران روزنامه یک «ابزار» و «وسيله» در دست ثروتمندان، مستغنیین و زورمندان برای نیل به اهدافشان است. کسانی که نفوذ، ثروت و موقعیت اجتماعی شان در خطر قرار می‌گیرد به آن به عنوان یک ابزار و اسلحه دفاعی متوسل می‌شوند و باید اذعان کرد که آن را مانند یک متخصص بکار می‌برند. و خدا بزرگ است. مادام که مقالات بخصوص سرمقاله‌ها تا حد زیادی آمیخته با چاشنی دشنام به دولت یا هر حزب و مؤسسه‌ای که کار خیری برای جامعه و به ضرر افراد انجام داده است می‌باشند، مردم روزنامه را می‌خوانند و نوشته‌های آن را مثل شیرینی داغ می‌بلعند...

نظر به اینکه اغلب روزنامه‌نگاران از سواد کافی برخوردار نیستند و مدیران جراید از روزنامه برای انجام معاملات خود یا ریختن آبروی دیگران استفاده می‌کنند، برای سیاه کردن صفحات نوپسندگان مزدور و نیمه وقت با حقوقهای بسیار کم استخدام می‌کنند و به آنها دستور می‌دهند در حملات نشان انواع و اقسام فحاشیها، و تهمت‌ها را بکار ببرند.»

۵) مجلس سیزدهم یک قانون مطبوعات تصویب کرد که بموجب آن صاحبان امتیاز و سردبیران جراید می‌بایست در خصوص منابع مالی و کیفیات تحصیلی و اخلاقی خود رضایت شورای عالی فرهنگ را جلب کنند. ضمناً به فرمانداری نظامی تهران اجازه می‌داد هر روزنامه‌ای را پس از محاکمه توقیف کند. در ژانویه ۱۹۴۴ فرمانداری نظامی در مورد اعمال گوناگونی که از طرف قانون منع شده است به روزنامه‌ها هشدار داد:

ویژگیها و عادات

صرفنظر از تجربه تاریخی و شرایط محیط، ایرانی با ویژگیها و عادات خود پدیدار شده است. از لحاظ تاریخی ناامنی، حکومت‌ناستبدادی و فقدان هرگونه دگرگونی بروی تأثیر گذارده است. از نقطه نظر محیط، زندگی بر اساس اقتصاد کشاورزی با شیوه‌های ابتدائی، با تشکیلات قرون وسطائی و فئودالی، با واحدهای کشت که هرکدام از دیگری مجزاست و بخش عمده آن غالباً در مرز گرسنگی قرار دارد، عملاً در حال رکود مانده است. بدین سان ایرانی به نحو برجسته‌ای فرد گرا شده و در مغزش فقط زندگی بی ثبات خودش را گنجانده است بدون توجه به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند و همیشه به آن



توهین به مقام سلطنت، توهین به سران کشورهای بیگانه یا نمایندگان سیاسی آنها، انتشار مطالب توهین و افتراآمیز در باره مقامات دولتی و بدگوئی، نامزای بهتان. در عمل ظاهراً شورای عالی فرهنگ به آسانی قانع می‌شد ولی وقتی روزنامه‌ها به خاندان سلطنت حمله می‌کردند یا ناخرسندی سفارتخانه‌های بیگانه را برمی‌انگیختند، دولت بدون محاکمه آنها را توقیف می‌کرد. وقتی روزنامه‌ها شخصی را که مورد بغض نخست‌وزیر یا عده‌ای از نمایندگان مجلس بود مورد حمله قرار می‌دادند، دولت دست به هیچ اقدامی نمی‌زد و «آزادی مطبوعات» را بهانه قرار می‌داد.

در فوریه ۱۹۴۵ دولت از طریق فرمانداری نظامی مقررات کلی تری برای اقدام علیه روزنامه‌ها وضع کرد و اعلام داشت هر روزنامه‌ای در مقابل این سه هدف دولت مانع ایجاد کند، بی‌درنگ توقیف خواهد شد: ۱) مناسبات حسنه با متفقین و ایجاد هرگونه سوءتفاهم فیما بین ۲) حفظ حیثیت و آبروی مقامات دولتی و جلوگیری از انتشار هر مطلبی که برای مقامات مزبور توهین آمیز است ۳) حفظ امنیت و جلوگیری از برهم زدن آرامش عمومی.

بدگمان بوده و از آن می ترسیده است. اجتماعی بودن و مهمان نوازی مشهور او بیشتر بر این حس فردگرایی تأکید دارد. گرایش او به مشارکت و همکاری با دوستانش بسیار محدود است و تقریباً از هرگونه استعداد سازماندهی و قابلیت رهبری بی بهره است. با این همه ایرانیان را خانواده و قبیله با رشته های قوی به یکدیگر مربوط می سازد، در حالیکه کشاورزی دهات و زندگی روستائی ابتدائی ترین و محلی ترین ساخت جامعه و همکاری را نشان می دهد. افزون بر آن بازرگانان شهرهای کوچک و بزرگ، طبقاتی قزنهای متمادی گروههای مشخص و آگاه به منافع خود تشکیل داده اند. در سالهای اخیر گرایش به کارهای دسته جمعی افزایش یافته است. اتاقهای بازرگانی تبدیل به گروههای فشار بسیار نیرومند شده و بر تعداد انواع سازمانهای حرفه ای افزوده شده است. با این همه فرقه بازیهای پنهانی یا آشکار ناشی از منافع شخصی، نقش مهمی در سازمانهای مزبور ایفا می کند.

کشور از لحاظ اجتماعی و اقتصادی دچار افراط و تفریط است. ثروت و بهمه آن قدرت سیاسی در دست عده معدودی متمرکز شده است، در حالیکه توده مردم در فقر یکسان و زنده ای بسر می برند. اخیراً سه طبقه اجتماعی کوچک و نسبتاً جدید پدیدار شده است: کارگران صنعتی، عملیه هائی که بوسیله قشون متفقین استخدام شده اند، و آنچه می توان جمعیت شناور شهرها بویژه تهران نامید. بعضی از این طبقات ممکن است به زمینهایشان برگردند ولی تا آن روزیک عامل بی ثباتی ایجاد می کنند و زمین حاصل خیزی در اختیار آشوبگران، موعظه کنندگان وجدان طبقاتی و کمونیسم و انواع و اقسام توطئه گران قرار می دهند.

رضاشاه دستور آزادی زنان را صادر کرد و آنان را وادار به کشف حجاب کرد. زنان وارد زندگی اجتماعی شدند و به دانشگاهها و ادارات دولتی راه یافتند. با وجود این تساوی زن و مرد هیچ گاه عملی نشد و بازگشت تدریجی حجاب در حال حاضر قابل ملاحظه است.

ایران نتوانسته است مبانی اساسی ناسیونالیسم دموکراتیک را بوجود آورد. این کشور یک جامعه با احساسات و وفاداریهای غیرقابل تفکیک نیست. عشایر در جامعه جذب نشده و هنوز مسلح و یاغی هستند. در میان افراد عادی در هر جا می توان بی اعتمادی و نفرت نسبت به مأموران دولت را احساس کرد. ایران هنوز کشور اقلیتها و طبقات است و هنوز نتوانسته عادت به تساهل را کسب کند. در میان تعداد معدودی از ایرانیان چیزی شبیه میهن پرستی واقعی و عشق به کشورشان مشاهده می شود. تعداد بسیار اندکی کشورشان را دوست دارند و مردم آن را ملت تلقی می کنند.

در محیط سیاسی هیچ گاه سیستم حزبی یا احزاب مخالف نظیر آنچه بر سیاست امریکا و انگلیس تسلط دارند بوجود نیامده است. نمایندگان پارلمان به فراکسیونها و گروههای متعدد تقسیم می شوند ولی این گروهها که تعدادشان زیاد است بمحض تشکیل منحل می شوند. بدنیاال اشغال متفقین چیزی شبیه به سیستم حزبی ولی با اثرات فلج کننده و پی آمدهای شوم شروع به شکل گیری کرد. حزب توده که از روسها الهام می گرفت و ظاهراً از آنان کمک مالی و دستورالعمل دریافت و درباره کمونیسم انقلابی تبلیغ می کرد، تعداد زیادی عضو در استانهای شمالی بدست آورد و به ایجاد آشفستگی در میان کارگران صنعتی و آشوب در مجلس پرداخت. در برابر حزب توده، سیدضیاءالدین، تبعیدی بازگشته به ایران یک حزب طرفدار انگلیس و ضد روس تأسیس کرد که با بازرگانان و سرمایه داران ارتباط داشت. ولی هیچ یک از این دو حزب علاقه زیادی به دموکراسی نشان نمی دادند و هر دو دانسته یا ندانسته متمایل به دیکتاتوری بودند. هر دوی آنها همانند فرقه گرانی ایرانیان بطور کلی و صرفنظر از رابطه مؤثر با مسائل داخلی درگیر مسئله رقابت روس و انگلیس بودند.

در ایران آن دورنمای روحی که ما برای استقرار دموکراسی لازم می دانیم، بویژه مفهوم شأن و ارزش انسان، تقریباً وجود ندارد. فلسفه

انسان دوستی هنوز به شکل یک نیروی قابل محاسبه در نیامده است و لزوماً وجدان اجتماعی بسیار ضعیف است.^۶ مالکیت ایرانی به القای حس استقلال فردی کمک می‌کند و احترام اجتماعی را افزایش می‌دهد. با این همه ایران قویاً گرایش به استبداد دارد و این در حالی است که توده مردم اندکی بیش از حداقل معاش دارند و در کلبه‌هایی غارمانند و در میان کثافت باورنکردنی زیست می‌کنند. اگر به زراعت قدرت بدهیم او خودش را همانند مالک غارتگر و ستمگر نشان خواهد داد و منفعت خود را نه از کسانی که مافوقش قرار دارند بلکه از کسانی که زمانی همقطاران او بوده‌اند خواهد گرفت. همانطور که یک مالک جوان می‌گفت: «این وضع مرا به یاد ماهیها می‌اندازد که بزرگترها کوچکترها را می‌بلعند.»

شاید به این دلیل که محیط آنان بی تحرک بوده، شاید به علت تعصب مذهبی، شاید به خاطر تحمل و شکیبایی که دارند، ایرانیان هوشیاری خود را از دست داده و بطرز بسیار گسترده‌ای وقت، ارزش و رابطه آن را با کار نمی‌شناسند. طفره و تعلل یک عادت عمومی شده است. اما در این زمینه استثنائات و اختلافاتی نیز دیده می‌شود. در ایران قدیم تنبلی در طبقات پائین یک وسیله دفاعی و در طبقات بالا به نفع منافع خصوصی بود که در آن زمان معمولاً بصورت بهره پول و رباخواری بود. اما در ایران جدید - یا درست‌تر بگوئیم تهران جدید متعلق به بازرگانان و سفته‌بازان و نوکیسه‌گان - فعالیت بیش از تنبلی به منافع خصوصی خدمت می‌کند. ایرانی در حال حاضر یا بسیار سریع است یا بسیار کند. گرایش به از دست دادن حالت انفعالی دیرینه‌اش

(۶) والیان و حکام ایرانی در اواخر قرن نوزدهم در شکنجه و مجازاتهای بی رحمانه و غیرانسانی بیداد می‌کردند و در این مورد رضاشاه استثناء بشمار نمی‌رفت. در نخستین مأموریت در ایران، یک نفر عکسی را به من نشان داد که یک آدم زنده را تا گلو در خاک فرو کرده و دیگری را شمع آجین کرده بودند.

دارد، هر چند این خصلت شرقی همیشه همراه با قابلیت تغییر شگفت‌انگیزی در ظواهر بوده است. بی‌حوصلگی ایرانی اغلب ظاهری است و در بسیاری موارد از نادانی، بی‌تجربگی و بی‌منطقی ناشی می‌شود. او در انتظار نتایج فوری و حتی معجزه است، زیرا قادر نیست وقتی را که برای انجام یک کار لازم است یا گام‌هایی را که برای نیل به آن ضروری است، اندازه بگیرد. بنابراین در حال حاضر اگر غیرممکن نباشد دشوار است که در فعالیت یا تنبلی ایرانیان، در پویائی یا تحول تدریجی آن هرگونه رابطه منطقی بیابیم.

در یک رژیم استبدادی و حکومت فردی ظلم، ناامنی و بدگمانی و تزویر بصورت وسیله دفاعی و عادت درمی‌آید. فقدان قانون، مراجع قضائی بیطرف، تضمینهای مربوط به جان و مال و نیز خطر همیشه موجود غارت و اخذ اموال به زور، اشخاص را مجبور کرده که به عنوان عادی‌ترین کار به طفره و تعلل و نادرستی متوسل شوند. قواعد بازی مستلزم حقه‌بازی و ریاکاری است و به آن پاداش می‌دهد. یک کلاهبردار و شارلاتان باهوش هیچ چیزی را در افکار عمومی از دست نمی‌دهد مشروط بر اینکه بتواند «با آن کنار بیاید». نیز در این رژیم قدرت فردی، هوس فردی و ناامنی فردی اشخاص باید راه جلب توجه و ترحم بزرگان و بالا رفتن از شانه‌های دیگران را خوب بیاموزند. بدین سان یکنوع آداب دانی عمومی بوجود آمده که با نوکرمآبی که همیشه همراه آن است چاپلوسی، رشوه‌دادن و رشوه‌ستاندن، دسیسه‌های زیرکانه و طفره‌های هنرمندانه را رایج ساخته است. یک چیز غیرقابل لمس که «آبرو» نامیده می‌شود در همه جا جز در اعماق جامعه، مطلوبترین و باارزشتترین ثروت شخص بشمار می‌رود. بازتاب «آبرو» در مجموعه‌ای از موارد اکتسابی مشاهده می‌شود: قدرت، مقام، عنوان، رتبه، موفقیت و حیثیت. در بیشتر موارد در سن و عقل و گاهی در ثروت نیز اثر می‌گذارد. «آبرو» هم معنی احترام به خود و هم احترام به دیگران را می‌دهد.

هیجانها

در نتیجه تاریخ طولانی آکنده از ظلم و ناامنی و فقر (در مورد توده مردم) و عدم امنیت و هوس شخصی (در مورد نخبگان و معدودی طبقه ممتاز) ایرانی دارای شخصیتی شده که بخوبی با محیط گذشته اش وفق می دهد ولی با توجه به زمان حاضر و آینده عموماً خلاف معمول شمرده می شود. گذشته نزدیک ایران از لحاظ اثرات روانی چندان تفاوتی با گذشته های دور نداشته است. طی چهل سالی که از ۱۹۰۶ می گذرد، حکومت ایران نیمی از ایام ضعیف یا ناموجود و در تمام ایام کم و بیش فاسد بوده است. تنها در دوره دومین هیئت امریکائی بود که کشور از آمیزه حکومت قوی با صحت عمل و عدالت نسبی برخوردار شد. رضاشاه نظم را به مدت ۲۰ سال حفظ کرد ولی طی ۱۵ سال آن مردم زیر نفوذ گسترده بیعدالتی، فساد و ظلم استبداد شرقی بسر می بردند. به استثنای دوره بیست ساله، دخالتهای بیگانه و تجاوزات مسلحانه همچنان ادامه داشت. بدین سان جریان رویدادهای ۱۹۰۶ در اصل و در واقع تکرار تاریخ گذشته بود. تفاوت عمده در این بود که در ۱۹۰۶ انقلاب مشروطیت به مردم ایده هائی داده بود که متأسفانه برآورده نشد. و از ۱۹۰۶ به بعد ایران احساس می کرد که به شدت تحت ضربات گیج کننده نوگرانی قرار گرفته است. در ۱۹۴۱ ایرانیان از سه پدیده جدید رنج بردند: اشغال کشورشان توسط بیگانگان، فروپاشی حکومت و تورم. این حوادث در پایان یک دوره پانزده ساله روی داد که طی آن خودستانی ملی و فردی و تصورات باطل در مورد پیشرفت مرتباً در میان ترور و وحشت پرورش داده می شد.

در نتیجه تاریخ طولانی و دگرگونیهای اخیر، ایرانیان پاره ای منشهای عاطفی توأم با احساس حقارت و امنیت را همراه با انگیزه های تلافی جویانه و

دفاعی آن کسب کرده اند که در اثر کتمان و تضعیف روحیه آنان پیچیده تر شده است. ایرانی امروزی یک شکل مشخص از احساس و رفتار را نشان می دهد که بکلی با ساختار احساساتی غربیان فرق دارد، بخصوص وقتی این ساختار از نظر اقتصادی پیشگام شد و به ایجاد نهادهای حکومت آزاد پرداخت.

ایرانیان که با احساس حقارت و ناامنی به جنبش درآمده اند، طی سالیان دراز در جستجوی حمایت بوده اند. این تمایل که گاهگاهی به شکل سیاست عمومی بیان شده است، مقدار زیادی برهان منطقی و رمز و اشاره همراه دارد. ممکن است کسی حدس بزند که این ملت عقب مانده، ندانسته در جستجوی یک پدر به شکل یک ایرانی دیکتاتور یا بیگانه خیرخواه بوده که او را زیر چتر حمایتش قرار بدهد و به نیابت از ایرانیان و بدون تشبث به ابتکار و شهامت آنان دست به معجزاتی بزند.

ایرانیان که اساساً دچار ناامنی هستند، همیشه در صدد فرار از واقعیت بوده و هستند. هر کس که پس از استعفای رضاشاه با آنان روبرو می شد نمی توانست از این عقیده اجتناب کند که طبقات حاکمه — سیاستمداران، نمایندگان مجلس، کارمندان دولت — نه مایل اند با حقایق روبرو شوند و نه مسئولیت بر عهده بگیرند. بعضی از جنبه های سلطنت رضاشاه به عقیده خودش و ملتش مجموعه گسترده ای از خیالات واهی را تشکیل می داد و پس از سقوط او آنها می خواستند با این خیالات پیش بروند و جانشینی برای آن بیابند. کاملاً روشن بود که این دروغگویان مورد مخالفت قرار نمی گرفتند ولی ما بزودی با مسئله شگفت آوری روبرو شدیم: اشخاصی که خودشان دروغگوی عادی و حرفه ای نبودند عملاً دروغ را بر حقیقت ترجیح می دادند و برای دروغ بیش از حقیقت ارزش قائل بودند.

در حالیکه قدرت و اقدامات اصلاحی رضاشاه غرور ملی را تقویت کرد، دقت بیش از حد و پدرسالاری ارشادی او، ملتش را در مسائل اجتماعی و

سیاسی در همان مرحله‌ای که بود باقی گذاشت، یعنی درمانده، بی هدف و غیرمسئول. شواهد فراوان و تأسف آوری نشان می‌دهد که حکومت ترور شاه سابق که بر یک ملت خجول و حساس اعمال می‌شد، مردم را غیرعادی، و مغزها را نامتعادل ساخته است. افزون بر آن، او جلوروحیه خشونت را رها ساخته بود که آثار شومی در خلق و خوی میلیون مردم، تفرقه کشور و به هم ریختگی و ضعف حکومت داشت.

مطالب زیادی در باره احساسات ملی رو به افزایش یا گسترده در ایران به گوش می‌رسد. همانطور که قبلاً اشاره کردم اساس و عناصر تشکیل دهنده چنین احساساتی در میان مردم وجود ندارد جز در مورد تعداد نسبتاً معدود از افرادی که زیاد در این خصوص صحبت نمی‌کنند. نظریه اینکه اساس و عناصر تشکیل دهنده وجود ندارد، می‌توان حدس زد که این پدیده جعلی است، یا اینکه گفتگوی زیادی در باره آن می‌شود بی آنکه واقعاً وجود داشته باشد. رضاشاه با شدت و صمیمیت ناسیونالیست بود. ایرانیانی که از هنگام استعفای او پرحرارت‌ترین افراد در اعلام احساسات ناسیونالیستی بوده‌اند بنظر من به چهار طبقه تقسیم می‌شوند: اولاً دسته‌ای که هنوز طلسم دیکتاتور را نشکسته‌اند. ثانیاً گروهی که عقده حقارت خود را جبران می‌کنند یا به عبارت دیگر سوت می‌زنند تا شجاعتشان را حفظ کنند. ثالثاً کسانی که به شدت خودخواه و فاقد احساسات میهن‌پرستی و ریاکار بوده و فقط نگران محوکردن رذایه‌هایشان هستند. رابعاً اشخاصی که شعارهای خود را برای شلاق زدن به دیگر اعضای گله و در صف نگاه داشتن آنها بکار می‌برند.

اخلاق عمومی

حکومت ایران همیشه در ردیف فاسدترین حکومت‌های جهان بوده است. بنظر من در حال حاضر این حکومت بمراتب فاسدتر از ۱۹۲۲ است. اگر بخواهیم حقیقت را بگوئیم هیچ کشوری عاری از نادرستی نیست. ما در ایالات متحد سهم خود را داریم و در بعضی موارد بطرز نیکو نمایان سوءاستفاده‌های بزرگ را نادیده گرفته ایم ولی هیچ گاه بخش بزرگی از جامعه ما در فساد آلوده نشده و وزنه نیروهای عمده اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در کفه ترازوی نادرستی قرار نگرفته است.

در حکومت ایران ۱۹۴۳ نادرستی تقریباً عمومی و عملاً یک موضوع عادی و جاری شده بود. بازرگانان، مالکین و همه کسانی که با دولت سروکار داشتند از این بیماری رنج می بردند ولی ناچار به پذیرفتن آن شده بودند تا خودشان را با آن تطبیق بدهند و بنابراین آن را تشویق می کردند. کارمندان دولت برای انجام هر کاری که به یک نفر سود می رساند رشوه می گرفتند و هرگاه که به آنان رشوه داده نمی شد به راحتی پرونده مربوطه را ناپدید می کردند. کالاها و پول دولت را می دزدیدند؛ در جمع آوری غلات با مالکین بند و بست می کردند؛ از مالیات بر درآمد همچون چماق راهزنان استفاده می کردند؛ کالاهای انحصاری را در بازار سیاه می فروختند و لاستیک و سایر وسایل اتومبیل‌های دولتی را برمی داشتند. در محافل عالی، وزیران از امتیازاتی که به آنان داده شده بود سوءاستفاده می کردند و کالاها را یا به نفع جیبشان می فروختند یا خودشان توزیع می کردند. گفته می شد در ارتش بشدریج که پرداخت حقوقها از سلسله مراتب اداری رو به پائین می رفت، هر افسری «سهم» خود را برمی داشت و سرباز در حدود نیمی از آنچه به او تعلق

می‌گرفت دریافت می‌کرد. بطور کلی زیردستها به بالادستها و ضعفا به اقویا باج می‌پرداختند.

بخشی از این فساد همان علت‌های شومی را داشت که در جهان غرب دارد. قسمتی از آن را می‌شد در اشتباهات گذشته، سوء اداره کشور، ناامنی و عادت به بیهودگی حاصل از آن ردیابی کرد. بخش بزرگتری را می‌شد به گردن دیکتاتوری پهلوی و هرج و مرج و تفرقه بعد از آن گذاشت. اشخاصی که اکنون دست به دزدیهای بزرگ می‌زدند، اغلب همانهایی بودند که درشان را از شاه سابق آموخته بودند، در فعالیتهای بازرگانی او شرکت کرده بودند یا به عنوان همدست به او خدمت کرده بودند. تورم نیز به نوبه خود سودجویی را تشویق کرده بود بطوریکه تفکیک بین داد و ستد درست و نادرست را مشکل ساخته بود. افزون بر آن افزایش قیمت‌ها قدرت خرید کارمندان حقوق‌بگیر دولت را کاهش داده بود و بدین جهت بسیاری از آنان — و شاید اغلب آنان — چاره‌ای نداشتند جز اینکه یا از گرسنگی بمیرند یا دزدی کنند.

افراد فاسد و حریص و خودخواه از خرابی اوضاع و تضعیف روحیه طبقه حاکمه بهره‌برداری می‌کردند. بازرگانان تبدیل به استفاده‌چی و به نحوی باورنکردنی نسبت به منافع درازمدتشان کور شده و به اشخاصی که بیشترین اغتشاشات را بوجود می‌آوردند پیوسته بودند و با این کار خود به آشوب دامن می‌زدند.

بدتر از همه این بود که جامعه ایران هیچ معیار درستی از نادرستی نداشت و هیچ خشم و نفرتی نسبت به فساد نشان نمی‌داد. در بسیاری موارد به حقه‌بازان سرشناس احترام می‌گذاشت و بدکاریهای آنان را تصویب می‌کرد. هیچ جنبش سازمان‌یافته‌ای علیه دزدی و اختلاس تشکیل نشده بود. تعداد ناچیزی از کسانی که متهم به دزدی می‌شدند تحت تعقیب قانونی قرار می‌گرفتند و تعداد کمتری محکوم و مجازات می‌شدند. دزدان بزرگ تقریباً همگی از چنگ قانون می‌گریختند و حقه‌بازان مشهور می‌توانستند با اندکی

کسر آبرو همچنان در سیاست و دستگاه دولت به کارشان ادامه دهند. تقریباً هیچ چیزی در برابر انحطاط اخلاقی ایستادگی نمی‌کرد، نه آداب و رسوم عمومی، نه امانت قضائی، نه مطبوعات منعکس کننده افکار مردم و نه یک رهبری آرمانگرا. بی اغراق می‌توانم بگویم که حکومت ایران یک حکومت فاسد است که بوسیله افراد فاسد و برای افراد فاسد بوجود آمده است. در سرزمین شیرو خورشید افراد درستکار، یک پدیده شگرف و متخالف با اصل را تشکیل می‌دهند.

کالبدشکافی سوءاداره

پارلمان یا مجلس شورای ملی یک ارگان مقننه تک مجلسی مرکب از ۱۳۶ نماینده است که هر دو سال یکبار از جانب شهرها و روستاها انتخاب می‌شوند. نمایندگان مجلس مجبور نیستند در حوزه انتخابیه خود زندگی کنند و تعداد زیادی از آنان در تهران سکونت دارند. انتخابات از جانب دولت کنترل و آراء خرید و فروش می‌شود. علاوه بر آن انتخابات با بی لیاقتی مسخره آمیزی جریان می‌یابد. اخذ رأی در حوزه های مختلف و در تاریخهای مختلف صورت می‌گیرد. انتخابات مجلس چهاردهم در ۱۹۴۳ هشت ماه طول کشید و معلوم نیست هیچ گاه کامل شده باشد. شاخص افکار عمومی مطبوعات است که در هر حال نماینده بخش کوچکی از مردم است. احزاب سیاسی تا حدودی که می‌توان گفت وجود دارند، بیشتر به منحرف و مغشوش ساختن افکار کمک می‌کنند تا روشن و متمرکز کردن افکار به مسائل خاص.

رژیم دیکتاتوری هم رهبران سیاسی و هم قدرت رهبری را نابود ساخته است. مثل اینکه رضاشاه نصیحت آن دیکتاتور یونانی را رعایت کرده بود که

«به میان مزرعه گندم برو و هر سری را که بلندتر از دیگران است قطع کن.» شاید جزئیکی دو استثناء هیچ شخصیت جدید دارای قدرت و شهامت بر روی صحنه ظاهر نشده است. ایران برای رهبری سیاسی خود از بازماندگان بیست سال پیش استفاده می‌کند که در همان وقت هم تعدادشان زیاد نبود. هیچ کشوری مثل ایران این قدر نزدیک به ورشکستگی نیست. هنگامی که من به ایران بازگشتم، مجلس سیزدهم در حال تشکیل بود. این مجلس و جانشین آن به نحو بارزی با پارلمانی که من بیست سال پیش شناخته بودم فرق داشت. در آن هنگام نمایندگی پارلمان اختصاص به مالکین بزرگی داشت که هر چند عموماً در مورد امتیازات خاص خود خودخواه و مرتجع بودند، نوعی بی اعتمادی نسبتاً سالم نسبت به دولت داشتند و چون مالیات می پرداختند میل واقعی به صرفه جوئی و صحت عمل در دستگاه دولت را بروز می دادند. در خلال سالهای بین این دو تاریخ رضاشاه تعدادی از بدترین همدستان خودپرست خود را در مجلس گذاشت و با ورود دولت به دنیای داد و ستد و تأکید عمومی بر تجارت، بازرگانان جدید و به اصطلاح سرمایه داران به پارلمان راه یافتند. در همین حال اعضای بازمانده خانواده ملاکین در برابر جاذبه و فریبندگی سودجوئی سر تسلیم فرود آوردند و خودشان به کسب و تجارت پرداختند. ضمناً در انحصارات دولتی و مؤسسات انتفاعی شرکت کردند. شاه سابق با تفویض نکردن قدرت قانونگذاری به اشخاصی که به پارلمان راه می داد، به آنان اجازه داد نه تنها در بند و بستهای اقتصادی و چپاولها شریک شوند، بلکه در امور دولت نیز دخالت کنند، بستگان و دوستان خود را به مشاغل دولتی بگمارند و «دستگاههای» شخصی و فاسد در ایالات بوجود آورند. علاوه بر آن چون وزن مالیات بیشتر بر دوش افراد فقیر بود، نمایندگان مجلس در بسیاری موارد نه تنها از سرمایه گذارها و کمکهای مالی و ریخت و پاشها و زیاده رویهای دولت چیزی از دست نمی دادند بلکه سود زیادی هم به جیب می زدند. نمایندگان مجلس که مجری دستورات شاه بودند

وظایف قانونگذاری خود را بایستی مسئولیتی کودکانه و بدبینانه تلقی می‌کردند. ریاست مجلس را شخصی بر عهده داشت که بیش از نود سال از عمرش می‌گذشت.

مجلس چهاردهم که انتخابات آن در پائیز ۱۹۴۳ انجام شد از این هم بدتر بود. در این مجلس دستور کار و مذاکرات بسرعت از مسیر خود منحرف می‌شد. مجلس که بوسیله عوامل بی‌نظمی احیاء شده و پیش از پیش تحت تأثیر توده مردم قرار داشت طبعاً خودش را تحت فشار مردم خارج قرار داد. در ۶ مارس ۱۹۴۵ دکتر مصدق پشت تریبون مجلس رفت و مجلس را «دزدگاه» نامید. دو ماه بعد اعلام کرد که اینجا دزدگاه است و من این قضیه را ثابت خواهم کرد.^۷ این بیانات از سوی یکی از نمایندگان مشهور ایراد می‌شد که اگر در پاییز ۱۹۴۴ شرایطی مغایر قانون اساسی مطرح نساخته بود به مقام نخست‌وزیری منصوب شده بود. باید اضافه کرد که او هیچ‌گاه دلایل خود را ارائه نداد بدون شک به این علت که شاید فکر می‌کرد اثبات چیزی که واضح است لزومی ندارد. حزب توده تنها چند نماینده در مجلس داشت ولی همین عده کمی تعدادشان را با سروصدای زیادی جبران می‌کردند و آشکارا هدفشان ایجاد اغتشاش و فلج کردن هرگونه اقدامی بود. اینها و عده‌ای که دورشان جمع شده بودند موفق شدند بقیه نمایندگان مجلس را بخوبی و کاملاً مرعوب سازند.

بی‌نظمی پارلمانی، بی‌مسئولیتی، بی‌لیاقتی و احساساتی بودن به ضعف و بی‌ثباتی و کم‌جراتی کابینه‌ها کمک می‌کرد. در این حال نمایندگان مجلس دخالت در امور دولت و فشار خود را برای کسب امتیازات و مشاغل دوبرابر می‌کردند.^۸

(۷) مذاکرات مجلس، ۶ مارس و ۱۷ مه ۱۹۴۵.

(۸) یکی از روزنامه‌ها پیشنهاد کرد که مملکت فقط نیاز به یک وزارت امور خارجه و

مسئولیت کابینه در برابر چنین مجلسی مترادف بایی ثباتی دولت بود. در خلال دو سالی که هیئت مالی به انجام وظیفه اشتغال داشت - ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴ - ما با چهار نخست وزیر و هفت وزیر دارائی کار کردیم بدون آنکه از دو سه دوره فترت که وزیر نداشتیم گفتگو کرده باشیم. معمولاً یک کابینه وقتی سقوط می‌کرد که نیرویش را در انجام تقاضاهای شخصی و حمایت و تأمین منافع مادی نمایندگان مصرف کرده بود. تا جایی که به یاد دارم هیچ دولتی بر سر مسائل سیاسی یا اصولی منقطع نکرد، جز یکبار که ناخشنودی سفارت شوروی را برانگیخت. هیچ نخست وزیری پشت سرش یک اکثریت متحد و با انضباط دارای اصول و برنامه نداشت. هر نخست وزیری اکثریت خود را از ترکیب گروههای در حال تغییر و تحول و نمایندگان مستقل تشکیل و اجازه می‌داد گروهها و نمایندگان مزبور وزیرایش را تعیین کنند. در نتیجه کابینه‌ها نیز مانند مجلس گرفتار اختلاف و نفاق بودند. در چنین اوضاع و احوالی امنیت سیاسی یک نخست وزیر در این قرار داشت که هر چه کمتر کار کند، از زیر بار اقدامات ناپسند حتی الامکان شانه خالی کند و تا جایی که ممکن است کسی را نرنجانند.^۹



یک دفتر رئیس کل دارائی بسیار کوچک ولی کارآمد دارد. بقیه وزارتخانه‌ها باید محل و وظایفشان بین نمایندگان مجلس تقسیم شود که در حقیقت این وظایف را در حال حاضر از طریق منشیهایشان که وزیرا باشند انجام می‌دهند (کیهان، شماره ۵۲۵، نوامبر ۱۹۴۴) آقای بیات که در آوریل ۱۹۴۵ هنگام برکناری از نخست وزیری اوقانش قدری تلخ شده بود تهدید کرد که اقدامات خلاف نمایندگان را علنی سازد ولی به گفتن عبارت زیر اکتفا کرد: «اقرار می‌کنم که بدست آوردن و حفظ یک اکثریت ثابت در مجلس کار آسانی نیست. برای شخصی که پابند اصول باشد خیلی مشکل است که به تمام تقاضاهای نمایندگان که اغلب خصوصی و غیرقانونی است پاسخ مثبت بدهد. این تقاضاها بندرت با منافع دولت تطبیق می‌کند.»

۹) ساعد نخست وزیر در پاسخ به انتقادات روزنامه‌ها گزارشی در باره اقدامات پنج ماهه

دولت به هر شکلی که تشکیل می شد برای ادامه حیات می بایست خودش را با لیاقت و صداقت دستگاه اداری و خدمات عمومی توجیه کند. دستگاه اداری ایران شاید به اندازه مجلس و سیستم سیاسی شوربسی لیاقت نیست ولی هرگز نتوانسته است در راه عواملی که به ایجاد یک دولت قوی و ثابت پارلمانی کمک می کند گام بردارد. دستگاه اداری ایران در حال حاضر بازبچه سیاستمداران و آلت دست باج گیرهاست.

اگر دولتی بخواهد در بدو تشکیل محبوبیت کسب کند باید خودش را به وظایف ساده سرگرم کند. و حال آنکه برعکس ایران آنکه تنها به تمرکز فوق العاده اختیارات اصرار ورزیده بلکه چنان مسئولیتهای پیچیده صنعتی و بازرگانی را نیز برعهده گرفته است که هر دولت بالغ و نیرومندی را گیج می کند.

بی ثباتی مجلس و دولت و ضعف کابینه ها اثرات جدی بر وزارتخانه ها و ادارات گذاشته است. وزرا بجای اینکه منافع و اقدامات خود را وقف سیاست عالیه کشور نمایند، اداره مستقیم تشکیلات و کارمندان و فعالیتهای وزارتخانه را در دست می گیرند. هیچ یک از آنان فرصت یاد گرفتن فن مدیریت یا تجربه آموختن در این کار را نداشته اند. با وجود این اغلب برنامه های بلندپروازانه و ناپخته را بمرحله اجرا می گذارند که جانشینانشان به دور می ریزند. همه وزیران، به استثنای چند تن، وقت خود را صرف یافتن شغل برای اقوام و دوستان خود یا اقوام و دوستان نمایندگان مجلس می کنند. گاهی یک وزیر خوب اگر بخت با او یاری کند می تواند یک کار کوچک سازنده



حکومتش به مجلس داد و گفت: «ماه اول به بحث در برنامه دولت گذشت. ماه دوم به پاسخ استیضاح درباره رضا افشار (که به استانداری اصفهان منصوب شده بود هر چند قبلاً تحت تعقیب قانونی قرار گرفته و محکوم و از حقوق اجتماعی محروم شده بود). ماه سوم به مسئله میلسپو و دو ماه اخیر به پاسخ به استیضاح آقای فرهودی و مسئله ترمیم کابینه.»

بکند در حالیکه یک وزیر بد معمولاً وقت و فرصت را صرف جمع آوری ثروت می‌کند.

اوضاعی که در فوق نام برده شد موجبات تضعیف روحیه دستگاه اداری و چیززی بدتر از بی لیاقتی را فراهم کرده است. در این سیستم کارمندان در دستکار و بالیاقت اخراج می‌شوند یا تنزل رتبه می‌یابند تا جا برای منصوب شدگان سیاسی باز شود. در همان حال کارمندان نادرست، تنبل و بی لیاقت از مجازات فرار می‌کنند و ترفیع رتبه می‌یابند. از آنجائی که وزیران بیشتر به انتصابات علاقه دارند و اخراج را دشوار می‌یابند، تعداد کارمندان دولت چند برابر شده ولی روحیه کارآئی آنان تنزل یافته است. در سال ۱۹۴۳ تعداد کارمندان کشوری به حدود ۱۰۰/۰۰۰ نفر افزایش یافت که چهار یا پنج برابر کارمندان ۱۹۲۷ بود.^{۱۰}

در دوران نخستین مأموریتم در ایران، مجلس قانون استخدام کشوری را تصویب کرد. پس از آن هرازچندی مجلس قانونی درباره یک طبقه خاص از کارمندان گذراند و در عین حال تصویبنامه‌های زیادی در این زمینه به تصویب هیئت وزیران رسید. ارتقاء رتبه بستگی به سابقه خدمت داشت و همین امر عملاً ابتکار را می‌کشت و افراد پست را به مقامات عالی می‌رساند و افراد شریف را در سطوح پائین نگاه می‌داشت. قوانین تکه تکه موجب تراکم بیعدالتی، رشد شگفت‌انگیز تشریفات اداری و افزایش شگرف قوانین دست‌وپاگیر شد. وقتی من یک امریکائی را در رأس اداره کل کارگزینی قرار دادم، او بیش از ۱۵۰۰۰ پرونده را در انتظار اقدام یافت.

این سیستم و طرز اجرای آن بیعدالتی را در میان تمام کارمندان دولت از جوان و تحصیل کرده گرفته تا پیر و باتجربه گسترش داد. جوانان تحصیل کرده در یک طبقه نسبتاً مشخص قرار گرفتند و نوعی عقده حقارت در آنان بوجود

۱۰) در جدول کلی کارمندان، تعداد کارمندان دولت به استثنای وزارت جنگ، وزارت امور خارجه، دربار شاهنشاهی و راه آهن ۸۹۴۶۳ نفر ذکر شده است.

آمد؛ از هیچ اقدامی در مطرح ساختن خواسته‌هایشان کوتاهی نکردند و همدردی گسترده و پشتیبانی فعالانه روزنامه‌ها، نمایندگان مجلس و مردم را جلب کردند.

در میان شرایطی که بر روحیه‌ها اثر می‌گذاشت، تورم از همه خردکننده‌تر بود. زمانی که من وارد ایران شدم افزایش قیمت‌ها طی دو سال قدرت خرید حقوق‌بگیران را به مقدار زیادی به زیر سطح هزینه زندگی کاهش داده بود. مجلس حقوقها را به میزان صددرصد افزایش داده بود ولی هنوز در حد بخور و نمیر بود. در چنین شرایطی همانطور که قبلاً اشاره کردم، کارمندان یا می‌بایست بدزدند یا از گرسنگی بمیرند. بی‌اعتنایی و بی‌عدالتی ناشی از این موضوع فعالیت‌های اداری را کند و در بسیاری موارد فلج می‌ساخت و نارضایتی به مرز طغیان آشکار رسیده بود.

در رأس این ساختار دولتی فاسد و متزلزل، یک شاه جوان گیج و سردرگم نشسته است که در یک سویش درباری بسیار باشکوه و در سوی دیگرش یک عده نظامی فاسد و بی‌لیاقت آمادهٔ دیکتاتوری قرار گرفته‌اند. او معتقد است که ایران آمادهٔ دموکراسی نیست و هیچ‌گاه ستایش نسبت به پدرش را از دست نداده است. محمدرضا شاه ظاهراً یک پادشاه مشروطه است ولی در عمل در امور پارلمانی و دولتی دخالت می‌کند. آینده‌نشان خواهد داد چگونه از نفوذ زیادی که برخوردار است استفاده خواهد کرد و سرانجام چه بر سرش خواهد آمد.

هرگونه پیشرفت در تشکیل یک دولت مردمی مستلزم پاره‌ای عوامل زمینه‌ساز مثبت است که از نهادهای ریشه‌دار عمیق، سنتها، اخلاق و اصول مورد قبول جهانی سرچشمه می‌گیرد. ایران از نقطه نظر ساختاری روحانیت و سلطنت را دارد که انقلاب مشروطه یک نهاد سوم را به آن افزوده و آن پارلمان حافظ قانون اساسی است. دیکتاتوری نه تنها هر سه این نهادها را از نظر مقام و احساسات مردم تضعیف کرد بلکه جلو سیر تحولی را که می‌توانست علاقه و

احترام عمومی به قانون اساسی را تحکیم بخشید گرفت و آن را بی اعتبار ساخت.

در ایران هیچ نشانه‌ای از تحول ساختاری مشاهده نمی‌شود، یعنی همان تحولی که بتدریج راه را برای تأسیس حکومت آزاد در کشورهای غربی هموار ساخته و افراد را تربیت کرده، و با آن تطبیق داده است. ایران کوشید حکومت ملی را در خاک خود پیوند بزند ولی نتوانست عادات فردی و محلی را تغییر بدهد. تنها توانست قانون اساسی دیگران را رونویس کند. انجمنهای ایالتی و ولایتی که در قانون اساسی پیش‌بینی شده هیچ پیشرفتی خواه از نظر شکل و خواه از نظر روحیه نکرده است. این انجمنها می‌بایست در سال ۱۹۰۶ همراه با مقرراتی درباره آزادی قانونی عشاير حداکثر تا ۱۹۲۲ تشکیل شده باشند. پس از اشغال متفقین تجربه در این زمینه خطرناک بود و شاید منجر به تجزیه کشور می‌شد. در شمال، ایجاد حکومتهای محلی تاکتیهای روسها را آسان می‌کرد و به هیچ وجه تصادفی نبود که اخیراً تقاضای «خودمختاری» با لحن خصمانه‌ای از آذربایجان برخاست.

در کشورهایی که حکومت آزاد و مردمی از تحول تدریجی و با حوصله ناشی می‌شود، پیشرفت اجتماعی اصولاً یک روند تدریجی و همه‌جانبه همانند رشد عادی یک فرد از کودکی به بزرگسالی است. به عنوان مثال در اوایل استقرار مشروطیت در انگلستان، زندگی مردم بسیار ساده بود. وقتی که افراد در جستجوی عناصر حکومت بر خودشان بودند در همان حال در صد کشف کشاورزی، بازرگانی و صنعت و شرایط مادی زندگی نیز بودند. همه بخشهای جامعه یکسره دارای ویژگیهای اولیه تقریباً یکسان بودند و در خلال دوران سازندگی، همگی با نرخ تقریباً یکسان پیش می‌رفتند. ایران از بسیاری جهات در همان جایی قرار دارد که انگلستان در سده‌های یازدهم و دوازدهم میلادی قرار داشت. ولی ایران دوران کودکی سیاسی خود را در حضور تمدن قرن بیستم و در بحبوحه نوگرانی می‌گذراند که برای آن از نظر

روانی و سیاسی آمادگی ندارد ولی خواستار آن است و نمی‌تواند از آن بگریزد. ایران کودکی است که ناچار شده بطور زودرس زندگی یک شخص بالغ را داشته باشد.

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل هفتم

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

پیشرفت و مخالفت

هیئت امریکائی در صحنه ای که در صفحات قبل توصیف شد، کار خود را آغاز کرد. این فصل اختصاص به سرگذشت هیئت از ژانویه ۱۹۴۳ تا نوامبر ۱۹۴۴ دارد. هنگام ورود ما به ایران، احمد قوام سمت نخست وزیری را بر عهده داشت. این ملاک ثروتمند شمال، این سیاستمدار زیرک که مردم به او اعتماد نداشتند به مکتب قدیم تعلق داشت. هنگامی که من در مأموریت اول خود به ایران آمدم نیز رئیس الوزرا بود. آنگاه عیناً مثل بار قبل «اعتماد» مجلس را از دست داد. جانشین او علی سهیلی یک سیاستمدار جوانتر بود که خودش را بظاهر دوست صمیمی هیئت قلمداد می‌کرد و متعهد به سیاستی شد که هیئت مظهر آن بشمار می‌رفت. شگفت آنکه او روراست‌ترین و منظم‌ترین نخست وزیر ایران بود که من شناختم که در بعضی موارد می‌توانست دست به اقدامات شدید بزند، هر چند وضع مجلس و بی صداقتی اعضای کابینه و صله پینه شده اش مانع می‌شد. او حتی به عنوان بند و بست چی، در اختصاص دادن اعتبار کارهای نیک بخود و متوجه کردن سرزنش کارهای بد به دیگران از سنش باهوشتر بود. او روی طناب بندبازی سیاسی موازنه اش را، برای مدتی که با غرور فراوان آن را رکوردشکن می‌نامید، حفظ کرد.

در ۱۹ مارس ۱۹۴۴ محمد ساعد مراغه‌ای نخست وزیر شد، در ۳۱ اوت کابینه‌اش را ترمیم کرد و سرانجام در ۹ نوامبر ۱۹۴۴ ساقط شد. آقای ساعد اهل آذربایجان و از نژادی بود که هموطنانش آنها را ترک می‌نامند و «سرسختی ترکی» آنها مشهور است. او بیشتر خدمات دولتی خود را در وزارت امور خارجه ایران و بیشتر اوقاتش را در روسیه گذرانده بود. در کابینه قبلی در سمت وزیر امور خارجه بخلوبی خدمت کرده بود. خوش مشربی، بذله گوئی و جذابیت آقای ساعد برایش محبوبیت بوجود آورده بود در حالیکه درستی و امانت شخصی او برایش احترام می‌ساخت. او به عنوان شخصی که می‌خواست و می‌کوشید کار درست انجام بدهد مرا تحت تأثیر قرار داد. ساعد که در امور داخلی و خارجی بیطرف بود تلاش صادقانه بعمل آورد تا در یک دوره بحرانی و دشوار با بیطرفی حکومت کند. با این همه او کاستیهای شخصی چشم گیری داشت و همانطور که بزودی آشکار شد از بی اطلاعی در امور اقتصادی و مالی رنج می‌برد و همراه با آن به این جنبه های سیاست عمومی بی علاقه گی نشان می‌داد. او که کمتر از قوام و سهیلی به کاستیهای مقامات ایرانی آشنا بود، ادعاهای آنان را باور می‌کرد که کاملاً قادر به اداره امور دولت هستند. وی همچنین با زمینه کار هیئت ناآشنا بود و به همین جهت از ابتدا آمادگی داشت هر چه را منتقدان ایرانی و خارجی درباره ما می‌گفتند باور کند. در مدت زمامداری ساعد هیئت مخالفتهای جدی و روزافزونی را تجربه کرد.

نخستین وزیر دارائی ما اللهیار صالح، نسبتاً جوان، ترقیخواه و درستکار بود. وی در گذشته مترجم سفارت امریکا در تهران و در زمان انتصاب من رئیس هیئت اقتصادی ایران در نیویورک بود. صالح انطباق خود را با مقتضیات سیاسی و اداری ایران دشوار یافت و خیلی زود از سربگی حوصلگی استعفا داد. در ۲۸ آوریل ۱۹۴۳ مرتضی قلی بیات جانشین او شد که یکی از سیاستمداران ملاک بود که همین سمت را در خلال نخستین مأموریت من بر

عهده داشت. در این فاصله او نماینده و مدتی نایب رئیس مجلس بود و همانند یک آلت فعل مطیع برای شاه سابق عمل کرده بود. بیات با اینکه هنوز ملاک بود، در امور تجارتي نیز دست داشت. در ۱۵ دسامبر ۱۹۴۳ امان الله اردلان جانشین بیات گردید که نشان داد شخصی باهوش و همیار هیئت است. وقتی ساعد نخست وزیر شد، بجای اردلان یک بوروکرات سابق را گماشت که وقتی من از او خواسته بودم دستیار یک امریکایی بشود استعفا داده بود. وزارت این شخص دو سه روز بیشتر طول نکشید زیرا اکثریت مجلس او را نپذیرفت. وزیر بعدی ابوالقاسم فروهر بود که سابقه قضاوت داشت و یک وکیل دعاوی ثروتمند را به معاونت خود برگزید. هر دوی آنان می خواستند اقدامات اداری را مستقیماً عهده دار شوند و هر کدامشان به اغتشاش و ایجاد موانع کمک کردند و هر یک ادعا داشتند که کوشیده اند به هیئت کمک کنند. وزیر بعدی ما علی اصغر زرین کفش در ۳۱ اوت ۱۹۴۴ منصوب شد و با خودش یک معاون جدید آورد. آقای زرین کفش سابقه خدمت در خدمات دیپلماتیک داشت و عضو وزارت امور خارجه و دادگستری بود. او اطلاعات ناچیزی در باره امور اداری و مالی و اقتصادی داشت ولی میهن پرست، درستکار و صریح‌اللهجه بود. دوست هیئت بود و هیچ محور اقتصادی برای کوبیدن ما نداشت.

تغییر نخست وزیر و وزیران بازتاب اوضاع مجلس بود. مجلس نیز هر دو سال یکبار تغییر می کرد. دوره مجلس سیزدهم در ۲۳ نوامبر ۱۹۴۳ به پایان رسید. در این تاریخ هنوز انتخابات مجلس بعدی تمام نشده بود و خوشبختانه همانطور که بعداً معلوم شد مجلس چهاردهم تا ۲۶ فوریه ۱۹۴۴ تشکیل نگردید. انتخابات تا ماه مه بطول انجامید و مجلس تا دسامبر ۱۹۴۴ هنوز مشغول رسیدگی به اعتبارنامه نمایندگان بود. در حالی که این مسائل ناتمام مانع از انجام وظیفه نمایندگان نمی شد، آنها یک ماه یا بیشتر صرف انتخاب اعضای کمیسیونها، ترکیب کابینه جدید آقای ساعد و بحث در برنامه دولت کردند.

اقدامات اولیه

ایران دارای سه مؤسسه بانکی است که هر سه متعلق و تحت نظارت دولت است: بانک ملی، بانک کشاورزی و صنعتی و بانک رهنی. یک شرکت بیمه نیز تأسیس شده است. علاوه بر آن یک بانک ویژه ارتش بنام بانک سپه وجود دارد. بانک ملی یک مدیرکل دارد که پیش از ورود من به توصیه وزیر دارائی و تصویب هیئت وزیران منصوب شده بود. قانون استخدام من پیش بینی می‌کرد: «رئیس کل دارائی حق دارد پس از استشاره با وزیر دارائی و طبق قوانین استخدامی هر کارمند وزارت دارائی یا هر کارمندی را که به اداره مالیه وابسته باشد و کارمندان دوایر دیگری را که با وصول محاسبات و صرف وجوه عمومی بستگی مستقیم دارند به خدمت منصوب کند.» کلیه بانکها و همچنین شرکت بیمه بوضوح در این طبقه قرار می‌گرفتند. یک هیئت مدیره سه نفری که از جانب وزارت دارائی منصوب می‌شدند، بانک کشاورزی و صنعتی، بانک رهنی و شرکت بیمه را اداره می‌کردند. من از ابتدای کار گام‌هایی در راه تحکیم این هیئت مدیره‌ها و رهاساختن آنها از قید و بندهای سیاسی برداشتم که کم و بیش مؤثر بود ولی هیچ‌گاه فرصت مناسبی برای اینکه کاری در مورد بانک سپه انجام دهم دست نداد.

در مورد بانک ملی در روزهای اول حالتی شبیه بحران ایجاد شد. از آنجا که این واقعه با رویدادهای بعدی مربوط است جا دارد از آن ذکر بنمایم. آقای صالح به من اطلاع داد که عده‌ای از نمایندگان مجلس به ابتکار خود طرحی تهیه کرده‌اند که اگر به تصویب برسد حق انتصاب مدیرکل بانک ملی را به مجلس تفویض خواهد کرد. هدف فوری این طرح برکناری ابوالحسن ابتهاج بود که تنها چند هفته پیش به مدیرکلی منصوب شده بود ولی اثر

درازمدت آن قرارداددن و نگهداشتن بانک در سیاست بود. بدین جهت بنا به تقاضای جدی آقای صالح من نامه ای به قوام نخست وزیر نوشتم و مخالفت خود را با این طرح ابراز داشتم. او نظر مرا به اطلاع نمایندگان مجلس رساند و آنها پیشنهادشان را پس گرفتند.

ابتهاج همانند صالح به گروه اشخاص خوشنام تعلق داشت. به ضدیت با بیگانگان بویژه انگلیسیها تظاهر می کرد. ناسیونالیسم تندیدی از خود نشان می داد و هیچ زحمتی در پنهان کردن این عقیده به خودش راه نمی داد که از لحاظ لیاقت مساوی و حتی برتر از امریکائیان است. هرگز چیزی درباره تندخویی، عصبیت، مزاج آتشین، میل به کوبیدن مخالفین و گرایش او به دیکتاتوری شنیده بود و تکرار می کرد. این خصایل او را در بعضی محافل منفور و در برخی دیگر محبوب ساخته بود. با این همه او به عنوان یک مدیر قوی، یک بانکدار حرفه ای، یک فرد درستکار و شجاع بر من تأثیر بخشید. ابتهاج انگلیسی را به روانی صحبت می کرد و قصد خود را به همکاری با هیئت به من اعلام داشت. چند هفته قبل از عزیمت هیئت از امریکا، دولت ایران از وزارت خارجه امریکا تقاضا کرده بود یک مشاور امریکائی برای مدیرکل بانک انتخاب کند. من به ابتهاج اطلاع دادم که تا وقتی که او در رأس بانک است و با هیئت همکاری می کند، با پیشنهاد گماردن یک امریکائی در بانک مخالفت خواهم کرد. ابتهاج تا بیش از یک سال بعد به نحو رضایت بخشی با ما همکاری می کرد.

با وجود این در قضیه طرح پیشنهادی مجلس من مرتکب یک اشتباه بزرگ شدم و آن نیز بخاطر میل به حفظ آبروی این شخص بود. کاری که در آن هنگام می بایست بکنم این بود که به وی خاطر نشان کنم که قانوناً حق برکناری او را دارم و شناسائی این حق را از او اخذ کنم. اگر چنین اقدامی کرده بودم من و هیئت در برابر دشواریهایی که ابتهاج بعداً که قوی تر شد ایجاد کرد، محفوظ تر می ماندیم.

ما به سرعت اقدام به تجدید سازمان کلی وزارت دارائی کردیم. در رأس هرم دفاتر وزیر و رئیس کل دارائی قرار داشت. زیردست آنان مستقیماً چهار اداره کل «ستادی» انجام وظیفه می‌کرد: ارسال مراسلات و بایگانی، کارگزینی، کارپردازی و بازرسی. پس از آن چهار اداره کل، «صفی» مربوط به درآمدها قرار داشت: گمرک، مالیات بر درآمد، انحصار دخانیات و تریاک، خالصه جات و املاک و واگذاری. سپس ادارات «اجرائی» مسئول نظارت مالیاتها: حسابداری و ممیزی حسابها، و خزانه داری کل. دو اداره جدید تأسیس کردیم: اداره کل نظارت صنعتی که رابطه ای خاص با وزارت بازرگانی و پیشه و هنر داشت و کارخانه‌ها و معادن دولتی را اداره می‌کرد در حالیکه اداره کل بازرسی ما سازمان و امکانات یک گروه بدون سر را داشت که اغلب به عنوان انبار زباله کسانی که هیچ جا طالبان نبودند بکار می‌رفت. در خلال این تجدید سازمان و پس از آن، بمنظور حذف اصطکاکها، تکرار و آشفتگی در وظایف، به تقسیم مجدد کارها پرداختیم. اصلاحات اداری ما که عمدهً مربوط به نظارت در هزینه‌ها، اجرای قوانین و مقررات استخدام کشوری و رسیدگی به نامه‌ها می‌شد، رفته رفته بمرحله عمل درمی‌آمد.

قیمتها، کالاها، خواربار و کامیونها

در نخستین گزارش ماهانه‌ام پیشنهاداتی در خصوص مهار تورم را که طی چند جلسه ارائه داده بودم منتشر ساختم.^۱ توصیه من این بود که دولت در یک جبهه گسترده دست به اقدام بزند. آقای سهیلی بی درنگ پیشنهادم را پذیرفت

(۱) گزارشهای ۲۲ ژانویه و ۲۰ فوریه ۱۹۴۳، صفحات ۷ و ۸.

که بعدها تبدیل به موضوعی شد که بر سر آن دولت‌ش سقوط کرد. مجلس طرح پیشنهادی من را بدون مخالفت زیاد در جلسه ۴ مه ۱۹۴۳ تصویب کرد.^۲ این قانون به شخص من اختیار می‌داد که «امر تحصیل اجناس غیر خوارباری و کلیه مواد خام و وارد و صادر کردن اجناس (بجز مواد خوراکی) و حمل و نقل و انبار نمودن و توزیع آن و همچنین مال الاجاره مستغلات (با موافقت وزارت دادگستری) و دستمزد کلیه کارها و خدمات عمومی را تحت اداره خود قرار دهم.» در اجرای این اختیارات قانون به من اجازه می‌داد هر اقدامی را «برای تنزل و تثبیت بهای اجناس و توزیع عادلانه آنها مفید و لازم بدانم» انجام بدهم. ضمناً قانون پیش‌بینی می‌کرد که «آن قسمت از مواد خواربار که به تشخیص وزارت خواربار و رئیس کل دارائی لازم شود مشمول این قانون واقع گردد بموجب پیشنهاد وزارت خواربار و رئیس کل دارائی با تصویب هیئت وزیران تحت اختیار رئیس کل دارائی گذارده خواهد شد» و تأکید می‌کرد «این قانون تا ششماه بعد از خاتمه جنگ کنونی به قوت خود باقی خواهد بود مگر اینکه از طرف مجلس شورای ملی ملغی شود.»

تصویب قانون فوق ایجاد یک دستگاه اجرایی بیطرف و غیرسیاسی و نیز ادامه خط مشی و اقدام را ممکن می‌ساخت و به ما اجازه می‌داد که انبوه متراکم قوانین اقتصادی را که قبلاً به تصویب رسیده بود بحالت تعلیق درآوریم یا مورد تجدیدنظر قرار دهیم و یک ابزار انعطاف‌پذیر برای برآورده ساختن نیازهای در حال تغییر و تحول وضع اضطراری بوجود آوریم. تصادفاً یک وسیله بسیار خوب برای ضربه زدن به دیکتاتوری و تشویق دموکراسی در دسترس ما قرار گرفته بود.

همانطور که قانون اختیارات مقرر می‌داشت ما انتظار داشتیم که بر

(۲) قانون مزبور در پیوست شماره ۲ این کتاب نقل شده و در صفحات بعد به عنوان قانون اختیارات دکتر میلیپونامیده خواهد شد.

کالاها نظارت داشته باشیم یعنی اینکه یک سیستم تثبیت قیمتها را بموقع اجرا بگذاریم. بنابراین پیشنهاد کردیم نظارت شدیدی بر کالاهای اساسی از قبیل غله، نان، قند و شکر، چای و پنبه به عمل آید. این کارها قبلاً در دست دولت بود. اگر کالاهای مزبور با مقادیر بیشتری تأمین می شد، جیره بندی براساس صحیحی توزیع و با قیمت‌های پائین فروخته می شد، هزینه زندگی توده مردم تثبیت می شد و امید می رفت با کمک تدابیر دیگر جلوتورم رو به افزایش گرفته شود. احتمالاً اقدامات مزبور همراه با سایر اقدامات ما می توانست نارضایتی را تسکین دهد، اعتماد عمومی را جلب کند و فرصتهای سودجویی را محدود سازد.

آقای جیمز رابینسون رضایت داد به عنوان رئیس کل اداره نوینیا تثبیت قیمتها خدمت کند. او قبلاً با لیاقت هرچه تمامتر در سمت مدیرکل درآمدهای داخلی انجام وظیفه نموده و بنگاه کارپردازی کل کشور را تأسیس کرده بود. هنگامی که او به سمت جدید منتقل شد، همه مهارت و قدرت خود را در کاری که چند ماه بود تقریباً غیرممکن می نمود، بکاربرد. پس از چندین جلسه مذاکره با وزیر دادگستری موفق شدیم نظارت بر مال الاجاره مستغلات را به حرکت درآوریم. دولت برای تهیه و توزیع تریاک یک بنگاه داروئی تأسیس کرده بود که تحت اداره مشترک وزارتخانه های بهداشتی و دارائی قرار داشت. وزیر بازرگانی و پیشه و هنر به مدت چند هفته با انتقال این سازمان — که وظیفه اش صدور پروانه های صادرات و واردات بود — از وزارتخانه اش مخالفت می ورزید. اما وزیر خواربار به سرعت سازمانهایی را که با قند و شکر، چای و قماش سروکار داشتند — به اصطلاح کالاهای انحصاری — و تهیه آنها را از خارجه به ما واگذار کرد.

شورای بانکها مقرراتی در زمینه محدود کردن اعتبارات وضع کرد. اما ابتهاج شکایت کرد که بانک سپه که گفته می شد بسیار بد اداره می شود، این محدودیتها را نادیده گرفته است. بانک ملی شروع به فروختن طلا و نقره

کرد و ارتشهای امریکا و انگلیس نیز مقداری طلا وارد کردند. این اقدامات برای جلوگیری از افزایش حجم اسکناس بود. ما لایحه‌ای تهیه کردیم که اجازه انتشار و فروش اوراق قرضه خزانه را می داد. اداره کل نظارت صنعتی که یکی از اعضای هیئت ما در رأس آن قرار داشت شروع به بررسی نیازهای کارخانه‌ها و کمک به پیشرفت عملیات آنها کرد با این هدف که تولیدات داخلی و درآمد عمومی را افزایش دهد.

در زمانی که رابینسون مدیرکل درآمدهای داخلی بود سیستم مالیات بر درآمدی را که در آن هنگام اجرا می شد مورد مطالعه قرار داد. با همکاری مقامات ایرانی لایحه‌ای تدوین کرد که به تصویب هیئت وزیران رسید و در ۲۷ مه ۱۹۴۳ به مجلس تقدیم شد. ما انتظار داشتیم که این لایحه اگر به سرعت تصویب شود و بصورت قانون درآمد به عنوان یک ابزار ضد تورم بکار خواهد رفت و نیاز به مالیات بر درآمد بیشتر را تأمین خواهد کرد. نیز لایحه ما یک گام بزرگ و جسورانه به سوی اصلاح سیستم مالیاتی ایران و یک حرکت سالم در جهت عدالت اجتماعی بشمار می رفت. ما یک مقیاس تدریجی برای مالیات گذاری پیشنهاد کردیم که گروههای کم درآمد را معاف می ساخت ولی نرخ مالیات طبقات بالا را بشدت افزایش می داد. لایحه ما یکبار دیگر لغو عوارض راهداری را که در دروازه‌های هر شهری اخذ می شد پیش بینی می کرد و از مالکین می خواست که همراه با سایر طبقات مردم مالیات پردازند.

در بهار ۱۹۴۳ نان همانند روزهای گذشته مایه حیات توده مردم ایران بود در حالیکه گندم که نان از آن تهیه می شد عمده ترین محصول این کشور کشاورزی بود. بنابراین غله و نان رابطه حیاتی با اقتصاد کشور و مالیات دولت داشت. افزون بر آن مسئله خوارباری آمدهای اجتماعی آشکار داشت. از این گذشته اوضاع و احوال دولت را وادار کرده بود طی چند نسل نظارت بر جمع آوری غلات و توزیع آرد و نان را به طرق گوناگون بر عهده بگیرد.

بدین سان مسئله خواربار همیشه در سیاست اثر می گذاشت و می توانست در دست کسانی که دنبال شغل و مقام بودند به عنوان داروی شفابخش یا کشنده بکار رود. می توانست کابینه ها را روی کار آورد یا ساقط کند.

کشور در وضعیت عادی مقدار کافی گندم حتی برای صادرات تولید می کرد ولی محصول برحسب برقهای زمستانی و بارانهای تابستانی تغییر می کرد و گاهی بدی محصول کمبودهای جدی و حتی قحطی بوجود می آورد. یکی از این کمبودها در سال ۱۹۴۲ پیش آمد که فقط با کاهش سهمیه روزانه، داخل کردن مواد جانبی در آرد و کمک متفقین در حمل گندم از یک قحطی طولانی اجتناب شد. معمولاً حمل و نقل دست کم نیمی از مسئله خواربار را تشکیل می داد زیرا کشور دارای مناطقی بود که گندم زیاد یا کم تولید می کرد و برخلاف تصور همگان منطقه مرکزی پیرامون پایتخت بمراتب بیش از مقداری که تولید می کرد مصرف داشت.

بنابراین وظیفه دولت و اداره کل غله و نان عبارت بود از: تعیین بهای گندم، جمع آوری محصول پس از برداشت آن مقداری که مورد نیاز کشاورزان و مالکین بود، تخصیص محصول جمع آوری شده به شهرهای کوچک و بزرگ، حمل آن و در بسیاری موارد آسیا کردن و تبدیل گندم به آرد، توزیع آرد بین نانوایان و اجرای جیره بندی و تعیین قیمت آرد و نان.

بمنظور تبدیل تسهیلات انبارداری ابتدائی که در دوره نخستین مأموریتم مورد استفاده قرار می گرفت شاه سابق یک انبار بزرگ بتونی گندم که ایرانیان سیلو می نامند در حومه تهران ساخته بود که در آن یک آسیاب مخصوص آرد کردن گندم مجهز به ماشینهای مدرن مستقر بود. بمنظور درهم شکستن قدرت نانوایان که هنوز روشهای غیر بهداشتی و شهرت دیرینه تقلب را حفظ کرده بودند آقای شریدان مستشار وزارت خواربار یک نانوایی در سیلو تأسیس کرد. متأسفانه بیشتر نانهای محصول نانوایی مزبور شبیه به قرصهای نان امریکائی بود در حالیکه ایرانیان عادت به نانهای صاف نازک دارند که برای

حمل در بخل یا روی شانه راحت تر است و با عادات غذا خوردن توده مردم بخوبی وفق می دهد. به ذائقه ایرانیان کیفیت نان سیلو در مقایسه با تولید نانوائیها بسیار بد بود. افزون بر آن عملیاتی که در سیلو صورت می گرفت نانوائیان خصوصی را به تحریک و توطئه وامی داشت و آنها ظاهراً برای بی اعتبار کردن نان سیلونه تنها در تولید خودشان خرابکاری می کردند بلکه حتی موجب خرابکاری در نانوائی سیلو شدند.

در سال ۱۹۴۳ ایران از یک محصول استثنائی خوب برخوردار شد ولی ذخیره گندم در تهران ناچیز بود و وضع نان بیش از پیش مایه دردسر شد. اگر کمک انگلیسیها و شورویها در حمل گندم نبود، جمع آوری غلات از آن هم بدتر می شد. به رغم این کمک مدیریت سیاسی وزارت خواربار کلیه عملیات را در یک وضع بی اعتمادی، بی لیاقتی و فساد شرم آور نگاه داشت. در عین حال در بعضی از مناطق مهم گندم خیز استانداران در این کار دخالت می کردند و در پاره ای موارد عملیات محلی را کاملاً در دست داشتند و توجه کمی به نیازمندیهای کل کشور یا دستورات دولت مرکزی می کردند.

در ۱۹۴۲ وزارت خواربار بهای گندم را تقریباً دو برابر و نیم افزایش داده بود ولی هیئت وزیران به دلایل گوناگون که کاملاً قابل درک بود بهای نان را که با آن ارتباط داشت زیاد نکرده بود. در نتیجه دولت کمک مالی سنگینی برای تأمین نان تهران و شهرستانها می پرداخت. شریدان و من پیشنهاد افزایش بهای نان در تهران را کردیم و هیئت وزیران با تأخیر و بی میلی با آن موافقت کرد.

قبل از تصویب قانون اختیارات شریدان به من اطلاع داده بود که قصد دارد در ماه اوت در پایان دوره استخدام یکساله اش ایران را ترک کند. ضرورت حیاتی وجود داشت که اداره امر خواربار تحت نظر امریکائیان بماند، لذا آقای دریفوس وزیر مختار به توصیه من به وزارت خارجه امریکا تلگراف زد و تقاضا کرد شخصی را بجای شریدان بیابند. در اوایل تابستان آقای سهیلی از من

تقاضا کرد که وظایف شریدان را در وزارت خواربار خود من بر عهده بگیرم و در ماه اوت اندکی قبل از عزیمت شریدان این نقل و انتقال برحسب قانون اختیارات به عمل آمد، چون هنوز وزارت خارجه امریکا کسی را برای تصدی این شغل نفرستاده بود.^۳

کمبود وسایل حمل و نقل در عمق مشکلات موضوع جمع آوری گندم و فعالیتهای توزیعی اداره تشبیهت قیمتها قرار داشت. آقای سهیلی که نفرت شدیدی نسبت به یک انگلیسی که در آن هنگام ریاست اداره باربری راه را بر عهده داشت پیدا کرده بود، از من تقاضا کرد یک امریکائی یا «هر امریکائی» را برای تصدی این شغل تعیین کنم. سفارتهای انگلیس و امریکا بطور اصولی با انحلال شورای باربری راه موافقت کردند و با این احساس که این سازمان وظایفش را انجام داده است تغییر در مدیریت آن را تصویب نمودند. در نتیجه در ماه اوت رکز و یویان که یکی از دستیاران امریکائی شریدان بود تصدی این کار را عهده دار شد هر چند شورای باربری راه همچنان به کارش ادامه داد و نظارت بر توزیع لاستیک را حفظ کرد.

۳) وقتی ما تصدی اداره خواربار را بر عهده گرفتیم یکی از روزنامه ها نوشت: «اشخاص عاقل سعی می کنند با یک تیر دو نشان بزنند. آنها که می دانند قدرت و توان انسان حد و مرزی دارد می خواهند بار دکتر میلیسپورا با وظایف متعدد و دشوار چنان سنگین کنند که دیریا زود قحطی بروز کند و دکتر که با دست خودش وسیله این کار را فراهم ساخته مجبور به استعفا شود.»

«آقای دکتر میلیسپو، نان مهمترین چیز در ایران است و بمحض اینکه موفق به تأمین نان مردم نشوید، روزنامه نگاران مزدور و سیاستمداران نادرست شروع بکار خواهند کرد و مدعی خواهند شد که شما در تمام برنامه های آنان شکست خورده اید. نتیجه این کاریک شکست تمام عیار برای دکتر خواهد بود و او تبدیل به طعمه خوبی برای اینگونه اشخاص خواهد شد. مواظب باشید آقای دکتر میلیسپو، مواظب باشید.»

(روزنامه صدای ایران، ۱۶ ژوئیه ۱۹۴۳).

ویویان خودش را بمعنی واقعی کلمه قربانی «کش و واکش» یافت. از یک طرف او یک وظیفه اجرائی بسیار دشوار داشت آن هم بدون تسهیلات قابل ذکر برای تعمیر وسایط نقلیه، رویاروئی با مقاطعه کاران ناراضی و دخالت‌های سیاسی. از سوی دیگر تقاضاهای فوری برای حمل غلات، زغال سنگ، توتون، پنبه، چغندر قند، چای، قند و شکر و قماش — که همه آنها برای زندگی و رفاه مردم و خزانه دولت ضروری بود.

در راه آهن، متفقین هر ماه تعدادی واگون باری را اختصاص به حمل کالاهای دولتی و متعلق به بازرگانان می دادند ولی این سهمیه همیشه مورد استفاده قرار نمی گرفت. در نتیجه کالاها در انبارهای گمرک و بعضی کارخانه‌های شمال انباشته شده بود. پس از چند جلسه مذاکره با رئیس انگلیسی مرکز تدارکات خاورمیانه در تهران، یک «کمیسیون هم‌آهنگی» تأسیس کردیم و برای راه انداختن فوری آن از مرکز مزبور تقاضا کردیم یک افسر ارتش انگلیس را به ما قرض بدهد.

یک مسئله دشوار دیگر در امر حمل و نقل، از کمبود اتومبیل‌های سواری متعلق به دولت ناشی می شد. این کمبود توأم با فقدان یک دستگاه نظارت بر استفاده، نگهداری در گاراژ و تعمیر اتومبیلها از یک سو باعث استهلاك سریع اتومبیلها و لاستیکها و از سوی دیگر تأخیر و ضرر در تقریباً کلیه عملیات دولت گردید.^۱ به توصیه ما هیئت وزیران کلیه اتومبیل‌های دولتی را تحت اختیار و نظارت بنگاه کار پردازی کل کشور قرار داد. این کار لازم ولی از لحاظ سیاسی خطرناک بود زیرا اتومبیل در نظر مقامات ایرانی ارزش حیثیتی فراوانی داشت.

(۱) کیفیت نامطلوب نان در تهران که طوفانی از شکایات برانگیخت، بخشی به علت کمبود اتومبیل برای نظارت دکانهای نانوائی بود.

پول، اسلحه و افراد

فعالیت‌های اقتصادی که در فوق ذکر شد ارتباط نزدیک با وظایف مالی هشت داشت. بطور کلی تورم تنظیم‌بودجه و برنامه‌ریزی مالی را به تدریج دشوار ساخته بود. علاوه بر آن تأمین پول برای فعالیت‌های صنعتی و اقتصادی بیش از نیمی از بودجه و مشکل‌ترین بخش آن را تشکیل می‌داد. دولت ایران از طریق انحصارات، کارخانه‌ها و سایر مؤسسات کالاها را به میزان وسیعی می‌خرید، می‌ساخت و می‌فروخت و این تعهدات مستلزم این بود که مبالغ هنگفتی پول برای خرید مواد خام، مواد خوراکی و کالاهای ساخته یا نیم ساخته پرداخت کند.^۵

هنگامی که سال مالی در ۲۰ مارس ۱۹۴۳ به اتمام رسید، خزانه داری کل گزارش داد که پرداخت‌های عادی در حدود ۸۷ میلیون دلار و دریافتها در حدود ۸۳ میلیون دلار بوده است و کسری در حدود ۴ میلیون دلار را نشان می‌دهد. در بخش صنعتی - اقتصادی بودجه، پرداختها حدود ۱۰۰ میلیون و دریافتها فقط ۷۹ میلیون دلار بود و منتهی به کسر بودجه‌ای معادل ۲۱ میلیون دلار می‌شد.^۶ دولت در مجموع فعالیت‌هایش در حدود ۲۵ میلیون دلار عقب بود و

(۵) در آوریل ۱۹۴۳ مبالغی که برای این منظور برآورد شده بود شامل ۲۱ میلیون دلار برای غلات، ۱۰ میلیون دلار برای کارخانه‌های مهمات‌سازی تحت کنتراست روسها، ۳ میلیون دلار برای کارخانه کتروسازی که آن‌هم برای روسها کار می‌کرد، ۱ میلیون دلار برای پنبه و ۶ میلیون دلار برای خرید تریاک بود.

(۶) اینها ارقام قطعی مربوط به آن سال نیست بلکه فقط بخشی از پرداختها و دریافتها خزانه داری کل را نشان می‌دهد نه کلیه عملیات یا حسابهای ممیزی شده. اینها مانند سایر ارقامی که ذکر می‌کنم باید بسیار تقریبی تلقی شود.

فعالیت‌های صنعتی - اقتصادی ۸۴ درصد این کسری را به خودش اختصاص می‌داد. بخاطر شک و تردیدهای ناشی از وضع اضطراری، هیچ کس نمی‌توانست انتظار داشته باشد که برآورد و برنامه ریزیهای دقیقی برای مؤسسات مزبور به عمل آید ولی از نقطه نظر مالیاتی ضرورت حیاتی داشت که آنها بتوانند قادر به پرداخت باشند.

وقتی ما کارمان را شروع کردیم هنوز بودجه ۴۴-۱۹۴۳ به مجلس نرفته حتی در وزارت دارائی آماده نشده بود. ما متوجه شدیم که امکان ندارد بتوانیم برآورد رضایت‌بخشی از درآمدها بکنیم ولی هدف آشکار ما یک بودجه متعادل بود، هرچند در نهان امید چندانی به نیل به این هدف نداشتیم. در خلال آن سال لازم شد حقوق کارمندان دولت اضافه شود و میانگین ۵۰ درصد اضافه حقوق برای کلیه آنان به معنی یک هزینه اضافی ۱۷ میلیون دلاری بود. ما وضع را برای نخست‌وزیر تشریح و از وی تقاضا کردیم به وزارتخانه‌های مختلف دستور بدهد که بودجه‌هایشان را تا میزان یک میلیون دلار کاهش بدهند. کار بسیار دشواری بود که به وزیران و نمایندگان مجلس ثابت کنیم که اخراج کارمندان زائد به تعادل بودجه کمک خواهد کرد. چون آنها استدلال می‌کردند که ما نباید کارمندان را از گرسنگی محکوم به مرگ بکنیم، تعداد زیادی از آنان نخواهند توانست شغل دیگری پیدا کنند و دولت ناچار خواهد شد از آنان حمایت کند. البته در پس این استدلال یک ترس سیاسی قابل درک در کمین بود زیرا در ایران معمولاً کارمندان اخراجی و حامیان آنان توطئه برمی‌انگیزند و آزار و اذیت می‌کنند. حتی در سازمانهای مالی که تحت اداره مستقیم ما قرار داشت موفق نشدیم الگویی برای سایر وزارتخانه‌ها بوجود آوریم. بخشی از مشکلات ما از همدردی و ترس مأموران بازرسی و بخشی دیگر از ناتوانی آنان در برآورد نیازمندیهای اداری و تشخیص کارمندان خوب از کارمندان بد در مدت کوتاهی که در دسترس بود ناشی می‌شد.

هنگامی که وزیران برآورد هزینه های خود را تسلیم کردند، متوجه شدیم که با یکی دو استثناء آنها مبالغ هنگفتی اضافه بودجه درخواست کرده اند و تنها وزارت جنگ در حدود ۱۸ میلیون دلار اضافی برای ارتش خواسته است که در این صورت کسر بودجه از ۲۳ میلیون دلار به حدود ۴۱ میلیون دلار افزایش می یافت. این درخواستها از این جهت ناراحت کننده بود که بخشی از آنها به علت افزایش قیمت مواد و کالاها قابل توجیه می نمود.

درخواست اضافه بودجه وزارت جنگ مهمترین مسئله را تشکیل می داد. ارتش در سالهای قبل در حدود یک سوم درآمدهای عادی را می گرفت. تعداد نفرات آن در زمان شاه سابق به رغم خلع سلاح عشایر از ۴۰۰۰۰ نفر به ۹۰۰۰۰ نفر افزایش یافته بود. این واقعیت که عشایر دوباره مسلح شده بودند جنگ داخلی را ناگزیر یا حتی محتمل نمی ساخت مگر اینکه دولت در برخورد با عشایر زور را تنها راه حل بداند که بنظر می رسید آمادگی آن را هم دارد.^۷ بنظر می رسید ارتش قبل از هر چیز نیازهایی را تقلیل فاحش تعداد نفرات و سپس بازسازی و تجدید آموزش هوشیارانه و صادقانه دارد. می بایست بجای امرای افسران قدیمی افراد جدیدی گمارده شوند، قدرت دار و دسته نظامیها کاهش یابد و ارتباط آنان با دربار قطع شود. در واقع مناسبترین کار این بود که ارتش را همراه با تشکیلات آن بکلی منحل کنند و ژاندارمری را با نیازهایی حفظ امنیت سراسر کشور مجهز سازند. در آن هنگام میلیتاریسم با اشتهای سیری ناپذیر و روحیه متکبر خود درست و حسابی راه پیشرفت ایران را سد کرده

(۷) توصیفی که یکی از روزنامه ها از ارتش کرد مقرون به حقیقت می نمود: «سربازان لاغر و ارتش عروسکی ما فقط گارد شخصی فرماندهان نظامی هستند.» (روزنامه رعد امروز، ۱۷ ژانویه ۱۹۴۴). در تابستان آن سال نیروئی که برای سرکوبی ایل فشقانی اعزام شده بود بوسیله افراد ایل مزبور محاصره و اسیر شد.

بود.^۸

آقای سهیلی با احتیاط از هرگونه موضع گیری درباره این وضع پرهیز می کرد و من نیز به نوبه خود بنظم غیرعادلانه رسید که در این روزهای دشوار دشمنی شاه را برانگیزم. بنابراین به این توافق رسیدیم که بودجه ارتش را ۱۰ میلیون دلار اضافه کنیم. من امیدوار بودم مجلس مسئله را با دقت کافی و به نحوی سودمند مورد بررسی قرار دهد ولی نمایندگان بعضی با سکوت بی روح و بعضی با نمایش شورانگیز خود مطیعانه از خواسته های شاه پیروی کردند.

آقای هنری ف. شمبارجر رئیس امریکائی اداره حسابداری و ممیزی حسابها موفق شد بسیاری اقلام بودجه را حذف و اقلام دیگری را کاهش دهد ولی عاقبت دولت خودش را با تعهدات سنگینی در سال ۴۴-۱۹۴۳ روبرو یافت. در طول این سال کمبود وجه که بشدت به آن نیاز داشتیم دشواری عمده و دائمی ما را تشکیل می داد. در ماههای نخست با ترتیبی که با شرکت نفت ایران و انگلیس در مورد پیش پرداخت حق السهم ایران که بالغ بر ۱۲ میلیون لیره می شد دادیم، هرطور بود گذران کردیم ولی برای بقیه سال از بانک ملی وام گرفتیم.

در این میان نارضایتی کارمندان دولت گاهی تمام فعالیت های دولت را به وقفه تهدید می کرد. اعتصابات و تهدید به اعتصاب در میان کارمندان وزارتخانه ها و کارخانه ها رواج داشت. بنظر نمی رسید دولت هیچ کاری جز تسلیم داشته باشد. با وجود این به علت زیردانش گرفتن من در تأیید اضافه حقوق اعتصاب کنندگان سرانجام مهندسین و بسیاری از کارمندان با همان حقوقهای سابق بر سر کارهایشان بازگشتند.^۹ اگرچه افراد پلیس و

(۸) به شاه گفتم که اگر بودجه ارتش اضافه شود، نخواهیم توانست کار چندانی برای کشاورزی، آموزش و پرورش و بهداشت عمومی انجام دهیم. او پاسخ داد: «بسیار خوب، در اینصورت این مسائل را به بعد موکول می کنیم.»

(۹) تعداد زیادی از مهندسین کارخانه ها و معادن اعلام کردند که مادام که حقوقهایشان

کسانی که دستمزدشان بسیار کم بود اعتصاب نکرده بودند، اضافه حقوق آنان را تصویب کردیم. ضمناً بخشنامه‌ای خطاب به کارمندان خودمان صادر و طی آن مراتب همدردی و حسن نیت خود را ابراز نمودیم و به حسن وفاداری و همکاری آنان متوسل شدیم و به آنان هشدار دادیم که کارمندان اعتصابی بی درنگ اخراج خواهند شد. در چند جا بعضی از آنان برای چند ساعت کارشان را ترک کردند ولی بخش عمده آنان در سر کارهایشان ماندند هر چند هیچ پیشرفت چشمگیری از لحاظ لیاقت و صداقت از خود نشان نمی دادند. تصویب قانون اختیارات در ۴ مه تأثیر خوبی روی قیمتها گذاشت. شاخص قیمتها که در ۲۱ آوریل به ۹۴۵ افزایش یافته بود در ۲۱ مه به ۹۱۰ تنزل کرد و در ۲۱ ژوئن به ۸۷۴ رسید. در ژوئیه دولت به توصیه ما لایحه‌ای دایره تقاضای ۱۷ میلیون دلار اعتبار برای پرداخت کمک نقدی و جنسی به کارمندان تقدیم مجلس کرد. مجلس این لایحه را پسندید و بلافاصله تصویب کرد. تصویب این لایحه و پرداخت اضافات اگرچه به هیچ وجه کافی نبود ولی به آرام کردن نارضايتها کمک کرد. هنوز پیدا کردن وسیله امرارمعاش مسئله نومیدانه‌ای برای کارمندان دولت بشمار می رفت و روحیه آنان را ضعیف می ساخت. اعتصابهای پراکنده ادامه داشت.

افزون بر آن قیمتها در ژوئیه و اوت مجدداً رو به بالا رفت و به تدریج تا دسامبر افزایش یافت. اما پس از آن شاخص قیمتها در حدود ۱۱۰۰ در نوسان بود. طی دوازده ماه از ۲۱ آوریل ۱۹۴۳ تا ۲۱ آوریل ۱۹۴۴ (اول اردیبهشت ۱۳۲۲ تا اول اردیبهشت ۱۳۲۳) شاخص قیمتها در حدود ۱۷ درصد افزایش

→
 اضافه نشود از رفتن سر کار خودداری خواهند کرد و بیانیه‌ای انتشار دادند که از مقاومت منفی آنان تجلیل و آنان را مدافعان اهداف شریف طبقه جوان و تحصیل کرده معرفی می‌کرد.

یافت در حالیکه طی دوازده ماه سال قبل این افزایش در حدود ۱۷۹ بود.^{۱۰} تثبیت معقول قیمت‌ها را ممکن بود به عوامل گوناگون از جمله هیئت مالی و اقداماتش نسبت داد. حضور ما در دستگاه مالی دولت به ایجاد اعتماد و سلامت پولی کشور کمک کرده بود. انتشار قانون مالیات بر درآمد و قرضه داخلی و این باور که جلو هزینه‌های دولت گرفته شده است اثراتی بسیار مساعد داشت. قانون اختیارات به تقویت روحیه اعضای هیئت کمک کرد. اگر شرایط مخالف و جدی وجود نداشت، ممکن بود به دنبال اجرای قانون مزبور قیمت‌ها کاهش یابد. لایحه قرضه داخلی تا ۱۹ سپتامبر بصورت قانون درنیامد و مجلس تا اول نوامبر هنوز قانون مالیات بر درآمد را تصویب نکرده بود. هزینه‌های دولت، کسر بودجه و وام‌هایی که می‌گرفت بیشتر افزایش نشان می‌داد تا کاهش. تولید کارخانه‌ها اضافه نشد. افزون بر آن در تابستان و پائیز ۱۹۴۳ یک لنگی جدی در اقدامات مؤثر اداره تثبیت قیمت‌ها بروز کرد و آن در تهیه و توزیع قند و شکر، چای و پارچه‌های نخی بود. این لنگی با تراکم کالاها در انبارهای گمرک و کارخانه‌ها و در نتیجه در تعویق و کاهش واردات اساسی بروز کرد. علاوه بر آن ما تا حدودی در استفاده از نیروی کار محدود به خطا رفته بودیم و خود را از کار اصلی که تهیه و حمل و توزیع کالا بود منحرف ساخته بودیم. ما دقت زیادی صرف کارهایی کردیم که سرانجام ناچار شدیم آنها را تعطیل کنیم مثلاً مصادره اتومبیل‌های شخصی برای مصرف عمومی، نظارت بر کاغذ روزنامه‌ها، احداث یک انبار مرکزی برای کالاهای دولتی.

همین که مقدمات کار رو براه و اوضاع روشن شد ما مشاهده کردیم که نمی‌توانیم کار زیادی انجام بدهیم مگر اینکه تعداد بیشتری امریکائی برای

(۱۰) در سال ۴۳-۱۹۴۲ افزایش از ۳۳۹ به ۹۴۵ و در ۴۴-۱۹۴۳ از ۹۴۵ به ۱۱۰۸ رسید.

پرکردن مشاغل کلیدی در تهران در اختیار داشته باشیم بخصوص برای نظارت در مؤسسات اجرایی که اکثر کارمندان در آنها انجام وظیفه می‌کردند و اقدامات سرنوشت‌سازی انجام می‌دادند. بنابراین پس از کسب نظر سفارت امریکا، من لایحه‌ای تهیه کردم که دولت در ۲۹ ژوئیه ۱۹۴۳ به مجلس تقدیم کرد. لایحه مزبور به دولت اجازه می‌داد تا شصت نفر امریکائی را برای پرکردن مشاغل در وزارت دارائی و سایر سازمانهای اقتصادی مربوط به آن با موافقت آن وزارت و بدون مراجعه مجدد به مجلس انتخاب و استخدام کنم.^{۱۱}

گندم، نان، برنج و سیاست

بمحض اینکه ما اداره خواربار را در دست گرفتیم نمایندگان مجلس فشار آوردند که ما را وادار به لغو انحصارات دولتی کنند. دولت بمنظور اطمینان از نظارت مداوم و موثر، حمل گندم از سوی افراد خصوصی را به شهرها ممنوع ساخته بود. ده دوازده نفر از نمایندگان مجلس دو جلسه با من ملاقات کردند که هر کدام سه ساعت طول کشید. آنها پیشنهاد کردند که ما ممنوعیت حمل گندم را لغو کنیم تا خانه داران بتوانند همانطور که در سابق رسم بوده ذخیره آرد خود را داشته باشند. استدلالهای آنها قابل قبول بود و اگر ما ذخیره فراوانی در سیلو داشتیم کاری بسیار سالم و مدبرانه بود که داد و ستد گندم را آزاد کنیم، همانطور که سال بعد کردیم. در آن هنگام ما هیچ ذخیره‌ای و نیز هیچ اطمینانی نداشتیم که خواهیم توانست خوراک تهران را در زمستان بعد تأمین کنیم. وانگهی چنین می‌نمود که آزاد ساختن حمل و نقل و فروش گندم کار ما را در جمع‌آوری مختل خواهد ساخت زیرا قیمت بازار سیاه در پایتخت

(۱۱) متن قانون مزبور در پیوست شماره ۳ این کتاب درج شده است.

بمراتب بیشتر از قیمت دولتی در خارج از شهر بود.

فشار برای اخذ جواز حمل آرد در مقایسه با آشوبهایی که بعداً بر سر نان درگرفت ناچیز بود. این موضوع و نگرانی درباره چشم انداز مواد خوراکی در زمستان آینده، تبلیغات بسیار هیجان آمیزی را در روزنامه ها برانگیخت که منجر به استیضاح دولت شد و نمایندگان مجلس را وادار کرد سرعت یک جلسه سری تشکیل بدهند و درباره لغو امتیازات اقتصادی ^{۱۲} من بحث و گفتگو کنند.

کیفیت نان سیلو بسیار بد بود: سنگین بود، درون آن از چغیری ناماکول پُر شده بود و پوسته ای به سختی سمنت داشت. و آرد آن مخلوطی بود از آرد جو با بیش از درصد عادی به همراه تکه های نخ و شن ریزه و ماسه. هر روز نمونه ای از این چیزی که به نام نان به مردم عرضه می شد همراه با نامه های تهدیدآمیز به دفتر من واصل می شد. ^{۱۲} بدتر از همه اینکه مردم در برابر نانوائیها ازدحام می کردند و ساعتها یکدیگر را هل می دادند و تنه می زدند و ناآرامی ایجاد می کردند. ^{۱۳}

من یک سازمان مناسب برای بازرسی و نظارت نانوائیها تأسیس کردم و سرهنگ صفاری را که شخصی فوق العاده لایق و درستکار ایرانی بود به

(۱۲) روزی به مجلس رفتم و با رئیس و انبوهی از نمایندگان هیجان زده روبرو شدم. یکی از آنان به من نزدیک شد و بی آنکه به مترجم فرصت انجام وظیفه بدهد با حرکات شدید سرو دست یک قطعه نان را به سوی من دراز کرد و فریاد زد: «ملاحظه کنید چه چیز به خورد ما می دهید.» تنها کاری که من می توانستم بکنم این بود که کیفیت بد نان را بپذیرم و به آنها اطمینان بدهم که اگر به من فرصت بدهند سعی خود را در بهبود آن خواهم کرد.

(۱۳) دلایل این وضع متعدد بود: فرسودگی ماشینهای آسیاب آرد، بد غربال کردن، ناتوانی نانوائی سیلو، خرابکاری، ضعف مدیریت، توزیع بد و نبودن بازرسی مناسب.

ریاست آن گماردم تا وضع را مرتب کند. در عین حال اقدامات متهورانه‌ای برای تعویض آسیابهای کهنه به عمل آوردیم. در نتیجه هم کیفیت نان و هم وضع نانوائیها بهبود یافت و در پایان سال ۱۹۴۳ شکایات عمومی و انتقادهای مجلس تقریباً قطع گردید.

برنج که عمده در کرانه‌های دریای خزر روئیده می‌شود نیز در انحصار دولت بود. همه ساله مقداری در حدود ۶۰۰۰۰ تن آماده صدور به شوروی بود و طی چند سال گذشته براساس معامله پایبایای به روسها داده می‌شد. وزیر دارائی و من با تصویب هیئت وزیران قرارداد مشابهی با هیئت نمایندگی بازرگانی شوروی امضا کردیم. اگر مفاد این قرارداد از سوی ما با دقت اجرا نمی‌شد، ممکن بود این معامله به ضرر ایران تمام شود ولی این کار در آن موقع یک همکاری مطلوب در تلاشهای جنگ بشمار می‌رفت.

اشکال‌نرشی و زورآزمائی

در اوایل پانز نتیجه تلاشهای ما ناامیدکننده بود مگر اینکه دولت و مجلس بی‌درنگ با ما همکاری و از ما پشتیبانی می‌کردند. البته قانون اختیارات با اکثریت قاطعی به تصویب مجلس رسیده بود ولی این قانون فقط اختیارات و مسئولیتهای ما را بیشتر کرده بود. از سوی دیگر مجلس قانون قرضه داخلی را پس از هفته‌ها تأخیر تصویب کرد. نمایندگان هنوز لایحه استخدام ۶۰ نفر امریکائی را تصویب ننموده و پس از پنج ماه هیچ گونه آمادگی برای تصویب قانون مالیات بر درآمد نشان نمی‌دادند.

من اضطراری بودن اوضاع را دفعات متعدد به آقای بیات و آقای سهیلی گوشزد کردم و در گزارشهای ماهانه‌ام به اطلاع عامه مردم رساندم.^{۱۹} در این

(۱۴) گزارش ۲۳ ژوئن - ۲۳ اوت ۱۹۴۳، ص ۶. و گزارش ۲۴ اوت - ۲۳ سپتامبر ۱۳-۱۲.

هنگام ما موضع سنتی امریکائیان را اتخاذ کردیم که آقای دریفوس موافقت کامل خود را با آن اظهار داشت: ما برای انجام کاری به ایران آمده ایم و اگر ایرانیان نمی خواهند این کار انجام شود یا از دادن وسایل لازم برای انجام آن خودداری می کنند، حضور ما در کشورشان غیرضروری خواهد بود و باید خاتمه یابد. هنوز نمایندگان مجلس مخالفت‌هایی با لایحه مالیات بر درآمد می کردند و ادعا داشتند که این قانون غیرضروری است، دولت نباید کسر بودجه داشته باشد و نرخ‌هایی که ما پیشنهاد کرده ایم کشاورزگی و صنعت را نابود، نظام اجتماعی ایران را مختل و مردم را از کشور خواهد راند، من و رابینسون با شکیبانی به این انتقادات پاسخ می دادیم. امتیازات و سازش‌های گوناگونی را پذیرفتیم. عمر مجلس سیزدهم در ۲۳ نوامبر ۱۹۴۳ به پایان می رسید و نمایندگان ظاهراً امیدوار بودند تصویب این لایحه را تا آن تاریخ به تعویق انداخته و دولت را وادار کنند که لایحه را به مجلس بعدی تقدیم کند.

آقای دریفوس موافقت کرد که وقت زورآزمایی فرا رسیده است و من در ۱۴ اکتبر نامه‌ای به نخست وزیر تسلیم کردم که در آن نظر خود را دایر بر اینکه مجلس در واقع موفقیت کار ما را غیرممکن ساخته و در نتیجه قرارداد استخدام مرا عملاً فاقد اعتبار کرده است بیان نمودم. بنابراین به نخست وزیر اطلاع دادم که رابطه من با دولت ایران در ۲ نوامبر ۱۹۴۳ خاتمه خواهد یافت. کلیه اعضای هیئت به استثنای سه نفر که در خارج از تهران بسر می بردند نیز نامه‌هایی به همین مضمون نوشتند که چون بواسطه قراردادهایشان در برابر رئیس کل دارائی مسئول‌اند، لذا خاتمه خدمت مشارالیه موجب قسح قراردادهای آنان نیز خواهد شد و بنابراین تعهد آنان نیز در برابر دولت ایران در ۲ نوامبر ۱۹۴۳ پایان خواهد یافت.

همبستگی اعضای هیئت و پشتیبانی سفارت کافی بود که مجلس را به اقدام وادارد ولی علاوه بر همه اینها بسیاری از روزنامه‌ها بخصوص روزنامه‌های کمونیستی و چپگرا نمایندگان مجلس را مورد حمله قرار

دادند. ۱۵ در این هنگام شاه مرا احضار کرد و به من اطمینان داد که قوانین مزبور از مجلس خواهد گذشت. او همچنین با گروهی از نمایندگان گفتگو کرد و به آنان «دستور داد» که در این خصوص اقدام نکنند. وزیر دربار شخصاً به مجلس رفت. هیئت وزیران به تکاپو افتاد. مجلس لایحه استخدام ۶۰ نفر امریکائی را در ۲۳ اکتبر تصویب کرد. کمیسیون قوانین دارائی نیز قانون مالیات بر درآمد را تصویب کرد و مذاکرات مجلس در باره آن آغاز گردید. با توجه به این نشانه‌های حسن نیت، به نخست وزیر گفتم که «اولتیماتوم» خود را تمدید می‌کنم — اولتیماتوم لقبی بود که به نامه من داده شده بود — مجلس قانون پیشنهادی ام را در ۱۱ نوامبر ۱۹۴۳ تصویب کرد.

بدین سان نخستین بحران را با پیروزی و احساس خوب از سر گذراندیم ولی بواسطه تأخیری که صورت گرفته بود شانس خود را در جمع آوری مالیات بر درآمدهای متراکم مربوط به سال گذشته از دست دادیم و نمایندگان

(۱۵) یکی از روزنامه‌ها در یک نامه سرگشاده خطاب به آقای دریفوس و من، در مورد «گروه خیانتکاری» که قصد دارد دوستی بین ایران و امریکا را برهم بزند به ما هشدار داد. (تهران مصور، اول اکتبر ۱۹۴۳). یک روزنامه دیگر ادعا کرد که مجلس بوسیله عده‌ای افراد فاسد و منحط اشغال شده که سرگرم خیانت و توطئه هستند (شهباز، ۸ ژوئن ۱۹۴۳). یکی دیگر اعلام کرد که مجلس سیزدهم «مایه ننگ تاریخ مشروطیت این کشور است» (رهبر، ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۳). در حالیکه یک روزنامه دیگر سیاستمداران ایرانی را «مختل‌های سیاسی» خودرأی نامید (ستاره، ۱۱ اوت ۱۹۴۳). یکی دیگر هشدار داد که ملت هیچ گاه اعمال سوء نمایندگان سودجو را که عمداً مرتکب می‌شوند فراموش نخواهد کرد و افزود: «ما انتقام خود را خواهیم گرفت» (ایران ما، ۲۵ ژوئیه ۱۹۴۳). باز یکی دیگر از روزنامه‌نگاران در صفحات روزنامه اش فریاد زد: «ما می‌خواهیم محتکرین، مختلسین و سودجویان به دار آویخته شوند. وقت آن رسیده که مردم با هم متحد شوند و بوع طبقه حاکمه، این خفاشان خون‌آشام را درهم شکنند.» (مبهن پرستان، ۲۰ سپتامبر ۱۹۴۳).

مجلس فرصت جلوگیری از اجرای این قانون را با تصویب مقرراتی در کمیسیون قوانین دارائی، برای خودشان حفظ کردند.

کشتیرانی مایمتر

تا زمانی که مجلس چهاردهم تشکیل شد و کابینه سهیلی سقوط کرد ما در آرامش نسبی بسر می بردیم و به توسعه سازمان و عملیات خود مشغول بودیم. کنفرانس تهران در نوامبر ۱۹۴۳ موقتاً به ثبات کشور و اعتبار امریکائیان کمک کرد. جمع آوری گندم بهبود یافت و به برکت کمکهای متفقین در امر باربری ما زمستان ۱۹۴۳ را بدون کمیبود خواربار و ناراحتی برای مردم گذرانیدیم. در پایان سال ۱۹۴۳ یک گروه صلاحیتدار از کارشناسان حمل و نقل به ریاست فلویید ف. شیلدز و شامل ادوارد و. برایتنباخ و جان ل. هرست به هیئت ما افزوده شد و مدیریت اداره کل باربری راه را بر عهده گرفتند. در زمینه اقتصادی ما یک سازمان جداگانه برای تهیه و توزیع قند و شکر، چای و پارچه های نخی تأسیس کردیم. ادموند س. فرگوسون در رأس سازمان مزبور قرار گرفت و گامهای جدی در هم آهننگ ساختن و سرعت بخشیدن به فعالیتهای گوناگون در تهیه کالا از کشورهای دیگر (با تصویب مرکز تدارکات خاورمیانه) تا رسیدن آنها بدمت مصرف کنندگان در شهرها و روستاها و حتی در میان کوههای ایران برداشت.

در اداره کل حسابداری و ممیزی حسابها، رکس. ا. پیکسلی کارشناس امور مالی و جانشین شمبارجر شد که از امتیاز قراردادش استفاده کرد و سر یک سال به امریکا بازگشت. ویلیام براونریگ با دو دستیار امریکائی به تمیزکردن کارهای متراکم در اداره کارگزینی و تهیه یک قانون جدید استخدام کشوری پرداخت.

در پایان نخستین سال مالی، تعداد اعضای هیئت از ۸ به ۴۱ نفر افزایش یافته بود. اکنون ما اعضای هیئت را به کرمانشاه در غرب و اصفهان و اهواز و کرمان در جنوب فرستاده بودیم. ولی به علت مخالفت روسها نتوانستیم افرادی را به مشهد و رشت در شمال بفرستیم.

مالیاتها، بودجه و ارتش

قبل از آنکه بتوانیم دست به اجرای قانون مالیات بر درآمد بزنیم می بایست آئین نامه آن را تهیه کنیم، آن را به فارسی ترجمه کنیم، ترجمه آن را با متن چند بار تطبیق کنیم و موافقت وزیر دارائی، هیئت وزیران و کمیسیون قوانین دارائی مجلس را کسب کنیم. ملویل مانک که به ریاست اداره کل درآمدهای داخلی منصوب شده بود بموقع آئین نامه مزبور را به انگلیسی و فارسی تهیه و تسلیم کرد؛ وزیر و معاون اصرار ورزیدند که یکبار دیگر مواد مختلف آن بررسی، بازنویسی و ترجمه شود. باین منظور جلساتی تشکیل شد ولی این کارها وقت می گرفت و وقتی سرانجام آئین نامه به کمیسیون قوانین دارائی رسید، چند تن از اعضای آن بی درنگ خود قانون را مورد حمله قرار دادند و نطقهای مفصلی درباره مسائل نامربوط ایراد کردند و با اطاله کلام در صدد نابود کردن برنامه مالیاتی ما برآمدند. در واقع تحریک دائمی علیه هیئت و شخص من که در صفحات بعد بیشتر درباره آن گفتگو خواهم کرد، نمایندگان در کمیسیون داشت. پس از حدود سه هفته که با شیوه‌هایی که شرح دادم تلف شد، من در ۱۴ مه یک نامه صریح نوشتم و اسعد بختیار را مأمور کردم که ترجمه فارسی آن را در کمیسیون قرائت کند. نامه من دو سه مدافع خشمگین و چند مخالف شدید پیدا کرد ولی پس از آنکه خشمگین ترین اشکال تراشان رام شدند یا به بیرون از جلسه برده شدند،

کمیسیون مجدداً مشغول کار شد و از آن پس بطور عادی به بررسی مواد آئین نامه پرداخت. سرانجام آئین نامه در ۲۲ مه ۱۹۴۴ یعنی دو ماه پس از آغاز سالی ما به تصویب رسید.

آنگاه با دشواریهای زیادی در ابلاغ آئین نامه، دستورالعملها و فرمهای مربوطه به مأمورین وصول مالیات در شهرستانها روبرو شدیم که عمدهٔ به علت کندی باورنکردنی در امر پُست بود. مؤدیان مالیاتی از گزینز راههایی که در قانون وجود داشت برای فراریا تعویق در پرداخت استفاده کردند در حالیکه چند ماه بعد بعضی کسانی که بیشترین منافع را در گذشته نزدیک به جیب زده بودند، با عجز و لابه ناتوانی خود را در پرداخت مالیات عنوان می‌کردند و به نمایندگان مجلس اعتراض می نمودند و در انواع و اقسام توطئه های مجلس درگیر می شدند. پس از نه ماه ما هیچ پیشرفت قابل ذکری در وصول مالیاتهای داخلی نکرده بودیم.

افزون بر آن کندی در وصول مالیات بر درآمد شهرداریها بر مشکلات ما می افزود. شهرداریها می بایست ده درصد مالیات بر درآمد را دریافت کنند زیرا قانون جدید بعضی از مالیاتهای را که قبلاً به صندوق شهرداریها اختصاص داده می شد لغو کرده بود. وزیر کشور که یکی از طرفداران بیشتر مصلحت سیاسی و مالیات بدون رنج بود، پیشنهاد کرد که دولت بخشی از عواید خود را به شهرداریها بدهد و برای این منظور قدری به قیمت کالاهای دولتی بیفزاید که در واقع تجدید حیات قهرقرائی مالیات غیرمستقیم بر کالاهای مصرفی بود. ما اعتقاد داشتیم که شهرداریها باید حتی المقدور مسئول امور مالی خودشان باشند و عوارض مستقیم از مستغلات شخصی، کسب و کار و خدمات دریافت کنند تا ما بتوانیم پیشرفتهائی را که در جهت یک سیستم مالیاتی سالم کسب کرده ایم حفظ کنیم و ضمناً عدم تمرکز را گسترش داده و ابتکارات محلی را تشویق کنیم.

اندکی پس از آنکه مجلس جدید کارهای مقدماتی اش را انجام داد، ما

برآورد کلی درآمدها و هزینه‌ها را به مجلس تقدیم کردیم و بمحض اینکه توانستیم ارقام تفصیلی را از وزیران جدید بدست آوریم بودجه کامل سال مالی ۴۵-۱۹۴۴ (۱۳۲۳ شمسی) را به مجلس دادیم. وزارت جنگ مجدداً ۱۷ میلیون دلار علاوه بر ۳۳ میلیون دلار خودش خواسته بود ولی ما موفق شدیم بودجه را بدون دادن هیچ امتیاز قابل ملاحظه‌ای به ارتش به مجلس ببریم. با این حال مجلس فشار آورد که ۵ میلیون دلار اضافی برای پاداش افسران و سربازان تخصیص داده شود. قانون کمک به کارمندان دولت که در سال گذشته به تصویب مجلس رسیده بود تنها مربوط به کارمندان کشوری می‌شد و وزیر جنگ ادعا می‌کرد که پرسنل نظامی در مقایسه با کارمندان سایر وزارتخانه‌ها حقوق کمتری دریافت می‌دارد. او وانمود می‌کرد تطبیق پیشنهادی حقوقها در بودجه وزارت جنگ بدون کاهش دادن نفقات ارتش به ۹۰۰۰۰ نفر انجام پذیر نیست و شاه طبعاً زیر بار چنین کاهشی نمی‌رفت.

من بر این اعتقاد بودم که ارتش به رغم اصلاحات ظاهری که در آن صورت گرفته بود، هنوز عظیم‌ترین و لخرجی در هزینه‌های دولت را تشکیل می‌دهد. آقای ساعد نیز مانند آقای سهیلی مایل نبود با خواسته‌های شاه مخالفت کند و خود من هم امیدوار بودم از تکدر خاطر ملوکانه اجتناب کنم ولی ضمناً مایل بودم تقلیل نفقات ارتش را عملی سازم اولاً بخاطر تعادل بودجه و پرداخت وامها. ثانیاً برای تسهیل در پرداخت وجه به پیشرفت کشاورزی و خدمات اجتماعی. افزون بر آن ارتش هنوز یک مسئله مربوط به قانون اساسی و یک تهدید سیاسی بشمار می‌رفت و من به هیچ وجه قصد نداشتم یکبار دیگر به استقرار دیکتاتوری کمک کنم.

آقای سیدضیاءالدین که در پانز ۱۹۴۳ از فلسطین بازگشته و به نمایندگی مجلس چهاردهم انتخاب شده بود همراه با سایر لیبرهای طرفدار انگلیس مجلس که همگی با هیئت ما ابراز دوستی می‌کردند، بنظر می‌رسید در تابستان ۱۹۴۴ موفق شده است یک فراکسیون پارلمانی قوی و احتمالاً یک

اکثریت در مجلس بوجود آورد. او بدون هیچ تقاضایی از جانب من، به من اطمینان داد که قصد دارد قانون اساسی را حفظ کند و «این جوانک» یعنی شاه را سر جای خودش بنشانند و جلو دخالت‌های دربار را در امور پارلمان و دولت بگیرد. سیدضیاء اعتماد به توانائی خود را در رویارویی با ارتش بیان کرد و پیشنهاد کرد که ارتش منحل شود و بجای آن ژاندارمری تقویت شود و گسترش یابد.

احساس کردم که ارزش دارد گرایشهای نمایندگان مجلس آزمایش شود، لذا به وزیر دارائی اطلاع دادم که نمی‌توانم ۵ میلیون دلار پیشنهادی را تصویب کنم ولی مخالفتی هم با آن ندارم و بهتر است توافق کنیم که این پیشنهاد را با دو شرط به مجلس تسلیم کنیم. شرط نخست که منظور آن جلب توجه به عدم تعادل بودجه بود این بود که مبلغ مزبور از بانک ملی وام گرفته شود. شرط دوم این بود که نیروی ارتش در ۹۰۰۰۰ نفر تثبیت شود. فکر من این بود که شرط دوم مطلب را روشن و نمایندگان را دعوت خواهد کرد که تبصره‌هایی به قانون بیفزایند.

لایحه با این دو شرط که در آن قید شده بود به مجلس رفت. نمایندگان تبصره‌ای دربارهٔ محاکمهٔ افسرانی که هنگام حملهٔ متفقین گریخته بودند به آن افزودند و لایحه با ۷۶ رأی موافق از ۹۰ نماینده حاضر در مجلس در ۲۴ اکتبر تصویب شد. هیچ نماینده‌ای مسائل مربوط به قانون اساسی و پیشنهاد کاهش نفقات ارتش به ۹۰۰۰۰ نفر را نکرد. شاه بعداً به من اظهار داشت که معنی این قانون این است که حداقل نفقات ارتش باید ۹۰۰۰۰ نفر باشد. بدیهی است که او هنوز در فکر افزایش و گسترش ارتش بود.

«تجدید سازمان» دولت از سوی پارلمان

مجلس در تصویب بودجه تعلل می‌کرد، از یک جهت به این دلیل که ما نتوانسته بودیم آن را به شکل مناسبی عرضه کنیم و از سوی دیگر کمیسیون بودجه که می‌خواست در باره آن حرفی بزند نمی‌دانست چگونه عمل کند و دست آخر به این علت که نمایندگان طرح سازمانی دولت را خواستار بودند. هنوز شش هفته از ورود من به ایران نگذشته بود که دولت از من خواست طرح سازمانی دولت را تهیه کنم که بصورت قانون درآید. من جدی بودن این پیشنهاد را تشخیص دادم زیرا طی مأموریت قبلی خود چند بار با آن روبرو شده بودم و لذا در دومین گزارش ماهانه‌ام آشکارا با آن مخالفت کردم.^{۱۶}

۱۶) «دوره فعلی یک وضع اضطراری است و سازمان وزارتخانه‌ها باید حتی الامکان انعطاف پذیر بماند تا بتواند سرعت با اوضاع در حال دگرگونی تطبیق داده شود... در وزارت دارائی نه تنها هنوز تجدید سازمان عملی نشده بلکه هنوز تصمیم گرفته نشده که سازمان آن چگونه باید باشد. نیز کارائی و صرفه‌جویی ایجاد می‌کند که پاره‌ای از وظایف این وزارت به وزارتخانه‌های دیگر منتقل شود و مؤسساتی بوجود آید که کار وزارتخانه‌های مختلف را هم آهنگ سازد. این مسائل نیاز به مطالعات منجیده دارد و حتی در زمانهای عادی وقت می‌گیرد. کاملاً بی‌موقع خواهد بود اگر در اوضاع فعلی قانونی به تصویب برسد که وزارتخانه‌ها بویژه وزارت دارائی را در یک شکل مشخص منجمد سازد. افزون بر آن قانون استخدام این جانب به من اختیار می‌دهد که با تصویب وزیر دارائی دستگاه مالی دولت را تجدید سازمان بدهم. باید اضافه کنم که در ایالات متحد آمریکا سازمان بعضی از دستگاههای دولتی بوسیله قانون مشخص شده و پاره‌ای دیگر نشده است. حتی در زمانهای عادی عاقلانه بودن سازماندهی یک دستگاه اجرایی دولت بوسیله قانون مورد تردید است.» گزارش ۲۰ فوریه - ۲۱ مارس ۱۹۴۳، ص ۱۱.

نه دولت آقای سهیلی این پیشنهاد را دنبال کرد و نه مجلس سیزدهم. ولی نمایندگان مجلس چهاردهم درباره آن اصرار ورزیدند و کابینه آقای ساعد با اشتیاق زیاد با آن موافقت کرد. باید توضیح داده شود که نمایندگان مجلس آنقدر به سازمان وزارتخانه‌ها علاقه مند نبودند که به کارمندان آنها نظر داشتند. آنچه می‌خواستند طرحی بود که بموجب آن ادارات و دوایر آنها را با تعداد و طبقه‌بندی مشاغل که به هر یک اختصاص داده می‌شد تعیین کند. این دقیقاً همان طرحی بود که ما در نظر داشتیم هر چه زودتر در بودجه بگنجانیم ولی نمی‌شد آن را در یک قانون دائمی منجمد کرد مگر اینکه قانون مزبور سرعت نادیده گرفته شود. وزیران می‌دانستند که چنین قانونی به همین سرنوشت دچار خواهد شد. بعضی از نمایندگان مایل بودند قبل از حذف اقلام بودجه مطمئن شوند مشاغلی که بوسیلهٔ دوستان یا نوکران سیاسی آنها اشغال شده است حذف نخواهد شد یا اینکه مایل بودند در شهرستانها، بخصوص در سازمان وزارت دارائی همان سیستمی را برقرار سازند که بموجب آن فرمانداران و نمایندگان مجلس بر کارمندان و هرگونه اقداماتشان نظارت داشتند.^{۱۷}

من ضمن نامه‌ها و سخنرانیها و گزارشهای ماهانه‌ام کوشیدم نمایندگان را از این هدف بیهوده که موجب تضعیف روحیه می‌شد منصرف سازم ولی در

(۱۷) به عنوان مثال نمایندهٔ گلپایگان با شور و حرارت و لحنی متقاعد کننده از فکر قانون تشکیلات دفاع کرد ولی همین نماینده در نامه‌ای که یکی از مدیران امریکائی استانها به من نوشت چنین توصیف شده است:

«در طول سالهائی که گلپایگان تابع تهران بوده یک کانون توطئهٔ سیاسی و فساد بشمار می‌رفته است... جالب است که آقای دکتر معظمی هیچ‌گاه با رئیس دارائی بسیار فاسد گلپایگان که اخیراً به خدمتش خاتمه دادم مخالفت نکرده و در هیچ زمانی از یکی از رسواترین ادارات دارائی که من وظیفه داشتم در این کشور دچار جهل بازرسی و تصفیه کنم شکایت نکرده است.»

آن هنگام حمله به هیئت در مجلس و مطبوعات به اوج خود رسیده بود و انواع دخالتها در کار ما را تشویق می‌کرد. نمایندگان در اوایل نوامبر قانونی گذراندند که وزیران را مکلف می‌ساخت که سازمان وزارتخانه‌های خود را بمحض تصویب کمیسیون بودجه «به مدت دو سال بطور آزمایشی» بموقع اجرا گذارند.

در این میان ما بعضی تغییرات اجتناب‌ناپذیری در سازمان وزارت دارائی به عمل آورده بودیم که البته مادام که وضع اضطراری ادامه داشت و اصلاحات مربوطه به شیوه کار صورت نگرفته بود، هیچ شباهتی به شکل دائمی مورد درخواست مجلس نداشت. آقای براون ریگ قانون استخدام کشوری جدیدی آماده کرده بود ولی وضع مجلس در آن هنگام تقدیم هر لایحه‌ای از این نوع را غیرمقتضی می‌ساخت.

اقدامات اقتصادی

هنگامی که آقای ساعد در مارس ۱۹۴۴ نخست‌وزیر شد، اقدامات اقتصادی ما از مرحله مقدماتی به اقدامات مثبت و پیشرفتهای قابل اثبات رسیده بود. با کمک مأموران امریکائی و دستیاران انگلیسی آنها در شهرستانها و تحت رهبری دکتر بلاک و همکاران امریکائی و انگلیسی او در تهران، کار جمع‌آوری گندم در این مملکت قحطی زده به سوی پیشرفتی بی سابقه پیش می‌رفت. ما در ۲۳ اکتبر ۱۹۴۳ در سیلوی تهران کمتر از ۱۱۰۰۰ تن گندم داشتیم. یک سال بعد سیلو ۳۰/۱۰۰۰ تن گندم داشت و نه تنها خوراک شهرها را به نحوی رضایت‌بخش تأمین کرده بودیم، بلکه در سراسر کشور ۱۵۴۰۰۰ تن گندم معادل ششماه مصرف کشور ذخیره داشتیم. این ذخیره زیاد به ما اجازه می‌داد که در اواخر تابستان هرگونه محدودیتی را

در حمل خصوصی گندم برطرف سازیم و لغو انحصار گندم را کلاً در سال آینده در نظر بگیریم و ذخیره خود را به عنوان تضمینی در برابر قحطی و وسیله ای در تثبیت بهای گندم بکار ببریم. با این وصف دوستان ما در مجلس نمی توانستند از مداخله خودداری کنند. در آغاز سال زراعی، نمایندگان برای کاهش فوری کنترل به ما فشار آوردند و طرحهایی به مجلس تقدیم کردند که هدفشان این بود که قانوناً ما را وادار به اعمالی کنند که مورد نظر نمایندگان مملاک بود. بی حوصلگی و هیجان بر جلسات مجلس حکمفرمایی می کرد. ما که مایل بودیم اصل حفظ اسرار اداری را که در قانون اختیارات قید شده بود رعایت کنیم به ناچار امتیازاتی دادیم و بدین سان جلوتصویب قوانینی را گرفتیم که اگر شروع می شد ممکن بود به عواقب مصیبت باری منتهی شود. فشارهای پارلمانی به برنامه جمع آوری گندم ما که از ماه مه تا اکتبر بطور متناوب ادامه داشت با حمله عمومی به هیئت که در مسائل مالیاتی و تجدید سازمان پروز کرده بود ارتباط داشت.

دولت ایران از معامله سال پیش با شورویها ضرر کرده و ما تجربه کسب کرده بودیم. در سال ۱۹۴۴ هیئت بازرگانی شوروی پیشنهاد قرارداد دیگری را کرد که بموجب آن برنج را به بهای ارزان می خریدند و در عوض چند نوع کالا به بهای گران تحویل می دادند. هیچ موافقتی بر اساس چنین معامله پایاپای نابرابری نمی توانست صورت بگیرد.

ما درگیر چیزی شبیه به مذاکره مقدماتی در خصوص ذخایر، نیازمندیها، سهمیه ها و کمک به ایران با مرکز تدارکات خاورمیانه (تهران) شدیم. سعی می کردیم پیچیدگیها، دشواریها و پیشرفتهای کارمان را برای آقای ساعد و وزیرانش توضیح دهیم و کابینه سهمیه هائی را که مرکز تدارکات تعیین کرده بود مورد تجدیدنظر قرار داد. در مورد قند و شکر، چای، پنبه و قماش اداره کل پخش زیر نظر آقای فرگوسون از بهار آن سال اقداماتی را شروع کرده بود: انبارهای گمرک را تخلیه کرده، کالاهای ساخته شده را از انبارهای

کارخانه‌ها بیرون کشیده و در محله‌های پخش بمقدار بیشتری تحویل می‌داد. از این لحاظ مقامات امریکائی و ایرانی کالاها را نه تنها به مردم شهرنشین بلکه به روستائیان و عشایر نیز می‌رساندند، حتی در بسیاری موارد به اشخاصی که قبلاً هیچ‌گاه چنین کالاهائی را با قیمت ثابت دریافت نکرده بودند. ولی نتوانسته بودیم به کلیه اهالی کشور دسترسی پیدا کنیم و هنوز بی‌لیاقتی و نادرستی به میزان زیاد ادامه داشت.

بدبختانه در تهران بیش از هر جای دیگری با دشواری مواجه بودیم. در اینجا نادرستی، اشکال تراشی، دسیسه و تبلیغات به بدترین وضع رسیده بود. نخست وزیر و وزیران از ما پشتیبانی ناچیزی می‌کردند در حالیکه وزارت دادگستری و شهربانی به توطئه کنندگان پیوسته بودند و برای ناراحت کردن و بی‌اعتبار ساختن ما از حدود وظایفشان فراتر می‌رفتند.^{۱۸} گروههای مختلف «سرمایه داران» ایرانی و دوستانشان در مجلس ابتدا فشار آوردند که برنامه اضطراری خود را در مورد حمل و نقل و تأمین و توزیع کالاها به آنان واگذار کنیم. البته به نفع هیئت بود که این گروهها را ساکت و خودش را از مسئولیتهای غیرلازم و پردردسر خلاص کند. ما وقت و فکر و بحثهای زیادی را صرف این دو مطلب کردیم.

بعد از بررسی پیشنهاد معامله پایاپای با شوروی این موضع را اتخاذ کردیم که دولت ایران باید حتی المقدور فعالیتهای بازرگانی خود را کاهش دهد. این نوع حکومت برای داد و ستد نامناسب بود و بطور کلی ما هیچ رغبتی به توتالیتاریسم نداشتیم. بنظر ما امریکائیان حتی انحصارات خصوصی غیرقابل دفاع بنظر می‌رسید. در نظر ما زیان‌بخش‌ترین انحصارات آنهایی بودند که

۱۸) وقتی جمعیت در فروشگاه مرکزی آشوب و خطر ایجاد کرده بود، وزیر دادگستری به فرگوسون تلفن زد و تهدید کرد که او را به اتهام تحریک به انقلاب و عدم انجام وظیفه بازداشت خواهد کرد.

بخش دولتی و بخش خصوصی مشترکاً در دست داشتند. اینگونه انحصارات همیشه آلوده به سیاست بود و در عمل منحصر به امتیازاتی می شد که دولت ایجاد، حمایت و کمک مالی می کرد.

لذا پیشنهاد کردیم هر چه زودتر و سریع تر تجارت را به مؤسسات خصوصی بازگردانند. ولی دشواریهای عظیمی راه هرگونه انتقال سریع از رژیم انحصارات دولتی به آزادی تجارت را سد کرده بود، بخصوص که این وضع در یک کشور شرقی در دوران اضطراری جنگ و در برابر تقاضاهای روسیه توتالیتار در مورد تجارت پایاپای اتفاق می افتاد.

بنابراین ما با آرامی و احتیاط حرکت کردیم تا حدی که مورد پسند بازرگانان قرار بگیرد. ولی در سال ۱۹۴۴ گامهایی در جهت تجارت آزاد واقعی برداشتیم؛ از جمله آزاد کردن حمل گندم که قبلاً ذکر شد. بموجب قانون اختیارات به اقدامات ضداحتکار که قانون آن قبلاً تصویب شده ولی اکنون تبدیل به عامل رنجش پیشه وران و منبع سوءاستفاده کارمندان و دادستانها شده بود، خاتمه دادیم. همچنین انحصار دولتی کاغذ روزنامه را لغو کردیم همانطور که قبلاً کنترل بر بنزین را لغو کرده بودیم.^{۱۹}

ما تا حدودی تجارت چای را آزاد کردیم که بخش مهمی از تجارت ایران بشمار می رفت. ولی در این مورد می بایست محصول چای داخلی را در نظر بگیریم که عمده در شمال کاشته می شود. از سوی دولت محصول داخلی با

۱۹) جالب است این نکته را متذکر شوم که هنگامی که ما کاغذ روزنامه را آزاد کردیم شرکت بازرگانی بریتانیا (یو. ک. سی. سی.) محموله ای در گمرک داشت که بی درنگ برای فروش به خریداران خصوصی عرضه کرد. قبل از تحویل کاغذ، ما کشف کردیم که روزنامه های طرفدار شوروی با هوشیاری ذخیره کاغذ را «احتکار» کرده اند. بنابراین شرکت بازرگانی بریتانیا به پیشنهاد من ترتیب فروش کاغذ به مقدار زیاد را به روزنامه های ضد شوروی داد. چون اگر این کار را نمی کردیم روزنامه های اخیر بی درنگ مجبور به تعطیل می شدند.

کیفیت پائین ترولی با قیمت‌هایی بسیار بالاتر از چای وارداتی مرغوب خریداری شد. چایکاران ایرانی که شدیداً از جانب نمایندگانشان در مجلس حمایت می‌شدند - یکی دو نفر از نمایندگان منافعی در این صنعت داشتند - تقاضا کردند که یا ما سوبسید آنها را افزایش بدهیم یا ورود چای خارجی را منع کنیم. آنچه ما کردیم این بود که به چایکاران ایرانی اجازه دادیم چای را آزادانه در بازار بفروشند و از وارد کنندگان خواستیم که مقداری از محصول داخلی را در مقابل حق وارد کردن بجای خارجی بخرند. با این ترتیب قصد ما این بود که تجارت را تا جایی که می‌توانیم آزاد کنیم بدون آنکه صنعت داخلی را نابود کرده باشیم.

دولت محصول داخلی پنبه را نیز می‌خرید ولی وزارت کشاورزی همچنان این محصول را از مزرعه تا کارخانه از طریق دخالت در پنبه چینی در دست داشت. وزارت دارائی پول را تأمین می‌کرد، ما طبق قانون اختیارات قراردادهائی را که وزارت کشاورزی می‌بست تجدید نظر و تصویب، قیمت‌ها را تعیین، در مورد سهم هریک از کارخانه‌ها تصمیم می‌گرفتیم و وسایل حمل و نقل را فراهم می‌کردیم. در پائیز و زمستان ۱۹۴۴ شرایط متعددی اینگونه فعالیتها را متوقف ساخت: مسئولیت تقسیم شده، فساد و دست‌بندی در وزارت کشاورزی، یک امتیاز خرید درازمدت غیرقابل تجدید نظر که از جانب وزیر کشاورزی و بدون موافقت من داده شده بود، و تاکتیکهای اشکال‌تراشانه‌ای که یک شرکت خصوصی پنبه‌پاک کنی که حسابهای گذشته‌اش تحت رسیدگی بود و می‌خواست از موضع انحصاری‌اش برای وقفه در کار دولت حداکثر استفاده را بکند.

انحصار دولتی دخانیات بر کلیه جنبه‌ها و مراحل این صنعت اعمال می‌شد و قبل از ورود ما به ایران دولت حق پخش محصولات دخانیات را تا پایان ۱۹۴۴ به یک شرکت خصوصی داده بود. در پائیز ۱۹۴۴ آقای نیک‌پی مدیرکل ایرانی دخانیات پیشنهاد کرد که این امتیاز خصوصی پخش در سراسر

کشور لغو شود. بجای آن شرکتهای محلی تأسیس کردیم که بیشترشان مرکب از توتون فروشان داخلی بودند. در چند نقطه از جمله تهران، دسیسه ها و رقابتها کار را پیچیده ساخت ولی بطور کلی این گام در راه لغو انحصارات مورد استقبال عمومی قرار گرفت.

در زمینه حمل و نقل با کامیون، آقای شیلدز و دستیارانش با کمک تیمهای انگلیسی و امریکائی توانسته بودند اداره کل بازرسی راه را به طرز مشخصی تقویت کنند و در پائیز ۱۹۴۴ شیلدز به من گزارش داد که اکنون ایران به اندازه کافی کامیون دارد و به عقیده او وقت آن رسیده است که دولت کامیونهای خود را به بخش خصوصی بفروشد ولی تعیین نرخها و پاره ای اختیارات در وضع مقررات را از طریق نظارت بر توزیع لاستیک برای اداره کل بازرسی راه را حفظ کند. من این پیشنهاد معقول را به اطلاع دولت رساندم.

نظارت بر اتومبیلهای دولتی و لاستیک آنها که به طرزی چاره ناپذیر بر عهده ما واگذار شده بود، یکی از دردسرهای بزرگ ما را تشکیل می داد. این امر ما را با رانندگان تا کسی درگیر کرد که گروهی ناهنجار هستند. ۲۰ من کوشیدم روابطمان را با نمایندگان اتومبیل دارمجلس که به نحوی خستگی ناپذیر تقاضای لاستیک می کردند و اجازه مرکز تدارکات خاورمیانه و اداره کمکهای خارجی را برای اخذ چهل حلقه لاستیک به اندازه های بزرگ کسب کرده

(۲۰) یک روز صبح تاکسیرانان در برابر خانه من اجتماع کردند و وقتی حاضر نشدم در کوچه با آنها مذاکره کنم یک صف طولانی تشکیل دادند و بوق زنان مرا تا محل کارم دنبال کردند. در آنجا در پشت در اتاق کارم جمع شدند - که کار عادی گروههای ناراضی بود - و یکی از آنان که هیکلی به عظمت یک کامیون داشت در حالیکه دست دو مترجم کوتاه قد و وحشت زده را گرفته بود به زور در اتاق را گشود. به آنها گفتم نمایندگان بفرستند که همین کار را کردند و آنها با دیپلماسی این مسئله را حل کردند.

بودند نرمتر سازم. لذا نامه‌ای به مجلس نوشتم و تقاضا کردم خود مجلس امر تخصیص لاستیک را به عهده بگیرد. ولی از نامه من به طرز عجیبی استقبال شد. نمایندگان گمان کردند که من قصد دست انداختنشان را داشته‌ام.^{۲۱} کمبودهای مداوم و خرابی اتومبیل‌های دولتی روابط ما را با مقامات دولتی از دربار و نخست وزیر گرفته تا پائین به تلاطم درآورد. با این وصف همگی آنان در مجموع متوجه اضطراری بودن اوضاع شدند و ما هم به سهم خود مرکز تدارکات خاورمیانه و اداره کمک‌های خارجی را برای صدور اجازه خرید اتومبیل در امریکا تحت فشار قرار دادیم. سرانجام در اواخر سال ۱۹۴۴ اجازه‌ای رسید که محدود به یکصد دستگاه اتومبیل مستعمل می‌شد.^{۲۲}

مایل بودم هرچه بیشتر کابینه را در فعالیتهایی که قانون اختیارات به من واگذار کرده بود شریک کنم تا بتوانم هرچه زودتر این فعالیتهای اضطراری را به سازمانهای دولتی مربوطه برگردانم و بهانه حمله به هیئت را از دست مخالفان بگیرم بخصوص که این اختیارات دیکتاتوری و مغایر با مسئولیتهایی بود که قانون اساسی به وزیران تفویض می‌کرد.

ما به تدریج و به طرُق مختلف اختیارات خود را ترک می‌کردیم. به نخست وزیر پیشنهاد کردم که یک کمیسیون مرکزی تهیه کالا تأسیس کند

(۲۱) ضمن مذاکراتی که به دنبال وصول این نامه صورت گرفت، رئیس مجلس نطقی ایراد کرد که من سه جمله آن را نقل می‌کنم: «نمایندگان محترم استحضار دارند که من حتی الامکان در مذاکرات شرکت نمی‌کنم... این مسئله موجب اسائه ادب به نمایندگان مجلس در خارج شده و حتی تعدادی از رانندگان تقاضا کرده اند که نمایندگانی که اتومبیل ندارند لاستیکهایشان را به آنها بفروشند. برای روشن شدن مطلب لازم است گفته شود که نمایندگان مجلس حتی یک حلقه لاستیک دریافت نکرده اند.»

(۲۲) رئیس مجلس که در مسئله لاستیک اینطور حساسیت نشان داد قبلاً از سفارت امریکا تقاضا کرده بود که یک اتومبیل به او اختصاص داده شود.

که در آن سه وزیر همراه با نمایندگان سه سفارتخانه، مرکز تدارکات خاورمیانه و سازمان من عضویت داشته باشند. با توجه به نزدیک شدن پایان جنگ در اروپا در ۲۸ مه ۱۹۴۴ نامه‌ای به نخست‌وزیر نوشتم و پیشنهاد کردم کمیسیونهای مختلف مطالعاتی در زمینه تجارت خارجی، ارزهای خارجی، اسکناس و بانکداری، کارهای عمومی، کشاورزی، صنعت و برنامه‌ریزی اقتصادی به عمل آورند. نخست‌وزیر این پیشنهاد را مسکوت گذاشت و پس از قریب سه ماه تأخیر هیئت وزیران در ۱۵ اوت شورای عالی اقتصاد را مرکب از ۲۴ عضو تحت ریاست شخص نخست‌وزیر تأسیس کرد. ۲۳ اعضای شورای عالی اقتصاد هیچ‌گاه تعیین نشدند.

حمله مداوم و نبرد پنهانی

در دوران نخست‌وزیری سهیلی هیئت ما مورد حملات متناوب روزنامه‌ها و نمایندگان مجلس قرار داشت.^{۲۱} در خلال پنج ماه اول مجلس چهاردهم و چهار ماه اول حکومت ساعد، تبلیغات در روزنامه‌ها و انتقاد در مجلس — دو جنبه یک مبارزه واحد — با شدت بیشتر و دلیل آشکارتر در مورد منشأ،

(۲۳) یکی از روزنامه‌نگاران به دولت تبریک گفت که «لااقل این توانایی را داشته که جاه‌طلبها و آرمانهای خود را روی کاغذ بیاورد.» (ندای عدالت، ۱۷ اوت ۱۹۴۴).

(۲۴) یکی از روزنامه‌نگاران در ژوئیه ۱۹۴۳ مرا دیکتاتور بالقوه نامید (ایران ما، ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۳) در حالیکه یکی دیگر دلایل شکست مرا فهرست وار ذکر کرد (امید، ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۳). یکی از نویسندگان افسوس خورد که ایران در حالیکه در جستجوی یک حامی بوده است گرفتار میلیسپوی بیمار و ضعیف و گروه دستیاران احمق و بیسواد او شده است. یک روزنامه‌نگار دیگر که قوه تخیل قوی داشت به بحث درباره «میلیسپوی مصروع و همکاران دیوانه‌اش» پرداخت.

سازمان و انگیزه آن ادامه یافت. مبارزه خصمانه کمتر در رابطه با قانون پُرسو و صدای مالیات بر درآمد بود، چون انگیزه‌های مربوط به آن کاملاً آشکار بود. حملات چنانکه مشاهده کردیم بیشتر متوجه برنامه جمع‌آوری غلات می‌شد ولی مخالفان آتش خود را بر روی فعالیت‌های اضطراری ما طبق قانون اختیارات متمرکز کرده بودند. آنها طبعاً این بخش از فعالیت ما را آسیب‌پذیرتر تشخیص داده بودند، آنهم نه تنها به علت پیچیدگی وظایف اقتصادی و تأخیری که در عملی ساختن آنها بکار می‌رفت و کمبودهایی که هنوز وجود داشت، بلکه به این علت که قانونی که طبق آن عمل می‌کردیم با اغراض سیاسی اضطکاک پیدا می‌کرد، می‌توانست جریحه دارکنندهٔ غرور ملی معرفی شود و برای توجیه ایرادهائی به قانون اساسی بکار رود. بزودی کاملاً روشن شد که طبقهٔ حاکمه یا گروه‌هائی در درون آن قصد دارند هیئت را نابود یا دست کم ناتوان سازند. پاره‌ای از فعالترین و بی‌پرواترینشان از همان هنگام خواستار استعفای من یا استعفای تمام اعضای هیئت بودند. اما در میان روزنامه‌نگاران مدافعان سرسخت و پرخاشگری نیز داشتیم.^{۲۵}

در مجلس، در حدود ده دوازده تن از نمایندگان خصومت آشکار و آشتی‌ناپذیر نشان می‌دادند در حالی که ما می‌توانستیم روی همین تعداد

(۲۵) وقتی نمایندگان مجلس آئین نامه مالیات بر درآمد را تصویب نمی‌کردند، یکی از تواناترین دوستان روزنامه‌نگار ما خطاب به مجلس نوشت: «ای کسانی که همه چیز را مورد حمله قرار می‌دهید، می‌گوئید راهها امن نیست، چای در گمرکات نگاه داشته شده، فلان کار انجام نشده و هزارگونه ایراد می‌گیرید، اطمینان داشته باشید که تمام اینها عکس‌العمل کارهای خودتان است. به مجلس خودتان نگاه کنید! آیا هیچ نظم و انضباطی در آن وجود دارد؟ هیچ فکر سازنده‌ای در آن وجود دارد؟ به یکدیگر اعتماد دارید؟ به خودتان اعتماد دارید؟ آیا نطق‌های شما جز پریشان‌گویی یک آدم سرگردان نیست؟» (روزنامه ستاره، ۱۹ مه ۱۹۴۴).

دوستان جدی و پابرجا حساب کنیم که عمده به درجات مختلف به انگلستان گرایش داشتند ولی به سیاست موازنه و مناسبات نزدیک با امریکا تظاهر می‌کردند. تا اواسط تابستان نمایندگان مزبور اکثریت نامطمئن پارلمانی را تشکیل می‌دادند.

در ۱۹ آوریل ۱۹۴۴ تعدادی از نمایندگان شامل مخالفان ما پیشنهاد کردند که کمیسیون خاصی کارهای هیئت امریکائی را رسیدگی کند. در نامه‌ای در ۲۷ آوریل خطاب به رئیس مجلس نوشتیم که به عقیده من داشتن روابط نزدیک با نمایندگان مجلس بسیار مطلوب است و مهربانه تقاضا کردم که گروهی از نمایندگان گهگاه بمنظور مبادله اطلاعات و تبادل نظر با من ملاقات کنند. چند هفته بعد، نامه دیگری پیرو نامه اولیه فرستادم ولی نمایندگان هیچ گاه به رسیدگی کارهای ما نپرداخته و هیچ جلسه‌ای برای شنیدن انتقاداتشان تشکیل نشد. با وجود این ما اغلب با نمایندگان و فراکسیونهای پارلمانی ملاقات داشتیم و سعی می‌کردیم مواضع خود را در موارد خاص یا مسائل عمومی برایشان تشریح کنیم.

گمان کنم آقای ساعد آمادگی داشت که بیشتر مطالبی را که مخالفان درباره ما می‌گفتند باور کند و اصرار می‌ورزید که هیئت امریکائی در زمینه اقتصادی «هیچ کاری انجام نداده است». باور واقعی نخست‌وزیر هرچه بود، جارو و جنجال او را ناراحت می‌ساخت بخصوص وقتی نمایندگان مجلس و روزنامه‌نگاران عدم تحرک او را به باد انتقاد می‌گرفتند. آقای ساعد این فکر را در سر داشت که یک وزارت جدید اقتصاد تأسیس کند و من در اول ژوئن به خواهش او یک نامه مفصل برایش نوشتم و در آن عملی نبودن این پیشنهاد را متذکر شدم.

سرانجام نخست‌وزیر در ۲۲ ژوئن لایحه‌ای در مورد لغو قانون اختیارات و انتقال فعالیت‌های اقتصادی هیئت به وزارت دارائی و سایر وزارتخانه‌ها به مجلس برد ولی رسماً آن را به مجلس تقدیم نکرد بلکه آن را برای مطالعه در

اختیار نمایندگان گذاشت. در چنین اوضاع و احوالی، در ۲۳ ژوئن من نامه‌ای به نخست‌وزیر نوشتم و در آن نتیجه‌گیری خود را از سیاست دولت بیان کردم که هرگونه چشم‌انداز دگرگونی، ادامه کار مفید و مؤثر هیئت را در ایران غیرممکن می‌دانست و بنابراین استعفای خود را که شش روز بعد عملی می‌شد تقدیم کردم.

احساس من این بود که موفقیت ما در امور مالی هنوز بستگی به اقدامات اقتصادی ما داشت که نمی‌توانست یکباره به طرز اطمینان‌بخشی به کنترل سیاسی ایران واگذار شود. افزون بر آن من معتقد بودم که اگر مشاغلان را زیر آتش حملات مخالفان ترک کنیم نه تنها لطمه بزرگی به آبرویمان خواهد خورد، بلکه حملات مشابه را به اختیارات مالی ما تشویق خواهد کرد. و بالاخره من دلایل آشکاری در دست داشتم که هدف اصلی تمامی مخالفان هیئت متوجه جنبه اقتصادی و جنبه مالی آن است و قصد دارند که ابتدا ما را به اجزاء ریز تقسیم و سپس نابود کنند.

من اوضاع را برای دستیارانم در هیئت تشریح کردم و آنان را مخیر ساختم که هر اقدامی را که مصلحت می‌دانند به انجام رسانند. طی چند روز بعدی همگی به استثنای سه چهار نفر نامه‌هایی به دولت و من نوشتند و نظریات مرا چه در مورد استعفای من و چه در مورد اینکه اگر استعفای من عملی شود خودشان هم استعفا خواهند داد، تأیید کردند. مثل بحران قبلی، همبستگی اعضای هیئت به طرز شگفت‌انگیزی به تقویت موضع من کمک کرد بعلاوه رویه‌ای که وزارت خارجه و سفارت در برابر مقامات ایرانی اتخاذ کردند به تقویت موضع من کمک قابل ملاحظه‌ای کرد.^{۲۶} کمک بیشتر از سوی اداره کمکهای خارجی امریکا به عمل آمد که با تأیید سفارت جلوتحول

(۲۶) چند هفته پس از کنفرانس تهران، سفارتهای امریکا و انگلیس در تهران به درجه سفارت کبری ارتقاء یافت.

تعدادی کامیون را که به تازگی برای اداره کل باربری راه وارد شده بود گرفت به این دلیل معقول که اگر من استعفا بدهم اداره کمکهای خارجی هیچ تضمینی در مورد دریافت بهای کامیونهای مزبور نخواهد داشت.

وقتی نخست وزیر که آماده پذیرفتن استعفای من نبود با این تحولات غیرمنتظره روبرو شد، بمنظور یافتن «راه حل» با فراکسیونهای مجلس وارد مذاکره گردید. من برای حفظ آبروی آقای ساعد در دوم ژوئیه نامه ای به مشارالیه نوشتم و در آن تمایل خود را به کسب چهار ماه مهلت ابراز کردم تا نتیجه تلاشهایم را به دولت نشان بدهم. نخست وزیر این نامه را به مجلس برد، نمایندگان با تعویق رسیدگی به لایحه لغو اختیارات موافقت کردند و من در ۴ ژوئیه بر سر کار بازگشتم.

نخست وزیر اشتباهاً گزارش داده بود که ما سه ماه «مهلت» خواسته ایم و او با آن موافقت کرده است ولی از آن پس ما رویه قابل فهم تری از گذشته اتخاذ کردیم و تلاش خاصی برای جلب همکاری و پشتیبانی به عمل آوردیم. در صفحات قبل درباره گامهایی که در راه سست کردن محدودیتهای دولتی بر تجارت و قراردادان فعالیتهای اقتصادی خودمان در چهارچوب عادی دولت و مجراهای تجارت خصوصی برداشته بودم صحبت کردم. در اجرای این برنامه و بمنظور تقویت موضع خود در برابر مخالفان، در ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۴ نامه ای به وزیر دارائی نوشتم و خاطر نشان کردم که جنگ با آلمان در شرف پایان است و قانون اختیارات به عنوان یک تدبیر اضطراری تصویب شده است. لغو این قانون به هیچ وجه مصلحت نیست زیرا هنوز دولت به چند ماه فرصت برای تدوین قوانین اقتصادی جدید نیاز دارد ولی پیشنهاد کردم دولت قانونی به مجلس تقدیم کند که بموجب آن اختیارات و وظایفی که در قانون اختیارات پیش بینی شده است، بر اساس قانون استخدام این جانب اجرا شود. نخست وزیر شاید به دلایل موجه هیچ اقدامی نکرد و در نتیجه من با موافقت آقای زرین کفش در اوایل اکتبر دستورالعملی صادر کردم که از آن پس

فعالیت‌های اقتصادی ما به همان شیوه فعالیت‌های مالی و تحت نظارت وزارت دارائی ادامه خواهد یافت.

بازهم ابتهاج

تبرستان

www.tabarestan.info

در این میان مسئله‌ای را با آقای زرین کفش مطرح ساختم که از چندی پیش در حال جوشش بود و اکنون به طرز ناراحت کننده‌ای داغ شده بود. و آن مسئله ابتهاج مدیرکل بانک ملی بود.

ضرورت کامل داشت که وزارت دارائی و بانک ملی به شیوه‌ای دوستانه و با همکاری متقابل با یکدیگر کار کنند. مؤسسه مزبور با سهمی که در مالیه عمومی داشت می‌بایست همان چیزی باشد که بانک انگلستان نامیده می‌شد: «شریک کوچک خزانه داری». نظر به اینکه ابتهاج و من روابط همکاری نزدیک را حفظ کرده بودیم وزارت دارائی و بانک در طول سال اول و بخشی از سال دوم مأموریت من به عنوان شریک عمل می‌کردند. در فاصله ماه مه تا اوت طرز رفتار ابتهاج با اعضای هیئت مالی و خود من ثابت کرد که او تبدیل به یکی از مخالفان سرسخت و پرخاشگر ما شده و همکاری بین خزانه داری و بانک پایان یافته است. من با این فکر که روابط کاری خودمان را بصورت اول درآورم پیغامی برای آقای ابتهاج فرستادم که مایل به دیدن او هستم. او از ملاقات با من خودداری کرد.

با توجه به طرز رفتار و رویه این شخص، من چاره‌ای جز برکنار کردن او

ندیدم و حق این کار را بموجب قانون استخدام خود داشتم. ۲۷ در مورد ابتهاج، رهبران مجلس که با آنان مشورت کردم با نظر من موافقت کردند زیرا عقیده آنان هم این بود که ابتهاج بانک ملی را تبدیل به یک ابزار سیاسی ساخته و نقش فعالی در مبارزه با هیئت بر عهده گرفته است. در این مرحله بود که مسئله را با آقای زرین کفش در میان گذاشتم و دریافتم که او نیز با این اقدام من موافق است. لذا پیشنهاد خود و دلایل آن را طی نامه مورخ ۷ سپتامبر ۱۹۴۴ به اطلاع وزیر رساندم و یک رونوشت آن را نیز برای سفیر امریکا فرستادم. یک ماه بعد دستور برکناری ابتهاج را صادر کردم و از نخست وزیر خواستم آن را بموقع اجرا گذارد.

همانطور که انتظار داشتم ابتهاج در بانک ملی باقی ماند و هرگونه حق برکناری اش را مورد انکار قرار داد. هیئت وزیران در دو جلسه درباره این موضوع بحث کرد و هر چند سه چهارتن از وزراء در حمایت از اقدام من رأی دادند، شخص نخست وزیر اقدام خود را به تعویق افکند. قانون استخدام من مقرر می داشت که چنین اختلافاتی باید به مجلس ارجاع شود ولی آقای ساعد نه مسئله را به پارلمان ارجاع کرد و نه استدلالهای مرا پذیرفت. در این میان او قول داده بود ابتهاج را برکنار کند و بعدها به من اظهار داشت اگر «بحران نفت» که در ماه اکتبر آغاز شد و در صفحات بعد درباره آن بحث خواهد شد پیش نیامده بود این کار را می کرد.

پس از «بحران هیئت» در ماه ژوئن، آقای ساعد در مجلس به فراکسیونی متکی شد که سیدضیاء و دوستانش تشکیل داده بودند و از هیئت پشتیبانی می کردند. اکنون این عده اکثریت مشکوک خود را از دست داده بودند و

۲۷ دولت قبلاً این حق را به رسمیت شناخته بود بخصوص در قضیه جمال امامی رئیس بانک رهنی و سیاستمدار مشهور که پس از انتخاب به نمایندگی مجلس از سمت ریاست بانک استعفا نمی داد و من او را برکنار کردم.

کنترل مجلس بدست کسانی افتاده بود که طرفدار شوروی یا طرفدار دربار بودند. اکثریت جدید به آقای ساعد دو ایراد داشت: اولاً در برابر تقاضای نفت شوروی مقاومت کرده بود. ثانیاً موفق نشده بود هیئت امریکائی را نابود کند. ۲۸ کابینه آقای ساعد در ۹ نوامبر ۱۹۴۴ سقوط کرد.

تبرستان

www.tabarestan.info

۲۸) سطور زیر بخشی از یکی از نطقهای نمایندگان مجلس است: «اگر ما کشورمان را دوست داریم به این دلیل است که در آن تولد و پرورش یافته ایم. من خدا را به شهادت می‌گیرم که آقای ساعد فاقد حس وطنپرستی است که یک ایرانی اصیل دارد. زیرا اگر در وضع فعلی ایران را ترک کند هیچ کس را در پشت سرش باقی نخواهد گذاشت. او بی‌علاقگی خود را هم نشان داده است. دو دختر او با بیگانگان ازدواج کرده‌اند ولی خانواده من و شما در این مملکت اقامت دارند. ما در این جا برادران و بستگان خود را داریم.» (مذاکرات مجلس، ۲۹ اکتبر ۱۹۴۴).

فصل هشتم

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

پایان کار هیئت

هدف اصلی این فصل تشریح اوضاع و احوال و تجزیه و تحلیل پدیده‌ای است که موجب پایان کار هیئت مالی گردید. در این مرحله جا دارد که تا حدودی دقیق باشیم نه تنها به دلیل منافع انسانی که این وضع بوجود آورد، بلکه بیشتر به این علت که نوراضافی و روشنی بخشی بر مسئله ایران و امکانات یافتن راه حلی برای آن می‌افکند. ما هنوز با ایرانیان و رفتار داخلی آنان سروکار داریم ولی باید در نظر داشته باشیم که نفوذهای بیگانه، خواه مثبت و خواه منفی، دائماً در کار بود و به شدت بر جریان و پی‌آمد رویدادها تأثیر می‌گذاشت. بخش عمده بررسی عوامل بیگانه را به فصلهای بعدی موکول می‌کنیم.

کارهای انجام شده و انجام نشده

کار هیئت بواسطه شرایط اضطراری پیچیده و گُند شده بود. تورم دست و پای ما را با مسئولیتهای سنگینی بسته و به تضعیف روحیه، بیعلاقگی و نادرستی کارمندان افزوده بود. اغلب اتفاق می‌افتاد که ما دستیاران ایرانی

خود را از طریق آزمایش و سهواً انتخاب می‌کردیم. این کار وقت می‌گرفت و وقتی مرتکب اشتباه می‌شدیم انتقاد برمی‌انگیخت. هیئت از کاستیها و موانعی که خاص خودش بود رنج می‌برد و می‌بایست با دشواریهای فنی که بخشی از آن ناشی از جنگ بود مبارزه کند: کندی خدمات پستی و تلگرافی، فقدان اتومبیل برای استفادهٔ مأموران، به تأخیر افتادن هفته‌ها و ماهها در اعزام بازرسان و انتقال مأموران شهرستانی، فقدان مسکن مناسب برای ادارات مالی چه در پایتخت و چه در شهرستانها.

در پائیز ۱۹۴۴ هیئت به رغم موانعی که در برابرش وجود داشت برنامهٔ کلی خود را پیش برده و در پاره‌ای زمینه‌ها به پیشرفتهای مهمی نایل شده بود. این پیشرفت در زمستان نیز ادامه داشت. مطمئن شده بودیم که ذخیرهٔ غذائی مردم اولویت نخست را حائز شده است و از این لحاظ این وضع در تاریخ نوین ایران بی‌سابقه بود. بر رویهم در ژانویه ۱۹۴۵ بیش از ۵۰۰۰۰ تن گندم در تهران و مجموعاً ۲۷۳۰۰۰ تن در سراسر کشور داشتیم با ذخیره‌ای که برای تغذیهٔ شهرها به مدت ده ماه کافی بود. در عین حال پیشرفت بیشتری، در بهبود کیفیت آرد و نان صورت گرفته بود.

همچنین ایران اطمینان یافته بود که ذخیرهٔ مناسبی از کالاهای اساسی دارد: قند و شکر، چای، منسوجات نخی. به استثنای چند قلم بخصوص کالاهائیکه تجار ایرانی تقاضا نکرده بودند، کلیهٔ سهمیه‌ها و تخصیصهائی که مرکز تدارکات خاورمیانه تعیین کرده بود در پایان ۱۹۴۴ بمصرف رسیده بود. ادارهٔ کل گمرک افزایش قابل ملاحظه‌ای در واردات و صادرات را گزارش داده و مرکز تدارکات خاورمیانه کنترل خود را در اول ژانویه تا حدودی کاهش داده بود. پخش کالاهای انحصاری که اکنون در همه جا جز در استانهای شمالی تحت اشغال شوروی بخوبی سازمان یافته بود، از مرحلهٔ یک مسئلهٔ بظاهر لاینحل به یک کار عادی و روزمره تبدیل شده بود، هر چند هنوز پیچیدگیها و کاستیهای همراه با فرصتهای بیشمار برای سوءاستفاده و

اشکال تراشی داشت. انحصار دخانیات ترتیب منصفانه تری برای پخش تولیدات خود داده بود.

در مورد وسایط نقلیه داخلی، هم جاده ها و هم راه آهنها به حدی پیشرفت کرده بود که کلیه نیازمندیهای اصلی کشور را در حال عادی برآورده می ساخت. اداره کل باربری راه سرانجام قطعات یدکی و وسایل تعمیر را دریافت کرده بود و اکنون کامیونها و اتومبیلهای دولتی را براساس نسبتاً مؤثرتری حفظ و اداره می کرد. در اجرای برنامه ما در مورد واگنهای کامیونها به مالکیت خصوصی، اداره مزبور نخستین حراج خود را برگزار کرد.

کنترلی که ما بر قیمت گندم، پنبه، چای، قند و شکر و سیگار و بر دستمزد کارگران کارخانه های دولتی و معادن اعمال می کردیم ثبات اجتماعی و سیاسی و نیز ثبات اقتصادی را افزایش داده بود. اقدامات اداره کل مال الاجاره هاتنها تا حدودی مؤثر بود ولی همراه با تدابیر دیگر به حذف دلالی و سودجویی در خرید و فروش املاک کمک کرد.

در سپتامبر و نوامبر شاخص هزینه زندگی به طرز چشمگیری کاهش یافت ولی در سپتامبر و ژانویه، هنگامی که امور اقتصادی ما تحت نظارت ایرانیان قرار گرفت مجدداً روبه افزایش نهاد.

از نقطه نظر مالی جای تبریک داشت که دولت در این دوران فوق العاده سخت قدرت پرداخت دیون خود را حفظ کرده بود. و این انتظار زیادی بود که در حالیکه این وضع ادامه داشت عملیات مالی بتواند مازاد نشان دهد و حتی یک بودجه منظم و ثابت بوجود آورد. با این همه، ارقام اولیه لزوم نظارت بیشتر بر بودجه را القا می کرد. در پایان ماه نهم یعنی در ۲۱ دسامبر ۱۹۴۴، وقتی درآمدهای عادی با همین دوره در سال گذشته مقایسه می شد در حدود ۲۱ میلیون دلار افزایش نشان می داد. ضمناً این اضافه درآمد بوضوح کندی و کارشکنیهای را که کار مأمورین وصول مالیات را مختل کرده بود نشان می داد.

در زمینه صنعتی — بازرگانی اقدامات ما بقدری مؤثر بود که وصولیهای ما را به حدود ۲۹ میلیون دلار افزایش داد. فعالیت در امر منسوجات نخی، برنج، قند و شکر، چای و دخانیات که تحت کنترل ما بود در همین مدت اضافه درآمدی به حدود مبلغ ۳۲ میلیون دلار داشت. بدین سان فعالیتهای اقتصادی ما موجب کسب درآمد بیشتر گردید. کارخانه‌ها که بیشترشان تحت کنترل وزارت بازرگانی و پیشه و هنر بودند هنوز ضرر می‌زدند ولی در تابستان و پائیز ۱۹۴۴ والتس هریس رئیس اداره کل نظارت صنعتی گزارش گسترش وسیعی در تولید بسیاری از کارخانه‌ها را داد.

هنگامی که من در ۲۸ فوریه ۱۹۴۵ یعنی سه هفته قبل از پایان سال مالی ایران را ترک کردم، مجلس هنوز بودجه سال جاری را تصویب نکرده بود و دولت براساس یکدوازدهم اعتبارات سال قبل امور جاری را می‌گذراند. این وضع گرچه دشوار بود ولی بعضی امتیازات داشت زیرا مانع هزینه‌های بیشتری می‌شد که وزارتخانه‌ها پیش‌بینی کرده بودند. در ۲۱ دسامبر ۱۹۴۴ هزینه‌های عادی تا حدودی کاهش یافت و کسری کل بودجه در ۷ میلیون دلار تثبیت شد و حال آنکه در همین تاریخ در ۱۹۴۳ این کسری ۸ میلیون دلار بود. چنین بنظر می‌رسید که ما دست کم موقعیت خود را حفظ کرده ایم و در فعالیتهائی که صد درصد زیر نظر و کنترل ما انجام می‌گیرد به نتایج مهمی نایل شده ایم.

مجلس در حالیکه هنوز موفق به تصویب بودجه نشده بود از گذراندن قانونی که به ما اجازه می‌داد مقداری نقره از ذخیره پستوانه اسکناس را در عوض همان مبلغ طلا که در خارج داشت بفروشیم خودداری کرد. این اقدام گذشته از این که اثر تثبیت کننده‌ای بر اسکناس در گردش داشت سود قابل ملاحظه‌ای عاید دولت می‌کرد. خزانه‌داری تقریباً یک پنجم اوراق قرضه داخلی مجاز را فروخته بود. اگر مجلس فوراً رأی می‌داد و اگر بانک ملی همکاری می‌کرد ممکن بود مقدار بیشتری فروخته شود ولی در هر حال فروش

اوراق قرضه یک سابقه مفید بجای گذاشت.

در مدیریت امور مالی، ما هنوز می بایست با تردستی و در میان اغتشاش دستورات خود را عملی کنیم. طرز وصول مالیاتها اگرچه هنوز تحت مطالعه بود، ولی تا اندازه ای ساده و سریع شده بود. در مورد حل ادعاهای ملکی پیشرفت زیادی حاصل شده بود. طرح قانون استخدام کشوری که تهیه کرده بودیم در انتظار محیط مساعد در پارلمان بسر می برد در حالیکه روحیه ضعف و نادرستی با اینکه کاهش یافته و جلو آن گرفته شده بود هنوز در میان کارمندان دولت رواج داشت. اداره کل بازرسی ما دهها رئیس و کارمند خاطی را برای تعقیب و محاکمه به وزارت دادگستری فرستاد ولی همگی آنها یا تبرئه شدند یا برایشان قرار منع تعقیب صادر شد و این امر بسیار نومیدکننده بود. برای اینکه بنگاه کل کار پردازی بتواند به موفقیت نایل شود هنوز راه درازی در پیش بود.

بطور کلی اگر هیئت از پشتیبانی دوستانه و همکاری فعالانه دولت و مجلس برخوردار می شد، وضع اقتصادی و مالی با سرعت بیشتری بهبود می یافت. حمله های مکرر به ما در پارلمان و جراید و کوتاهی دولت در دفاع از ما اعتماد عمومی را به هیئت به لرزه درآورد و در خصوص تداوم اختیارات و مدت اقامت ما یک محیط بی اعتمادی ایجاد کرد. در نتیجه ما برای کسب وفاداری کارمندان و دور ساختن آنان از گرایشهای سیاسی با اشکال روبرو شدیم. کاملاً طبیعی بود که آنان در پی منافع آینده خودشان بودند و ترجیح می دادند منتظر بمانند باد به کدام سمت می وزد. ضمناً بسیاری از مقامات دولتی کم دل و جرأت مایل نبودند دشمنی سیاستمداران را برانگیزند. افزون بر آن جنجال دائمی بر سر مالیات بر درآمد، جمع آوری گندم و سایر عملیات، مؤدیان مالیاتی و مالکان و بازرگانان را تشویع می کرد که در برابر این مقررات مقاومت کنند و به فشارها و توطئه هایشان ادامه دهند.

در پائین ۱۹۴۴ اوضاعی که خارج از حدود اختیارات ما بود

اطمینان بخش بنظر نمی رسید. آشوبهای کارگری در اصفهان و نقاط دیگر به خشونت و زد و خورد انجامید. پلیس هنوز نتوانسته بود گروههای متعدد چاقوکشان را جمع آوری کند. در کردستان شورش بوقوع پیوست و بموازات آن بی نظمیهای پراکنده و جنایات گسترده در سراسر کشور به خرابی اوضاع، هرج و مرج و احساس ناراحتی در پایتخت افزود.

برنامه درازمدت ما دایر بر ریشه کن کردن خرید و فروش تریاک از طریق منع کشت خشخاش و نظارت دقیق بر فروش آن بود. در مدت زمانی که در اختیار داشتیم تنها کاری که می شد کرد اجرای قوانین و مقررات سابق بود که منجر به این شد که بخش عمده تولید تریاک ایران بدست قاچاقچیان افتاد.

من امیدوار بودم دولت را حتی الامکان از شتراملاک خالصه و دارائیهای صنعتی اش خلاص کنم. طرح ما در مورد فروش خالصه جات در اثر تعلق دولت ماهها به تأخیر افتاد و سرانجام اندکی پس از استعفای من به مجلس تقدیم شد. در مورد فروش یا اجاره کارخانه ها و معادن، اوضاع و احوال طوری بود که هر اقدامی را سوای مطالعات اولیه غیرممکن می ساخت. هنگام آن رسیده بود که در خصوص آینده راه آهن برنامه ای تنظیم شود و بنظر ما بسیار مطلوب بود اگر یک شرکت راه آهن امریکائی اداره آن را بر عهده می گرفت. امیدوار بودم که فرصت کافی برای حمله به مسئله زمینداری خصوصی را خواهیم داشت تا به حذف فتودالیسم و مالکین غایب از املاک و کمک به زمین دارشدن کشاورزان پردازیم. بر این باور بودم که می توان این هدفها را از طریق تدابیر مناسب در وضع مالیات بر درآمد و مالیات بر ارث و هم آهنگ با سایر مقررات پیش برد اما در سالهای ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴ تقدیم اینگونه برنامه اصلاحات ارضی به مجلس مترادف با دیوانگی محض بود. در ایران بسیاری از اشخاص با بیصبری تقاضای وضع قوانین اجتماعی را داشتند ولی نمایندگان مجلس به تصویب قوانین نامناسب و بی موقع کار اشتغال داشتند.

اما همیشه یک قانون غیرمدون و یک شرط اعلام نشده وجود داشت که اصلاحات اجتماعی نباید به امتیازات و منافع طبقات حاکمه لطمه بزنند.

استراتژی و تاکتیکهای حمله

هنگامی که آقای ساعد و نمایندگان مجلس در ۳ ژوئیه ۱۹۴۴ موافقت کردند که یک «مهلت» سه ماهه به هیئت مالی بدهند، گروه مخالف بی درنگ نقشه یک مبارزه جدید را کشید. طی هجده ماه گذشته دشمن به تعداد طرفدارانش افزوده و از شکستهایش درس عبرت گرفته بود. حمله جدید با زیرکی طرح ریزی، با مهارت رهبری و از نظر مالی بطرز شایسته ای تدارک دیده شده بود.^۱

هدف این مبارزه خارج کردن من از میدان بود تا موجودیت و هویت، قدرت و وحدت و اراده هیئت را نابود کنند. استراتژی بزرگی که مخالفان در پیش گرفتند هدف فوری خود را لغو اختیارات اقتصادی من قرار داده بود. اگر چنین اقدامی موجبات استعفای مرا فراهم نمی کرد، گام بعدی برداشته می شد، یعنی لغو اختیارات مالی. دشمنان هیئت برای نیل به نخستین هدف خود نقشه کشیدند که یک مبارزه تبلیغاتی خردکننده و مداوم را در مورد اشتباهات هیئت و شخص من و دشواریهای واقعی یا فرضی آغاز کنند، شاه را با نظریات خودشان موافق سازند و از قدرت او برای محروم ساختن من از پشتیبانی دولت امریکا و ممانعت از اینکه سایر اعضای هیئت در کنار من قرار

(۱) پس از بحران ژوئن یک گزارش موثق بدست من رسید مبنی بر اینکه شورویها از قدرت و همبستگی هیئت و بویژه حمایتی که انگلیسها از ما به عمل آورده اند شگفت زده شده اند. اما اکنون تصمیم گرفته اند بهر قیمتی شده ما را از میدان در کنند.

بگیرند و نیز محروم ساختن من از پشتیبانی انگلیسیها و موافق ساختن اکثریت مجلس با روی کارآمدن نخست وزیری که موافق و آلت دستشان در خالی کردن تیر خلاص به هیئت باشد استفاده کنند.

دو مورد از این هدفها باید با دقت مورد توجه قرار بگیرد. دشمنان هیئت به عقیده خودشان هرگونه احتیاط ممکن را بکار بردند تا از رنجاندن دولت امریکا یا صدمه زدن به دوستی «ملت نجیب و دلیر و آزادیخواه امریکا» اجتناب کنند. بنابراین این مطلب را که از لحاظ تکنیکی صحیح ولی از لحاظ واقعیت غلط بود عنوان کردند که اداره امور هیئت یک مسئله داخلی ایران است و هیچ ربطی به مناسبات بین دو کشور ندارد. موفقیت در حفظ دوستی امریکا و ایجاد این مشاجره تکنیکی تعداد زیادی از ایرانیان را که علاقه زیادی به هیئت نداشتند ولی خواستار اخذ وسایل اضافی ارتش امریکا و استفاده از امریکا به عنوان عامل موازنه سیاسی و یک «پاپا نوتل» اقتصادی بودند، به صفوف مخالفان می پیوست. مخالفان ما بر این باور بودند که موفقیت در این کار مزایای اقتصادی و سیاسی دوستی با امریکا را برای ایران حفظ خواهد کرد و در عین حال ایران را از هر تعهدی در مورد اینکه بیگانگان نظم در خانه اش برقرار کنند آزاد خواهد ساخت. اولین مرحله این استراتژی که هدفش مخالفت از این بود که همکاران امریکائی در کنار من قرار گیرند و همراه من ایران را ترک کنند، می توانست به فریب دادن دولت امریکا کمک کند. این کار آن دسته از ایرانیان را که با «اختیارات» من به علت مغایرت با حاکمیت کشور، تاسیونالیسم یا غرور شخصی مخالف بودند و آن دسته از کسانی را که صادقانه احساس می کردند «مستشاران» امریکائی برای کشورشان کفایت می کنند و نیز ایرانیانی که خواستاریک هیئت «نمادین» بودند تا همه تقصیرها را به گردنش بیندازند خشنود می ساخت.

گهگاه ارائه تکه پاره هائی از حقیقت و انتقاد منطقی، روزنامه نگاران و نمایندگان آشتی ناپذیر مجلس را از افراط به تعریض وامی داشت و آنان را



دکتر آرتور میلسیپو (۱۸۸۳ - ۱۹۵۵)

تبرستان

www.tabarestan.info



ماجراهای یک یانکی در ایران

با این شرح عکس، کاریکاتوریست روزنامه ایران، دکتر میلسپو را به شکل دون کیشوت و سید ضیاءالدین را به شکل سانچو پانزا کشیده که به بانک ملی حمله ور شده‌اند.

تبرستان

www.tabarestan.info

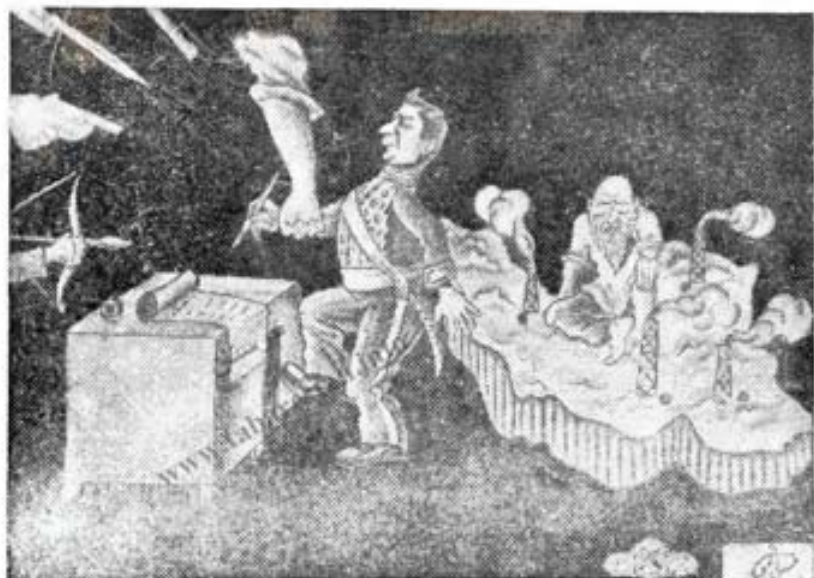
قانون اختیارات دکتر میلسپو یا فرمان حکم‌آه به بورس سیاه !!



هیئت مالی آمریکا به بازار سیاه حمله می‌کنند.

تبرستان

www.tabarestan.info



ساعد از امضای قرارداد نفت شمال خودداری می‌کند. روسها می‌گویند:
«امضاء کن وگرنه...» نخست‌وزیر پاسخ می‌دهد: «امضاء نمی‌کنم حتی اگر...»
خورشید ایران ، ۳۱ اکتبر ۱۹۴۴

تجرستان

www.tabarestan.info

دستخوش اغراق، تحریف واقعیتها، تفسیر غلط، تهمت، ریشخند، کوچک کردن افراد، توسل به تعصبات نژادی و مذهبی و سیاسی و اعلامیه‌هایی در دفاع از حیثیت ملی می ساخت.^۲

بیانات گوناگونی از سوی مجموعه عجیبی از نمایندگان به عنوان حقیقت محض ایراد و تکرار شد. مدعیان ایران دوستی اعلام داشتند که ما نه تنها هیچ کاری انجام نداده ایم بلکه صدعات بیشماری به کشور واژو ساخته ایم.^۳ یکی از کارشناسان امور اداری اداره کل پخش ما را «یک باغ وحش بزرگ نامید که در آن انواع و اقسام جانوران پسر و جوان را جا داده اند؛ در آن موجودات دلربای جوان و دختران پسر و زشت یافت می شوند که با اعضای مزد هیئت مشغول لاس زدن هستند. تنها کاری که انجام می دهند عشو و دلبری است

(۲ ابوالقاسم امینی یکی از لیبرهای مخالفان در مجلس اظهار داشت: «تفویض اختیارات به مستشارانی از یک نژاد بی اعتنا به قیود اخلاقی، به مستشارانی که اولاد پناهندگانی هستند که از اروپا به امریکا رفته اند، برخلاف منافع کشور و جامعه است.» در این موقع سه نماینده طرفدار هیئت فریاد زدند: «اینطور نیست، به امریکا و امریکائیان توهین نکنید.» آقای امینی ادامه داد: «این عقیده شخصی من است و ما آزادیم عقیده خود را بیان کنیم. در هر حال عادات و رسوم این ملت با ما جور نیست. رفتار آنها خشن و زمخت است.» (مذاکرات مجلس، ۱۷ ژوئیه ۱۹۴۴).

(۳ یکی از روزنامه نگاران که ظاهراً شوخی سرش نمی شد ما را متهم کرد که چنان آشفستگی در ادارات بوجود آورده ایم که وقت و کار زیادی لازم است تا آنها را به حالت عادی و اولیه خود برگردانند. (فرمان، ۳۱ اوت ۱۹۴۴). یک نویسنده مشهور دیگر نوشت: «متأسفانه میلسپو هیچ کاری برای مملکت انجام نداده است. صدعاتی که او وارد ساخته بحدی است که بزرگترین روزنامه های ایران صفحات متعددی را به شرح اعمال سوء او اختصاص داده اند.» (ایران ما، ۱۴ نوامبر ۱۹۴۴). امیر تیمور کلّالی در مجلس اظهار داشت که من ۲۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال به ایران خسارت زده ام که معادل ۷۰۰ میلیارد دلار و چند برابر ثروت ملی کشور است. (مذاکرات مجلس، ۳۰ نوامبر ۱۹۴۴).

که از امریکائیان یاد گرفته اند. آیا چنین جانی را می توان چیزی جز یک خانه فساد نام نهاد؟^۴

پس از قضیه امتیاز نفت در اکتبر ۱۹۴۴، روزنامه های طرفدار شوروی این اتهامات جدید و بکلی بی اساس را به من وارد ساختند: که من از کمپانیهای بین المللی و سرمایه داران حمایت کرده ام؛ با کمپانیهای امریکائی درباره نفت شمال مذاکره کرده ام؛ به روابط ایران با کشورهای بیگانه لطمه زده ام؛ به شدت مشغول فعالیت هستم تا روابط حسنه ایران و اتحاد شوروی را برهم بزنم؛ بواسطه بیلباقتی و غرض شخصی در ایران مناطق نفوذ ایجاد کرده ام، کوشیده ام کشور را به منتها درجه ورشکستگی مالی و اقتصادی سوق دهم تا دولت را وادار کنم که از سرمایه داران خارجی وام بگیرد و «منابع ثروت» کشور را به عنوان وثیقه به آنها واگذار کند.^۵ کامبخش نماینده مجلس ادعا کرد می تواند کلیه کارهای رئیس کل دارائی را در یک جمله خلاصه کند: «دکتر میلسپو از جانب بعضی از سرمایه داران مأموریت دارد که صنایع و کشاورزی ایران و بطور کلی اقتصاد کشور را نابود کند تا پس از خاتمه جنگ بازاریائی برای سرمایه داران مزبور تهیه کند».^۶

(۴) دعاوند، ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۴.

(۵) ایران ما، ۱۴ نوامبر ۱۹۴۴، تهران مصور، ۵ فوریه ۱۹۴۵، رهبر، ۲۵ دسامبر ۱۹۴۴. دکتر جلال عبده در مجلس اظهار داشت که من در نظر داشته ام کشت چغندر قند، توتون و پنبه را متوقف کنم تا برای «دول استعمارگر» بازار تهیه کنم (مذاکرات مجلس، ۲ ژانویه ۱۹۴۵). یک نویسنده مزدور طرفدار شوروی نوشت: «آن روز کی خواهد رسید که شما زالوهای بدخواه بیگانه نیشهای خود را از رگهای اقتصادی ما بیرون بکشید؟ (ایران ما ۳۰ اکتبر ۱۹۴۴). یک روزنامه نگار دیگر اعلام کرد: «ملت ایران بیشک ملت امریکا را دوست دارد. ولی افسوس! سیاستی که دکتر میلسپو در پیش گرفته به همه چیز لطمه زده و این خطر وجود دارد که اساس دوستی ایران و امریکا صدمه ببیند.» (نجات ایران، ۳۰ اکتبر ۱۹۴۴).

(۶) مذاکرات مجلس، ۳ دسامبر ۱۹۴۴.

به موازات سیل این تبلیغات، توطئه‌هایی نیز صورت گرفت که شامل حال بعضی از کارمندان من می‌شد و شرایطی بوجود آورد که فعالیت‌های ما را مختل می‌ساخت و ما را در پرتویک نور کاذب قرار می‌داد.^۷

(۷) مقاله زیر که در یکی از روزنامه‌های دوست چاپ شد گزارش جالب و موثقی درباره پاره‌ای از این اعمال است: «از یک ماه پیش اداره کل پخش هم‌چو نتوانانی داشته در توزیع کالاهای انحصاری بکار برده است ولی در حالیکه صحبت از لغو اختیارات دکتر میلسپو می‌شود، صحنه عجیبی در شعبه بهارستان پخش قماش که در جوار مجلس قرار دارد روی داد:

کارمندان این شعبه بقدری برای مردم مزاحمت ایجاد می‌کنند که آنها را از زندگی بیزار می‌کنند! فقط روزی دو سه ساعت کار می‌کنند، حتی دو متر جلوار به زنان مستمندی که احتیاج دارند نمی‌دهند ولی در جلو چشم آنها توپهای پارچه را به نجاریهودی می‌فروشد. در پاسخ به اعتراضات زنان فقیر به بدرفتاری خود می‌افزایند و قش می‌دهند. در همان حال در گوشه‌های مختلف فروشگاه اشخاص مشکوکی ایستاده و فریاد می‌زنند: «همه اینها تقصیر میلسپو است!»

«بخصوص دیروز وقتی مقارن لغو اختیارات میلسپو به جلسه علنی مجلس رفت، به اینگونه فعالیتها افزوده شد. درهای فروشگاه باز شد ولی به هیچ کس اجازه داده نشد وارد شود. در حدود پانصد نفر زن و مرد اجتماع کرده و یک صف طولانی در برابر فروشگاه تشکیل داده بودند و پیاده‌رو و قسمتی از راه ورودی به مجلس را اشغال کرده بودند. وقتی نمایندگان وارد محوطه مجلس می‌شدند، همگی این اشخاص علیه کارمندان فروشگاه بانگ اعتراض برمی‌داشتند! در این میان یکی دو نفر که مأموریت داشتند جمعیت را عصبانی تر کنند سرشان را از پنجره‌های فروشگاه بیرون کردند و خطاب به زنان گفتند: «شما زنهای چادری همه از خانه‌های بدنام آمده‌اید. شما همه فاحشه و ولگرد هستید.» همچنین به مردها دشنامهای بسیار زننده دادند و سپس چند نفر مرد از فروشگاه خارج شدند و فریاد زدند: «تمام اینها نتیجه این است که میلسپو در اینجا است.» (روزنامه مبین، ۲۴ دسامبر ۱۹۴۴).

علتها، ریشه‌ها، انگیزه‌ها

در مورد علل این مخالفتها باید هم به ایرانیان و هم به روسها بنگریم. در فصل بعدی رابطه این موضوع با سیاست شوروی با تفصیل بیشتر مورد بحث قرار خواهد گرفت، ولی گذشته از منابع خارجی الهام و پشتیبانی، ردپای تحریرکات علیه هیئت را می‌توان در بسیاری از شرایط، احساسات و منافع ایرانیان جستجو کرد. شرایط روانی و اخلاقی و سیاسی که در فصل ششم شرح داده شد بخوبی نشان می‌دهد که چرا مبارزه شروع شد، چرا خصلتی شدید و غیرمعقول یافت و چرا نیرو گرفت و سرانجام پیروز شد.

جنگ جهانی، حضور نیروهای متفقین، تورم روبه افزایش، تهدید قحطی، کاستیهای هیئت در آغاز کار و کندی زیادی که برای افزایش نفرات خود بکاربرد بعلاوه دشواریهای بیشمار کوچکتر از جمله مخالفت و کارشکنی روسها، حصول نتایج نمایشی را برای ما غیرممکن می‌ساخت و حتی نتوانستیم تا چند ماه هیچ نمایش قانع کننده‌ای از سودمندی و پیشرفت را به نمایندگان ساده لوح و مردم ارانه دهیم. ایرانیان در انتظار معجزه‌های ناگهانی و سودهای خصوصی کلان بسر می‌بردند و ما نه می‌توانستیم معجزه بیافرینیم و نه سود به جیب کسی سرازیر کنیم.

باید اذعان کرد که هیئت کاستیهای واقعی داشت که بر مفید بودن آن اثر می‌گذاشت و به اعتبار آن لطمه می‌زد. این کاستیها از نظر زمان و اوضاع و بخصوص از لحاظ شیوه‌ای که برای استخدام به ما تحمیل شد، تا حدودی قابل پیش‌بینی بود. با این وصف امکان نداشت بتوان این دشواریها را برای ایرانیان توضیح داد یا آنان را وادار کرد که برای رویارویی با این مسائل یا سایر عوامل با ما یاری کنند. نیز ظاهراً قادر نبودند مشاهده کنند که هیئت به علت

کارشکنی، عدم همکاری و انتقاد غیرمنصفانه و مخرب خود ایرانیان و نیز مشکلاتی که شورویها در شمال ایجاد می‌کنند با چه دشواریهایی از لحاظ اداری روبرو است.

گروه مخالف ما در مجلس از تعدادی نمایندگان که دارای مغز تجارتی بودند، سیاستمداران و بازرگانان از جمله سودجویان سابق، انحصارطلبان و استثمارگران الهام می‌گرفت. برنامه مالیاتی و فعالیت‌های اقتصادی ما دشمنی تعدادی از مالکان عمده و تجار کم و بیش متنفسد را برانگیخته بود. به ما گزارش داده شد که این اشخاص پولهای زیادی برای مبارزه با هیت خرج کرده‌اند. بدنبال آنان انگلهای اقتصادی از انواع مختلف قرار داشتند؛ همچنین تعدادی از نمایندگان مجلس که از نقطه نظر سیاسی و منافع شخصی با خودمان دشمن ساخته بودیم - کسانی که می‌خواستند به عنوان دلال مشاغل دولتی و اخذ امتیازات عمل کنند و مایل بودند «دستگاههای» ایالتی خود را حفظ نمایند.

محتکران بزرگ و کوچک پروانه برای دزدی می‌خواستند و حریصانه و بی‌تابانه به ذخیره گندم، قند و شکر، چای، قماش و لاستیک ما می‌نگریستند. دارو دست نظامی خواستار تخصیص بودجه بیشتری به ارتش بود. سیاستمداران حرفه‌ای که به تناوب پستهای کابینه را اشغال می‌کردند، در بیشتر موارد غیرصمیمی و گاهی علناً دشمن بودند زیرا نظارت ما بر هزینه‌ها و کارمندان آنان را از آزادی عمل کاملی که برای پیش‌برد نقشه‌های خوب و بدشان داشتند محروم می‌ساخت. در میان مخالفان ما تعدادی اشخاص صمیمی و با حسن نیت نیز وجود داشتند که گاهی در اثر تبلیغات گمراه می‌شدند و گاهی تحت تأثیر عوامفریبی ضدبیگانه و ناسیونالیستی یا ترس بیجا از دیکتاتوری قرار می‌گرفتند و در بعضی موارد از کاستیهای موجود در پاره‌ای از بخشهای کار ما یا اوضاع درهم و برهم که من و دستیارانم درگیر شده بودیم نتیجه گیریهای صادقانه و کمی کوتاه‌بینانه می‌کردند.

بطور کلی افکار و کردار کسانی که در صف مقدم مخالفان قرار داشتند هیچ ربطی به «کوتاهیهای» نداشت که ما را متهم به آنها می‌کردند. برعکس، پیشرفتهائی که ما بدست آورده بودیم حملات آنها را تشدید می‌کرد. بتدریج که زمان می‌گذشت باجگیرهای سیاسی - اقتصادی مشاهده کردند که ما قصد داریم در صورتیکه موفق شویم نظم و ترتیب در امور اقتصادی ایجاد کنیم، تبعیض را حتی الامکان از بین بخواهیم برداریم و رژیم حکومت متمرکز در تهران خاتمه خواهیم داد. شورویها نیز متوجه این موضوع شده بودند و نه روسها و نه ایرانیان ذینفع نمی‌توانستند این خطر را بپذیرند که ما مدتی طولانی در این کشور کار کنیم.

در آخرین مرحله تبلیغاتچهار دو اتهام جدید و جدی را مطرح کردند: اولاً من در سیاست داخلی از بعضی گروهها جانبداری کرده‌ام. ثانیاً در امور خارجی دخالت کرده‌ام. هر دوی این اتهامات اگر باور می‌شد بخوبی مخالفتهای ایرانیان و روسها را توجیه می‌کرد. واقعیت این بود که ما در فکر و نیت خود قصد داشتیم بیطرفی مطلق را چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی رعایت کنیم. مع ذلک این کار را دشوار یافتیم که با همه سیاستمداران و گروههای ایرانی و قدرتهای خارجی رویه دقیقاً یکسانی داشته باشیم. زیرا اشخاصی با ابراز همدلی و دوستی و تقاضاهای منطقی به ما مراجعه می‌کردند، برخی دیگر با روحیه انتقادی و تقاضاهای غیرممکن، و بعضیها هم اصلاً مراجعه نمی‌کردند.

در مورد سیاست داخلی، من امیدوار بودم همانند مأموریت سابقم یک گروه روشنفکر و با حسن نیت را در مجلس بیابم که بتوانم مسائل و مشکلات هیئت را با آنان در میان بگذارم و در مقابل آنها به من نظر مشورتی بدهند و مدافع هیئت در مجلس باشند. چنین رابطه‌ای اکنون بخصوص به علت ضعف کابینه‌ها و بی میلی آنها به دفاع از ما در پارلمان ضروری بود. نمایندگان بطور انفرادی یا دسته جمعی هر روز به من و همکارانم مراجعه و تقاضاهای شخصی

یا مربوط به حوزه انتخابیه خود را مطرح می‌کردند. من با فکر برطرف کردن سوءتفاهمها و کسب همکاری به بازدید بسیاری از آنها می‌پرداختم. در میان این عده سیدضیاءالدین برجسته‌ترین چهره بشمار می‌رفت. حزب توده طرفدار شوروی او را دشمن می‌داشت و به او برچسب «کاپیتالیست» و «فاشیست» زده بود. سیدضیاء پشتیبانی همه‌جانبه خود را به من عرضه کرد. من چند بار همراه با نمایندگان مجلس دوست خود با وی ملاقات و گفتگو کردم. گروه مزبور در دوران نخست‌وزیری ساعد پشتیبانی باارزشی از هیئت به عمل آورد. از سوی دیگر شیوه‌های سیاسی سیدضیاء مشکوک بود؛ او بدون شک امیدوار بود روابطی با هیئت برقرار کند که ما در ماشین سیاسی او بصورت مهره‌ای درآئیم و این فکر را به سایر نمایندگان القا می‌کرد که نفوذ خاصی بر من دارد. در واقع من با تقاضاهای او همانند تقاضاهای سایر نمایندگان رفتار می‌کردم؛ بعضی را می‌پذیرفتم و برخی دیگر را رد می‌کردم. تصادفاً من یکی از پیروان برجسته او را از کاربرکنار کردم و با انتصاباتی که او در نظر داشت مخالفت ورزیدم. با وجود این، نمایش رابطه سیاسی بین ما هرچند دلیل موجهی نداشت، بدون شک مخالفان را در مجلس تقویت می‌کرد و دشمنی شورویها را سخت‌تر می‌ساخت و احتمالاً به سردی دربار نسبت به ما می‌افزود. حتی دیدار من با سه چهارتن از نمایندگان متنفذ ضررش بیش از منفعت بود زیرا نمایندگان مجلس عموماً از داشتن رهبر خوششان نمی‌آمد و کسانی که می‌کوشیدند رهبری را در دست بگیرند از سوی نمایندگان و روزنامه‌ها به «متولیان مجلس» ملقب شده بودند.

یکی دیگر از مراحل ناخوشایند ماجرائی بود که ما با سیاست داخلی اصطکاک پیدا کردیم. برای مدیران جراید نیمه‌گرسنه ایرانی، اعلامیه‌ها و آگهیهای دولتی جنبه حیاتی داشت و آنها بصورت تفاوت بین مرگ و زندگی به آنها می‌نگریستند. دفتر نخست‌وزیر این بذل و بخشش را با گشاده‌دستی ولی بازدهی سیاسی بسیار ناچیز انجام می‌داد. آقای سهیلی با زیرکی پیشنهاد

کرد که این کار پردردسر را به من واگذار کند و من با حسن نیت آن را پذیرفتم. ما تعداد روزنامه‌هایی را که آگهیهای دولتی را دریافت می‌کردند به پنج شش روزنامه که تیراژشان زیاد بود محدود ساخته و روزنامه مهر ایران را که به دولت بدهی مالی داشت با دوسه روزنامه دیگر که تا حد بی‌نزاکتی فحاشی می‌کردند حذف کردیم. نتیجه این کار را در نقل قول زیر مشاهده می‌کنید:

«خوانندگان عزیز اطلاع دارند که دکتر میلسو دیکتاتور اقتصادی و سیاسی ایران چگونه در دو ماه اخیر روزنامه‌های ملی را از منافع آگهیهای دولتی محروم ساخته و این منافع را به پنج شش روزنامه طرفدار و موافق دولت اختصاص داده است. خوانندگان استحضار دارند که چگونه روزنامه‌های ملی در بحران مالی قرار دارند و چه فداکاریهای بزرگی می‌کنند. فقط کافی است نگاهی به آگهیهای مفصلی که میلسو به طرفداران خودش می‌دهد بیفکنید... وقتی متوجه شوید که او آگهیهای دولتی را بصورت رشوه درآورده است آنوقت هزار معنی ظریف را درک خواهید کرد... این کار قرینه‌ای به دستان خواهد داد که چگونه دکتر میلسو به نحوی مرموز و محرمانه با جبهه ارتجاع ارتباط دارد.»^۸

تقریباً مقارن این ایام ما مشغول وضع مقرراتی درباره محدود کردن آگهیها و پخش آنها بین تعداد بیشتری از روزنامه‌ها برحسب تیراژشان بودیم ولی مقررات مزبور به احتمال قوی هیچ کس را راضی نمی‌کرد. در خصوص این اتهام که ما در امور خارجی دخالت می‌کنیم، حقیقت این بود که ما جز معاملات اقتصادی و مالی در حدود صلاحیت خود هیچ تأثیری در امور خارجی نداشتیم. در نظر روسها همانطور که سفیرشان به من

خاطر نشان ساخت، بیشتر امور اقتصادی جنبه سیاسی نیز داشت. از آنجائیکه بدگمانی در مورد بیطرفی بین‌المللی من از جانب روسها و ایرانیان طرفدار شوروی ناشی می‌شد، در این خصوص در فصل بعدی گفتگو خواهم کرد.

دفاع و ضد حمله

به‌رغم مخالفت‌هایی که در فوق شرح داده شد، اکثریت وسیع مردم ایران نسبت به هیئت مالی و شخص من احترام قائل بوده و مایل بودند هیئت بماند و بکارش ادامه دهد و هیچ مخالفت خاصی نیز با اختیارات من و برنامه‌های هیئت نداشتند. به‌استثنای شکایات و تحریکات کارخانه‌داران ثروتمند اصفهان و چند راه‌پیمایی که به تحریک شورویها در شمال صورت گرفت، هیچ‌گونه تظاهراتی که بیش از اهمیت عادی یا ماهیت معمولی باشد در شهرستانها علیه ما روی نداد. توده روستائیان و عشایر در موارد متعدد مراتب سپاسگزاری و دوستی خود را به ما ابراز نمودند. حتی در تهران احساس کردیم که اکثریت را داریم. با قضاوت براساس موازن خوب و بدی که در ایران بکار می‌رود، بهترین نمایندگان مجلس و مدیران جراید و مقامات دولتی با استواری در کنارمان ایستادند و روزنامه‌نگاران موافق و دولت تا آخرین لحظه از ما دفاع کردند. یکی از برترین نمایندگان طرفدار ما این بود که هیچ‌گاه در برابر سخنان مبتذل و هوچیگریهای مخالفان سر فرود نیاوردند، هر چند متانت و وقار آنها در اجتماعی که مجلس نامیده می‌شد خریداری نداشت. دوستان ما در مجلس تا حدود زیادی سرگرم امور سیاسی خودشان بودند و از طرف گروه مخالف مرعوب می‌شدند. آنها عیناً همان گرایش به تعویق مبارزه و یافتن بهانه‌ای برای نجنبیدن را از خود نشان می‌دادند که تا حدود زیادی موجبات خاتمه مأموریت دومین هیئت مالی امریکا و ظهور

دیکتاتوری را فراهم کرده بود.

یک اشکال بزرگ این بود که گروه مخالفان ما از افرادی تشکیل می شد که انگیزه آنان منافع شخصی، سیاسی یا اقتصادی فوری بود. دوستان ما می خواستند براساس انگیزه های درازمدت یا در نظر گرفتن رفاه عمومی عمل کنند. در ایران چنین عواملی مؤثر نیست. بنابراین اکثریت طرفدار ما عمده مرکب بود از افراد کم حرف یا ساکت که اغلب در مجلس حاضر نمی شدند یا اینکه وزنی نداشتند. آن دسته از دوستان ما که می خواستند حرف بزنند و دارای هوش، صداقت و میهن پرستی بودند نیز فاقد ایمان، شهامت، توان و تشکیلات بودند. آنها نیز از ضعف دیرینه ایرانیان و اثرات دیکتاتوری و دوران پس از آن رنج می بردند، همچنانکه دشمنان ما نیز از همین دردها ولی به نحوی متفاوت ناراحت بودند.

ما ناچار به آشتی و سازش بودیم. تا جائیکه از لحاظ انسانی مقدور بود و با توجه به فشارها و الزاماتی که هر روز در انجام وظایفمان به ما تحمیل می شد، به حساسیتهای ایرانیان توجه می کردیم و به کسانی که با ما اختلاف داشتند امتیازات مکرر و عمده ای می دادیم. در واقع این امتیازات ممکن بود به جانی برسد که به آبروی ما لطمه بزند.

در انجام وظایف خود ناچار بودیم با نزاکت و توجه خاص به مقتضیات آداب دانی و رعایت دقیق آداب و رسوم و احساسات مردم عمل کنیم. کارکردن در مشرق زمین به علت تأکید بر تشریفات و حساسیت و غرور مردم، مستلزم دقت خاص و زیادی در آداب دانی است و در مورد بیگانگانی که زبان نمی دانند مشکل چندبرابر می شود زیرا باید از طریق مترجم گفتگو و مکاتبه کنند. با وجود این بعضی یک خارجی که در مشرق زمین استخدام شده است با مخالفت یا کوتاهی روبرو می شود، رسم بر این است که آن را به «بی نزاکتی» او نسبت می دهند. این تعبیر سطحی ممکن است در بعضی موارد درست باشد ولی در موارد دیگر بکلی خلاف واقع است. کسانی که

این تعبیر فوری و آسان را می‌کنند معمولاً اشخاصی هستند که فاقد هرگونه تجربه در ارزیابی نوع وظایفی هستند که بیگانگان بر عهده دارند و در بسیاری موارد به هر جریان و پی‌آمد آن از خارج می‌نگرند تا از داخل، یعنی از نقطه نظر یک دیپلمات می‌نگرند تا یک مجری.

هر مجری مالی و اصولاً هر کسی که در ایران کار می‌کند بزودی درمی‌یابد که آداب دانی تنها تا حدودی کاربرد دارد و وقتی این شخص در یک محیط مشخص و در میان انبوه باورنکردنی خودخواهی، طمع، فساد و لوس‌بازی کار می‌کند این حدود بکلی تنگ می‌شود. او در اجرای برنامه مالی خود کردار و گفتار بانزاکت دارد، با حوصله به سخنان دیگران گوش می‌دهد. اما دیر یا زود اگر حس مسئولیت یا میل به انجام کار داشته باشد باید به یک تصمیم نهائی برسد، موضع قاطع اتخاذ کند و اقدامی مثبت را برگزیند. در ایران آداب دانی به معنی گسترده آن مترادف با ضعف شمرده می‌شود و نزاکت به معنی گسترده یا محدود آن هیچ‌گاه پول از دست افراد طمّاع خارج نمی‌کند و از دسترس محتکران دور نمی‌سازد.

وزیران و نخست‌وزیران ایران شیوه مخصوص خود را برای «کنار آمدن» با این مسائل داشتند ولی هر کدام انبوهی دشمن برای خودشان تراشیده بودند و دیدیم که چه مدت کوتاهی می‌توانستند شغلشان را حفظ کنند. ما نمی‌توانستیم این شیوه‌ها را بکار بندیم و اگر به سطح آنها تنزل می‌کردیم، دوستان واقعی خود را از دست می‌دادیم بی‌آنکه دشمنان طبیعی خود را راضی ساخته باشیم.

در حالیکه مسئولیتهای اداری اولیه خود را انجام می‌دادیم حق داشتیم انتظار داشته باشیم که نخست‌وزیر و وزیران دارائی در مجلس و در برابر حملات روزنامه‌ها از ما دفاع کنند ولی در مدت دو سالی که مأموریت ما در ایران طول کشید هیچ نخست‌وزیر و وزیر دارائی بیش از دوسه بار در دفاع از هیئت یا تکذیب مطالبی که به ما نسبت داده می‌شد در مجلس صحبت نکرد.

دولت تقریباً هر روز روزنامه‌ها را توقیف می‌کرد و می‌توان حدس زد که وقتی اتباع انگلیس و روس مورد حمله قرار می‌گرفتند سفارتخانه‌های مربوطه بی‌درنگ اعتراض شدیدی تسلیم مقامات ایرانی می‌کردند و در نتیجه روزنامه توهین‌کننده توقیف یا مجبور به تغییر رویه‌اش می‌شد. وزارت دادگستری با کمک در تضعیف روحیه کارمندان ایرانی ما و تهدید رؤسای امریکائی آنان به تعقیب قانونی راغب تر بنظر می‌رسید. اقدام در حمایت در برابر فحاشیها و اتهامات. در اغلب موارد آزادی مطبوعات مستلزم آزادی حمله به امریکائیان بود.

سرانجام ناچار شدیم دست به حمله متقابل بزنیم. این جنگ متعلق به ما نبود بلکه مال ایرانیان بود. ما به ایران آمده بودیم که کاری انجام بدهیم نه اینکه برای انجام آن مبارزه کنیم. اما گذشته از انجام وظیفه دست به بسیاری اقدامات متقابل زدیم. مهمترین اقدام ملاقات با نمایندگان مجلس بمنظور مذاکره در باره مسائل خودمان و آنان بود. به استثنای بحران نهائی، کمیسیونهای مجلس معمولاً از ما می‌خواستند که هر وقت مسائل مالی مطرح است در جلساتشان شرکت کنیم. با این همه و با وجود تلاشهای مکرر نتوانستیم مجلس را قانع کنیم که یک کمیسیون خاص برای بحث و رسیدگی به کارها و مسائل هیئت تشکیل دهد. کسی نمی‌توانست از طریق لیدرها به مجلس دسترسی یابد چون مجلس لیدر نداشت و خیلی مشکل بود که کسی بتواند وقت ملاقات و مذاکره با ۸۰ یا ۱۰۰ نماینده را بیابد. سرسخت‌ترین مخالفان پارلمانی از ملاقات با من بکلی خودداری می‌کردند. تا جایی که بخاطر دارم تنها یک نماینده که علیه ما نطق کرده بود حاضر شد نظریات ما را هم بشنود و صحت اطلاعاتش را بررسی کند. عبدالحسین فرهودی نماینده‌ای که از دوستان ما بود نقطه مقابل این اشخاص بشمار می‌رفت. هنگامی که مسئله قانون لغو اختیارات در مجلس مطرح شد او پیشنهاد کرد که موضوع مورد بررسی قرار گیرد و «مطالعه بدور از هرگونه جار و جنجال و کلی‌گویی باشد.»

و قضاوت نهائی براساس حقایق و ارقام به عمل آید. او اصرار ورزید «ما باید از شیوه‌هائی که در کشورهای دیگر بکار می‌رود پیروی کنیم. من شخصاً تقاضا دارم که در این مسئله رسیدگی و تحقیق صورت بگیرد.»^۱

وزارت دارائی گزارش ماهانه من را به زبانهای فارسی و انگلیسی منتشر کرد ولی این کار به هیچ وجه بمنزله تبلیغات متقابل نبود. ^{۱۰} ما یک سرویس مطبوعاتی در دفترم تأسیس کرده بودیم و مرکز تدارکات خاورمیانه در تهران نیز که در آن هنگام زیر نظر یک مدیر امریکائی قرار داشت در تهیه بولتنهای خبری به ما کمک می‌کرد. از طرف دیگر نیز کوشش کردیم تبلیغات درباره حقایق را گسترش دهیم ولی برای مقابله با تبلیغات مخالفان مجهز نبودیم و نمی‌توانستیم باشیم.

(۹) مذاکرات مجلس، ۴ ژانویه ۱۹۴۵.

(۱۰) در ماههای نخست روزنامه‌ها گزارشهای ماهانه هیئت را با مقالات مفصلی در تفسیر آن منتشر می‌ساختند. بعدها این گزارشها لطف خود را از دست داد و وقتی ما به ارائه اطلاعات کم و بیش فنی یا معیارهای معین و سنجیده پرداختیم، بنظر مدیران جراید «خسته کننده و یکنواخت» رسید. اظهارنظرهای زیر در مجلس ارزش نقل کردن را دارد: دکتر عبده: اگر می‌خواهید شخصیت میلیپورا بشناسید، خواندن گزارش مردادماه او کافی است.

آقای تهرانچی: باید هزاران تومان صرف تهیه این گزارش شده باشد. دکتر عبده: شاید بیشتر! هفت صفحه آن نشانی مقامات مالی را می‌دهد. صفحه آخر وقف مسائل دیگر شده و در بقیه صفحات آن کلیه سازمانهای مالی و اقتصادی کشور کنار گذاشته شده است.

آقای اعتبار: چرا آن را می‌خوانید؟ اینکار فقط اتلاف وقت است.

(مذاکرات مجلس، ۳۰ نوامبر ۱۹۴۴)

لغو اختیارات و استعفا

وقتی آقای ساعد در ۹ نوامبر ۱۹۴۴ استعفا داد نمایندگان مجلس در مانووردادن و زد و خورد با هم زیاده روی کردند. به هنگام تغییر کابینه قبلی در ماه مارس، فراکسیون توده، دکتر مصدق را برای نخست وزیری نامزد کرده بود. در نوامبر اکثریت جدید - اعم از طرفداران دربار، طرفداران شوروی و مخالفان هیئت - مجدداً رو به سوی او آوردند. این سیاستمدار احساساتی که در یک مورد در مجلس به گریه افتاده بود، تمایل خود را به قبول نخست وزیری با این شرط اعلام کرد که کرسی اش را در پارلمان حفظ نماید، شرطی که پذیرفتن آن به علت مغایرت با قانون اساسی غیرممکن بود.

پس از آن فراکسیونهای مجلس فرمولهای مختلفی را مدنظر قرار دادند. سرانجام در ۲۰ نوامبر یکنفریک فترپنهانی را به جهش درآورد و مرتضی قلی بیات که خودش را شخصی «اصولی» می نامید از صندوق بیرون جست و موافقت اکثریت را بدست آورد.^{۱۱} این مانوورها یازده روز وقت گرفت. تشکیل کابینه بیات شش روز دیگر و مذاکرات نمایندگان مجلس درباره برنامه تکراری و مبتذل دولت جدید هشت روز دیگر بطول انجامید.

اینک که نمایندگان مخالف تکالیف پارلمانی خود را با این سرعت قابل تحسین انجام داده بودند، اصرار داشتند که آقای بیات هر چه زودتر تکلیف اختیارات اقتصادی من را تعیین کند. بدیهی است که حتی یک لحظه نمی بایست وقت را تلف کرد چون نمایندگان مخالف ضمن بحث در برنامه دولت بیصبری زیادی از خود نشان داده بودند. وقتی آقای بیات تقاضای

(۱۱) به زیرنویس شماره ۸ فصل ششم مراجعه فرمائید.

کفایت مذاکرات را کرد نمایندگان به او فشار آوردند که یک مهلت ده روزه را بپذیرد.^{۱۲} نمایندگان مخالف قبلاً طرحی در مورد لغو اختیارات تهیه و ۴۵ نفر آنرا امضا کرده بودند.

بمحض پیدایش مخالفت جدی با قانون اختیارات، من طی مذاکرات، نامه‌ها و مقالات منتشره در روزنامه‌ها از هر فرصتی برای استدلال علیه لغو اختیارات استفاده کردم.^{۱۳} در بیانیه‌ای که در ۱۵ اکتبر ۱۹۴۴ منتشر ساختم

(۱۲) نقل از مذاکرات مجلس:

آقای بیات: در خصوص مسئله رئیس کل دارائی که نمایندگان محترم اشاره کردند، تصمیم مقتضی اتخاذ خواهد شد.

دکتر مصدق: باید مهلتی برای آن تعیین کنید.

آقای بیات: عرض کردم که این کار را ظرف چند روز خواهم کرد.

دکتر مصدق: یک مهلت قطعی تعیین کنید.

آقای بیات: مسئله را ظرف ده روز حل خواهم کرد. (احسنت، احسنت،

مشکریم.)

(مذاکرات مجلس ۴ دسامبر ۱۹۴۴).

(۱۳) خلاصه این مطالب را در نامه‌ای که در ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۴ به وزیر دارائی نوشتم بیان کردم:

«با شناسائی کامل این که قانون اختیارات صرفاً یک تدبیر اضطراری بوده و اصولاً انحصارات و نظارت‌های دولتی مطلوب نیست، ما گام‌هایی در لغو یا کاهش بعضی از اختیاراتی که قانون به ما داده بود برداشته‌ایم و هدفمان این است که حتی المقدور گام به گام و هر چه زودتر از این اختیارات چشم‌پوشی کنیم.

«از بعضی محافل تقاضاهائی عنوان شده که اختیارات مزبور لغو شود. به عقیده من چنین اقدامی یک اشتباه محض خواهد بود. قانون اختیارات در بسیاری موارد وسایل مقتضی و در کلیه موارد تدابیر انعطاف‌پذیر و قابل تطبیق با تغییرات در اوضاع اقتصادی بین‌المللی را پیش‌بینی کرده است. مادام که در سطح بین‌المللی کمبودهایی در تأمین کالاهای اساسی وجود دارد و تا زمانی که نظارت‌های بین‌المللی برقرار است، ضرورت

تقاضا کردم وزیر دارائی و من جلساتی در این خصوص با نمایندگان مجلس داشته باشیم.^{۱۱} سه بار در ۷ و ۹ و ۱۳ دسامبر مذاکرات مفصلی با نخست وزیر داشتم و به وی اطلاع دادم که ما به دولت سابق پیشنهاد کرده بودیم که کمیسیون خاصی بمنظور مطالعه قوانین اقتصادی و تهیه قوانین جدید مطابق نیازهای بعد از جنگ کشور تشکیل دهد. او ظاهراً تحت تأثیر این پیشنهاد و نیز پیشنهاد دیگرم در باره اینکه نمایندگان ما که از کار ما انتقاد می کردند یک جلسه توجیهی با من و دستیارانم تشکیل بدهند قرار نگرفت. آقای بیات در ۱۳ دسامبر لایحه اش را آماده ساخت و دو روز بعد تقدیم مجلس کرد. نه او از من و همکاران دیگرم دعوت کرد که در جلسات شرکت و نظریات خود را بیان کنیم و نه کمیسیونی که لایحه به آن ارجاع شده بود.^{۱۵} دوستان هیست



دارد که دولت ایران از وضع مقررات درباره تجارت خارجی خودداری کند و پخش عادلانه کالاهای اساسی را با قیمت‌های مناسب برای مردم ایران تضمین نماید. اگر در شرایط فعلی قانون ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۲ لغو شود لازم خواهد شد که قوانین سابق بموقع اجرا گذاشته شود که پر از عیب و نقص بوده و ناتوانی خود را نشان داده اند یا اینکه بی درنگ قوانین جدیدی وضع و اجرا شود. به عقیده این جانب دولت برای تهیه قوانین جدید اقتصادی نیاز به چند ماه وقت دارد. اگر قانون ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۲ لغو شود سازمان اقتصادی دولت و دستگاه اداری آن دچار هرج و مرج خواهد شد و روابط ما با مرکز تدارکات خاورمیانه و اداره کمک‌های خارجی امریکا قطع خواهد گردید، آن هم درست در زمانی که روال این روابط داده شده است.»

(۱۴) آقای بیات امان‌الله اردلان را به وزارت دارائی منصوب کرده بود.

(۱۵) کمیسیون بدون شک با رضایت پنهانی نخست وزیر تصمیم گرفت اختیارات من را به خود آقای بیات واگذار کند. گزارش داده شد که یکی از اعضای کمیسیون از نخست وزیر پرسید که چه برنامه‌ای برای سازمان اقتصادی کشور دارد؟ آقای بیات پاسخ داد: «من پنج روز گوشه گیری اختیار می‌کنم و درباره این مسئله به تعمق می‌پردازم و آنگاه با یک برنامه عالی بیرون خواهم آمد.»

تصویب لایحه را به تأخیر افکندند^{۱۶} و چند مورد قابل ایراد در آن پیدا کردند. مجلس لایحه تجدید نظر شده را در ۸ ژانویه ۱۹۴۵ تصویب کرد. از ۹۴ نماینده حاضر در جلسه ۶۸ نفر رأی موافق، ۶ نفر رأی مخالف و ۲۰ نفر نیز گرچه مخالف لایحه بودند رأی ممتنع دادند.^{۱۷}

قانون جدید، قانون اختیارات را لغو کرد و سازمانهایی را که بموجب قانون مزبور برای رسیدگی به امر غله و نان، انحصار کالاها، پروانه های صادرات و واردات، نظارت بر مال الاجاره ها، باربری راه، نظارت بر اتومبیلهای دولتی و پخش لاستیک تأسیس شده بود به هیئت وزیران منتقل کرد.^{۱۸} نظر به اینکه قانون لغو اختیارات از تاریخ تصویب بمرحله اجرا گذاشته می شد هیئت وزیران که به هیچ وجه آمادگی نداشت و فاقد هرگونه تجربه و برنامه ای بود می بایست بیدرنگ رهبری این عملیات پیچیده را در سطح کشور بر عهده بگیرد. نیز قانون نخست وزیر و وزیران را مکلف می ساخت که ظرف مدت

۱۶) دکتر شفق لزوم قضاوت و رسیدگی با بیطرفی را منذکر شد و اشاره کرد که آسان نیست در مواقع غیرعادی شرایط عادی بوجود آورد و سخنانش را با این کلمات پایان داد: «سازمان اقتصادی کشور را بدست یکمده دزد نپارید.» نخست وزیر در حالیکه صورتش از خشم سرخ شده بود از جا برخاست و گفت: «من به قسمت اخیر بیانات دکتر شفق اعتراض دارم. به عقیده من ایرانیان دزد نیستند و حق ندارید آنها را اینطور معرفی کنید.» در این هنگام غلامحسین رحیمیان فریاد زد: «امریکائها دزد هستند نه ایرانیان!» آنگاه نخست وزیر افزود: «من نظریات خاصی در باره اختیارات رئیس کل دارایی داشتم و به من اجازه داده شد در این خصوص مطالعه کنم و بازم به مطالعه بیشتر در این موضوع خواهم پرداخت.» (مذاکرات مجلس، ۲ ژانویه ۱۹۴۵)

۱۷) وقتی رئیس مجلس نتیجه رأی گیری را اعلام کرد، امیر تیمور کلانی فریاد زد: «خدا را شکر که این سند ننگین پاره شد!»

۱۸) قانون لغو اختیارات دکتر میلسو در پیوست شماره ۵ این کتاب نقل شده است.

یک ماه در مورد سازمانهای مزبور یکی از راههای زیر را برگزینند: (۱) انحلال. (۲) انتقال به یکی از وزارتخانه‌ها. (۳) تبدیل همه آنها به وزارت بازرگانی. (۴) نگاهداری آنها به عنوان یک سازمان مستقل و احتمالاً به شکل یک شرکت دولتی. گوئی این همه کار کافی نبود که قانون به دولت توصیه می‌کرد که یک شورای عالی اقتصاد تأسیس کند تا در ظرف سه ماه یک برنامه اقتصادی علمی تنظیم و تدبیر لازم را برای جلوگیری از فرار سرمایه‌ها از ایران و گسترش صادرات و تشویق سرمایه‌گذاری اتخاذ کند.^{۱۹}

(۱۹) بخشی از سرمقاله‌ای که یکی از مدیران جراید دوست نوشت به این شرح است: «باید منتظر بمانیم و ببینیم جانشینان دکتر میلسپو در آینده موفق به چه کارهایی خواهند شد. اگر صحیح باشد که تاریخ تکرار می‌شود ما درباره آینده خوشبین نیستیم. نمی‌توانیم فراموش کنیم که آنها میلسپو را آوردند چون خودشان نمی‌توانستند امور را اداره کنند و ما اطمینان داریم که در طول این مدت توانائی انجام این کارها را کسب نکرده‌اند...»

«آنچه مسلم است دکتر میلسپو در اجرای برنامه‌هایش پشتکار و ثبات داشت و اجازه نمی‌داد آلت دست این و آن قرار گیرد و هرگز نمی‌گذاشت نمایندگان مجلس و افراد بانفوذ به دلخواه خود با ادارات او بازی کنند.

«فقط از روی کنجکاوی بد نیست دیداری از این ادارات در روزهای بعد به عمل آورید و ببینید چگونه این ادارات تبدیل به قهوه‌خانه نمایندگان شده‌اند؛ چگونه خاله‌ها و خواهرزاده‌های نمایندگان جانشین کارمندان صدیق شده‌اند؛ چگونه مشاغل کلیدی در دست اشخاصی قرار گرفته که تسلیم مشغولین بزرگ هستند؛ چگونه لیاقت و کارائی از ادارات رخت بریسته است. مسلماً ناله و زاری که از آنان برخاسته بود چیزی در پشت سر داشت. نمایندگان این ساختمان را ویران کردند زیرا نمی‌توانستند در فعالیتهای آن اعمال نفوذ کنند، زیرا ادارات دکتر میلسپو مستقل و نفوذناپذیر بود.

«کسی که بتواند خودش را در این محیط فاسد پاک نگاه دارد فرشته است و تعداد چنین فرشتگانی در کشور ما کم نیستند. ولی دولت آنها را نمی‌شناسد چرا که چنان گوسفندهای سیاه و سفید با هم مخلوط شده‌اند که مقامات دولتی قادر به شناسائی آنها

بموجب قانون جدید هیئت وزیران می توانست سازمان بخش اقتصادی وزارت دارائی را تعیین کند و هیئت مالی نیز می توانست به اداره کردن آنها تحت نظارت وزیر دارائی ادامه دهد. من به آقای بیات پیشنهاد کردم که این کار عملی شود. او نپذیرفت و قول داد در مورد تجدید سازمان و برنامه اقتصادی خود با من مشورت کند. پس از آن روز او هیچ گاه با من و هیچ یک از همکارانم مشورت نکرد. با این ترتیب هیچ یک از دستیاران امریکائی من نمی توانست طبق قرارداد استخدامی خود در این سازمانها که دیگر از نظارت من خارج شده بود خدمت کند و لذا ایرانیان فوراً تصدی کامل آنها را بر عهده گرفتند.

همانطور که به نخست وزیر گفته بودم هدف نهائی مبارزه گروه مخالفان که آتش حمله خود را متوجه اختیارات و شخص من ساخته بود، نابودی هیئت بود. چند ماه قبل از این وقایع من تمایل شخصی خود را به ترک این شغل به وزارت خارجه امریکا اطلاع داده بودم و امید داشتم دولت ایالات متحد گامهائی در راه حفظ تداوم و یکپارچگی هیئت بردارد و از من پشتیبانی کند تا بتوانم بدون صدمه زدن به هیئت و پیشرفت کار آن و حیثیت امریکا از کار کناره گیری کنم. ضمن مذاکرات مجلس درباره لغو قانون اختیارات، من



نیستند... کار ما به جایی رسیده است که وقتی رؤسای ادارات ما سنگین و سبک می شوند، خودشان را حریص تر از فاسدترین زیردستانشان نشان می دهند. ما یک ضرب المثل قدیمی داریم که می گوید: «ماهی از سر گنده گردد نی ز دم.» اعتقاد ما این است که ملت ایران ملتی است شریف، سالم، باهوش و درستکار. ولی در حال حاضر ما از یک بیماری رنج می بریم و آن آفت داشتن تعدادی از مقامات بلند پایه دولتی است که بقدری احمق اند که فکر می کنند هوش و خرد در نادرستی و تقلب و دروغ و بی ایمانی است. (کیهان، ۱۰ ژانویه ۱۹۴۵).

می توانستم همانطور که در بحرانهای قبلی اکتبر ۱۹۴۳ و ژوئن ۱۹۴۴ عمل کرده بودم استعفای خود را تقدیم کنم. ولی این کار را نکردم چون می دانستم که این کار دست مخالفانم را قوی تر خواهد ساخت. هیچ اطمینانی به پشتیبانی دولت امریکا نداشتم و بخاطر نظریاتی که وزارت خارجه ابراز می کرد نمی توانستم روی همبستگی و اقدام همزمان دستیاران امریکائی ام حساب کنم.^{۲۰} در نتیجه استعفای من هیچ تأثیری در جریان رویدادها نداشت جز اینکه در مورد خود هیئت کاری را که می کوشیدم در صورت امکان اجتناب کنم یا به تعویق اندازم تسریع می کرد.

با این همه بزودی آشکار شد که مادامی که اوضاع در مجلس، دولت و دستگاه اداری سرعت تغییر نکند ما نخواهیم توانست با امیدواری به کارمان ادامه بدهیم. پیشرفت در امور مالی بستگی به اقدامات منظم، صادقانه، هم آهنگ و طبق برنامه در زمینه اقتصادی داشت. افزون بر آن در ایران رسم بر این است که وقتی شما قدرت را از کف می دهید آبرویتان را هم از دست می دهید و وقتی آبرویتان رفت از چسبیدن به مقام و امیدوار بودن به آینده هیچ چیزی عایدتان نمی شود. وانگهی هنوز قضیه ابتهاج حل نشده بود. آقای بیات با حق من در برکناری مدیرکل بانک ملی مخالفت کرد و از ارسال پرونده امر به مجلس همانطور که قانون مقرر داشته بود خودداری ورزید. سرانجام وزیر دارائی مسئله را به پارلمان ارجاع کرد ولی با این حال دلایل موثقی در دست داشتم که اکثریت طرفدار آقای بیات در نظر دارد تا کنیک معمولی تعویق و تعلل را بکاربرد. اوضاع وقتی بدتر شد که ضمن قانون «تجدید سازمان دولت» که قبلاً به آن اشاره شد، مجلس یکی از مواد مهم قرارداد استخدام مرا لغو کرده بود.^{۲۱} و حال آنکه تخطیهای دیگر دولت از قرارداد مزبور و نیز رفتار

۲۰) به فصل یازدهم مراجعه فرمائید.

۲۱) به فصل هفتم مراجعه فرمائید.

غیردوستانه و عدم همکاری مقامات ایرانی ایجاب می‌کرد که این مسائل جبران شود تا ما بتوانیم مجدداً با دلگرمی مشغول کار شویم.

بنابراین من بیانه‌ای تهیه کردم و آن را در جلسه ۲۷ ژانویه ۱۹۴۵ هیئت وزیران به زبان انگلیسی قرائت کردم و اسعد بختیار ترجمه فارسی آن را خواند و ضمن آن شرایطی را که طبق آن می‌توانستم در ایران بمانم فهرست وار ذکر کردم. شرایط مزبور به این ترتیب خلاصه می‌شود: (۱) سازمان اقتصادی در وزارت دارائی قرار بگیرد. (۲) ابتهاج از بانک ملی اخراج شود. (۳) در موارد گوناگونی که ذکر کردم دولت به هیئت کمک کند. (۴) دولت تعهدات خود را طبق قرارداد استخدام من انجام دهد. آقای بیات از پذیرفتن این شرایط خودداری کرد. ۲۲ استعفای من در ۱۵ فوریه قطعی شد و من در ۲۸ فوریه همراه با پل گوردون مدیرکل دارائی مشهد که با همان دشواریهای ما در تهران روبرو شده بود، ایران را ترک کردم.

در حدود یک سوم اعضای هیئت در ترک ایران از من پیروی کردند. کسانی که باقی ماندند خودبه‌خود تبدیل به «مستشارانی» بدون سرو ناهمگون شدند که وظایفی را که از سوی مدیریت وزارت دارائی بر عهده‌شان واگذار شده بود بطور ناقص انجام می‌دادند. از آن پس امریکائیان مزبور دیگر یک هیئت را تشکیل نمی‌دادند. پاره‌ای از آنان کوشیدند چیزی شبیه به یک پیکر واحد بوجود آورند اما بین آنها اختلاف بروز کرد و در این زمینه همانند ارتباطشان با دولت ایران هیچ نتیجه مفیدی عاید نگردید. در حقیقت آنها هیچ گونه موقعیت قانونی در ایران نداشتند چون با مسئولیت در برابر رئیس کل

(۲۲) در جلسه ۹ فوریه اکثریت مجلس نمایشی از احساساتش بروز داد مبنی بر این که آقای بیات صادقانه خدمت کرده است. وی بخشی از مکاتبات فیما بین را قرائت کرد و وقتی آخرین نامه را به پایان رساند از هر سوی مجلس فریادهای «احسنت، احسنت، متشکریم، بارک‌الله» و صدای کف زدن برخاست. (مذاکرات مجلس، ۹ فوریه ۱۹۴۵).

دارائی استخدام شده بودند. مقامات ایرانی حرفهائی دربارهٔ قانونی کردن وضع آنها می‌زدند تا آنها را بکار وادارند ولی هیچ اتفاقی روی نداد و سرانجام در سپتامبر ۱۹۴۵ وزارت خارجهٔ امریکا به همهٔ آنان توصیه کرد که به ایالات متحد برگردند یا قراردادهای جدیدی که به تصویب مجلس برسد با آنان منعقد شود. در این هنگام همهٔ آنها ایران را ترک نمودند.

تبرستان

www.tabarestan.info

مؤخره

اثرات اقتصادی و مالی در دست گرفتن سازمان اقتصادی کشور را نمی‌شد در تاریخ عزیمت من ارزیابی کرد. هرج و مرج و کم کاری در رأس و بی نظمی و زیان از صدر تا ذیل به مدت چهار ماه ادامه داشت. آنگاه سازمانها تحت نظارت وزارت دارائی قرار گرفت. تجار و زمینداران یکبار دیگر آفتابی شدند و به فعالیتهای خود علیه قانون مالیات بر درآمد سرعت بخشیدند تا به دلیل رضایت طبقات ممتاز، دولت را وادار به تغییر قانون یا جلوگیری از اجرای آن بنمایند. بموجب اطلاعاتی که در دست است اوضاع اقتصادی و مالی ایران در سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ همچنان متزلزل باقی ماند.

نمایندگان مخالف در مجلس پس از آنکه موفق شدند مرا برکنار و هیئت را عقیم کنند دیگر نیازی به آقای بیات نداشتند و پس از کسب بسیاری امتیازات سیاسی و شخصی تا جایی که ممکن بود، از او روگردان شدند. وقتی او شعارهائی بر ضد خودش را روی دیوارهای شهر مشاهده کرد تهدید کرد که در مورد اعمال نمایندگان مجلس دست به افشاگری خواهد زد. اما فکر بهتری به خاطرش رسید و وقتی نتوانست رأی اعتماد بدمست آورد، این شخص «اصولی» مقام نخست‌وزیری را با اعتراض تلخی که قبلاً اشاره کردم

ترک گفت. ۲۳ آقای بیات در ۱۸ آوریل ۱۹۴۵ استعفا داد ولی تا سوم مه طول کشید تا نمایندگان جانشینی برای او پیدا کردند. ابراهیم حکیمی یک سیاستمدار ۷۶ ساله در ستکار ولی فاقد صفات برجسته بود که حکومتش فقط دو هفته طول کشید و او نیز به نوبه خود جایش را به آقای محسن صدر وزیر اسبق دادگستری داد. صدر نیز در اکتبر ۱۹۴۵ استعفا داد و یکبار دیگر نخست وزیری به حکیمی سالخورده واگذار شد. در دوران نخست وزیری آقایان صدر و حکیمی دولت ایران برای تخلیه کلیه نیروهای خارجی فشار آورد. در نوامبر ۱۹۴۵ شورشی در آذربایجان صورت گرفت. ارتش شوروی جلو اعزام واحدهای ایرانی را گرفت و اختلاف بین ایران و شوروی که اکنون علنی شده بود در ژانویه ۱۹۴۶ به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارجاع شد. در حالیکه هنوز این مسئله در حال تعلیق بود عوامل طرفدار شوروی موفق شدند کابینه حکیمی را ساقط کنند. یکبار دیگر آقای قوام در ۲۷ ژانویه ۱۹۴۶ نخست وزیر شد و اندکی بعد شورای امنیت مسائل مورد اختلاف را به «مذاکرات مستقیم» بین طرفین احاله کرد. در ۱۴ فوریه آقای قوام موفق شد کابینه اش را تشکیل دهد و پنج روز بعد در رأس یک هیئت ایرانی که اکثریت اعضای آن مشهور به دوستی با شوروی بودند وارد مسکو شد.

هرج و مرج در درون و بیرون مجلس ادامه داشت. وضع مجلس به سبب این مسئله بین المللی که بر همه چیز سایه افکنده بود بدتر شد و منتهمی به مشخص تر شدن صفها و افزایش احساس ناراحتی گردید. کردها نیز شورش کردند. دامنه جنگ به محیط مجلس نیز کشیده شد و در یک مورد در فوریه ۱۹۴۶ نمایندگان فرماندار نظامی تهران را برای برقراری نظم به مجلس احضار کردند. انتخابات که می بایست در پائیز ۱۹۴۵ انجام شود برخلاف قانون اساسی تا تخلیه کلیه نیروهای خارجی از کشور به تعویق افکنده شد. دوره

مجلس که طبق قانون اساسی به دو سال محدود شده بود در ۱۱ مارس ۱۹۴۶ خاتمه یافت و در خلال سه چهار روز آخر جمعیت طرفدار شوروی پارلمان را محاصره کرد و مانع از این شد که تعداد نمایندگان به حدنصاب برسد و تشکیل جلسه بدهند. این مانور که به بهای جان دو سه نفر تمام شد دست آقای قوام و شورویها را در حکومت و معامله بدون ترس از هر اقدام پارلمانی باز گذاشت تا وقتی که شاه و ارتش برای نظارت در انتخابات مجلس پانزدهم مداخله کردند. آقای قوام دستور بازداشت سیدضیاء را صادر کرد و این رهبر زرننگ گروه ضدشوروی پس از چند ماه «بازداشت حفاظتی» یکبار دیگر به تبعید در فلسطین فرستاده شد.

در این میان توطئه‌های دیگری علیه دولت کشف شد. در اواسط آوریل اعلام تخلیه نیروهای شوروی و انتخابات مجلس که انتظارش می‌رفت منجر به کشف عوامل پنهانی بی‌نظمی گردید و موجب زد و خورد‌های پراکنده‌ای بین اعضای حزب توده و گروه‌های راستگرا شد. در چنین شرایطی اگر انتخابات مجلس پانزدهم صورت بگیرد، می‌توان پیش‌بینی کرد که خشن‌ترین و فاسدترین انتخابات با کمترین نشانه آزادی و بیطرفی در تاریخ مشروطیت ایران خواهد بود.^{۲۱}

(۲۴) رویدادهای بعدی با تفصیل بیشتر در فصل مربوط به سیاست شوروی و واکنش بین‌المللی شرح داده شده است.

فصل نهم

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

رویه و اقدامات انگلیس

بخش عمده فصلهای پیش صرف شرح اوضاع داخلی و حوادث ایران با اشاره خاص به بازتاب رویدادهای مزبور بر کار و سرنوشت هیئت مالی امریکا گردید. این کار به علت اهمیتی بود که از ماهیت هیئت به عنوان یک عامل ثبات داخلی و بین‌المللی ناشی می‌شد. در حقیقت هیئت تنها نیروئی در درون دولت ایران بود که در راه ثبات فوری و درازمدت کشور فعالیت می‌کرد. این فصل و دو فصل بعدی به جنبه خارجی و بین‌المللی مسئله اختصاص داده شده است، بویژه آنچه انگلستان، اتحاد شوروی و ایالات متحد را درگیر می‌سازد و بنابراین یکبار دیگر مراجعه خاصی به روابط آنها با هیئت می‌شود.

متفقین و ایران

انصاف حکم می‌کرد که وقتی دولتهای بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۴۱ به ایران حمله کردند با این کشور مانند دشمن رفتار کنند زیرا حکومت وقت از هر جهت خود را تسلیم آلمان هیتلری کرده بود. حتی پس از امضای پیمان سه جانبه اتحاد، ایرانیان تا جایی که من شاهد بودم

هیچ گاه احساسات غیردوستانه نسبت به آلمان نازی نداشتند و هرگز بطور عموم و مشتاقانه طرفدار متفقین نبودند. بی اعتمادی و ترس تاریخی از روسها و انگلیسیها مانع از شناسائی هدف مشترک یا روحیه واقعی همکاری می شد. هنگامی که امریکا وارد جنگ شد ایرانیان گمان کردند که نفع و امنیت بیشتری در جهت گیری به نفع متفقین عایدشان می شود زیرا همانطور که قبلاً اشاره کردم آنها به امریکا برای دریافت کمک و به عنوان عامل موازنه می نگریستند. افزون بر آن اصول منشور اتلانتیک تضمینهای قابل سنجشی در دستریشان قرار داده بود.

با این همه ایرانیان از اصولی که اعلام و پذیرفته شده بود کمتر تحت تأثیر قرار گرفتند تا علانم تفرقه و مسائل مورد اختلاف بین متفقین که در محل مشاهده می کردند. بنظر ایرانیان ورود امریکا در جنگ و حضور امریکائیان در ایران هیچ تغییری در رویه انگلیسیها و روسها ایجاد نکرده و هیچ همبستگی بین آنها بوجود نیاورده بود. ناظران در تهران می توانستند مشاهده کنند که سه قدرت یک فکر ندارند، کاملاً به یکدیگر اعتماد نمی کنند، روسها از یک راه می روند و انگلیسیها یک راه دیگر و در این میان امریکائیه رفتار جداگانه دارند. روسها نتوانستند یا نخواستند به عضویت مرکز تدارکات خاورمیانه، شورای باربری راه یا هر مؤسسه دیگری که متفقین بمنظور همکاری تأسیس کرده بودند درآیند.^۱ این وضع به حیثیت امریکائیه لطمه می زد زیرا ایرانیان انتظار یک نمایش واقعی قدرت از امریکائیه را نه تنها با آلمان و ژاپن بلکه در مورد روسیه شوروی داشتند. تا جایی که ایرانیان می توانستند مشاهده کنند دولت امریکا نیز همانند دولت انگلیس از روسها می ترسید و نفوذ اندکی بر اعمال روسها داشت. کنفرانس تهران و اعلامیه ای که منتشر کرد غرور

(۱) جای تردید است که دولتهای انگلیس و امریکا واقعاً در موقع مقتضی کوشیده باشند شورویها را تشویق به عضویت در این مؤسسات بنمایند.

ایرانیان را ارضاء و عقیده بهتری در باره وحدت متفقین و نفوذ امریکا ایجاد کرد. با این حال این عقیده جنبه موقتی داشت زیرا پس از کنفرانس متفقین هیچ تغییر محسوسی در رویه و روابطشان با یکدیگر ندادند و در پائیز ۱۹۴۴ در مسابقه‌ای برای اخذ امتیاز نفت درگیر شدند که کم و بیش برای همه ایرانیان باورنکردنی بود. یکبار دیگر رقابت دیرینه روس و انگلیس با شواهد گسترده‌ای از بی اعتمادی متقابل با تکنیکهای جدید ^{استفاده} کامل از شعارهای ایدئولوژیکی پدیدار شد.

کاملاً معلوم شد که در این گوشه جهان سه قدرت بزرگ جز در مورد عملیات حمل اسلحه و مهمات در هیچ مورد دیگری با هم به تفاهم نایل نشده‌اند، فاقد آرمانهای مشترک هستند و گرایش ناچیزی به همکاری یا به عبارت دیگر اقدام براساس اصولی که اعلام می‌کردند و برای جهان پس از جنگ پذیرفته بودند، دارند. تا جایی که یک ایرانی می‌توانست از رفتار سه قدرت در ایران قضاوت کند، در نظر آنان تلاشهای جنگی در درجه اول اهمیت قرار داشت. بلافاصله پس از آن اهداف ملی قرار می‌گرفت. آنگاه با فاصله‌ای بسیار دور احساسات بین‌المللی جدید مقام سوم را داشت.

اشتغال فکری به جنگ اصولی را که اعلام و پذیرفته شده بود جداً به خطر می‌انداخت. براساس منشور اتلانتیک که اتحاد شوروی نیز آن را بموقع تصویب کرده بود، سه قدرت توافق کرده بودند «در صدد هیچ گونه توسعه ارضی و اعمالی نظیر آن برنیایند.» در کنفرانس تهران «سه قدرت مجدداً مصوبات منشور اتلانتیک را مورد قبول قرار دادند.» با این همه در یالتا انگلیس و امریکا با مناطق نفوذ در اروپای شرقی موافقت کردند و برای وادار ساختن روسیه به جنگ با ژاپن تقریباً تمامی منشور اتلانتیک را مورد انکار قرار دادند. با توجه به توافقات یالتا جای شگفتی نیست که روسها تعهدات قراردادی خود را نسبت به ایران از جمله آنچه را در پیمان سه جانبه اتحاد پیش‌بینی شده بود دست کم گرفته باشند. افزون بر آن انگلیسها و

امریکاییها در ایران نیز مانند سایر نقاط جهان از سیاستها و اقدامات شوروی که مخالف قراردادها و نیز مخالف اساس نظم جدید بین‌المللی بر مبنای صلح و عدالت بود چشم‌پوشی می‌کردند. در ایران شورویها با اعتماد به نفس و درک روشن از نیازهای ملی بعد از جنگ خود عمل می‌کردند در حالیکه انگلیسیها و امریکاییها با کمروسی، بدون هدف روشن، بابه تعویق افکندن مسائل و اصول سازش عمل می‌کردند.

سه قدرت در اجرای برنامه‌های تبلیغاتی جنگی در ایران متحد نبودند. بصورت ظاهر سه جنگ در جریان بود: یک جنگ روسی، یک جنگ انگلیسی و یک جنگ امریکائی که بطور مبهم طرح ریزی شده بود. همچنین سه دولت فعالیتهای مختلف خود را در راه تحکیم روابط فرهنگی بطور جداگانه انجام می‌دادند. انگلیسیها یک مرکز اطلاعات داشتند که روزنامه یومیه‌ای به زبان انگلیسی منتشر می‌کرد. انجمن فرهنگی ایران و انگلیس را تأسیس و یک مدرسه را اداره می‌کردند و جلسات سخنرانی، تئاتر و نمایش فیلم ترتیب می‌دادند. نیز ترتیب تحصیل جوانان ایرانی را در انگلستان فراهم می‌ساختند.

شورویها انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی را تأسیس، کلاسهای زبان روسی تشکیل و برنامه‌های سخنرانی و کنسرت و نمایش فیلم بر پا می‌کردند؛ نمایشگاههای هنری افتتاح می‌کردند و مسابقه‌های ادبی با جایزه ترتیب می‌دادند.

از جانب ایالات متحد امریکا نیز وزیرمختار و گروهی از ایرانیان انجمن روابط فرهنگی ایران و امریکا را که در دوران مأموریت قبلی من تأسیس شده بود احیا کردند و این انجمن بخصوص در دوران اقامت آقای دریفوس در تهران بخوبی به اهداف خود خدمت کرد. یک بانوی پرشور و حرارت و بالیاقت از اداره اطلاعات جنگی به سفارت منتقل شد ولی بزودی دچار سرگردانی گردید. آنگاه مرد جوانی از سوریه آمد تا کار روابط عمومی را در سفارت به

عهده بگیرد ولی پس از سه چهار هفته صحنه را ترک کرد. در اواخر ۱۹۴۴ دکتر ساموئل جردن که سالیان دراز مدیر کالج امریکائی تهران بود به مدت چند ماه به عنوان «غیر حسن نیت» به تهران بازگشت. دولت امریکا چند اقدام حساب شده دیگری نیز برای جلب دوستی ایرانیان انجام داد و گفته می‌شد اداره همکاریهای فرهنگی در وزارت خارجه امریکا برنامه وسیعی برای خاورمیانه تهیه دیده تا به مدارس و بیمارستانهایی که امریکائیان تأسیس کرده‌اند کمک کند. بنیاد خاورمیانه برای پیشبرد بهداشت عمومی و آموزش یک مؤسسه سودمند بود و یک نماینده بنیاد در ۱۹۴۳ از ایران بازدید کرد و مطالعات مقدماتی را به عمل آورد.

هر سه دولت متفق از روزنامه‌نگاران ایرانی برای بازدید از پایتختهایشان دعوت کردند. منظور من این نیست که مؤثر بودن اینگونه فعالیتها را ارزیابی کنم. منظورم این است که نشان بدهم بخش عمده این کارها جنبه رقابت داشت و بیشتر بر جنبه ملی تأکید داشت تا اهداف بین‌المللی. ایران رسماً در زمره کشورهای متفق درآمد زیرا چاره دیگری نداشت. کمک اجباری و انفعالی آن به جنگ دارای اهمیت بود. برخلاف اقدامات روسها که در صفحات بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت، متفقین دولت ایران را از نظر ساختاری بهمان صورتی که بود دست‌نخورده باقی گذاشتند و در حالیکه دخالت در سازمانهای اداری ایران در شمال بدون عذر موجه و با ضررهای بسیار صورت می‌گرفت متفقین بخصوص در جنوب به تقویت سازمانهای اداری ایران کمک می‌کردند. در مجموع، حضور نیروهای متفقین در کشور به عنوان یک عامل ثبات بسیار مهم ولی موقت خدمت می‌کرد. اگر حضور این نیروها نبود مشکل می‌توان تصور کرد که چگونه ایران می‌توانست از آشفتنگی، فروپاشی حکومت سازمان‌یافته و احتمالاً یک دوره هرج و مرج واقعی بگریزد. قبل از پایان جنگ این نفوذ تثبیت کننده مورد تصدیق ایرانیان قرار گرفت چون برای توسعه ارتش ایران استدلال می‌کردند که بمحض اینکه

نیروهای خارجی عقب‌نشینی کنند عشایر سر به شورش برخوانند داشت. درست است که جنگ دشواریها و محرومیت‌هایی نصیب ایران کرد، همانطور که در سطح بسیار گسترده‌ای نصیب ملت‌های دیگر کرده بود. هر چند توهم در اثر جنگ و هزینه‌های نیروهای متفقین تسریع شد، ولی قبل از آغاز جنگ نیز در ایران شروع شده بود. شورویها بدون توجه به نیازهای محلی مقادیر هنگفتی کالا از ایران خارج کردند ولی انگلستان و امریکا توجه معقولی به نیازمندیهای ایران مبذول داشتند. واردات گندم بوسیله متفقین در ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ تهران را از قحطی نجات داد. ارتش‌های بیگانه از جمله تا حدودی ارتش شوروی با قرض دادن کامیون و پمپ‌ها به حمل گندم در داخله کشور کمک کردند. عملیات متفقین در راه آهن به نفع ایران تمام شد و در پایان جنگ راه آهن سراسری ایران در شرایطی بمراتب بهتر از آغاز جنگ بود. ایران از هیچ گونه ویرانی نظیر جنگ جهانی اول صدمه ندید. فقط برکناری رضاشاه ارزشی بی حساب داشت و رعایای سابق وی باید برای این خدمت از متفقین سپاسگزار باشند.

سیاست انگلیس

به عقیده من هر کس می‌خواهد درباره سیاست یک قدرت بزرگ قلمفرسایی کند باید چند ضابطه را در نظر داشته باشد که از لحاظ درجه اهمیت به این ترتیب است: (۱) شرایط اساسی و دائمی که مربوط به امنیت ملی می‌شود و منافع حیاتی را مشخص می‌سازد؛ (۲) گرایشهای تاریخی و سیاستهای گذشته؛ (۳) ویژگیهای اخلاقی و روانشناسی دولت و مردم؛ (۴) چگونه آن قدرت بزرگ عمل می‌کند، (۵) و چه می‌گوید. سه واقعیت کلی کلید اساس و ویژگیهای دائمی سیاست انگلیس در

ایران را در دسترس ما قرار می دهد: (۱) وابستگی انگلستان به تجارت، سرمایه گذاری و قدرت دریائی. (۲) ماهیت امپراتوری انگلیس که ایجاب می کند برتری و سیادت دریاها را در دست داشته باشد و راههای هند و خاور دور را از نظر استراتژیکی حفظ کند. (۳) حسادت یا ترس از قدرتهای رقیب یا مجموعه ای از این قدرتها. این احساسات منحصر به انگلیسها نیست ولی در مورد آنان بخاطر دو اصلی که در فوق ذکر شد اهمیت خاص پیدا می کند.

به دلیل موقعیت جغرافیائی ایران، امکانات بازرگانی منابع نفت با ارزش متعلق به انگلیس در رأس خلیج فارس، دولت انگلستان از دیرباز همیشه به ایران به عنوان ناحیه ای که از نزدیک به امنیت و منافع حیاتی بریتانیای کبیر وابسته است نگریسته است. سیاست سنتی انگلیس این بوده که ایران را یک کشور حائل و وسیله جلودگیری از توسعه روسیه به سوی جنوب نگاه دارد و در عین حال از هرگونه مزایای ممکنه بازار و منابع ایران استفاده کند.

بنظر نمی رسد که دولت انگلیس هیچ گاه قصد نابودی تمامیت ارضی ایران را در سر داشته است. قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روس گامی در این جهت بود که با ملاحظات گسترده امنیتی برداشته شد. قبل از جنگ جهانی اول انگلستان نیز همانند روسیه ایران را مهره ای در بازی امپریالیستی تلقی می کرد و سیاست انگلیس بیشتر به منافع اقتصادی انگلیس توجه داشت تا به پیشرفت ایران. انگلیس نیز همانند روسیه تزاری گروه طرفدار و افراد تحت الحمایا خود را در ایران داشت و نسبت به روسیه فعالانه تر می کوشید در تهران حکومتی را حفظ کند که بیشتر موافق انگلستان باشد. حتی در خلال این سالها انگلستان در مقایسه با همسایه شمالی با این کشور ناتوان، با اصول لیبرالیسم و انصاف رفتار می کرد، هر چند بعید بنظر می رسد که در دیدگان حسود روسها تفاوت چندانی بین رفتار انگلیس و روس وجود داشته باشد.

بلافاصله پس از پایان جنگ جهانی اول، سیاست انگلیس دست کم

بصورت ظاهر، در مقایسه با شورویها بشدت صدمه دید. دولت شوروی امپریالیسم را با گفته‌ها و کرده‌های خود محکوم کرد در حالیکه انگلیسیها به امتیازات اقتصادی خود چسبیده بودند و قرارداد شوم ۱۹۱۹ ایران و انگلیس این بدگمانی بجا را برانگیخت که انگلستان مایل است امتیازات خود را گسترش دهد و ایران را از لحاظ سیاسی و اداری تحت اداره خود درآورد. از سال ۱۹۲۱ بعد سیاست انگلیس دیگر به ایران به عنوان یک کشور حائل یا یک شکارگاه اقتصادی سودبخش نمی‌نگریست. انگلستان ترجیح می‌داد که ایران هیچ بهانه و دلیلی نه به روسیه و نه به انگلستان برای دخالت یا فشار اقتصادی ندهد. امید به اینکه ایرانیان بتوانند به خانه خودشان نظم بدهند یک بخش اساسی را در طرز فکر رسمی انگلیسیها تشکیل می‌داد. انگلیسیها می‌خواستند این کشور بدست ایرانیان و به نحوی مطلوب اداره شود.

این طرز فکری یک تغییر کلی در موضع انگلستان را نشان می‌داد. انگلیس از مرحله توسعه طلبی و ماجراجویی گذشته و اکنون سیاست آن بر جستجوی ثبات قرار گرفته بود، نه آن نوع ثباتی که مانع از پیشرفت و اصلاح می‌شود بلکه ثباتی که تضادها را برطرف می‌سازد. انگلستان در طول قرن نوزدهم نیم کره شرقی را اداره می‌کرد. اکنون بخوبی تشخیص داده بود که دیگر نمی‌تواند به تنهایی این وظیفه را عهده‌دار شود.

در سالهای اخیر تحولاتی روی داده که در وضع و سیاست انگلیس تأثیر بخشیده است. این تحولات شامل ایجاد خطوط هوایی، شعله‌ور شدن ناسیونالیسم در خاورمیانه، صنعتی شدن این منطقه، تقاضای هند برای استقلال و بمب اتمی است. از پایان جنگ جهانی دوم شریان حیاتی انگلستان مبدل به زنجیر گسسته‌ای از نارضایتیها شده است. در همین حال پیشرفت شگرف قدرت و حیثیت شوروی چهره جدیدی به سیاست انگلیس و تمامی سیاست جهان بخشیده است. در خاورمیانه و بخصوص در ایران، انگلیس و روس دیگر به عنوان امپراتوریهای دارای قدرت مساوی رویاروی

هم قرار نگرفته اند. به دلیل جنگ و سیاست تمکین و چشم پوشی و اغماض که دولتهای انگلیس و امریکا در روابط خود با روسیه پیش گرفته اند، این کشور چنان موقعیتی در ایران احراز کرد، که در آینده می تواند مانع از تجدید اوضاع سابق و اعمال هر چیزی که شبیه به سیاست قبل از جنگ انگلیس باشد گردد.

با این همه انگلستان نه می تواند به آن انزوای باشکوه برگردد و به موازنه اروپائی متکی شود و نه از ایران صرفنظر کند. اگر حفظ تمامی ایران و استقرار یک حکومت باثبات در آن غیرممکن باشد، می توان انتظار داشت که در صورت توسعه مداوم شوروی، انگلیسیها در جنوب ایستادگی کنند. منافع انگلستان در آنجا هنوز حیاتی تلقی می شود.

منافع انگلستان در جنوب ایران هم جنبه استراتژیک و هم جنبه بازرگانی دارد. منافع استراتژیکی کلی آن از این واقعیت ناشی می شود که جنوب ایران هم مرز هند و اقیانوس هند است. افزون بر آن شرکت نفت انگلیس و ایران را دارد که دارای منافع حیاتی است و ترکیبی از استراتژی و بازرگانی را عرضه می کند. بی مناسبت نیست این منافع را از نقطه نظر انگلیس و شوروی بررسی کنیم.

در سال ۱۹۰۱ مظفرالدین شاه یک امتیاز نفت به ویلیام دارسی تبعه انگلستان داد که شامل سراسر خاک به استثنای پنج ایالت شمالی می شد. در ۱۹۰۸ نفت در منطقه ای در صد کیلومتری شمال اهواز فوران کرد و سال بعد شرکت نفت انگلیس و ایران قدم به عرصه وجود گذاشت. اندکی قبل از آغاز جنگ جهانی اول دولت انگلیس کنترل اکثریت سهام شرکت را در اختیار خود گرفت. هر چند دولت تعهد کرد در مدیریت بازرگانی شرکت مداخله نکند ولی بزودی شرکت نفت از هر جهت به صورت بازوی درباری انگلیس و سیاست استراتژیکی بریتانیا درآمد.

در اوایل دهه ۱۹۳۰ رضاشاه به دلایل مختلف امتیاز را لغو کرد. اختلاف

به شورای جامعه ملل ارجاع شد ولی در نتیجه مذاکره بین حکومت شاه و شرکت حل شد. شرکت امتیاز جدیدی دریافت کرد که محدود به ناحیه کوچکتري در کرانه خلیج فارس بود ولی شامل مناطق نفت خیز می شد. دولت ایران نیز در نتیجه تجدیدنظر در پرداخت حق سهم، عایدات بیشتری دریافت کرد.

در ۱۹۲۰ تولید نفت ایران به اندکی بیش از ۱۲ میلیون بشکه بالغ می شد. در ۱۹۴۴ تولید به بیش از ۱۰۲ میلیون بشکه افزایش یافته و ایران تبدیل به چهارمین کشور تولیدکننده نفت در جهان شده بود. این اراضی نفت خیز با تأسیسات پالایشگاه و بندری آن مهمترین پیشرفت صنعتی در ایران را تشکیل می داد و بمراتب بیش از ارزش هر امتیازی بود که روسیه در این کشور داشت. افزون بر آن در حالیکه شرکت نفت انگلیس و ایران از طرق مختلف به ایران بخصوص به خوزستان نفع می رساند، در عین حال نفوذ سیاسی و اداری قابل ملاحظه ای در درون و پیرامون منطقه عملیاتی خود اعمال می کرد. این امتیاز و نقشی که در محل ایفا می کند و ارزش استراتژیکی و بازرگانی آن برای انگلستان، هم در طرز برخورد انگلیس و هم در رویه شوروی نسبت به انگلیس تأثیر گذاشته است. در باره نظر شورویها در فصل بعد گفتگو خواهیم کرد اما از نظر انگلیسیها خلیج فارس و مناطق نفت خیز همچون آن یک منفعت حیاتی را تشکیل می دهد که نمی تواند بدون وارد کردن لطمه بزرگی به منافع کلی امپراتوری فدا شود.

اگرچه امپراتوری انگلیس مرحله تحول را می گذراند و بنظر بسیاری از صاحب نظران در حال تجزیه است، ولی نمی توان هیچ تغییر فوری در طرز فکر انگلیسیها در مورد ستون فقرات استراتژیک و بازرگانی امپراتوری یا کشورهای مشترک المنافع را انتظار داشت. سیاست خارجی انگلستان منعکس کننده

یک فکر جا افتاده و پخته ملی و بدون تعصب است. مردم انگلستان غرور و باور خود را به امپراتوری پهناورشان حفظ کرده‌اند. سوسیالیستها نیز همانند محافظه کاران آماده‌اند انحلال احتمالی امپراتوری را بپذیرند. بنابراین سیاست انگلیس و هدفهای اجرائی آن بر جلب همکاری ایالات متحد امریکا قرار گرفته است با این امید که ما بتوانیم نقش فعال و مهمی در ایران و سراسر خاورمیانه ایفا کنیم. و نیز انگلیسیها صمیمانه و شاید نوسیدانه نگران این هستند که بتوانند سازمان ملل متحد را قرین موفقیت سازند. دولت انگلیس با صمیمیتی همسان مایل است همکاری شوروی را بر اساس تفاهم واقعی در باره اهداف شوروی جلب نماید.

سفارت انگلیس

نمایندگان بریتانیا در ایران و لندن که به جزئیات کارهای اجرائی اشتغال دارند، از مجموعه‌ای از افراد بسیار مطلع تشکیل می‌شوند. همان اوضاع و احوالی که سیاست انگلیس را قالب ریزی کرده است موجب شده که افرادی برای اجرای آن انتخاب و تربیت شوند که صلاحیت کامل دارند. دستگاه امپراتوری و مستعمراتی مستلزم بوجود آوردن مجموعه بزرگی از افرادی بوده که با کاردانی و اعتماد به نفس آن را سازماندهی و اداره می‌کنند یا با وظایف خود در کشورهای بیگانه با آگاهی و دوراندیشی روبرو می‌شوند و به رابطه مستقیم میان خدمات خود و نیازمندیهای حیاتی و دائمی کشورشان آگاه‌اند. انگلیسیها در نتیجه تجربه طولانی در مسائل مستعمرات و سایر نقاط، یک تفاهم غریزی نسبت به اصول سیاست کشورشان و نوع رفتاری که از مجریان این سیاست انتظار می‌رود دارند.

بدون شک بسیاری از افراد از این اصول منحرف می‌شوند ولی به گمان

من در هر موردی حتی المقدور کوشش می‌شود که افراد نامطلوب طرد یا خنثی شوند. یکی از مسائلی که مانع کار انگلیسیها می‌شود این واقعیت است که آنها اغلب این احساس را بوجود می‌آورند که اشخاصی کناره گیر و متکبر هستند و خودشان را برتر از دیگران می‌شمارند. اما تا جایی که من در وظایفم در خارج با انگلیسیها تماس داشته‌ام آنها نه تنها مرا با لیاقت، وجدان کار و زیرکی خود بلکه با فداکاری و انضباط و وحدت گروهی خود تحت تأثیر قرار داده‌اند. ما بخصوص از انعطاف‌پذیری، سرعت و اطمینانی که در تطبیق دادن دستورالعملهای رسمی با قضایای شخصی بکار می‌برند و نیز انعطافی بودن طرز رفتار رسمی آنان یکه خورديم. یکی از جنبه‌های خوشایند خصایل انسانی آنان این است که در بعضی موارد می‌توانند بجای بی میلی و غرزدن استثناء قائل شوند و حتی خودشان را به دردسر بیندازند.^۳

۳) به عنوان مثال یک بانوی امریکائی در راه ایران در یک بندر خارجی دچار گرفتاری شد. وقتی به کنسول امریکا مراجعه کرد و کمک طلبید، پاسخ منفی مختصری دریافت کرد. آنگاه نزد کنسول انگلیس رفت که مسئله بارهای او را حل کرد و خوشحال روانه اش ساخت. بموجب یک حکایت دیگر شایع بود که یکی از کارمندان سفارت امریکا دندان پر شده اش سوراخ شد. او به بیمارستان نظامی امریکا مراجعه کرد و در صف ایستاد و سرانجام به دندانپزشک دسترسی یافت که به او اظهار داشت نمی‌تواند دندان یک کارمند سفارت را پر کند چونکه وقت ندارد. آنگاه امریکائی به سفارت انگلیس رفت و تقاضا کرد یک دندانپزشک مجرب را به او معرفی کنند. سر باز قراول سفارت به او توصیه کرد به بیمارستان نظامی انگلیس مراجعه کند. در آنجا دندانپزشک نظامی به او گفت: «ولی شما امریکائی هستید، مگر اینطور نیست؟ پس چرا به اردوگاه امریکائی‌ان مراجعه نمی‌کنید؟» وقتی امریکائی مزبور واقعه را شرح داد دکتر انگلیسی لبخندی زد و گفت: «بسیار خوب، ما هم سرمان خیلی شلوغ است ولی به کار شما خواهیم پرداخت. روز جمعه مراجعه کنید.» یکی از همکاران من که دچار اسهال خونی شده بود و ناراحتی قلبی داشت موفق نشد در بیمارستان نظامی امریکا بستری شود ولی یک دکتر انگلیسی در یک درمانگاه متعلق به انگلیسیها او را معالجه کرد.

بعضی از افرادی که نمایندگی انگلیس را در ایران بر عهده داشتند چنان جنبه‌ای از لیاقت و کاردانی از خود نشان دادند که بنظر من بسیار جالب بود، زیرا احساس می‌کنم بطور کلی استثنائی یا تصادفی نبوده است. این کیفیت روشنفکری با یک روحیه تحقیق و عادت به یادگیری و اتکاء به نفس و قدرت بیان نشان داده می‌شود. احتمال می‌رود سیاست انگلیس و مجریان اداری آن از لحاظ روشنفکری در سطح بالاتری از ما آمریکائیان باشند و بنابراین انگلیسهای باهوش بخصوص آنهائی که دارای ذوق ادبی و فرهنگی هستند بیش از آمریکائیان همان سطح می‌توانند به خدمات دیپلماتیک راه یابند. دلیل آن هرچه باشد مزایای آن آشکار است.

پسرعموهای انگلیسی ما درک کرده‌اند که دیپلوماسی مؤثر باید مجهز به قدرت و حیثیت باشد و باید این فکر را که بریتانیای کبیر احترام می‌طلبد و ضمناً در صدد جلب دوستی است در مغز بیگانگان فرو کنند.

انگلیسیها برای رفع نیازمندیهای دیپلماتیک خود در یک کشور شرقی تعداد زیادی دیپلومات در تهران داشتند که همه آنان در اقامتگاههایی که مطابق شأن و مقامشان بود سکونت داده شده بودند. ریاست آنان را سرریدر بولارد با قدرت کامل بر عهده داشت و مأموران کنسولی در کلیه شهرهای بزرگ با گزارشهای خود سفارت را از هر رویدادی آگاه می‌ساختند. افزون بر آن مأموران سیاسی در بخشهای مختلف کشور بخصوص در مناطق عشایری فعالیت می‌کردند. بر رویهم دستگاه اینتلجنس سرویس انگلیس در ایران بهترین سازمان اطلاعاتی بود.

علاوه بر آن دولت انگلیس این حقیقت را تشخیص داده بود که قدرت نظامی مهمترین ابزار دیپلوماسی است، بخصوص در زمان جنگ که ملاحظات استراتژی نظامی تا حدود زیاد و به طرق مختلف بر سیاست خارجی اثر می‌گذاشت. نیروهای انگلیسی که مرکز ستادشان در بغداد بود خدمت به مقاصد غیرنظامی یا شبه نظامی را بخصوص در رابطه با تهیه

اطلاعات، کارمندان فنی و تجهیزات عهده دار بودند. بطور کلی در تلاشهای جنگی انگلیس درجه زیادی از وحدت مشاهده می شد و بی شک هم آهنگی بین نظامیان و دیپلماتها بازتاب هم آهنگی در سیاست و عمل بود که قبلاً در لندن و سراسر خاورمیانه صورت گرفته بود. نخستین مسئولیت سفارت در تهران رفع اختلافات و حفظ وحدت بود.

تبرستان
www.tabarestan.info

رویه انگلیسیها

از آنجائی که انگلیسیها افرادی بسیار مطلع هستند و عادت دارند به مسائل خارجی واقع گرایانه بنگرند امید زیادی به ایران و ایرانیان نبسته بودند. انگلیسیها تجربه ای طولانی و متنوع با این ملت و ملتهای نابالغ دیگر داشتند و می دانستند استقلال برای این ملتها همان مفهومی را ندارد که برای مردم انگلستان یا امریکا دارد. بنظر آنان رفتار سیاسی با ایرانیان مطابق اصول دیگران بیشتر به ضرر ایرانیان بود و راه عملی برای کمک به چنین ملتی را برای نیل به استقلال واقعی در زمان مناسب یعنی موقعی می دانستند که آمادگی پیدا کند.

بطور قطع و یقین سیاست انگلیس در ایران را می توان «دخالت در امور داخلی یک ملت مستقل» توصیف کرد. بنابراین بعید نیست که انگلیسیها در بعضی موارد مثلاً برای حمایت از مناطق نفت خیز، لوله های نفت، پالایشگاه و تأسیسات بندری جنوب ایران متوسل به دخالت نظامی بشوند. در سراسر جنوب و غرب ایران کنسولها و مأموران سیاسی انگلیس چنان نقشی ایفا می کنند و چنان نفوذی دارند که قاعده خارج از حدود صلاحیت اینگونه مأموران است. آنان خدمات پزشکی ترتیب می دهند، اختلافات بین رؤسای عشایر را حل و فصل می کنند و در بعضی موارد و بطور غیررسمی به عنوان قاضی

در اختلافات محلی عمل می‌کنند. انگلیسیها هنوز افراد تحت‌الحمايه خود را دارند. در جنوب روسای ایل بختیاری وابستگی شدیدی به انگلستان نشان می‌دهند. بسیاری از نمایندگان مجلس از جنوب و غرب اقرار به احساسات طرفدار انگلیس خود می‌کنند و معمولاً از توصیه‌های سفارت انگلیس و اعضای آن پیروی می‌نمایند. اغلب نخست‌وزیران در مسائلی که در یک کشور پیشرفته‌تر صرفاً داخلی تلقی می‌شود با سفیر انگلیس مشورت می‌کنند. مثلاً هر نخست‌وزیری توجه دارد که تعدادی وزیر طرفدار انگلیس و نیز تعدادی وزیر طرفدار شوروی را به عضویت کابینه‌اش درآورد. هیچ دلیلی بدست نیامد که سیدضیاءالدین «آلت فعل» انگلیسیها بوده یا انگلیسیها به او و روزنامه‌هایش کمک مالی کرده باشند اما احتمال می‌رود آنان به سیدضیاء و سایر ایرانیان توصیه‌هایی می‌کردند.

این روابط پیچیده را ممکن است گاهی و تا حدودی با روابط روسها در این کشور مقایسه کرد. در چنین شرایطی بسیاری از ایرانیان که شهرت به طرفداری انگلیس را داشتند فقط به تجاوز روسها و ترس از روسیه واکنش نشان می‌دادند. همین واقعیت که انگلیسیها دوستانی در ایران دارند کافی بود که سوءظن روسها را برانگیزد و آنان را وادار سازد که انگلیسیها را متهم به «امپریالیسم» کنند و ایرانیان طرفدار انگلیس را «نوکر انگلیس» بنامند. دخالت‌های انگلیس در ایران مقاصد و محدودیت‌های نسبتاً مشخصی داشت. بطور کلی هدف آنها عبارت بود: (۱) ایرانیان نسبت به انگلیسیها نظر دوستانه داشته باشند. (۲) ناآرامیهای عشایری را برطرف و نظم را در میان مردم حفظ کنند. (۳) رنج‌های ملت ایران را کاهش دهند. (۴) مانع از این شوند که اختلافی بین ایران و شوروی در بگیرد. (۵) مانع از این شوند که ایران یکسره تحت سلطه روسها قرار بگیرد. برخلاف فعالیتهای شوروی در شمال، تلاشهای انگلیس در جنوب و غرب واقعاً ملایم بوده و بیشتر فعالیت آنان صرف تکمیل کارهای دستگاه اداری ایران می‌شده است.

گفتیم که منافع انگلستان است که سیاست آن کشور را تعیین می‌کند. در حالیکه انگلیسیها چشم انتظار یک ایران خودمختار و مستقل نشسته بودند طبعاً انتظار داشتند که دولت ایران نیز با آنان رفتاری دوستانه و صحیح داشته باشد. شورویها اصرار داشتند که نخست وزیر حتماً باید طرفدار شوروی باشد ولی به گمان من انگلیسیها در صورتی که نخست وزیر ناسیونالیست واقعی و در امور خارجی بیطرف باشد راضی هستند. برنامه اقتصادی که از مسکو نشأت می‌گیرد با اصول تجارت آزاد و بیطرفانه مغایرت دارد و در واقع خواستار امتیازات خاص است. ولی انگلیسیها با فرصتهای اقتصادی مساوی موافق اند، شاید همانطور که متقدانشان اظهار می‌دارند به این دلیل که قبلاً هر امتیازی را که می‌خواستند بدست آورده‌اند. با اینکه انگلیسیها با در نظر گرفتن منافع خود خواهان یک ایران مرفه و کامیاب هستند، بنظر نمی‌رسد در پیروی از احساسات زیاده‌روی کرده و از گشاده‌دستیهای غیرعملی و یکطرفه حمایت کنند یا مدعی احترام گذاشتن به اصولی باشند که به آنها اعتقاد ندارند.

به عقیده من انگلیسیها اقدامات خود را طبق پیمان سه‌جانبه رعایت کرده و انجام داده‌اند. وقتی دولت ایران مسئله تخلیه نیروهای متفقین را عنوان کرد، لندن تمایل خود را به تخلیه قوایش اعلام کرد مشروط بر اینکه مسکونین همین کار را بکنند. ولی دولت شوروی نپذیرفت. در نتیجه بخشی از نیروهای انگلیسی تا دوم مارس ۱۹۴۶ که مصادف با پایان مهلت ششماهه مقرر در پیمان سه‌جانبه بود در ایران باقی ماند.

انگلیسیها و هیئت مالی

دولت انگلیس از ابتدای کار، سیاست کمک و پشتیبانی از هیئت مالی آمریکا را در پیش گرفت. من شخصاً مایل به طرفداری علنی و زیاد از حد محافل انگلیسی نبودم زیرا این کار روابط ما را با شورویها و طرفدارانش و همچنین ناسیونالیستهای ایرانی تیره می ساخت. تبلیغات مخالفان مرا با گروه یا دارو دست طرفدار انگلیس مربوط می ساخت ولی شگفت آنکه بدگمانی به این ارتباط بعد از آن بود که انگلیسیها به توصیه وزارت خارجه آمریکا حمایت خود را از هیئت قطع کردند. قبل از آن مقامات انگلیسی به ما همدردی نشان می دادند و بیش از نمایندگان دولت آمریکا مایل بودند از جانب ما صحبت کنند. آقای ریچارد کیسی وزیر مشاور انگلیس مقیم قاهره در دیداری که در آوریل ۱۹۴۳ از ایران به عمل آورد در این خصوص با روزنامه نگاران ایرانی گفتگو کرد.^۱ آقای آنتونی ایدن مرا به دیدار خود دعوت کرد و با مقامات

(۴) آقای کیسی گفت: «اطلاع حاصل کرده ام که یک امریکائی بسیار لایق به نام آقای دکتر میلسپو شجاعانه با مشکلات مالی و اقتصادی ایران دست و پنجه نرم می کند و یک سلسله پیشنهاد برای اصلاح این امور ارائه داده است. من این پیشنهادها را ندیده ام ولی از سوابق دکتر میلسپو اطلاع دارم و معتقدم هر توصیه ای که به شما کرده باشد براساس تعادل قلبی او به کمک به شما بوده است. دکتر میلسپو از کاستیهای که همه ما دچار آن هستیم رنج می برد زیرا او نیز یک انسان است. او ممکن است حق داشته باشد یا اشتباه کند ولی من شخصاً این حق را به او می دهم. اگر هرآینه در اثر بداقبالی اشتباه کرده باشد همیشه این فرصت برای شما روزنامه نگاران باقی است که راه حلهای سازنده ای ارائه دهید و پیشنهادهای مفیدی برای حل مشکلات مطرح کنید. چون گذشته از هر چیز دردها، گرفتاریها و مشکلات ایران را باید ملت ایران بهتر از هر کسی بشناسد و

ایرانی از پشتیبانی هیئت صحبت کرد.

پشتیبانی از هیئت به مصلحت انگلیسیها بود زیرا از دیرباز فهمیده بودند که اصلاحات مالی نخستین گام در راه تجدید حیات ایران و هسته اصلی هر تلاشی برای ثبات منطقه است. آنها در قرارداد پیشنهادی ۱۹۱۹ یک هیئت مالی پیش‌بینی و تجویز کرده بودند که اختیارات لازم به آن داده شود. کارشناسان انگلیسی که در مرکز تدارکات خاوازمیانه انجام وظیفه می‌کردند از نزدیک با ما همکاری داشتند. پرنسپل ارتش انگلیس مأمور مساعدت به ما در تهران و جنوب و غرب کشور شده بود. با توجه به کمبود کارمندان، بدون کمک آنان ما قادر به هیچ کاری نبودیم ولی تعداد زیاد انگلیسیهائی که در درون و پیرامون سازمانهای دولتی ایران و با مشارکت ما کار می‌کردند تبدیل به مایه دردسر و ناراحتی گردید که هر چه زمان می‌گذشت جدی‌تر می‌شد. در جریان مکاتباتی که با وزارت خارجه آمریکا داشتم و مرتب تقاضا می‌کردم که در فرستادن کمک شتاب کنند در نامه‌ای در تاریخ ۲۵ ژانویه ۱۹۴۴ خطاب به سفارت آمریکا در تهران نوشتم که «مساعدت انگلیسیها تأثیر خوبی بر حیثیت هیئت و بطور کلی بر حیثیت امریکائیان در ایران نمی‌گذارد و سوءظن شورویها را نسبت به ما تشدید می‌کند.» ما نظیر همین تقاضای مساعدت را از شورویها کرده بودیم که اگر موافقت می‌کردند منحصر به نواحی شمالی می‌شد در حالیکه مساعدت انگلیسیها محدود به جنوب بود و نتیجه این کار «شناسائی ضمنی تقسیم کشور به مناطق نفوذ می‌شد».

→ بنابراین من به آقایان روزنامه‌نگاران پیشنهاد می‌کنم که بجای زیاده‌رویهای که گاهی مرتکب می‌شوید در انتقادات خود انسانی رفتار کنید. ممکن است فکرتان را در ارائه پیشنهادات سازنده خیلی خوب بکار اندازید و اطمینان داشته باشید که در کنار پیشنهادات دکتر میلسپودر مد نظر قرار خواهد گرفت.»

(روزنامه انگلیسی زبان دلی نیوز، تهران ۱۸ آوریل ۱۹۴۳)

فصل دهم

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

اهداف و روشهای شوروی

در طول اقامت ما در ایران هیئت به سبب مسئولیتهای سنگین مالی و اقتصادی خود تماسهای مکرر و گوناگونی با مقامات شوروی از جمله: سفارت، سرکنسولگری، ارتش، نمایندگی بازرگانی شوروی و ایران سووترانس (مؤسسه حمل و نقل شوروی) داشت. همچنین همانطور که در فصل هفتم اشاره کردم هیئت مدت زمانی هدف یک حمله گسترده و عمومی شده بود که معلوم شد در پس آن شورویها و طرفداران ایرانی شان قرار دارند. از این تماسها و تجربیات و نیز در طی فرصت عالی که برای مطالعه داشتیم توانستیم عملیات شوروی را در ایران ببینیم و بشناسیم، آنهم نه به عنوان رویدادهای تصادفی و جدا از یکدیگر بلکه به عنوان یک مجموعه کامل و مرتبط با هم.

فرصت مطالعه من با خاتمه مأموریت و عزیمت در ۲۸ فوریه ۱۹۴۵ پایان یافت ولی چند ماه بعد که سانسور لغو شد، گزارشهای مطبوعاتی بیش از پیش آموزنده شد و به یمن اعتراضات ایران و مراجعه آن کشور به سازمان ملل متحد اکنون اطلاعات موثق و بجائی در باره رفتار شورویها در دست داریم. عملیات بعد از جنگ روسیه در ایران دنباله جریانات زمان جنگ بود و آنها را به نتیجه منطقی و پیش بینی شده شان رساند. در زمان جنگ ما خبر نداشتیم روسها در جلسات سری خود چه می گویند ولی شیوه ای که به آن عمل می کردند بکلی با

اصولی که پذیرفته بودند و تضمینهایی که داده بودند مغایرت داشت. همین که جنگ به پایان رسید آنها فاصلهٔ بین وعده و عمل را زیاد کردند یا به عبارت دیگر اعمال زمان جنگ خود را با پرده‌ای از دود تبلیغات ملی ستیزه‌جویانه پوشانده بودند و در پس آن بدون هیچ انحرافی مشغول برنامه‌های آشوبگرانهٔ خود بودند.

از اطلاعاتی که بدست آمده معلوم می‌شود وقایعی که در ایران روی داد بخشی از حوادثی است که در کشورهای بالتیک و اروپای شرقی و منچوری به وقوع پیوست و با تصویری که هر روز روشنتر می‌شود و بلاهاتی که بر سر این کشورها و نقاط دیگر آمده است تطبیق می‌کند. ایران یک مورد تصادفی یا استثنائی نیست و اگر هم بود هنوز از نقطه نظر همکاری سه قدرت و نظم جدید جهانی یک مسئلهٔ مهم و فوری را تشکیل می‌داد. مسئلهٔ ایران بدون همکاری شوروی نمی‌تواند با مسالمت و سازندگی حل و فصل شود. همینطور سایر مسائل اروپا و آسیا. هرچه زمان بگذرد حل مسالمت‌آمیز این مسائل دشوارتر می‌شود. بنابراین ضرورت فوری دارد که ما یک درک کلی از مقاصد شوروی و احساساتی که منشاء آنها بشمار می‌رود داشته باشیم. همچنین لازم است ایالات متحد نیز هدف و خط مشی استواری داشته باشد. ممکن است روسیه در نظر ما یک معما باشد ولی شاید ایالات متحد نیز در نظر روسها معما بشمار می‌رود. همانطور که قبلاً اشاره کردم مقتضیات حقیقی یا مجازی زمان جنگ و رویه دولتهای امریکا و انگلیس تا حدودی مسئول جریاناتی است که اکنون محکوم می‌کنیم.

مقاصد شوروی

شرایط اساسی و دائمی که امنیت ملی اتحاد شوروی را بیان و منافع

حیاتی آن کشور را تعیین می‌کند کدام است؟ شوروی کشوری است به وسعت یک قاره که به دریا راه ندارد. هدف این کشور همواره بازکردن راهی به سوی بنادر آبهای گرم بوده است. این آرزوی سنتی بیانگریک نفع حیاتی است که هنوز برآورده نشده است.

روسیه تا حدود زیادی کشوری است محصور که واقعاً یا ظاهراً مورد تهاجم سایر قدرتها قرار گرفته است: فرانسه، دوپان ناپلئون، انگلستان، آلمان و ژاپن. به رغم متحدانی که روسیه داشته و کمکی که به آن می‌شده دفاع نظامی و استراتژیکی و نیز وسایل وارد کردن ضربات تهاجمی برای امنیت ملی این کشور جنبه حیاتی داشته است.

اتحاد شوروی خودش را متعهد به یک برنامه بلندپروازانه صنعتی شدن دائمی کرده و برای تولیدات کشاورزی و معدنی و صنعتی خود در جستجوی بازارهای خارجی است. کیفیت و کمیت منابع طبیعی روسیه هرچه باشد دولت مسکو مایل است کنترل بر مواد خام معدنی و کشاورزی و بعضی مواد خوراکی موجود در سایر کشورها را در دست داشته باشد. این اهداف اقتصادی مربوط به درک شورویها از مسئله امنیت ملی می‌شود و بنابراین تجارت برای روسیه امروزی امری حیاتی بشمار می‌رود.

دولت شوروی فکر ایجاد حریم امنیت و «منطقه روسی» را مطرح ساخته که شامل کشورهای همجوار آن می‌شود و چنین بنظر می‌رسد که دولتهای امریکا و انگلیس نیز این فکر را تشویق کرده‌اند. سوای روسها کسی نمی‌تواند دلیل واقعی لزوم ایجاد منطقه روسی را بداند. به عنوان مثال ایران درست به همان اندازه به منطقه هند یا منطقه امپراتوری انگلیس تعلق دارد و اگر لازم شود ایران به منطقه‌ای تعلق گیرد، این منطقه باید خاورمیانه باشد. منطقه با مفهوم بین‌المللی آن باید حدود مشخص داشته باشد. اگر مرزهای منطقه روسی خود روسیه نباشد پس کجاست؟ آیا یک منطقه روسی وسیعتر حدودش جز کرانه‌های اقیانوس کبیر در آسیا و اقیانوس اطلس در اروپاست؟

دلایل اضافی دربارهٔ سیاست شوروی را در ویژگیهای اخلاقی و روانشناسی مردم و حکومت آن می‌یابیم. اتحاد جماهیر شوروی بیشتر آسیائی است تا اروپائی، بیشتر شرقی است تا غربی. طرز تفکر و عمل روسها از بسیاری جهات شبیه ایرانیان است، هر چند از جهات دیگر فرق دارد.

دولت شوروی به رغم خصلت دیکتاتوری خود در احساسات مردم شریک است و به آن پاسخ می‌دهد. توده‌های روسی دچار یک عشق تقریباً مذهبی به میهنشان هستند. نتیجهٔ جنگ احساسات ناسیونالیستی آنان را تقویت کرده است. در زیر این احساس عمومی می‌توان طرز رفتار یک قوم دهاتی، بیسواد، معتاد به فقر و ظلم را تشخیص داد که هیچ سابقهٔ ذهنی از آزادیهای فردی یا حقوق بشر ندارد و فاقد هرگونه آرمان دموکراسی سیاسی است. فقدان آزادی بیان و مطبوعات آنان را تبدیل به افرادی ناآگاه، دنباله‌رو کورکورانه از غرایز و رهبران، و مطیع و متمایل به دیکتاتوری کرده است. آنان «روسیهٔ مادر» را دوست دارند، به نامنی واکنش نشان می‌دهند و به قدرت احترام می‌گذارند.

در چشم انداز جهانی مردانی که بر اتحاد شوروی حکومت می‌کنند، شاید بازتاب صادقانهٔ افکار قومی دیده می‌شود که تقریباً همیشه منزوی بوده، احساس همدلی ناچیزی از جهان خارج دیده، آگاه از تهدیدها و خطرات بوده و از نظر امنیت ملی تحت تأثیر فراز و نشیبهای تاریخ است لزوم به اتکاء به نفس و بالاتر از هر چیز توجه و مراقبت شدید از آنچه را نیازهای خودش می‌پنداشته بخوبی می‌داند. یکی از برجسته‌ترین و شاید مهمترین خصلت فکری دولت شوروی بدگمانی است. همراه آن عادت به پنهانکاری، انزوا گزینی، دورنگه داشتن خبرنگاران و ناظران خارجی از اماکنی که سیاست و مقاصد شوروی در دست اجراست. این پدیدهٔ گیج کننده را شاید نتوان تنها به بدگمانی روسها نسبت داد بلکه موضوعی است که پزیدنت روزولت «عقدۀ حقارت» نامیده است. یک عامل دیگر بی‌شک بی‌میلی دولت شوروی به مقایسهٔ طرز رفتار و نتیجهٔ کارهاش با کشورهای

«کاپیتالیستی» است.

دولت شوروی سرمایه داری را محکوم می‌کند ولی در حالیکه به دولتهای غربی اعتماد ندارد و با آنان چشم هم‌چشمی می‌کند در مورد امپراتوری انگلیس رفتارش ناشی از حسادت، رقابت و بی‌اعتمادی است. در ایران رفتار شوروی بطور سنتی حسادت توأم با رقابت و بدگمانی بوده است. رقابت بین این دو قدرت نظریهٔ موازنه را بوجود آورد، فکری که براساس آن هریک از دو دولت به یک اندازه امتیاز بگیرند. اما وقتی پس از جنگ جهانی اول روسیه از امتیازاتش در ایران صرفنظر کرد انگلستان حاضر به چنین کاری نشد و اکنون وقتی شورویها به سوی جنوب می‌نگرند مشاهده می‌کنند که انگلیسیها دارای امتیازات استراتژیکی و بازرگانی هستند که در شمال معادلی ندارد. افزون بر آن مشاهده می‌کنند که انگلیسیها از نظر اقتصادی در ایران رخنه و از نظر سیاسی سلطه دارند. در نظر شورویها آنچه انگلیسیها در جنوب می‌کنند توجیه اعمال مشابه آنان در شمال بشمار می‌رود.

نوع حکومت دیکتاتوری توتالیتر شوروی و نیز احساسات تودهٔ مردم بر واقعیت قدرت و لزوم استفاده از آن تأکید می‌کند. دولت شوروی پای بند هیچ‌گونه اصول اخلاقی نیست. هر چند نهایتاً ضامن هر حکومتی زور است ولی در روسیه زور فوری و ذاتی است. سیاست زور در داخل روسیه و در روابط روسیه با جهان خارج طبیعی و ضروری است.

احتمال دارد روسیهٔ آینده نیز همانند امریکا و انگلیس نشانه‌هائی از صلح و دوستی واقعی یک دولت «راضی» را از خود نشان بدهد. و نیز مسلم بنظر می‌رسد که دولت شوروی خواهان یک جنگ جهانی دیگر نیست و در حال حاضر نیز آمادگی شرکت در هیچ جنگ بزرگی را ندارد. ولی از این نتیجه‌گیری نمی‌توان گریخت که روسیه به توسعه بخشیدن به قلمرو قدرتش گرایش دارد، خواه از طریق الحاق و خواه از راه جذب یا تسلط. مکرر گفته می‌شود که انگیزهٔ این کار حفظ امنیت است ولی گام برداشتن در این راه

ممکن است به اندازه فتح جهان بالقوه خطرناک باشد، مگر اینکه به نحوی خودش را محدود سازد. رهبران کرمالین در تعقیب مقاصد سلطه جویانه خود کاملاً واقع بین و خونسرد می نمایند. آنان خواهان یک جنگ بزرگ نیستند ولی آماده بلوف زدن هستند و تا سرحد امکان قلدری می کنند. می خواهند تا جایی که دستشان می رسد بیشتر بدست آورند.

ممکن است باور کرد که اتحاد شوروی با صمیمیت و صداقت به سازمان ملل متحد پیوسته است ولی بدون این قصد که بگذارد سازمان در اجرای سیاست ناسیونالیستی و امپریالیستی روسیه دخالت کند. نظر آنها نسبت به همکاری بین سه قدرت بزرگ نیز طبعاً همین است. تا وقتی که مقاصدشان را پیش می برد از آن استقبال می کنند ولی در مواردی که خودشان قادرند به تنهایی عمل کنند، هر جا بتوانند از همکاری با دو قدرت دیگر اجتناب و آن را رد می کنند.

فعالیت‌های اقتصادی شوروی

در این جا امکان ندارد به تفصیل یا به توالی فعالیت‌های اقتصادی شوروی در ایران را شرح داد. بیشترین کاری که می توان کرد نشان دادن جنبه های مختلف آن است. این جنبه ها ممکن است به اقتصادی و سیاسی تقسیم شوند ولی در بسیاری موارد مشکل می توان یکی را از دیگری جدا ساخت یا تعیین کرد که در آنها انگیزه های سیاسی یا اقتصادی برتری داشته است. آنهایی که اقتصادی تلقی می شوند به دو دسته تقسیم می شوند: آنهایی که براساس امتیازات ناشی از قرارداد با دولت ایران قرار دارند و آنهایی که می توان معاملات بازرگانی نامید.

تنها امتیاز مهم شورویها مربوط به بهره برداری از منابع طبیعی است که

بموجب قرارداد شیلات بحر خزر مورخ اول اکتبر ۱۹۲۷ پیش‌بینی شده است. این قرارداد نتیجه فشارهای مداومی است که روسها طی مأموریت اول من به ایران وارد می‌ساختند و قبل از انعقاد قرارداد خودشان بخشی از تأسیسات را اشغال و اداره می‌کردند. قرارداد شامل کلیه حقوق ماهیگیری در سواحل جنوبی بحر خزر و سه رودخانه می‌شود و این حقوق را به یک شرکت مختلط ایران و شوروی به مدت ۲۵ سال اعطا می‌کند. هر یک از دو دولت ۵۰ درصد سرمایه شرکت را دارد. هیئت‌مدیره مرکب از شش عضو سه ایرانی سه روسی است. در مواردی که آراء هیئت‌مدیره به دو نیم تقسیم شود، قرارداد هیچ مقامی را برای صدور رأی قطعی تعیین نمی‌کند ولی در عمل شورویها اصرار دارند که اعضاء ایرانی باید «دوستانه» عمل کنند. ریاست هیئت‌مدیره به تناوب به روسها و ایرانیان تعلق می‌گیرد ولی در سال ۱۹۴۱ وقتی نوبت ریاست به ایرانیان رسید روسها اجازه ندادند یک ایرانی مدیریت شرکت را در دست بگیرد. در موارد نادری که اعضاء هیئت‌مدیره با بن‌بست روبرو می‌شوند مدیر روسی از نظریات اعضاء روسی پیروی می‌کند و مخالفتها را به سفارت شوروی در تهران ارجاع می‌کند. با این ترتیبات و طرز اداره، ایران سود ناچیزی از شرکت عایدش می‌شود و نظارت ناچیزی بر منابع ماهیگیری خود در شمال دارد. در عمل شرکت مکلف است محصولات خود را به یک شرکت پخش انحصاری شوروی بفروشد و بدین سان به یک شرکت قویتر اجازه دهد که منافع را بخودش اختصاص بدهد.^۱

وقتی متفقین به ایران تجاوز کردند، روسها مقادیر زیادی اسلحه و مهمات متعلق به ارتش ایران را از کشور خارج ساختند. طبق روایتی که یک مقام ایرانی برای من نقل کرد آنها می‌خواستند کلیه ماشین‌آلات کارخانه‌های

۱) قرارداد شیلات بحر خزر در ۹ بهمن ماه ۱۳۳۱ در دوران حکومت دکتر مصدق پایان یافت و شیلات شمال ملی شد. — م.

اسلحه و مهمات سازی را پیاده کنند و به شوروی ببرند. وزیر پیشه و هنر وقت بمنظور نجات این ماشین آلات و راضی ساختن روسها قراردادی منعقد کرد که بموجب آن کارخانه های مزبور، با کمک فنی شورویها به ساختن مسلسل دستی، تفنگ و فشنگ برای ارتش سرخ پرداختند. بسیاری از شرایط قرارداد از جمله بهای کالاهای تحویلی به موافقتنامه های بعدی موکول شد. افزون بر آن پیش بینی شد که هرگونه اختلافی که ممکن است بروز کند بوسیله کمیسیونی که در آن طرفین اعضای مساوی دارند حل و فصل شود. اگرچه شورویها در ۱۹۴۳ مبلغی برای کمک به ادامه کار کارخانه ها پرداختند، در عمل دولت ایران ناچار شد هزینه های عملیات را در سرتاسر دوران قرارداد تحمل کند. کارخانه ها با ریخت و پاش زیاد کار می کردند که بخشی از آن تقصیر روسها بود و بخش دیگری تقصیر ایرانیان. از جانب ایران سه وزیر — وزیرای جنگ، دارائی و پیشه و هنر — در نظارت شریک بودند و علاوه بر آن ارتش ایران کارخانه ها را تبدیل به یک گریزگاه با بودجه اضافی برای پرسنل نظامی زاید خود ساخته بود. ما تا حدودی موفق شدیم این بار بیهوده و زیان بخش را از گردن وزارت جنگ برداریم، حسابهای آن را روشن سازیم و مذاکرات مالی را با روسها آغاز کنیم که در این مورد حق را بجانب آنها می دادیم. با این همه در موقع عزیمت من از ایران دولت در این معامله — که بهتر بود خودش را درگیر آن نمی کرد — مبالغ هنگفتی ضرر کرده بود.

نیز وزیر پیشه و هنر قرارداد دیگری در مورد تحویل ۸۰ درصد تولید کارخانه کنسرو سازی متعلق به دولت ایران با روسها منعقد کرده بود.

در مورد راه آهن، روابط اداری ما عمده با فرماندهی خلیج فارس بود. از جانب روسها ما فقط تقاضای پول برای ساختمانهای جدیدی که در درجه اول مورد نیاز جنگی مستفقین بود دریافت می کردیم، هر چند ترتیبات متفاوت و بهتری در جنوب برقرار بود. همچنین روسها تلاش کردند کلیه هزینه نگهداری جاده های شمال را که در نتیجه رفت و آمد کامیونهای حامل اسلحه به روسیه

به شدت آسیب دیده بود به گردن دولت ایران بیندازند. اینگونه هزینه‌ها را در جنوب انگلیسیها می‌پرداختند. به تدریج که پایان جنگ نزدیک می‌شد و قاعدهٔ تحویل راه آهن را به دولت ایران نزدیکتر می‌ساخت، شورویها موافقتنامه‌ای در مورد ادارهٔ خط جلفا - تبریز به دولت ایران پیشنهاد کردند که اگر منعقد می‌شد همانند قرارداد شیلات یک طرفه و همانند موافقتنامهٔ مهمات پیچیده بود. پس از آنکه من دربارهٔ این مسئله در هیئت وزیران بحث کردم، دولت ایران مذاکرات بیشتر با شورویها را به تعویق افکند. ایران سووترانس عملیات بازرگانی خود را در ۱۹۴۴ بطور مداوم گسترش داد و در جنوب و شمال به فعالیت پرداخت. بنظر می‌رسید که روسها نقشه کشیده‌اند که نظارت مؤثر در امر باربری را در سراسر کشور یا دست کم در «منطقه» خودشان از طریق کاهش نرخها و مرتبط ساختن ماهرانهٔ تجارت و کامیوندا ری برقرار و حفظ کنند. شورویها یک سرویس هوایی بازرگانی را نیز بدون داشتن هیچ گونه اجازه و امتیازی اداره می‌کردند.

دولت ایران قبل از ۱۹۴۴ محصول برنج شمال را انحصار کرده و طبق موافقتنامه‌های پایاپای مازاد آن را با کالاهای ساخت شوروی مبادله می‌کرد. موافقتنامه ۱۹۴۳ منجر به خسارات مالی هنگفتی به دولت ایران گردید، بخشی به علت شرایط خود موافقتنامه و بخش دیگر به علت بی‌کفایتی تشکیلات خودمان. در ۱۹۴۴ ما به انحصار برنج خاتمه دادیم ولی در موقع برداشت محصول، نمایندگی بازرگانی شوروی پیشنهاد یک موافقتنامهٔ پایاپای دیگر را ارائه داد و خاطرنشان ساخت که به خرید برنج بطور مستقیم از فروشندگان یا دلانان ایرانی بی‌میل‌اند. روسها پیشنهاد کردند که برنج در مقابل منسوجات نخی و کالاهای مختلف از جمله ظروف بدل چینی و بلور آلات مبادله شود. وزیران ایرانی موافقت خود را با این پیشنهاد اعلام کردند ولی چنین اتفاق افتاد که منسوجات نخی از سوی مرکز تدارکات خاورمیانه برای ما سهمیه بندی شده بود و ما آن را جیره بندی و در داخل کشور

پخش می‌کردیم. بنابراین ما در حالی که خرید کالاها را پذیرفتیم، پیشنهاد کردیم هر نوع قماش از نوعی که ما جیره‌بندی و پخش می‌کردیم شورویها مایل اند بفروشند از آنها دریافت کنیم مشروط بر اینکه در مورد قیمت به توافق برسیم. نمایندگی بازرگانی شوروی هیچ قیمتی پیشنهاد نکرد ولی تمایل خود را به وارد کردن قند و شکر و فروختن آن به بازرگانان ایرانی یعنی در بازار سیاه اعلام داشت.

شورویها در هر موردی مانع می‌شدند که دولت ایران بر واردات و صادرات شمال نظارت داشته باشد. روسها کنترل انحصاری خود را بر مرزها و بنادر و نیز بازرسی داخلی اعمال می‌کردند. کالاها را وارد می‌کردند و می‌فروختند قبل از آنکه حقوق گمرکی آنها را بپردازند و غالباً نیز این حقوق را نمی‌پرداختند و حتی به گمرک اعلام نمی‌کردند. آنها از راه ایران توتون حمل می‌کردند ولی از پرداخت هزینه‌های ترانزیت خودداری می‌کردند. بنابراین چنین می‌نمود که مادام که یک موافقتنامه پایاپای مورد پسندشان منعقد نشود هر کالائی را که دلشان بخواهد وارد کشور خواهند کرد و در بازار سیاه خواهند فروخت. با این وصف ما ناچار بودیم به اطلاعشان برسانیم که طبق قوانین ایران آنها نمی‌توانند قماش و قند و شکر وارد کنند مگر اینکه به دولت ایران بفروشند. بنابراین مرکز تدارکات خاورمیانه (شعبه تهران) با توصیه آمریکائیان به ما اطلاع داد که قند و شکر و قماشهای وارداتی از شوروی ولو اینکه با اعتراض ما در بازار سیاه فروخته شود از سهمیه ایران کسر خواهد شد. در همین احوال یعنی در پائیز ۱۹۴۴ بود که شورویها نه تنها با تخطی از قوانین ایران بلکه با بی‌اعتنایی به نظارت مرکز تدارکات خاورمیانه و قانون وام و اجاره شروع به وارد کردن قماش و قند و شکر و فروختن آن در بازار سیاه کردند. دلیل این کار هم این بود که دولت ایالات متحد طبق قانون وام و اجاره به شورویها قند و شکر تحویل می‌داد. بموجب گزارشهای موثق شورویها لاستیکهای اتومبیل را نیز که طبق قرارداد وام و اجاره دریافت کرده

بودند فروختند.^۲ شگفت آنکه در همین حال مقامات نظامی شوروی تقاضای خرید قند از تصفیه‌خانه‌های ایران داده بودند!

پس از عزیمت من در فوریه ۱۹۴۵، همانطور که انتظار می‌رفت دولتهای ایران و شوروی یک موافقتنامه بازرگانی پایاپای امضا کردند.

من سعی کردم انگیزه‌هایی که شورویها را وادار به اینگونه عملیات بازرگانی مشکوک می‌کند کشف کنم. آنان هر توجیه بعضی از این عملیات اظهار داشتند که نیاز به اسکناس ایرانی دارند. این مطلب بی شک صحیح بود زیرا تعداد نیروهای شوروی در ایران سه چهار برابر بیش از احتیاجاتشان بود ولی شورویها اصولاً مایل بودند از موقعیت زمان جنگ خود برای گسترش تجارت در شمال و نیز بهره‌برداری از نقاط ضعف دولت ایران استفاده کنند.

بطور کلی تعدادی بسیار ناچیز از معاملاتی که بین دو دولت صورت گرفت بر اساس روحیه انصاف بود و منافعی را که دولت ایران به حق انتظار داشت به آن دولت می‌رساند. چنین می‌نمود که مقررات قانون اساسی و سایر قوانین ایران هیچ ارزشی در نظر شورویها ندارد.

مقامات ایرانی خواه قبلاً رشوه دریافت کرده یا نکرده بودند، معمولاً مذاکرات را با این اعتقاد شروع می‌کردند که در پایان باید تسلیم شوند. روسها این مطلب را فهمیده بودند و لذا قرص و محکم می‌ایستادند. اگر ایرانیها زیاد طول می‌دادند همسایگان شمالی آنان را به «رفتار غیردوستانه» یا قصد برهم زدن «مناسبات دوستانه» بین دو کشور متهم می‌کردند. اگر بن بست ادامه می‌یافت روسها متوسل به تهدید و تلافی می‌شدند و توطئه‌هایی ترتیب یا فشارهایی وارد می‌ساختند تا مذاکره‌کننده سرکش ایرانی را از میدان بدر کنند و شخصی را که نرم‌تر و ملایم‌تر است بجای او بگذارند. وقتی هم که سرانجام

(۲) بازرسان ما کشف کردند که یکی از مدیران جراید طرفدار شوروی مالک یک اتومبیل با چهار حلقه لاستیک نومی باشد که روسها به او داده‌اند.

موافقتنامه امضا می شد، پاره‌ای از مسائل اصلی را به موافقتنامه بعدی موکول می‌کردند. هنگامی که زمان انعقاد موافقتنامه بعدی فرا می‌رسید روسها هرچه را می‌خواستند بدست آورده بودند در حالیکه برای ایرانیان قدرت چانه زدن ناچیزی باقی مانده بود. وقتی مسئله امتیاز یا نفعی که به ایران تعلق می‌گرفت مطرح بود، روسها معمولاً در کارشان کُند می‌شدند. تا جایی که من اطلاع دارم آنها در هیچ‌یک از موافقتنامه‌هایی که با ایران امضا کردند حاضر نشدند بپذیرند که اختلافات فی‌مابین بوسیله یک طرف ثالث بیطرف حل و فصل شود. بنابراین همانطور که دولت شوروی در داخله کشورش اقتصاد و سیاست را درهم آمیخته بود، در ایران نیز این دو ابزار را با هم بکار می‌برد تا شمال ایران یا سراسر این کشور را تبدیل به یک ضمیمه و زائده اقتصادی و نیز یکی از اعمار سیاسی خود بنماید.

تکنیکهای سیاسی شوروی

محل باشکوه سفارت شوروی که در یک پارک قدیمی و وسیع در قلب تهران قرار دارد و فقط با یک خیابان باریک از سفارت انگلیس جدا می‌شود مرکز و قرارگاه بسیار مناسب و پرابهتی برای دیپلوماسی شوروی تأمین می‌کند. در دوران جنگ سفارت شوروی برخلاف صرفه جوئی انگلیسیها ریخت و پاش زیادی داشت. در زمان کنفرانس تهران، مارشال استالین برخلاف پرزیدنت روزولت شخصاً به دیدار شاه رفت و به وی اطمینان داد که روسیه هیچ نقشه‌ای برای ایران در سر ندارد و تعدادی تانک و تجهیزات نظامی به ارتش ایران هدیه کرد.

جالبترین نشانه فعالیت‌های فوق دیپلماتیک شورویها حزب توده ایران و تبلیغات روزنامه‌های وابسته به آن بود. در دوران امپریالیسم تزاری روسها

احتمالاً به همین میزان ولی با قدری تفاوت از کمک دوستان ایرانی خود برخوردار بودند که با پرداخت رشوه، وامهای بانک استقراضی و اعطای مراحم تجارتنی و تحت الحمایه قراردادن آنها را پیدا و حفظ می‌کردند. حزب توده وسیله و شیوه جدید و مؤثرتری در بهره‌برداری از دوستان ایرانی روسیه بود و مسلم بود که منابع مالی شوروی به این حزب و روزنامه‌های وابسته به آن کمک مالی می‌دهند. حزب توده تشکیلات بسیار منظمی داشت، اعضایش را با انضباط بار می‌آورد و دست به فعالیتهایی برای افزایش تعداد اعضایش می‌زد. حزب توده هشت نماینده به مجلس چهاردهم فرستاد که یکی از آنان از اصفهان و بقیه از شهرهای شمالی بودند. در مورد برنامه اعلام شده حزب اصولاً جای هیچ اعتراضی نبود. بر ناسیونالیسم تأکید می‌کرد و خواستار «آزادی برای همه، نان برای همه، آموزش برای همه و بهداشت برای همه» بود. مسئله صنعتی کردن ایران چنان فرصتی در دسترس حزب گذاشت که توانست یک هسته نارضایتی فعال و یک زمین حاصل خیز برای تبلیغات ایدئولوژیکی قانع کننده ولونارس فراهم کند.

اینطور بنظر می‌رسید که حزب توده از هرگونه قید و بندی به قانون اساسی یا طرفداری از دموکراسی عاری است. هدف تاکتیکی آن ایجاد هرج و مرج به عنوان پیش درآمد انقلاب یا سلطه شوروی یا هردوی اینها بود. به هنگام بحران امتیاز نفت شمال که بعداً درباره آن گفتگو خواهیم کرد، حزب توده دست به تظاهراتی کم و بیش آشوب طلبانه زد که هدف آن پشتیبانی از پیشنهادات شوروی بود. در مجلس شورای ملی نمایندگان حزب کمی تعداد خود را با ایجاد جارو و جنجال جبران می‌کردند.

از اکتبر ۱۹۴۴ اختلاف بین حزب توده و طرفداران سیدضیاء آشکارتر و شدیدتر شد. سیدضیاء یک بیانیة ضد شوروی انتشار داد. زد و خورد های خیابانی بین دو طرف صورت گرفت. روزنامه های طرفدار شوروی این فکر را تبلیغ می‌کردند که سیدضیاء مظهر فاشیسم است و هر چه در توان داشتند در

تخریب و انهدام فضای سالم احزاب بکار می بردند و بجای آن به یک مبارزه طبقاتی آشتی ناپذیر دامن می زدند. همین تبلیغاتچنها با مربوط ساختن حزب توده با روسها و سیدضیاء با انگلیسیها فکر تقسیم ایران به مناطق نفوذ را دوباره زنده کرده و اشاعه می دادند. افزون بر آن این امر در پارلمان صف بندی بوجود آورده بود که اگر ادامه می یافت بر تجزیه کشور صحنه می گذاشت و آن را برای جنگ داخلی آماده می ساخت. ضمناً آن مقتدر ناچیزی را که از فعالیتهای پارلمانی باقی مانده بود فلج می کرد. و سرانجام با همدست جلوه دادن هیئت مالی امریکا با سیدضیاء یعنی «کاپیتالیستها» یا «انگلیسیها» هدف حزب طرفدار شوروی حذف یکی از مهمترین نیروهائی بود که بیطرف مانده و برای حفظ موازنه و ثبات کوشش می کرد.^۳

نقشه شوروی شامل برنامه هایی مهمتر از آشوب و تبلیغ یا ایجاد بی نظمی بود. این نقشه شامل تلاش منظم در خوشرفتاری با اهالی شمال بود تا بتوانند وسیله امرارمعاششان را حفظ کنند. هدف نهائی آنان هرچه بود می بایست در تلاشهایشان نوعی منطق سالم بیابیم. آنان خود را قهرمان دفاع از توده های مظلوم در برابر ملاکان و «سرمایه داران» معرفی می کردند. بدین سان روسها از مسائل تکنیکی حاکمیت دولت تخطی کرده و سعی می کردند خودشان را در نظر مردم نماینده عدالت اجتماعی، حقوق انسانی و حاکمیت توده ای جلوه بدهند.

همانطور که قبلاً اشاره کردم اقتصاد دست در دست سیاست شوروی عمل می کرد. در حالیکه انگلیسیها در ایران وحدت آشکاری در درک و اجرای سیاست از خود نشان می دادند، روسها از آنها هم استوارتر و بانضباطتر

(۳) همانطور که در نامه مورخ ۲۵ اوت ۱۹۴۴ به سفارت امریکا نوشتم: «بی ثباتی عمداً طرح ریزی می شود و دانسته یا ندانسته راه را برای یک انقلاب کمونیستی یا کودتای فاشیستی هموار می سازد.»

بودند. نمایندگی بازرگانی و مقامات نظامی شوروی و نیز تعداد بیشماری از مأموران آنها در زمینه‌های مختلف، هریک کمکهای خاص خود را به اجرای سیاستی که در مسکو تعیین شده بود به عمل می‌آوردند.

ارتش شوروی در هر دوره و زمانی ابزار سیاست خارجی آن کشور بوده است. اما طبعاً در زمان جنگ قدرت نظامی شوروی با محدودیتی قابل ملاحظه و به شیوه‌ای منفی و بازدارنده بکار برده می‌شد. نمایندگان شوروی در عمل شیوه پنهان کردن هم‌آهنگی موجود را برگزیده و چنین وانمود می‌کردند که سفارت، سرکنسولگری، نمایندگی بازرگانی و ارتش بکلی جدا از یکدیگر عمل می‌کنند در حالیکه بدون شک دولت شوروی یک سیاست مشخص و یکسان را به کلیه این نهادها تحمیل می‌کرد. ولی امکان دارد در بعضی موارد خاص وسیله هم‌آهنگی در محل را نداشته و در اینگونه موارد ابتداء به همدیگر و سپس به مسکو مراجعه می‌کرده‌اند. بدین سان هم‌آهنگی روسها برخلاف انگلیسها اغلب اتلاف وقت و در نظریک خارجی روندی ناراحت کننده و بی نتیجه بشمار می‌رفت.

شورویها و هیئت

در صفحات پیشین روشن ساختیم که شورویها در پاره‌ای موارد با کمک به ایران به هیئت مالی کمک کردند. بدون شک روسها می‌توانستند دلایلی هم برای مخالفت با ما پیدا کنند و هرچند این دلایل ممکن است بنظر ست و بی پایه برسد ولی در هر حال بخش بزرگی از روحیه بدگمانی روسها را تشکیل می‌داد.

مقامات شوروی تلاش زیادی به عمل آوردند تا از شناسائی هیئت مالی به عنوان نهادی که دارای اختیار و مسئولیت است خودداری کنند. سفارت

شوروی برعکس کلیه نمایندگان سیاسی خارجی مقیم تهران ملاقات تشریفاتی را که من از آنها کرده بودم پس نداد. همچنین برخلاف انگلیسیها و امریکاییان، به استثنای یکی از اعضای دونه پایه نمایندگی بازرگانی شوروی که روزی برای مذاکره درباره معامله تریاک به دفترم آمد، هرگز هیچ مقام رسمی شوروی در خانه یا اداره از من دیدار نکرد. آنها نه تنها مایل بودند ما را نادیده بگیرند و کوچک کنند، بلکه امتیاز عملی را در مذاکره مستقیم با ایرانیان می دانستند. روسها با دشواریهایی که در مذاکره به سبک خودشان با ما پیش می آمد بخوبی آشنا بودند.^۱

مخالفت شوروی با هیئت به دو طریقه عمده آشکار شد: حملات روزنامه ها و نمایندگان مجلس طرفدار شوروی، و دخالتهای اداری و کارشکنی. در مورد طریقه نخست قبلاً صحبت کرده ام و این کارشان به موازات مخالفت ایرانیان به فروپاشی هیئت کمک کرد. در مورد طریقه دوم

۴) چند هفته پس از ورود من به ایران، آقای دریفوس وزیرمختار از من خواهش کرد که برای برقراری روابط بهتر با روسها تلاش به عمل آورم. من موافقت کردم و به منشی ام دستور دادم به دفتر سفیر شوروی تلفن کند و وقتی تعیین کند که من به دیدار سفیر بروم. روز و ساعت ملاقات را به من اطلاع دادند ولی اندکی قبل از رسیدن ساعت موعود، منشی سفیر ملاقات را لغو کرد. یکی دو روز بعد دوباره تلفن کردیم و وعده ملاقات دیگری گذاشتیم که باز اندکی قبل از ساعت مقرر پیغام دادند که مشغله زیاد مانع از این می شود که آقای ماکسیموف مرا ببیند. به اصرار آقای دریفوس برای سومین بار تقاضای وقت ملاقات کردم و این بار بدون هیچ پیش آمد نامساعدی به حضور دیپلمات شوروی پذیرفته شدم ولی رفتار او را بسیار سرد و غیردوستانه یافتیم. او بلافاصله مرا متهم به داشتن رفتار غیردوستانه با روسها کرد. وقتی که مشغول صحبت و توضیح دادن بودم او روزنامه ای در دست گرفت و مشغول خواندن شد و آن را میان من و خودش حائل ساخت. آقای ماکسیموف قبل از پایان ملاقات قدری گرمتر شد ولی هیچ گاه ملاقات مرا پس نداد.

نیز قبلاً نمونه‌هایی در مورد واردات و فروش کالا بوسیله شورویها نشان داده‌ام.

باید خاطر نشان کرد که در فصل چهارم پیمان سه جانبه مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ قید شده بود: «مسلم است که حضور این قوا [انگلیسی و روسی] در خاک ایران اشغال نظامی نخواهد بود و مزاحمت آنها با ادارات دولتی و قوای تأمینیه ایران و زندگانی اقتصادی کشور و رفت و آمد عادی سکنه و اجرای قوانین و مقررات ایران در حداقل امکان خواهد بود.»

در این پیمان روسیه و انگلستان متعهد شده بودند: «بیشترین مساعی خود را بکار ببرند که حیات اقتصادی ملت ایران را در مقابل تضییقات و اشکالاتی که در نتیجه جنگ حاضر پیش بیاید محفوظ بدارند.»

هیئت مالی امریکا بموجب قوانین و مقررات ایران بخشهای مهمی از دستگاه اداری ایران را در دست داشت و فعالیتهای اقتصادی و مالی را که نه تنها بر «حیات اقتصادی» کشور اثر می‌گذاشت بلکه ویژگیهای حیاتی آن را تشکیل می‌داد، اداره می‌کرد. وظایف اداری ما «اجرای قوانین و مقررات ایران» بود بنابراین در حدود صلاحیت خود می‌توانستیم ادعا کنیم که عیناً وضع مشابه با مقامات ایرانی داریم. افزون بر آن مسئولیتها و فعالیتهای رسمی ما از قبیل وصول درآمدها، نظارت بر هزینه‌ها، اداره کردن اراضی خالصه، خرید و حمل غله، توزیع قند و شکر و چای و قماش، لزوماً به همه نقاط کشور بویژه شمال گسترش می‌یافت زیرا در این منطقه ثروتمندترین استانهای کشور قرار دارد. این منطقه شامل دومین شهر بزرگ ایران، مهم‌ترین ناحیه کشت گندم، بیشتر جنگلها، کلیه تولید چای داخلی، قسمت اعظم برنج و بخش مهمی از پنبه است.

استقرار مدیران امریکائی در مراکز استانها یکی از ویژگیهای اساسی سازمان و برنامه ما را تشکیل می‌داد. در مأموریت قبلی، من در رأس ادارات دارائی استانهای مهم یکی از اعضای هیئت را قرار داده بودم. این بار نیز وقتی

در ۱۹۴۳ قانون استخدام ۶۰ نفر امریکائی تصویب شد ایرانیان و امریکائیان دریافتند که تعدادی از مستخدمین جدید امریکائی باید در مراکز استانها خدمت کنند.

در منطقه شمال مقامات شوروی نیروهای نظامی خود را در مناطق مختلف مستقر ساخته بودند. به ایرانیان اجازه می دادند بدون هیچ تشریفاتی به شمال سفر کنند ولی در مورد اشخاصی که تابعیت بیگانه داشتند مقامات شوروی برای هر مسافرتی پروانه عبور مطالبه می کردند. ما مخالفتی با نشان دادن گذرنامه هایمان و همراه داشتن معرفی نامه ای از سفارت امریکا یا دولت ایران و حتی اخذ پروانه عبور دائمی از شورویها نداشتیم ولی از اینکه مجبور بودیم هر بار که می خواستیم به شمال یا غرب تهران سفر کنیم می بایست برای اخذ پروانه به سرکنسولگری شوروی مراجعه کنیم ناراحت می شدیم و این کار را موجب اتلاف وقت می دانستیم ولو اینکه شورویها با حسن نیت، نزاکت و سرعت عمل می کردند. آنها در بسیاری موارد تقاضاهای ما را با انواع تاکتیکهای تأخیر و تعلل قابل تصور می پذیرفتند و بعضی از همکارانم را مجبور می کردند که چندین بار به سرکنسولگری مراجعه کنند و هر بار با بهانه های مسخره آنها را سر می دواندند. معمولاً اگر سفر کوتاه بود با دشواری کمتری روبرو می شدیم هر چند در یک مورد علناً از صدور پروانه به دو نفر از اعضای هیئت که برای بازرسی سفر می کردند، خودداری کردند.

این نوع کارشکنی بزرگترین صدمه را به استقرار مأموران دائمی امریکائی در استانها وارد می ساخت. پس از آنکه دو نفر از اعضای هیئت را در استانهای جنوبی گماردم یک پروانه عبور بدون محدودیت زمانی برای یکی دیگر از اعضای هیئت که مأمور مشهد شده بود تقاضا کردم. روسها ابتدا مدتی در دادن پاسخ تأخیر کردند و سپس با صدور پروانه به مدت سه ماه موافقت کردند. پس از چند ماه تأخیر و پس از آنکه من کراراً مطلب را شفاهاً و کتیباً با نخست وزیر و سفارت امریکا در میان گذاشتم، شورویها یک پروانه

سفر به مشهد به عنوان «کارمند دائمی» صادر کردند. این اولین و آخرین پروانه‌ای از این نوع بود که ما دریافت کردیم. یک امریکائی دیگر پس از یک تأخیر طولانی با یک پروانه سه ماهه به محل مأموریتش در رشت رفت. مدیرکل دارائی استان مرکزی پس از ماهها تقاضاهای مکرر عاقبت نتوانست اجازه شورویها را برای بازدید ادارات تابعه خود در شمال و شرق تهران کسب کند، در حالیکه تلاشهای ما برای استقرار یک نفر در تبریز با پاسخ منفی مطلق روبرو شد. با این حال ما در تبریز یک امریکائی دیگر داشتیم که برای کار جمع‌آوری گندم اعزام شده بود. وقتی قادر نشدیم کسی را از تهران بفرستیم من این شخص را به سمت پیشکار دارائی آذربایجان منصوب کردم. فرمانده نظامی شوروی در تبریز که غافلگیر شده بود اندکی بعد به این شخص دستور داد به تهران برگردد با این بهانه که فقط در تهران می‌تواند پروانه اش را تجدید کند. من اطلاع یافتم که چند تن از نمایندگان مجلس مشغول توطئه هستند که این امریکائی را از آذربایجان خارج سازند و اطمینان داشتم که همین که این شخص از آذربایجان خارج شود دیگر هیچ‌گاه قادر به مراجعت نخواهد بود. متأسفانه وقتی در این خصوص از سفارت امریکا استمداد کردم آنها هیچ کاری نکردند. مأمور امریکائی من به تهران بازگشت و همانطور که پیش‌بینی کرده بودم شورویها پروانه او را تجدید نکردند.

هرچند این گونه دشواریها در مورد پروانه سفر مانع از انجام وظیفه هیئت می‌شد، از نظر شورویها نوعی آزمایش قانع‌کننده بشمار می‌رفت. ماهیچ‌گاه اعتراض علنی نکردیم و خود را با روسها درگیر مناقشه در این خصوص نساختم. از آنجائیکه نه دولت ایران حاضر بود و نه سفارت امریکا که این مسئله را نقض تعهدات شوروی از پیمان سه جانبه به حساب آورند، بنظر من بهتر بود هر اقدامی در این زمینه را به بعد از جنگ موکول کنیم.

در پاییز و زمستان ۱۹۴۴ شورویها شروع به اخراج مقامات دولتی ایران از شمال کردند. در میان آنان تعدادی کارمندان سازمانهایی که تحت نظر

امریکائیان اداره می‌شد وجود داشت که حاضر نشده بودند به عضویت حزب توده درآیند یا از طرق دیگر ناخشنودی روسها را برانگیخته بودند. هر چند دولت ایران و سفارت امریکا بی‌درنگ و بطور کامل از حقایق آگاه شدند، هیچکدام حاضر نشدند این گونه دخالت‌های خودخواهانه و زیان‌بار را با شوریها مورد بحث قرار دهند.^۵ در این گونه قضایا ایرانیان در تنبیه و طرد کسانی که حاضر نشده بودند در اعمال خرابکارانه شوروی - ایران شرکت کنند با شوریها همکاری می‌کردند.

مشکل مهم دیگر از اشغال ساختمانهای دولتی ایران توسط مقامات نظامی شوروی ناشی می‌شد که در بسیاری موارد بدون کسب اجازه قبلی و در تمام موارد بدون پرداخت مال الاجاره بود.^۶ حتی گاهی تقاضا می‌کردند که دولت ایران هزینه‌های تعمیر و سیم کشی ساختمانهای مزبور را بپردازد.^۷

(۵) در یکی از این موارد کفیل وزارت امور خارجه ایران طی نامه‌ای به ما نوشت: «مقامات ایرانی باید از دست زدن به اعمالی که یکی از متفقین را تحریک کند یا ناراحت سازد خودداری ورزند.»

(۶) یکی از امریکائیان مأمور خدمت در اداره کل باربری راه که مردی درشت هیكل و پرخاشگر بود برای یک سفر بازرسی به مشهد رفت. در عرض راه در یک ایستگاه کنترل کنار جاده توقف کرد و دستوراتی به کارمندان ایرانی داد. چند روز بعد که مراجعت می‌کرد نزدیک غروب از همان ایستگاه گذشت و توقف کرد تا ببیند دستوراتش اجرا شده است یا نه. چون هیچ کس در آنجا نبود در زد، جوابی نشنید و دوباره محکمتر دق الباب کرد. ولی فایده‌ای نداشت. آنگاه با لگد در را شکست. در پشت در یک سرباز روسی با تفنگ سرنیزه‌دار ایستاده بود.

(۷) در قزوین شوریها اصرار کردند که اداره دارائی دو باب ساختمان خود را در اختیارشان بگذارد، هر چند اداره مزبور هیچ جایی را برای نقل مکان نداشت جز اینکه هتل محلی را کرایه کند. وقتی ما این واقعه را گزارش دادیم وزارت امور خارجه ایران در مورد یکی از این دو ساختمان چنین اظهار نظر کرد: «مقامات دولت اتحاد جماهیر

در حالیکه شورویها اینگونه موانع را در سر راهمان ایجاد می‌کردند ترتیبی دادند که دو «مستشار» روسی را با موافقت سفارت امریکا داخل وزارت کشاورزی کنند.

درک این مطلب که چرا مقامات شوروی نمی‌توانستند هیئت مالی امریکا را تحمل کنند آسان بود. زیرا هیئت به دولت امریکا نیرو می‌بخشید و در میان مردم دوستانی کسب کرده بود. هیئت قصد داشت با بازرگانان بیگانه بیطرفانه رفتار کند. در معامله با شورویها میان آنها و ایرانیان قرار می‌گرفت و اصرار داشت معامله با ایران بدون تقلب صورت گیرد. هیئت انتظار داشت در شمال نیز مانند جنوب فعالیت کند و نه می‌شد به اعضای آن رشوه پرداخت و نه آنان را مرعوب کرد.

نفت

قضیه امتیاز نفت را به آخر این فصل موکول کردم زیرا برای درک صحیح جنبه‌های اصلی مسئله ایران اساسی بشمار می‌رود: بازگشت به فشارهای اقتصادی رقابت‌آمیز، اصول موازنه مثبت و مناطق نفوذ، وقاحت روسها، بی‌حرکی دیپلوماسی امریکا، ضعف دولت و بیلیاقتی پارلمان ایران. این مرحله که تنها یکی از مراحل بیشمار از یک داستان طولانی است به پائیز ۱۹۴۳ برمی‌گردد که یک کمپانی انگلیسی تقاضای امتیاز نفت در



شوروی قبلاً قصد خود را به اشغال ساختمان مزبور به مأمورین دارائی قزوین اطلاع داده بودند. نظر به اینکه هیچگونه اعتراضی در هنگام اشغال از جانب آنان به عمل نیامد مقامات شوروی اینطور استنباط کردند که آنان با این کار موافق‌اند. «تصور کنید که یک کارمند رتبه ۵ ایرانی با روسهای مسلح مخالفت کند و مقاومت نشان بدهد!

جنوب شرقی ایران را کرد. در اوایل بهار ۱۹۴۴ دو کمپانی امریکائی سوکونی - واکیوم و سینکالر نیز نمایندگانی به تهران فرستادند و پیشنهاداتی تسلیم کردند. مسئله در طول تابستان در مرحله مذاکره بود و تا پائیز کشیده شد بدون اینکه به امضای قراردادی از سوی دولت ایران یا تقدیم لایحه‌ای در این خصوص به مجلس بینجامد چون طبق قانون اساسی مجلس مکلف بود هرگونه امتیازی را قبل از اعطای آن تصویب کند. ^۸ تکرار مستند

در اواسط سپتامبر آقای کافتارادزه معاون کمیساریای امور خارجه شوروی وارد صحنه شد و پس از یک سلسله ضیافت شام و عصرانه و ملاقاتهای رسمی برای گردش به شمال رفت. بمحض اینکه مراجعت کرد معلوم شد که به آقای ساعد نخست وزیر پیشنهاد کرده که دولت ایران امتیاز نفت شمال را به روسها بدهد. ^۹ بنظر نمی رسد که آقای کافتارادزه هیچ گاه یک پیشنهاد خاص یا چیزی شبیه به طرح امتیازنامه تسلیم کرده باشد که بتواند اساس مذاکرات قرار گیرد. او فقط موافقت نخست وزیر را خواسته بود. آقای ساعد این پیشنهاد شاق را ابتدا در یک کمیسیون و سپس در جلسه مجلس مطرح کرد و موافقت نمایندگان را با این نقشه جلب کرد که مذاکره در باره هرگونه امتیاز نفت تا تخلیه قوای پیگانه از کشور به تعویق بیفتد. با وجود این روسها شدیدترین فشارها را به آقای ساعد وارد ساختند و به او اطلاع دادند که این پیشنهاد از طرف دولت آنان به عمل آمده نه یک کمپانی خصوصی، بنابراین آنان نپذیرفتن تقاضای خود را حمل بر رد آن و در نتیجه عملی غیردوستانه تلقی خواهند کرد.

حزب توده، و روزنامه‌های طرفدار شوروی جبهه گرفتند و مبارزه تبلیغاتی

(۸) باید خاطرنشان کرد که روسها یک امتیاز نفت در شمال اخذ کرده بودند که در ۱۹۲۱ از آن صرفنظر کردند. در سالهای دهه ۳۰ یک امتیاز دیگر کسب کردند که از آن نیز نتوانستند استفاده کنند.

شدیدی را به نفع پیشنهاد شوروی و محکوم کردن آقای ساعد آغاز کردند. آقای کافتارادزه اعلام کرد که همکاری بین مقامات شوروی و دولت آقای ساعد به پایان رسیده است.

در این هنگام شایعاتی در تهران رواج یافت که نیروهای اضافی شوروی وارد شهر شده و راههای شمال بسته شده است. حزب توده میسینگ بزرگی در برابر مجلس ترتیب داد که فریادهای «مرده باد ساعد» و «مرده باد سیدضیاء» همراه با شعارهایی دایر بر محکوم ساختن هیئت مالی آمریکا به گوش می رسید. ارتش شوروی با کامیونهای مسلح، موتوسیکلت و مسلسل در خیابانهای تهران رژه رفت. تظاهرات مشابهی که آشکارا از جانب شورویها و حزب توده بر پا شده بود در تعدادی از شهرهای شمال کشور صورت گرفت.

نخست وزیر در تصمیم خود باقی ماند، البته با تشویق سفرای انگلیس و آمریکا که تصمیم دولت «مستقل» ایران را در به تعویق افکندن این مسئله آشوب برانگیز پذیرفته بودند. نظر دولتهای آمریکا و انگلیس در ملاقاتهایی که سفرای آن دو کشور در مسکو با مقامات شوروی به عمل آوردند بیان گردید و ظاهراً دولت شوروی را تحت تأثیر قرار دارد که گفته می شد موافقت کرده اند تا ششماه پس از خاتمه جنگ تقاضای امتیاز نفت نکنند. با این همه گزارش داده شد که روسها دستگاههای حفاری خود را به منطقه مزبور حمل کرده اند. اینکه واقعاً روسها تا چه اندازه حاضر بودند پیش بروند، هنوز در پرده ابهام پوشیده است. شاید تنها هدف آنها اخذ فوری امتیاز نفت شمال بود. از سوی دیگر قصد اصلی یا شاید تنها قصدشان ممانعت از اعطای امتیاز نفت جنوب شرقی به انگلیسیها و امریکائیهها بود. چنین می نماید که روسها هر دوی این هدفها را در مد نظر داشته اند، یعنی اخذ امتیاز نفت شمال برای خودشان و طرد دیگران از جنوب شرقی. در هر صورت چنانکه بعداً خواهیم دید شورویها در ۱۹۴۶ به پیشرفتهای مهمی در وصول به هر دو هدف نایل شدند.

در هر حال، خواه منظور روسها بلوف زدن بود یا نبود، آنها موفق شدند

ضعف دولت ایران و نرمش دولتهای امریکا و انگلیس را آشکار سازند. هر قدر اقدام امریکاییها و انگلیسیها در کسب امتیاز در جنوب شرقی بيموقع و نابجا بود، عقب نشینی فوری آنها در برابر قدرت نمائی روسها به اعتبارشان اضافه نکرد. عمل ایرانیان نیز واکنش یک دولت کاملاً وحشت زده بود تا یک دولت «مستقل». در حقیقت مجلس که بنظر می رسید از اقدام نیمه شجاعانه و نیمه بزدلانه آقای ساعد پشتیبانی می کند، اکنون موجبات سقوط او را ظاهراً به دو منظور فراهم کرد: برای خوشایند روسها و برای نابودی هیئت مالی امریکا. جالب بود که حمله به هیئت در خلال سفر آقای کافتارادزه و پس از آن شدت گرفت.^۱

امتیاز نفت خارج از حدود صلاحیت من بود و دخالت ناچیزی که در این مسئله داشتم توأم با بیطرفی کامل بود. به هیچ تماشاگریگاهی اینگونه دشنامها و زخم زبانهای ناحق داده نشده است.

مجلس در دوم دسامبر ۱۹۴۴ در یک جلسه پرهیجان قانونی را تصویب کرد که هرگونه مذاکرات آینده درباره نفت را منع می کرد و مقرر می داشت: «هیچ نخست وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها یا معاونت می کنند نمی توانند راجع به امتیاز نفت با هیچ یک از نمایندگان رسمی و غیر رسمی دول مجاور یا نمایندگان شرکتهای نفت و هر کس غیر اینها مذاکراتی

۱) یکی از روزنامه های تندرو طرفدار شوروی در مقاله ای خطاب به من نوشت: «تمام مسئولیت بحران جاری نفت به گردن شماست زیرا با مهلت سه ماهه ای که داشتید سعی کردید به هوور و کرتیس [کارشناسان امریکائی نفت که از طرف دولت ایران برای دادن نظر مشورتی در مورد امتیازات پیشنهادی استخدام شده بودند] کمک کنید تا امتیاز نفت بلوچستان را به امریکائیها بدهند. شما ساعد بیچاره را تشویق کردید که مناسبات ایران و شوروی را تیره کند. شما در توزیع خواربار بین شمال و جنوب تبعیض قائل شدید. شما زمینة هرج و مرج را در شمال فراهم و روسها را تحریک کردید.»

(ایران ما، ۵ نوامبر ۱۹۴۴)

که اثر قانونی دارد بکشد یا اینکه قراردادی امضا کند. متخلفین از مواد فوق به حبس مجرد از سه تا هشت سال و انفصال دائمی از خدمات دولتی محکوم خواهند شد.»^{۱۰}

محکم کردن ریمان

بر فرض اشخاص با حسن نیت انتظار داشتند که شورویها با عقب نشینی شرکتهای نفت انگلیسی و امریکائی، قربانی کردن ساعد یا عقیم کردن هیئت ساکت شوند، رویدادهای بعدی نشان داد که این اشخاص چه قدر دچار اشتباه بوده اند. روسیه همچنان در اجرای نقشه هایش پیش رفت و البته همانند گذشته آنها را در زیر پرده نگاه داشت ولی ظاهراً به تلاشهایش افزود تا قبل از تاریخ دوم دسامبر ۱۹۴۶ که بموجب پیمان سه جانبه برای تخلیه نیروهای متفقین پیش بینی شده بود آنها را عملی سازد.

وقایع سال ۱۹۴۵ در اصل و نتیجه چندان تفاوتی با آنچه در ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴ روی داد نداشت. در خلال این دو سال مقامات ایرانی اقدامات روسها را یا نادیده گرفتند یا مورد تأیید قرار دادند یا ضمن گفت و گوهایی درگوشی ابراز نگرانی کردند و در عین حال سیاست ترضیه خاطر را توصیه و اجرا کردند و آن را به من هم تحمیل نمودند. در یک مورد من به نخست وزیر و وزیران اظهار داشتم که تنها راه جلب احترام روسها محکم ایستادن در دفاع از حقوق و منافعشان است. از این لحاظ تعداد بسیار کمی از من پشتیبانی کردند. برعکس آنها خودشان را آماده سازش با روسها جلوه داده و طوری وانمود می کردند که من تنها مانع پذیرفتن شرایط روسها هستم. پس از دو سه

(۱۰) برای بحث مفصل تر درباره مسئله نفت به فصل یازدهم مراجعه کنید.

سال موافقت ضمنی با دخالت و تجاوز، اکنون نمایش تقوی و میهن پرستی تا اندازه ای دشوار بود.^{۱۱} ایرانیان بلندپایه و دون پایه به اجرای سیاست شوروی کمک یا با آن تشریک مساعی می کردند. افزون بر آن اوضاع و احوال ایران بهانه های متعددی در اختیار عشایر و روستائیان گذاشته بود که به روسها پناه ببرند و توجیه کافی برای شورش و طغیان خود بر ضد دیوانسالاران تهران بیابند. ایرانیان زمین را آماده کرده و بذرا را پاشیده بودند تا روسها بموقع به کشت و زرع حاصل خیزی دست بزنند.

روسیه به کرات اطمینان داده بود که استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را محترم خواهد شمرد. چنین اطمینانهائی در قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس، عهدنامه ۱۹۲۱ ایران و شوروی، پیمان اتحاد سه جانبه ۱۹۴۲ نیز داده شده بود. همچنین در منشور اتلانتیک که شوروی به آن ملحق شده و اعلامیه اول دسامبر ۱۹۴۳ کنفرانس تهران و منشور ملل متحد اگرچه بصراحت بیان نشده بود ولی بطور ضمنی تأیید شده بود. اتحاد جماهیر شوروی «حاکمیت» ایران را به نحوی که در مغز ما وجود دارد رعایت نکرده بود. طبق مدارکی که ما در دست داشتیم شورویها بیش از پیش در امور داخلی ایران مداخله می کردند و روسیه با اقدامات خود تعهدات قراردادی خود را طبق

(۱۱) یکی از مقامات بلندپایه ایرانی که با ما همکاری می کرد، قویاً طرفدار شوروی و ضدانگلیسی بود و احساسات دوستانه ای به امریکائیان نیز نداشت. یک روز او به من شکایت کرد که من مرتباً امریکائیان را بجای کارمندان ایرانی می گمارم و با آنچه «امریکائی کردن» سازمانهای اداری می نامید مخالفت ورزید. از او پرسیدم پس دوست دارید سازمانهای اداری «روسی» بشود؟ پاسخ داد: «نمی دانم، شاید این کار چندان هم بد نباشد. در واقع اگر قرار باشد یک کشور خارجی ایران را بگیرد من روسیه را به انگلیس و امریکا ترجیح می دهم. اگر روسیه ایران را بگیرد ممکن است خود من استالین بشوم ولی اگر کشور دیگری باشد من هیچ گاه نخواهم توانست روزولت یا چرچیل بشوم.»

ساختار فکری ما زیر پا می‌گذاشت.

شورویها برای اینکه صورت ظاهر مطلوبی به اقداماتشان بدهند از مفاهیم قدیمی و کهنه استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی تفسیری محدودتر و شاید واقعاً عملی‌تر از آنچه ما می‌کنیم می‌کردند که منظور آن وضعیت رسمی بود یعنی تنها کلمات، بدون در نظر گرفتن روح آنها. شورویها بخوبی با اوضاع حیاط پشت‌خانه‌شان آشنا هستند و می‌دانند که ایرانیان عجلتاً قادر نیستند به شیوه و ترتیبی که امریکائیها و انگلیسیها و روسها عمل می‌کنند، یعنی به شیوه مستقل عمل کنند. من در صفحات قبل کوشیدم نشان بدهم که ایران یک ملت بالغ نیست. مردم آن نسبت به دولتشان وفادار نیستند. با این همه اکثریت عظیم مردم ایران از روسها می‌ترسند و سلطه روسها را بر کشورشان بسیار ناخوشایند می‌یابند. حتی در شمال، اکثر ایرانیان در این ترس عمومی شریک‌اند و دولت خودشان را هر چند از آنان متنفرند بر فرمانروائی روسها ترجیح می‌دهند. ممکن است ما تا حدودی با واقع‌گرایی روسها موافق باشیم ولی نمی‌توانیم با هدفها و شیوه‌های شورویها موافقت کنیم. افزون بر آن باید در نظر داشته باشیم که وقتی سیاستمداران شوروی درگیر تبلیغات علیه انگلیسیها می‌شوند از استقلال و حاکمیت ایران دفاع و دخالت‌های ناروای آنان را در امور داخلی ایران محکوم می‌کنند. شورویها طبعاً مایل‌اند که لندن و واشینگتن از چنین دخالت‌هایی خودداری کنند، چون وقتی آنها سیاست عدم مداخله را رعایت کنند ایران را در بست در اختیار شوروی قرار خواهند داد.

دولت شوروی ظاهراً خواستار سلطه تمام‌عیار و انحصاری بر سراسر ایران و دسترسی به خلیج فارس است ولی هدفهای واقعی‌تر و فوری‌تر آنها متوجه شمال می‌شود با این فکر که این بخش از ایران را به یک شکارگاه اختصاصی و در بسته اقتصادی روسیه تبدیل کنند. شورویها برای پیشبرد اهدافشان مایل‌اند شمال ایران «خودمختار» باشد و در عین حال مایل‌اند یک حکومت «دوست» در تهران مستقر باشد. منظور آنان از حکومت «دوست» این است که

تابع مسکوب باشد. آنها خواستاریک حکومت بیطرف و دوست با همه قدرتها نیستند. نیز برابری فرصتهای اقتصادی را طالب نیستند. آنچه آنها واقعاً طالب اند یک موقعیت ممتاز و ترجیحی سیاسی و اقتصادی است. قصدشان این است که ایران را بصورت یک کشور دست نشانده درآورند و برای نیل به این هدف باید انتظار داشت که از هر شیوه‌ای بجز تصرف کشور به زور استفاده کنند، افکار عمومی امریکا و انگلیس را خشمگین سازند یا به جنگ دامن بزنند.

شورویها مادام که به این هدف نایل نشده اند علاقه مند به ثبات کشور یا سلطه بر جنوب نیستند. هرج و مرج بیش از نظم و قانون به اهدافشان کمک می‌کند. آنها نوعی از حکومت را می‌خواهند که بتواند خریداری، اغفال یا مرعوب شود ولی بمحض اینکه یک کیسلینگ طرفدار شوروی زمام امور را در دست بگیرد، بلافاصله نظم به شمال برخواهد گشت. شورویها حتی کمتر نگران ثبات ایران برای برطرف ساختن بحران بین المللی هستند. آنان فکر رقابت روس و انگلیس را ترویج می‌کنند. شاید در هیچ نقطه دیگری در جهان احساسات فیما بین روس و انگلیس این چنین تلخ نیست و شاید در هیچ جای دیگری تهمت‌های متقابل به این آزادی رد و بدل نمی‌شود.

با چنین برنامه‌ای شورویها مایل اند دست خود را به تنهایی بازی کنند. اولاً به این دلیل که سیاست خود را بر پایه یک ایران «مستقل» و در نتیجه بی دفاع قرار داده‌اند. ثانیاً به علت داشتن مقاصد خاص نیاز به حفظ تماس مستقیم با دولت ایران دارند. ثالثاً به این دلیل که به انگلیسیها و امریکاییها اعتماد ندارند و نمی‌پذیرند که هر یک از این دو دولت منافعی برابر شورویها در این کشور دارند. رابعاً به این دلیل که شیوه‌های شوروی مستلزم پنهان کاری است.

روسها می‌دانند که در ایران یک اقلیت کوچک ولی متشکل با هدف معین و فعالیت مداوم خواهند توانست قدرت را از دست یک اکثریت دچار

تفرقه، پریشان‌فکر، ترسو و فاسد خارج سازد. تکنیک آنها جذب کشور را در مدار خودشان ممکن می‌سازد در حالیکه استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی آن حفظ شده است. روسها تکنیک جذب را در زیر پرده و دور از هرگونه امکان اثبات قانونی نگاه می‌دارند.

اندکی پس از پایان جنگ با ژاپن، دولت ایران تقاضای تخلیه خاک کشورش را از کلیه نیروهای متفقین کرد. گفته می‌شود این مسئله در کنفرانسهای یالتا و پتسدام نیز مطرح شده و سپس در کنفرانس وزیران امور خارجه در لندن و مسکو مورد بحث قرار گرفته است. شورش آذربایجان در نوامبر ۱۹۴۵ آغاز شد و وقتی دولت ایران برای رویارویی با آن نیرو فرستاد مقامات نظامی شوروی مزبور را متوقف و محاصره کردند. علت ظاهری شورش تقاضای انجام نشده اهالی آذربایجان در کسب «خودمختاری» بود. شورشیان که خود را «دموکرات» می‌نامیدند هرچند ادعا می‌کردند قصد دارند در درون ساختار دولت ایران باقی بمانند یک «کنگره ملی» تشکیل دادند. سفارتهای ایران در واشینگتن و لندن علیه دخالتهای شوروی اعتراض کردند. ایالات متحد در این خصوص از مسکو سؤال کرد و جیمز برنز وزیر خارجه آمریکا در ۲۵ نوامبر یادداشتی جهت شورویها و دولت انگلیس فرستاد و تقاضا کرد کلیه نیروهای آنان قبل از اول ژانویه ۱۹۴۶ از ایران خارج شوند. در همین حال وی اعلام داشت که دستوراتی در مورد تخلیه نیروهای امریکائی قبل از تاریخ مزبور صادر کرده است. شورویها با تخلیه قوای خود قبل از ۲ مارس ۱۹۴۶ موافقت نکردند و به دلیل مخالفت روسها انگلیسها اعلام کردند که نیروهایشان تا پایان مهلتی که پیمان اتحاد سه جانبه مقرر داشته است در ایران باقی خواهند ماند.

چنین بنظر می‌رسد که روسها در مذاکرات و مکاتبات خود با ایرانیان اصرار ورزیده‌اند که باید با این قضیه همانند مسئله‌ای که فقط مربوط به ایران و شوروی است برخورد شود. با وجود این حکیمی نخست‌وزیر سالخورده که

برای خوشایند روسها چند تن از مقامات دولتی را عزل و نصب کرده بود، هیچ پیشرفتی در مذاکره با روسها نکرد. ارتش شوروی در آذربایجان بجای اینکه به مداخلاتش خاتمه دهد نیروهای ایرانی را در تبریز در سربازخانه‌هایشان نگاه داشت تا شورشیان آنها را محاصره و مجبور به تسلیم کردند. دولت امریکا پیشنهاد کرد که رأساً کمیسونی برای تحقیق دربارهٔ اوضاع به آذربایجان بفرستد ولی دیپلماتی که از جانلله وزارت خارجه برای پیوستن به کمیسیون اعزام شده بود نتوانست پروانهٔ عبور از شورویها بگیرد و پس از آنکه مدتی در تهران منتظر ماند به واشینگتن برگشت. در این میان شورش گسترش یافت. در دیدار وزیران خارجهٔ سه قدرت بزرگ در مسکو آقای بوین که از جانب آقای برنز حمایت می‌شد پیشنهاد تشکیل یک کمیسیون تحقیق از سه کشور را کرد ولی شورویها این پیشنهاد را نپذیرفتند.

در ژانویه ۱۹۴۶ دولت ایران در لندن شکایت خود را به شورای امنیت سازمان ملل متحد تسلیم کرد اما در همین احوال کابینهٔ حکیمی ساقط شد و احمد قوام که نسبت به روسها نظر دوستانه داشت به نخست‌وزیری رسید. شورای امنیت بموجب منشور طرفین را به «مذاکرات مستقیم» دعوت کرد با این شرط که گزارشی در بارهٔ پیشرفت مذاکرات به شورا تسلیم کنند. بدین سان اگرچه ایران شکایت کرده بود که شورویها حاضر به مذاکره نیستند، کشور اخیر دستش برای رشوه دادن و ارباب همسایهٔ ضعیف و انعطاف‌پذیرش باز بود. آقای قوام در رأس هیشی که تعداد زیادی از اعضای آن ایرانیان طرفدار شوروی بودند در ۱۹ فوریه ۱۹۴۶ وارد مسکو شد و یکبار دیگر پردهٔ اسرار بر سرنوشت ایران ستمدیده کشیده شد. این پرده در ۲ مارس برداشته شد و مقاصد دولت شوروی را آشکار کرد. شورویها اظهار داشتند «مادامی که اوضاع روشن نشده است» نیروهای خود را در آذربایجان، گیلان، مازندران و گرگان نگاه خواهند داشت. آنان فقط به تخلیهٔ یک استان رضایت دادند و آن خراسان بود.

دولتهای انگلیس و امریکا هر یک یادداشتهای اعتراض آمیزی به دولت شوروی ارسال داشتند که ظاهراً به آنها پاسخ داده نشد. در این میان آقای قوام به تهران بازگشت و اعلام داشت هیچ توافقی حاصل نشده و او به تصمیم شورویها در نگهداری قوایشان در ایران اعتراض کرده است. محاصره مجلس بوسیله جمعیت طرفدار شوروی مانع از هرگونه مداخله پارلمان در کارهای حکومت قوام و نقشه های دولت شوروی شد. آقای حسین علاء سفیر ایران در امریکا در ۱۹ مارس ۱۹۴۶ یادداشتی تسلیم شورای امنیت کرد و خودداری دولت شوروی را از تخلیه نیروهایش به اطلاع شورا رساند. پنج روز بعد مسکو تصمیم خود را دایر بر اینکه «اگر اتفاق غیرمنتظره ای رخ ندهد قوای خود را ظرف پنج یا شش هفته از ایران خارج خواهد ساخت» اعلام کرد. وقتی شورای امنیت در نیویورک تشکیل جلسه داد و به بررسی مسئله پرداخت، این اطمینان که اهمیتی فوق العاده داشت از جانب آقای گرومیکو سفیر شوروی تکرار شد و نامبرده ادعا کرد که دولت متبوعش به «تفاهمی» با دولت ایران نایل شده است. آقای علاء در جلسه شورای امنیت حضور یافت و این ادعا را تکذیب کرد (وقتی شورای امنیت تصمیم گرفت سخنان سفیر ایران را بشنود آقای گرومیکو از جلسه خارج شد). بنابراین شورا به دبیرکل دستور داد مراتب را از مسکو و تهران استفسار کند.

وقتی پاسخ دولتین در ۳ آوریل واصل شد هنوز پاره ای اختلافات باقی بود و در باره «تفاهم» ادعائی نکات تاریک وجود داشت. با این همه شورا مصلحت دانست این نظر را اتخاذ کند که دولت شوروی وعده داده که نیروهایش را قبل از ۶ مه ۱۹۴۶ بدون قید و شرط از ایران خارج سازد و مسئله تخلیه قوای بیگانه با سایر مسائل از قبیل خودمختاری آذربایجان و اعطای امتیاز نفت ارتباطی ندارد. بنابراین شورای امنیت در ۴ آوریل قطعنامه ای را که آقای برنز پیشنهاد کرده بود تصویب کرد که بموجب آن رسیدگی به قضیه را تا ۶ مه ۱۹۴۶ به تعویق می افکند ولی شکایت ایران را در دستور کارش

باقی می‌گذاشت و از دو دولت ذینفع می‌خواست که گزارشی در ۶ مه به شورا تسلیم کنند.

در ۵ آوریل، یک روز پس از آنکه شورای امنیت قطعنامهٔ مزبور را تصویب کرد، قوام نخست‌وزیر و سادچیکوف سفیر شوروی در تهران یک اعلامیهٔ مشترک انتشار دادند و اعلام داشتند که در مسائل مورد اختلاف به توافق نایل شده‌اند. این اعلامیه نشان می‌داد، برخلاف آنچه در نیویورک تصور می‌شد تخلیه قوای شوروی بدون قید و شرط نبوده بلکه با مسئله آذربایجان و نفت مربوط بوده است.

بدیهی است که دولتهای ایران و شوروی بعضی از مواد موافقتنامهٔ تراپنهان کردند ولی تا جایی که فاش شده است این معامله ثمرهٔ سیاست خرابکاری و تهدید و ارباب شوروی بوده است.^{۱۲} از نقطه نظر داخلی این کار مترادف با خیانت و بازگشت به قهقرا و از نقطه نظر بین‌المللی زیر پا گذاشتن اصول روشن و آشکار و بازگشت به دکترین مناطق نفوذ و امپریالیسم جهان‌خوار گذشته است.

در مورد آذربایجان نخست‌وزیر وعده داد که «چون مسئلهٔ داخلی ایران است ترتیب مسالمت‌آمیزی برای اجرای اصلاحات بر طبق قوانین موجود و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد.» چند روز بعد آقای قوام چند پیشنهاد صریح به شورشیان آذربایجان داد. از این کار معلوم شد که مسئلهٔ آذربایجان که از جانب دولتین «مسئلهٔ داخلی ایران» اعلام شده بود، در حقیقت موضوع مذاکره بین روسها و آقای قوام بوده و وعدهٔ «ترتیب مسالمت‌آمیز» آقای قوام به شیوه‌ای اجرا خواهد شد که قبلاً مورد توافق دولت شوروی قرار گرفته است. چنین احساس می‌شود

(۱۲) گویا به آقای قوام تفهیم شده بود که اگر به تقاضاهای شوروی تسلیم نشود، شورویها کودکانی ترتیب خواهند داد که دولت مطیع تری را بر سر کار خواهد آورد.

که اگر این ترتیب به علت پاره‌ای موانع عملی نشود، ایران گام بزرگی در از دست دادن زرخیزترین استانهایش برداشته است.

موافقتنامه نفت که با تفصیل بیشتری در ۸ آوریل اعلام شد گویا شامل سراسر شمال به استثنای بخشی از آذربایجان غربی در حاشیه مرز ترکیه است. در این منطقه مورد چشمداشت همگان، دولت ایران قول داده که هیچ امتیازی به یک شرکت خارجی یا به یک شرکت ایرانی که بیگانگان در آن سهم باشند و یا به یک شرکت ایرانی که از سرمایه‌های خارجی استفاده می‌کند، ندهد. موافقتنامه تأسیس شرکتی را پیش‌بینی می‌کند که در بیست و پنج سال نخست دولت شوروی ۵۱ درصد سهام و دولت ایران ۴۹ درصد سهام را خواهند داشت. در بیست و پنج سال دوم هر یک از دو دولت به تساوی ۵۰ درصد سهام را مالک خواهند بود. سود شرکت براساس مقدار سهام هر دولت تقسیم خواهد شد. با توجه به تجربه ایرانیان در طرح مشترک شیلات، در تعهد جدید نفت نیز انتظار می‌رود شریک ضعیف‌تر نفوذ چندانی نداشته باشد و درآمد چندانی نصیبش نشود.

با این همه باید مفاهیم اساسی موافقتنامه نفت را تشریح کنیم. این موافقتنامه مهر تأیید و پیروزی بر روند طولانی سیاست چماق و هویج شورویها می‌زند، روندی که از لحاظ لفظ و معنی با منشور ملل متحد مباینست دارد. موافقتنامه گرایش استبدادی را در ایران تقویت می‌کند و یک بار صنعتی اضافی بر دوش دولت می‌گذارد و ایرانیان را در یک دام اقتصادی دیگر شوروی گرفتار می‌سازد. براساس این موافقتنامه دست کلیه دولتها و شرکتهای خارجی — به استثنای شوروی — از صنعت نفت شمال ایران کوتاه می‌شود و احتمالاً سابقه‌ای برای طرد بیگانگان — به استثنای شورویها — از دیگر تشکیلات اقتصادی منطقه بوجود می‌آورد. بدینسان اصل تساوی فرصتهای اقتصادی زیر پا گذاشته می‌شود و شمال ایران تبدیل به چیزی بیش از منطقه نفوذ می‌گردد: یک شکارگاه اختصاصی اقتصادی برای شورویها.

افزون بر آن علاقه شورویها به امتیاز نفت شمال تنها بخاطر نفت نبود بلکه در درجه اول برای داشتن یک جای پای سیاسی بود که امتیاز در اختیارشان قرار می داد. از این نقطه نظر، اکنون شورویها ابزارهای اضافی از قبیل رخنه، تبلیغات، خرابکاری و فشار را در اختیار دارند.

اکنون یک لحظه به شورای امنیت برمی گردیم. بدیهی است که مذاکرات شورا هیچ تغییری در نقشه ها و شیوه های دولت شوروی نداده و اصولاً پی آمدهای آن را در ایران عوض نکرد. شورای امنیت توجه خود را به این مسئله معطوف داشت که اتحاد شوروی نیروهایش را بعد از دوم مارس در ایران نگاه داشته است. در میان مسائل فوری که در شورا مطرح بود مهمترین مسئله این نبود که آیا نیروهای شوروی باید در ایران باقی بمانند، بلکه این بود که آیا ستون پنجم شوروی باید همچنان به عملیاتش ادامه بدهد؟ این جنبه اخیر مسئله به تفصیل در جلسات ماه ژانویه شورا مطرح و در یادداشتی که آقای علاء در ۱۹ مارس تسلیم کرده بود قید شده بود: «به علاوه دولت اتحاد جماهیر شوروی به مداخله در امور داخلی ایران از طریق مأموران، مقامات و قوای نظامی شوروی ادامه می دهد.» حتی آقای برنز وزیر خارجه آمریکا در نطق ۲۸ فوریه خود اظهار داشت: «اگرچه استاتوکو [حفظ وضع موجود] یک امر مقدس و تغییرناپذیر نیست ولی ما نمی توانیم جویدن و تحلیل رفتن تدریجی استاتوکو را نادیده بگیریم. منشور ملل متحد تجاوز را منع کرده است و ما نمی توانیم اجازه دهیم که تجاوز از طریق تهدید و فشار یا به بهانه هائی از قبیل رخنه سیاسی صورت بگیرد.» با این وصف روسیه همچنان به جویدن خود ادامه داد و آقای برنز حرفش را قورت داد و شورای امنیت ترجیح داد این جنبه قضیه را نادیده بگیرد. همچنین شرایط اساسی که دخالتهای شوروی را ممکن می ساخت نادیده گرفت، به آنها اعتبار بخشید و موقعیت آنها را تضمین کرد.

بیانید یک لحظه تصور کنیم که شورای امنیت اصلی را برقرار ساخته بود

که هرگاه یک ملت کوچک از یکی از قدرتهای بزرگ شکایت دارد می تواند به سازمان ملل متحد مراجعه کند و حرقش را به گوش جهانیان برساند. البته شورویها با میل و رغبت حاضر نمی شدند در صندلی محکومین بنشینند و به آسانی می شود استنباط کرد که آنها تا وقتی مایل به همکاری با سازمان ملل متحد هستند که طبق شرایط خودشان و به نفع اتحاد شوروی باشد. این استنباط از نامه ۷ آوریل ۱۹۴۶ آقای گرومیکو سفیر شوروی به شورای امنیت ناشی می شود که می گوید دولت متبوع وی «اصرار دارد» که مسئله ایران از دستور کار شورای امنیت خارج شود. ۱۳ شورا در برابر این اصرار مقاومت ورزید و حق دولتهای کوچک را در شکایت به سازمان ملل متحد تأکید کرد ولی نتیجه این کار ممکن است این باشد که از این پس دولت شوروی بدون آنکه اهداف و شیوه هایش را تغییر دهد مراقبت کند که مأمورانش در هر جایی که عمل می کنند ترتیب کار را طوری بدهند که دولت قربانی دیگر استمداد نطلبد. البته در ایران نیز دست کم برای مدتی ترتیب کار به همین نحو داده شده بود زیرا آقای علاء در ۵ آوریل دستورالعملی را که دایر بر استرداد شکایت ایران از تهران واصل شده بود در شورای امنیت قرائت کرد.

پس از تخلیه نیروهای شوروی، انتخابات پارلمانی جدید بصورت یک احتمال فوری درآمد و حزب توده بیدرنگ آشوبگرهایش را از سر گرفت و به آنها سرعت بخشید با این امید که در مجلس پانزدهم نمایندگان بیشتری داشته باشد که مجلس را تحت کنترل خود درآورند. گویا روسها قشون خود را از ایالات گرگان، مازندران و گیلان خارج ساخته اند و در ۶ مه که برای تخلیه قطعی تعیین شده است تمام یا بخشی از نیروهایشان را از آذربایجان بیرون برده اند. هنگامی که مجدداً مسئله در شورای امنیت مطرح شد سفیر ایران به شورا اطلاع داد که نمی تواند تأیید کند که تخلیه کامل به پایان رسیده است.

آقای علاء در نامه ۶ مه خود به شورا چنین توضیح داد:

علت این امر [ناتوانی در دادن گزارش] این است که همانطور که قبلاً به شورا خاطر نشان گردید دولت ایران بواسطه دخالت‌هایی که از آن شکایت کرده قادر نبوده است از ۹ نوامبر ۱۹۴۵ به بعد قدرت مؤثری در آذربایجان اعمال کند و از آن وقت تا بحال هیچ فرصتی نداشته که از طریق مأمورین خودش از وضع موجود در آن استان آگاه شود. ۱۲ تبرستان
از جانب دولت شوروی نیز هیچ گزارشی واصل نشد و آقای گرومیکو همچنان از شرکت در جلسات شورای امنیت خودداری کرد. شورا یکبار دیگر ترجیح داد مسئله دخالت‌های شوروی را نادیده بگیرد و قطعنامه‌ای را که آقای استه‌تینیوس نماینده امریکا پیشنهاد کرده بود تصویب کرد که بموجب آن از دولت ایران تقاضا می‌شد تا ۲۰ مه گزارش دیگری درباره تخریب قوای بیگانه تسلیم شورا نماید.

در ۲۰ مه آقای علاء نامه‌ای نه چندان محکم به شورای امنیت نوشت ولی روز بعد تلگرام واصله از تهران را تسلیم کرد که گزارش می‌داد هیتی که اجازه یافته بود از تبریز و سایر شهرهای آذربایجان بازدید کند «هیچ اثری از سربازان شوروی، تجهیزات و وسایل حمل و نقل آنها ندیده است.» در جلسه ۲۲ مه آقای علاء بصراحت حقایق و مفاهیم تلگرام مزبور را فاش کرد ولی به پیشنهاد آقای استه‌تینیوس شورا مسئله را به جلسه دیگری موکول کرد. روز بعد رادیو مسکو اعلام داشت که شورویها تخریب قوایشان از ایران را در ۱۹ مه خاتمه داده‌اند. در اواخر آن ماه قوام نخست وزیر به علاء دستور داد که دیگر در شورای امنیت نطق ایراد نکند.

در این میان حکومت تهران نتوانست با شورشیان آذربایجان به توافق نایل گردد یا علیه آنان به استفاده از زور متوسل شود. بنظر می‌رسید روسها وقتی

بازگشت مجدد آذربایجان به خاک ایران را اجازه خواهند داد که کنترل کامل بر سراسر ایران را در دست داشته باشند.

می توان استنباط کرد که شورویها قصد دارند آنچه را بدست سربازان خود انجام نداده اند بر عهده تجهیزات و افراد آموزش دیده ارتش شوروی آذربایجان و تعداد بی شمار جاسوسانی که در سراسر شمال ایران باقی گذاشته اند بگذارند. بطور کلی نزدیک بودن قدرت نظامی شوروی و تکمیل شدن ریخته سیاسی شوروی راه را برای اجرای مقاصدشان هموار ساخته است.

نمی توان پیش بینی کرد که در آینده نزدیک نیروهای شوروی به بهانه ای وارد خاک ایران خواهند شد ولی می توان حدس زد که شورویها در برابر هرگونه کودتای دست راستی یا هرگونه دخالت شاه و ارتش ایران مقاومت خواهند کرد. گذشته از این مسئله که آیا شورویها نیروهای مسلح خود را بکار خواهند برد و چگونه بکار خواهند برد، اگر طی چند ماه آینده دولت امریکا و سازمان ملل متحد دست به یک اقدام قاطع نزنند تحول اوضاع در ایران قابل تصور خواهد بود. شورویها احتمالاً با همکاری آقای قوام با هر وسیله ممکن خواهند کوشید که کنترل مجلس پانزدهم را در دست بگیرند. بنابراین می توانیم انتظار فشار بیشتر شورویها را توأم با دستکاریهای زیر پرده، فعالیت های ستون پنجم، اغتشاشات بیشتر، درهم ریختگی و خرابی و پیشرفت مداوم به سوی اهداف شورویها را داشته باشیم. اگر نتیجه انتخابات یک پارلمان تحت کنترل شوروی باشد بدون شک بی درنگ موافقتنامه ای را که آقای قوام امضا کرده است تصویب خواهد کرد. می توان انتظار داشت که نمایندگان جدید آقای قوام را در مقام نخست وزیری حفظ خواهند کرد یا یک شخصیت «دوست» دیگر شوروی را بجایش خواهد نشاند. احتمال می رود پارلمان مزبور مجلس مؤسسان را دعوت کند و قانون اساسی را تغییر دهد تا یک دیکتاتوری کمونیستی تسخیرناپذیر ایجاد کند. از سوی دیگر امکان دارد اصولاً انتخابات مجلس صورت نگیرد. اگر به هر دلیلی شورویها احساس

کنند که خطر شکست آنها در انتخابات آینده مجلس در پیش است موجبات یک انقلاب دروغین را فراهم خواهند ساخت.

به عنوان اقدام متقابل می توان احتمال یک کودتای راستگرا، حرکتی از جانب شاه و ارتش برای کنترل انتخابات، تلاش در همین سواز جانب انگلیسیها از طریق استفاده از پول و نفوذ در جنوب و غرب کشور، و کوشش قوام بمنظور ناروژدن به شورویها و مخالفت آنان در کنترل مجلس پانزدهم را پیش بینی کرد. این اقدامات متقابل را نمی توان به عنوان امکان یا راههای مطلوب در رسیدگی به شکایت ایران در نظر گرفت. هرکدام از آنها ممکن است موجبات جنگ داخلی را فراهم کند و شورویها بهانه و دلیل خوبی برای مداخله نظامی بدست آورند.

بدینسان گره ریسمان بدور گردن ایران محکم می شود. وقتی خفقان بطور کامل و نهائی انجام گرفت آنوقت شورویها هر هدفی داشته باشند موقعیت خود را در کنار ترکیه و عراق تقویت کرده و آماده پیشروی به سوی خلیج فارس و سپس چرخش به شرق بسوی هند و به غرب بسوی کانال سوئز خواهند بود. آنگاه خطر برای صلح و امنیت جهان آشکارتر خواهد شد و منافع ملی و بین المللی انگلستان و ایالات متحد را در معرض تهدید قرار خواهد داد. یک پارلمان کمونیستی یا یک دیکتاتور در تهران یقیناً ملی کردن منابع نفت در جنوب و شمال را در نظر خواهد گرفت. بدینسان نفت جنوب شرقی در مرز هندوستان تحت نظارت شوروی قرار خواهد گرفت و یکبار دیگر لغو امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران در حاشیه خلیج فارس بصورت یک احتمال در خواهد آمد. بازتاب این حوادث را در عربستان، عراق و فراسوی آن می توان حدس زد. اگرچه نمی شود با اطمینان اظهار نظر کرد ولی به تدریج که روند جذب ایران در مدار شوروی یا سلطه شوروی بر این کشور پیش می رود، نفوذ شوروی در سراسر خاورمیانه گسترش خواهد یافت و در همین حال حیثیت و اعتبار انگلیس و امریکا رو به زوال خواهد رفت.

فصل یازدهم

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

اصول، سیاستها و اقدامات امریکا

در فصل مقدماتی گفته شد که ایران نه تنها در خلال چند ماه گذشته بلکه طی چهار سال گذشته در معرض یک آزمایش چهارجانبه قرار گرفته است. فصول بعدی نشان داد که ایران و انگلستان و روسیه هرکدام در این آزمایش چگونه عمل کردند. گاهگاهی نیز به نقشی که ایالات متحد امریکا ایفا کرد اشاره نمودیم. این فصل مربوط به طرز عمل دولت امریکا در ایران و بخصوص در مواجهه با هیئت مالی امریکائی است.

حقایق و افکار اولیه

سیاست جدید انترناسیونالیسم که مظهر آن رهبری امریکا در سازمان ملل متحد است این معنی را می دهد که دولت متبوع من سیاستی مبتنی بر برقراری صلح در سراسر جهان بدون مستثنی کردن هیچ منطقه ای را اتخاذ کرده و ما متعهد به اجرای این سیاست شده ایم. با این همه آیا ما تا حد ضرورت با گذشته قطع رابطه کرده ایم؟

اساس سیاست انزواطلبی امریکا در امور سیاسی مبتنی بر نپذیرفتن

مشارکت با سایر دولتها در جلوگیری از جنگ همراه با بی میلی یا ناتوانی در بکار بردن قدرت مان در برطرف ساختن علل ابتدائی جنگ و متوقف ساختن عملیات اولیه تجاوز بود. حتی هنگامیکه علل مزبور آشکار و عملیات علنی شد، ما خودمان را به خواسته اندیشی و موعظه های اخلاقی راضی کردیم. با این حال عدم تحرک ناشی از انزوای ما هیچ گاه کامل نبود. در امریکای لاتین مشارکت با سایر ملل را پذیرفته و به وقوع اجرا گذاشته بودیم و در پاره ای موارد مستقلاً متوسل به اعمال قدرت می شدیم. در خاور دور نیز انزوای ما دگرگونیهی و انحرافات قابل ملاحظه ای از خود نشان داد. سیاست قبل از جنگ ما بیشتر بر اروپا و خاورمیانه بود، یعنی مناطقی که دو جنگ جهانی از آنجا شروع شده بود.

در امور اقتصادی، دولت ایالات متحد پس از جنگ جهانی اول هدفها و اصول گوناگونی را اعلام کرد. ما یک برنامه نیرومند ترویج و توسعه بازرگانی خارجی را ترتیب داده و خواستار تساوی فرصتها و در جستجوی مواد خام بویژه نفت بودیم. در ایران نیز اوضاع این کشور افکاری را در مغز ما بوجود آورد. دولت متبوع ما بدون پذیرفتن هیچ گونه تعهدی دعای خیر خود را بدرقه راه دو هیئت مالی کرد و در سالهای ۲۱-۱۹۲۰ و نیز در سالهای ۴۴-۱۹۴۳ دو شرکت نفت امریکائی در صدد اخذ امتیاز نفت در ایران برآمدند.

منشور ملل متحد اصل «تساوی حق حاکمیت» اعضای سازمان را پذیرفته و محترم شمرده است. این اصل ناسیونالیسم را تأیید و تشویق می کند. سیاستهای اقتصادی امریکا در حال حاضر دست کم در بعضی جهات متوجه ایجاد شرایطی است که گمان می رود موجبات ترویج بازرگانی عمومی، رفاه، ثبات و صلح را فراهم خواهد ساخت. خواسته های امریکا را می توان در دسترسی به مواد خام، تساوی فرصتهای اقتصادی، حذف موانع بازرگانی، و ایجاد رقابت سالم خلاصه کرد. نیز می توان ابتکار امریکا را در پایه ریزی «صندوق بین المللی پول» و «بانک بین المللی ترمیم و توسعه» در این

چهارچوب قرارداد. از سوی دیگر سیاست بازرگانی امریکا بر مبنای این محاسبه قرار گرفته که نه تنها منافع درازمدت بلکه سود فوری عاید ایالات متحد کند. در ساختار سیاست مزبور تا جایی که می‌توانیم خطوط اصلی آن را تشخیص دهیم پاره‌ای اهداف بازرگانی و استراتژیکی مربوط به آن می‌یابیم که نگرانی عمده آنها صرفاً منافع ملی است. بدین سان پیشنهاد می‌کنیم که بازرگانی خارجی کشورمان گسترش یابد، گسترش منابع مواد استراتژیکی در دست ما باشد و فرودگاه‌هایی در اختیار داشته باشیم تا امریکا بتواند نقش مهم و سودبخشی در حمل و نقل بازرگانی عصر هوا و فضا ایفا کند.

دوام و بقای نیروها و سیاستهای ناسیونالیستی که در «منافع حیاتی» ملت‌ها ریشه گرفته و با احساسات قوی آبیاری شده است می‌تواند به آسانی بر انترناسیونالیسم فائق شود و در موارد سخت آن را از هرگونه محتوای خالی سازد. در حالیکه برای امریکا اهمیت دارد که خودش را از قید و بند انزواطلبی رها کند، در عین حال ضروری است که در خصوص گرایش و سیاستهای ناسیونالیستی خود هوشیار و نسبت به آن نظر انتقادی داشته باشد و نگذارد با اهداف و مسئولیتهای انترناسیونالیستی اش تعارض پیدا کند. نیز در اجرای تعهدات بین‌المللی باید آماده برخورد با تظاهرات ناسیونالیستی دیگران که صلح را به خطر می‌افکند باشد.

ما امریکائیان در حالیکه فکر «تساوی حق حاکمیت» کشورها را با پی‌آمدهای ناسیونالیستی آن پذیرفته‌ایم، رهبری یک اصل دیگر را بر عهده گرفته‌ایم که آشتی دادن آن در زمانها و مکانهای مختلف با اصل حاکمیت ملی دشوار است. در اعلامیه‌هایی نظیر منشور اتلانتیک و منشور ملل متحد که اصول عقاید خود را بیان کرده‌ایم یک نظریه قدیمی امریکائی دیده می‌شود و آن حقوق انسانی است که با حقوق ملی فرق دارد. منشور اتلانتیک اهداف خود را «پیشرفت اقتصادی»، «تحصیل شرایط بهتری برای کار و پیشرفت اقتصادی و امنیت اجتماعی» و «اطمینان بر اینکه هر کس در کشورش

می تواند فارغ از ترس و احتیاج زندگی نماید» بیان کرده بود. منشور ملل متحد نیز حقوق انسانی را همانند حقوق ملی منظور نظر داشته و در مقدمه خود می گوید:

ما مردم ملل متحد با تصمیم به محفوظ داشتن نسلهای آینده از بلای جنگ که دو بار در مدت عمر انسانی افراد بشر را دچار مصائب غیرقابل بیان نموده است، با اعلام مجدد ایمان خود به حقوق اساسی بشر و به حیثیت و ارزش شخصیت انسانی و به تساوی حقوق بین مرد و زن و همچنین ملتها اعم از کوچک و بزرگ و به پیشرفت ترقی اجتماعی و برقرار ساختن اوضاع زندگی بهتر با آزادی بیشتر... و با توسل به سازمانهای بین المللی برای پیشرفت ترقی اقتصادی و اجتماعی تمام ملل، عزم نمودیم که برای تحقق این مقاصد تشریک مساعی نمائیم.

منشور ضمن اهداف ملل متحد عملی ساختن همکاری بین المللی را با حل مسائل بین المللی که جنبه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و یا انساندوستی دارند و توسعه و تشویق احترام حقوق انسانی و آزادیهای را که برای عموم اساسی است بدون تمایز بین نژاد و جنس و زبان و مذهب اعلام کرده است. در سرتاسر منشور اشارات مکرر به حقوق انسانی و آزادی شده است.

در مورد مسئله ایران ما با دشواری ناشی از تعارض بین اصل حقوق ملی و حقوق انسانی روبرو می شویم. ایران یک مستعمره یا یک کشور دشمن سابق نیست. ایران یکی از اعضای مؤسس سازمان ملل متحد است. ایران از نظر تئوری و قانونی کشوری است مستقل و دارای حق حاکمیت که بموجب مواد منشور ما تعهد داریم از دخالت در امور داخلی آن خودداری کنیم. در مورد ایرانیان ما با ملتی روبرو هستیم که دولت متبوعش دائماً شرایطی بوجود می آورد که باعث بحران بین المللی و تهدید صلح جهانی می شود. استقلال و

حاکمیت ایران در بهترین شرایط چیزی جز آرزو و وعده و وعید بیش نیست و تا وقتی که این کشور حکومتی نداشته باشد که بتواند اختیارات و مسئولیت‌های حاکمیت را بر عهده بگیرد واقعیت ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. افزون بر آن شرایط حکومت در ایران مانع از هرگونه تلاش در برقراری آزادیهای اولیه و تأمین پیشرفت اقتصادی و رفاه اجتماعی می‌شود. اگر ایران می‌خواهد به ثبات واقعی دست یابد که آن نیز ناشی از آزادیهای سیاسی و افزایش سطح زندگی است دقیقاً باید در امور داخلی آن مداخله به عمل آید.

ایران زمینه بسیار مناسبی برای عملی ساختن گسترده ترواجاتی اصول امریکائی بشمار می‌رفت. در این کشور به علت شرایط داخلی و خارجی، امریکا بصورت یک عامل مهم و اجتناب ناپذیر درآمده بود و سنتهای زنده و اصیل امریکائی پیشرفت کرده بود. در میان ملت ایران بهترین عناصر طبقه باسواد برای دریافت کمک و پشتیبانی به ایالات متحد می‌نگریستند. ایران تنها کشور خاورمیانه بود که مساعی جنگی امریکا مردم را تحت تأثیر قرار داده و تنها کشوری بود که موضوع اعلامیه‌ای شد که رئیس جمهوری امریکا امضا کرد.

هنگامی که پرزیدنت روزولت در اواخر نوامبر ۱۹۴۳ در کنفرانس تهران شرکت کرد درباره مسئله ایران بینش پیدا کرد. او با فکری سازنده به آینده و دوران پس از جنگ می‌نگریست. طی نیم ساعت گفتگویی که با من داشت علاقه شدیدی به حضور مستخدمین امریکائی در ایران نشان داد و همانطور که متذکر شدم این کشور را «درمانگاهی» برای اجرای برنامه‌های پس از جنگ خود نامید. او در نظر داشت همان نوع خدمات امریکائی را در نقاط مشکل دیگر آسیا تأسیس کند. برنامه رئیس جمهوری با توجه به آرمانهای «حقوق بشر» و صلح از طریق پیشرفت آشکارا انترناسیونالیست، سازنده، اقتصادی و اجتماعی بود. اصول هدایت کننده این برنامه هرچه باشد، کارآئی سازمان ملل متحد بستگی به همکاری میان ایالات متحد امریکا، امپراتوری بریتانیا و

اتحاد جماهیر شوروی دارد، هر چند در حال حاضر اقدامات این سه قدرت بزرگ و دشمنی میان آنان صلح جهانی را تهدید می‌کند. ایستادگی ما در برابر روسیه یا همکاری ما با روسیه در مسائل فوری باید در مناطق همجوار روسیه صورت بگیرد. ولی به دلایلی که قبلاً ذکر شد ما نمی‌توانیم این مناطق را چون در جوار روسیه قرار دارند «منطقه نفوذ» یا «حریم امنیت» آن کشور بدانیم. خود روسیه کشوری است بسیار پهن‌آور. ایالات متحد از آغاز جنگ مسئولیت‌های خود را در حفظ صلح در هر نقطه‌ای از جهان در نظر داشته است و ضروری است که این مسئولیتها را در نقاط خطرناک این عهده بگیرد. ایران بدون چون و چرا یکی از نقاط است. و نیز باید فرض شود که اما مصمم به جلوگیری از تجاوز و برطرف ساختن علل اولیه اختلافات هستیم، آنهم نه با صبر و امید یا ریش سفیدی و نفوذ اخلاقی، بلکه وقتی ضرورت پیدا کند با بکار بردن سریع و گسترده قوه قهریه.

تا وقتی که این اصول بمرحله اجرا درنیامده و این سیاستها عملی نشده است شاید بهتر باشد درباره آنها چیزی به زبان نیاوریم. ما در ایران به هنگام عمل ضعف و تزلزل آشکاری از خودمان نشان دادیم که بی‌مناسبت نیست دلایل آن را ذکر کنیم. اصولاً تصمیمهای کلی را رئیس جمهوری و وزیر خارجه می‌گیرند. اجرای این تصمیمها با در نظر گرفتن اوضاع و احوال خاص در سطوح پائین تر صورت می‌گیرد. وقتی مقامات بلند پایه تصمیمی در یک مورد خاص اتخاذ می‌کنند، غالباً بر اساس اطلاعات و توصیه هائی قرار دارد که از ادارات پائین تر وزارت خارجه واصل شده است. فعالیتهای نسبتاً مختصری که این مقامات سطح پائین بطور روزمره انجام می‌دهند ممکن است گاهی به همان اندازه مسائلی که به رئیس جمهور و وزیر خارجه مربوط می‌شود اهمیت داشته باشد و همانطور که اغلب اتفاق می‌افتد به مسائل مهم مورد اختلاف بین المللی و اصولی بستگی داشته باشد. یک اشتباه ناشی از یک سلسله گامهای کوچک که هر کدام مربوط به گام قبلی است و بوسیله آن توجیه^{۱۰}

می شود ممکن است در نهایت یک وضع وخیم یا یک شکست دیپلماتیک بزرگ بوجود آورد.

اجرای سیاست خارجی عمده در دست اعضای دون پایه وزارت خارجه و دیپلماتهای امریکائی مقیم کشورهای بیگانه است. این اشخاص ممکن است در عمل تصمیماتی را که در سطوح بالاتر گرفته شده باطل و بی اثر سازند. گاهی اتفاق می افتد که نظریات مقامات واشینگتن با اقدامات نمایندگان سیاسی امریکا در خارج تناقض دارد.

شکست ما در ایران را می توان به عوامل زیر نسبت داد: تشکیلات ضعیف، سرویسهای اطلاعاتی ناقص یا نامتناسب، عدم هم آهنگی بین وزارتخانه ها در واشینگتن، اختلاف بین مقامات وزارت خارجه که باعث سردرگمی، تأخیر، کوتاهی یا فلج کامل می شود و نیز حسادتهای شخصی و توطئه ها و بلبلیاقتی و تنبلی. با قضاوت از روی مطالعاتی که در ایران به عمل آورده ام بسیاری از توضیحات فوق با اوضاع تطبیق می کرد. وزارت خارجه یقیناً از نداشتن یک سرویس اطلاعاتی متناسب بسیار رنج می برد و از تلخیص، ارزیابی و تحلیل اطلاعاتی که دریافت می کرد عاجز بود.

قانونی که اخیراً به تصویب کنگره امریکا رسیده است وعده بهبود کارهای اطلاعاتی و پرسنلی وزارت خارجه و سفارتخانه ها را می دهد. متأسفانه دو سه تن از مقاماتی که با فعالیتهای امریکا در ایران بستگی حیاتی داشتند مظهر نوعی دیپلوماسی بشمار می رفتند که امروزه منسوخ و بطور کلی محکوم است. این نوع دیپلوماسی بیشتر اجتماعی است تا اجرایی، بیشتر مربوط به روابط شخصی است تا مسائل ملی و بین المللی، و هدف آن حفظ صورت ظاهر است تا نیل به مقاصد درازمدت. تکنیک عمده آن عبارت است از ترضیه خاطر، بازی کردن برای حفظ امنیت، به تعویق انداختن مسائل و گریز از مشکلات فوری. سیاست مزبور در کلی گوئی مبالغه می کند، شیوه پنهانکاری را بکار می برد و وقتی دست به اقدام می زند - اگر بزند - به بیراهه می رود.

بواسطه نداشتن درک از مسائل و نیروی تخیل سازنده بسیار خوشحال می شود اگر بر فرمولهای آشنا و کهنه تکیه کند. طرز تلقی اینگونه دیپلماتی اصولاً منفی است. مأموریتهای مخصوص از قبیل مأموریت ژنرال پاتریک ج. هرلی به عنوان سفیر فوق العاده رئیس جمهوری در خاورمیانه نمی تواند این تقیصه ها را جبران کند.^۱

بعضی شرایط کلی زمان جنگ و پس از آن موجب گردید که فعالیتهای دیپلماتیک ما فلج شود و در عین حال ناسازگاریها و نارسائیها در وزارت خارجه و رهبری ملی افزایش یابد. انتقال از انزوای طلبی به انترناسیونالیسم نمی تواند به سرعت انجام بگیرد. هنوز شواهد بسیار قوی از عقیده انزوای طلبی در کنگره مشاهده می شود. رئیس جمهوری و دیگر رهبران دستگاه اجرایی سرگرم مسائل داخلی و سیاست خارجی بوده اند و شاید تا حدودی ضرورتهای اوضاع داخلی بر سیاست خارجی تأثیر گذاشته باشد. نیز لزوم نتیجه گیری از بعضی جنبه های اقدامات بین المللی ممکن است باعث تعویق یا بی اعتنائی به جنبه های دیگر شده باشد. به عنوان مثال بنظر می رسد لزوم همکاری نظامی با رومیه شوروی در زمان جنگ، سیاست دلجوئی از شورویها را در بسیاری از مسائل حیاتی پس از جنگ توجیه کند. هنگامی که ما برای صلح نقشه می کشیدیم ضرورت فوق العاده داشت که اتحاد شوروی را داخل سازمان ملل متحد کنیم. پس از تصویب منشور احساس کردیم ناچاریم اصول و نتایج را فدا کنیم تا شکل ظاهری همکاری با شوروی را حفظ نماییم. افزون بر آن در درک مقاصد شوروی کندذهنی عجیبی از خودمان نشان دادیم. اولاً خستگی

(۱) برای کسب اطلاعات انتقادی درباره وزارت خارجه آمریکا به مقالات زیر مراجعه کنید:

Joseph M. Jones, "A Modern, Foreign Policy", Fortune, August 1943; "The U. S. State Department", Fortune, September 1943.

از جنگ و میل به صلح رویاروشدن با حقایق را برایمان بی اندازه نامطبووع می ساخت. ثانیاً به این دلیل که تبلیغات شوروی ما را در حال آشفتگی نگاه داشته و خواسته اندیشی ما را تشویق می کرد. آمادگی ما در پایه ریزی سیاست خارجی براساس حرف تا عمل باعث شد که تبلیغات شوروی را باور کنیم و تجاوزهای شوروی را به دیده اغماض بنگریم. خلاصه اینکه دموکراسی امریکا یکبار دیگر ناتوانی خود را در رویاروئیی با استراتژی سیاست زور دیکتاتوری نشان داد.

بخشی از دشواریهای ما در ایران ناشی از این می شود که در زمان جنگ نتوانستیم هم آهنگی کامل و مداومی بین وزارت خارجه و وزارت دفاع برقرار کنیم. بدون شک در واشینگتن عموماً این مطلب را درک کرده بودند که قدرت نظامی در صلح و جنگ ابزار نهائی سیاست بشمار می رود و امنیت یکی از هدفهای ضروری دیپلوماسی است. متفقین ما در حالیکه با ما همعقیده بودند که تلاشهای جنگی اولویت دارد، بمراتب بهتر از ما توانستند این اصل را که دیپلوماسی غیرنظامی باید با قدرت نظامی تقویت شود و تلاشهای جنگی خواه نظامی و خواه غیرنظامی باید بر اهداف سیاسی پس از جنگ پیشی گیرد بموقع اجرا درآورند. با این همه ایالات متحد نتوانست این اصول را در ایران اجرا کند و شکست دیپلوماسی ما وقتی شروع شد که قدرت و حیثیت ما در اوج خود بود. اگر دولت امریکا نقشه ای برای دوران پس از جنگ تنظیم می کرد متوجه می شد که نیاز به موارد زیر دارد: (۱) ادامه کار هیئت مالی امریکا به عنوان کلید و هسته تلاشهای سازندگی بیطرفانه. (۲) منصرف ساختن روسیه از اجرای برنامه هایش در این کشور. برای حصول به هر یک از این دو هدف اگر ارتش امریکا به نحو مؤثری با برنامه های غیرنظامی و پس از جنگ مربوط بود می توانست نقش فوق العاده سودمندی ایفا کند. متأسفانه روابط بین نمایندگی سیاسی امریکا و فرماندهی خلیج فارس بکلی با وحدتی که انگلیسیها و روسها بین مأمورین سیاسی و نظامی خود

ایجاد کرده بودند فرق داشت.

همانطور که در فصل چهارم اشاره کردم وزارت دفاع امریکا در سال ۱۹۴۲ تعدادی از افسران خود را مأمور کرده بود که به عنوان مستشار یا دستیار ارتش و ژاندارمری ایران خدمت کنند. هیئت مالی امریکا نیز از نظر وزارت خارجه بخشی از تلاشهای جنگی امریکا بشمار می رفت. افزون بر آن فرماندهی خلیج فارس که راههای تداوم کشتی را در دست داشت درگیر عملیاتی بود که معمولاً غیرنظامی تلقی می شود.

نیروهای امریکائی در ایران دارای پرسنل فنی گوناگون بوده و تسهیلات و تجهیزاتی بود که می توانست مورد استفاده مستخدمین غیرنظامی امریکائی دولت ایران قرار گیرد و اگر چنین می شد می توانست به تقویت روحیه و کارائی و اعتبار امریکائیان در ایران بیفزاید. فرماندهی خلیج فارس از نظر سرویس اطلاعاتی و حتی زمینه وسیع اقتصادی بمراتب بهتر از سفارت امریکا مجهز بود. بعلاوه ژنرال کانالی و اعضای ستادش چنان روابط کاری با شورویها برقرار کرده بودند که هیچ گروه دیگر امریکائی نمی توانست داشته باشد. بر رویهم این روابط موفقیت آمیز می نمود، هر چند باید در نظر داشت که این امر مربوط به یک سلسله عملیات حاشیه ای بود که در مجموع به منافع روسیه خدمت می کرد.

بنابراین ایالات متحد امریکا در ایران دارای دو نهاد رسمی بود: سفارت و فرماندهی خلیج فارس که هرکدام نمایندگی یکی از وزارتخانه های مهم در واشینگتن را بر عهده داشتند: وزارت خارجه و وزارت دفاع. هریک از این دو نهاد وظایف مشخص خود، یعنی ادامه جنگ را شناخته بود. در مورد یکی از آنها وظایف مزبور دیپلوماتیک بود و در مورد دیگری نظامی. در خصوص دوران پس از جنگ، نمایندگان وزارت خارجه مسئولیت آشکاری بر عهده داشتند ولی در این مورد خاص نمایندگان وزارت دفاع از قابلیت های برجسته ای برخوردار بودند. بنابراین هم آهنگی میان دیپلوماتها و افسران ارتش

ضروری بود.

این هم آهنگی فقط با اقدام واشینگتن میسر می شد. در میان دیپلماتهای امریکائی مقیم تهران هیچ گاه کسی که دارای قوه تخیل و ابتکار برجسته باشد وجود نداشت. ژنرال کانالی شخصاً مهارت دیپلوماتیک داشت ولی گرایش او به مسائل نظامی بود. او وظایف اجرایی را که بر عهده اش واگذار شده بود پذیرفته بود و به نحو احسن اجرا می کرد و نمی شد انتظار داشت که بدون اجازه واشینگتن به کارهای دیگر بپردازد. او در حالیکه نسبت به منتهای ادب و نزاکت را نشان می داد، هیچ گاه تفاهم شخصی در درک این تئوری به خرج نداد که مستخدمین امریکائی دولت ایران هم به سهم خود به تلاشهای جنگی کمک می کنند و ظاهراً هیچ فکری درباره رهبری یا مشارکت امریکا در بازسازی منطقه خلیج فارس به او القا نشده بود. او ایران را از نقطه نظر سیاست امریکا تنها یک راه تدارکاتی می دید. علاوه بر آن ستایش زیادی برای شخصیت و قابلیت روسها داشت و احساسات او در این مورد می توانست عامل ارزشمندی در دیپلوماسی ما باشد. بدیهی است اگر دولت امریکا می خواست با روسیه و ایران براساس یک برنامه درازمدت رفتار کند لازم بود وزارت دفاع دستورات مقتضی و خاص به ژنرال کانالی بدهد.

در واشینگتن، هم آهنگی بین وزارت خارجه و وزارت دفاع بستگی به تصمیم رئیس جمهوری داشت و این تصمیم مستلزم ابتکاری از سوی وزارت خارجه بود. تا جایی که من اطلاع دارم وزارت خارجه دیرتر از موقع و با نتایجی ناچیز کوشید در وزارت دفاع نفوذ کند اما معلوم نیست هیچ گاه آقای کاردل هال یا استه تینیوس برنامه مناسبی درباره هم آهنگی در برابر رئیس جمهور یا وزیر دفاع نهاده باشند. حتی تردید دارم چنین برنامه ای اصولاً تهیه شده باشد زیرا در رشته ای که من کار می کردم وزارت خارجه قابلیت اخذ تصمیم درباره یک خط مشی و مسایل اجرای آن یا اجرای سیاست و برنامه ای را با قدرت و دوام از خود نشان نداد.

وزارت خارجه و هیئت: مرحله نخست

داستان روابط هیئت با وزارت خارجه را می توان به دو بخش تقسیم کرد: مرحله نخست از آغاز تا ژوئیه ۱۹۴۴ و مرحله دوم از این تاریخ تا پایان کار هیئت.

قبلاً درباره مذاکراتی که با مقامات وزارت خارجه پیش از عزیمت به ایران کرده بودم صحبت کرده ام. بعدها معلوم شد کارمندان وزارت خارجه مفهوم تعهد اجرایی را که وعده پشتیبانی از آن می دادند درک نکرده اند یا فاقد قدرت و اراده لازم برای این کار درازمدت هستند. نیز درباره سفارت در تهران گفتگو کردم که به رغم نارسانیهایش از وزارت خارجه اطلاع و اعتقادش بیشتر بود و بواسطه شخصیت و محبوبیت آقا و خانم دریفوس کارآئی زیادی کسب کرده بود. اشاره هائی هم به اعزام اعضای وزارت خارجه برای شرکت در کار هیئت می شد. در طول تابستان و پائیز ۱۹۴۳ من و آقای دریفوس تقریباً هر روز درباره این مسئله جلسه تشکیل می دادیم یا مکاتبه می کردیم و تقاضاهای مکرری به واشینگتن ارسال کردیم. در ۱۰ مه ۱۹۴۳ من به وزارت خارجه در باره سقوط احتمالی کابینه ایران گزارش دادم و در ۲۹ سپتامبر ۱۹۴۳ اعلام کردم که مادامی که ما پشتیبانی و کمک از واشینگتن دریافت نکرده ایم «امید ناچیزی به موفقیت هیئت مالی امریکا یا حفظ آبرو و حیثیت امریکائیان در ایران دارم». وزارت خارجه به رغم بی تحرکی و شاید به همین علت از ۱۹۴۴ شروع به مداخله در کارهای داخلی هیئت کرد و از تغییر و تبدیل سریع اعضای هیئت^۱ و گزارشهائی که درباره نارضایتی و بی علاقهگی

(۲) تغییر و تبدیل اعضای سفارت امریکا نیز به همان سرعت هیئت مالی بود. در عرض دو

همکارانم دریافت کرده بود زبان به شکایت گشود. ^۳ بدون شک در این هنگام مقامات وزارت خارجه مایل بودند به ما کمک کنند و سرانجام پس از تأخیر فراوان کمک قابل ملاحظه‌ای در استخدام اعضای جدید و بهبود روحیه اعضای قدیمی هیئت به عمل آوردند.

تا اواسط تابستان ۱۹۴۴ سفارت امریکا هیئت را به رسمیت می‌شناخت و به آن احترام می‌گذاشت، اندرزهای دوستانه می‌داد و هرگونه کمکی در توان داشت می‌کرد و ایرانیان را وادار می‌ساخت از ما پشتیبانی کنند. در اکتبر ۱۹۴۳ هنگامی که مجلس در تصویب لوایح مالیات بر درآمد و استخدام ۶۰ نفر امریکائی نعلل کرد و هیئت دچار بحران شد^۴ آقای دریفوس در جلسه‌ای که خود منم حضور داشتم به نخست‌وزیر اظهار داشت که دولت امریکا مایل نیست که هیئت مالی صرفاً به عنوان یک «حائل سیاسی» خدمت کند و ترجیح می‌دهد در صورتیکه امریکائیان نتوانند وظایفشان را انجام دهند، همگی آنها خودشان را کنار بکشند. آقای دریفوس گفت: «این اشخاص برای کمک به شما آمده‌اند و شما باید وسایل کار را در اختیارشان بگذارید.» این پشتیبانی توأم با همبستگی میان اعضای هیئت مؤثر واقع شد. با این همه در وقت عمل، هنگامی که برای عقب‌گرد خیلی دیر شده بود، وزارت خارجه که دقیقاً از مشکلات ما آگاه بود «شگفتی» خود را از اقدام

→

سال وزارت خارجه کلیه سفرا و وزرای مختار در خاورمیانه، کلیه اعضای سفارت در قاهره و بیشتر کارمندان سفارت امریکا در تهران را تغییر داد.

۳) وقتی سرانجام وزارت خارجه «اصرار ورزید» که من گامهائی در راه بهبود امور اداری و پرسنلی هیئت بردارم، پاسخ دادم که از ابتدا چنین گامهائی برداشته‌ام و در نامه مورخ ۴ مارس ۱۹۴۴ از وزارت خارجه تقاضا کردم بگویند چه گامهائی علاوه بر آنچه قبلاً برداشته شده باید بردارم. به این نامه هیچ پاسخی داده نشد.

۴) به فصل هفتم مراجعه کنید.

من ابراز کرد و از من خواست که استعفایم را پس بگیرم. اما وقتی بحران به پایان رسید وزارت خارجه خشنودی خود را ابراز داشت و قول داد کمکی را که در ارسال آن تأخیر شده بود اکنون تسریع کند ولی وقتی آقای کاردل هال وزیر خارجه در سر راهش به مسکوبه تهران آمد، مرا بحضور نپذیرفت و هیچ علاقه‌ای به هیئت نشان نداد. این طرز برخورد با اشیاقی که آقای ایدن در همان هنگام و پرزیدنت روزولت چند هفته بعد نشان داد بشدت مغایرت داشت.

در ملاقات با پرزیدنت روزولت وقتی رئیس جمهوری از من خواست که توضیحاتی درباره کارمان به او بدهم از فرصت استفاده کردم که گرفتاریهای ایران را مطرح و پیشنهاد کنم که انجام وظایف ما نیاز به قلمرو قدرت وسیعتر، مدت مطمئن تر - دست کم بیست سال - و پشتیبانی کامل دولت امریکا دارد. در اول دسامبر ۱۹۴۳ نیز یک تذکاریه مختصر جهت پرزیدنت ارسال کردم و در ۱۱ ژانویه ۱۹۴۴ نامه‌ای به آقای هری هاپکینز مشاور رئیس جمهوری که ترتیب ملاقات مرا با پرزیدنت داده و در ملاقاتمان حضور داشت فرستادم. در هر یک از این نامه‌ها رئوس طرح خود را برای تلاش فسرانگیر، مؤثر و درازمدت ارائه دادم. ۵. سعی دادم هیچ گاه نظریات

(۵) در نامه ۱۱ ژانویه ۱۹۴۴ این جملات را گنجاندیم: «تاریخچه اغلب تعهداتی از این قبیل در ایران نشان می‌دهد که قبل از حصول به هرگونه نتیجه پایدار دوره آنها به پایان می‌رسد و با عزیمت مدیران امریکائی کشور دوباره دستخوش بی‌نظمی می‌شود یا همانطور که در مأموریت قبلی من اتفاق افتاد به دیکتاتوری برمی‌گردد. شما باید مطمئن باشید که با وجود فرصت اندکی که به من داده شده است ما به زحمت می‌توانیم کارها را به نحو مطلوب شروع کنیم و به عقیده من انلااف وقت و نیز بی‌انصافی به ملت ایران است - که امید زیادی به ما بسته است - که قبل از حصول نتایج اساسی و پایدار ایران را ترک گوئیم. به نظر من حداقل مدت لازم بیست سال است.

اگر دولت ایالات متحد واقعاً مایل به انجام این کار است باید گامهایی در راه تضمین

رئیس جمهوری به وزارت خارجه ابلاغ شد یا نه، با اینکه رونوشتی از این برنامه‌ها را به سفارت امریکا در تهران تسلیم کرده بودم.

کاخ سفید بدون شک نامه اصلی را به وزیر خارجه ارجاع کرد. اما پاسخی به هیچ یک از این نامه‌ها یا تفسیری در باره آنها به من نرسید.^۶ هنگامی که واشینگتن را در ژانویه ۱۹۴۳ ترک می‌کردم کارمندان وزارت خارجه پیش‌بینی گسترش آنچه را «برنامه مستشاری» می‌نامیدند می‌کردند. وقتی به ایران رسیدم دلایل بارزی مبنی بر نیاز به رهنمود امریکائیان در کلیه ادارات دولتی به استثنای وزارت امور خارجه یافتیم. اوضاع و احوال این نظرم را تأکید کرد که «برنامه مستشاری» بکلی بیهوده خواهد بود و لذا اندک‌کنی پس از ورودم به اداره امور شرق وزارت خارجه امریکا پیشنهاد کردم که منبعد هیچ مأمور بلندپایه امریکائی را بدون اختیارات به ایران نفرستد. وزارت خارجه این پیشنهاد را به مدت یکسال نپذیرفت.

وزیران ایرانی در ۱۹۴۳ برنامه‌هائی در مورد استخدام تعداد زیادی کارشناس امریکائی در امور کشاورزی، آبیاری، احداث جنگل و ماهیگیری داشتند. شهرداری تهران بشدت نیاز به خدمات فردی داشت که بتواند وظایف یک شهردار امریکائی را انجام بدهد. در یک مورد توانستم موافقت نخست‌وزیر وقت را با استخدام سه کارشناس شهرداری جلب کنم. وزارت

ادامه کار هیئت در این دوره حداقل بردارد. به عقیده من این گامها باید بدون تأخیر برداشته شود. در وهله نخست نظر ملت و دولت ایران نسبت به ما بسیار خوب و دوستانه است ولی اگر در کارهایمان تعلل ورزیم ممکن است این نظر به تدریج تغییر کند و ایرانیان تبدیل به دشمنان ما گردند. در وهله دوم مشکل بنظر می‌رسد که هیچ گاه شرایط مساعدتر از حال حاضر برای توافق با انگلیسیها و شورویها بشود.»

۶) نامه هری هاپکینز که بمحض بازگشت به واشینگتن در مایو کلینیک بستری شده بود بوسیله منشی اش اعلام وصول شد.

فرهنگ، وزارت دادگستری، کارخانه‌ها، معادن، جاده‌ها و راه‌آهن همگی احتیاج به کمک امریکائیان داشتند. در پاره‌ای از این رشته‌ها مقامات مسئول ایرانی به ابتکار خود ابراز تمایل به همکاری امریکائیان کرده بودند. پیشرفت گسترده و جالبی از همکاری بین‌المللی طبق روحیهٔ پرزیدنت روزولت در مورد تشکیل «هیئت امنا» داشت صورت عمل بخود می‌گرفت.

وزارت خارجه در حالیکه گفتگوانه «برنامه» منی‌کرد، در واقع هیچ برنامه‌ای نداشت. افرادی را بدون برنامه و طبق هیچ‌یک از اصول شناخته شده سازمانی به ایران فرستاده بود. من معتقد بودم تا تور گرم باید نان را چسباند و مادامی که اوضاع مساعد است اساس یک تلاش بزرگتر پس از جنگ را پی‌ریزی کرد. بر این اساس با آقای دریفوس و آقای سهیلی نخست‌وزیر مشورت کردم و با موافقت آنان لایحه‌ای تنظیم کردم که اگر تصویب می‌شد استخدام امریکائیان را در وزارتخانه‌های کشاورزی، فرهنگ، پست و تلگراف، راه (برای جاده‌ها، بنادر و راه‌آهن) و شهرداری اجازه می‌داد. اینها علاوه بر امریکائینی بودند که قبلاً استخدام شده بودند. در ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۴۴ نامه‌ای به سفارت نوشتم و اوضاع را تشریح کردم و رونوشتی از لایحه را پیوست آن ساختم. ۷ در این نامه افزودم: «سپاسگزار خواهم شد اگر نظر سفارت و وزارت خارجه را در این خصوص به من ابلاغ نمایند». هیچ پاسخی به این نامه و هیچ تفسیری دربارهٔ پیشنهادم نرسید و تا جایی که اطلاع دارم وزارت خارجه هیچ اقدامی در کمک فنی گسترده‌تر و طبق برنامه به ایران نکرد، هر چند همچنان به صحبت دربارهٔ «برنامهٔ مستشاری» ادامه می‌داد.

اندکی پس از کنفرانس تهران پرزیدنت روزولت دریفوس را به سبب درگیری که میان او و ژنرال کانالی روی داده و در واشینگتن موجب تیرگی

(۷) در این تاریخ آقای دریفوس ایران را ترک گفته بود.

روابط وزارت خارجه و وزارت دفاع شده بود از کار برکنار کرد. ایرانیان ظاهراً عزل دریفوس را غیرقابل توجیه یافتند یا آن را همچون سیلی به صورت خودشان تعبیر کردند. با توجه به اینکه پرزیدنت روزولت در دیدار با شاه قصور ورزیده و این کار بنظر ایرانیان بی نزاکتی عمدی جلوه کرده بود، آنها حق داشتند از خودشان پرسند که آیا دولت امریکا به رغم اعلامیه تهران حاضر است با آنها دوست باشد و کمک کند؟ وقتی وزارت خارجه پیست سفارت در تهران را که اخیراً به درجه سفارت کبری ارتقاء یافته بود، به مدت هشت ماه خالی گذاشت اوضاع بدتر شد. در خلال این دوره بحرانی دبیر اول سفارت به عنوان کاردار خدمت می کرد.

ریچارد فورد که متصدی امور سفارت شده بود تصادفاً نسبت به هیئت نظر مساعد داشت و دارای شهامت و قاطعیت بود. سفارت بجز در مورد کارشکنی روسها همچنان از هیئت پشتیبانی مؤثر به عمل می آورد و وزارت خارجه همین نیت را نشان می داد. در مه ۱۹۴۴ وزارت خارجه یادداشت اعتراض آمیزی در مورد تبلیغات ضدهیئت در روزنامه های ایرانی به دولت ایران تسلیم کرد. روزنامه ها و نمایندگان مخالف مجلس انزجار خود را از پشتیبانی دولت امریکا از هیئت نشان دادند و شکایت کردند که دولت ایالات متحد برخلاف اصول منشور اتلانتیک و اعلامیه تهران در کاری که مربوط به سیاست داخلی دستگاه اداری یک دولت مستقل است دخالت می کند. افزون بر آن اظهار داشتند که دولت امریکا در خصوص اوضاع ایران دچار سوءتفاهم شده است زیرا هیئت فقط به علت قصور در انجام وظیفه مورد حمله قرار گرفته است!

در همین هنگام مقامات وزارت خارجه تذکرات عاقلانه ای به کاردار ایران در واشینگتن دادند از جمله اینکه وزارت خارجه اصرار می ورزد که دولت ایران به هر امریکائی که در استخدام دارد پشتیبانی، دلگرمی و فرصت بدهد. این کار وزارت خارجه هنگامی که در ژوئن ۱۹۴۴ با دومین بحران

روبرو شدیم مفید بود.^۸ ولی عامل قطعی همبستگی اعضای هیئت و پشتیبانی آقای فوردر کاردار همراه با اقدام سریع رئیس اداره اقتصاد خارجی در تهران بود.

در کنفرانس تهران وزارت خارجه حضور مستقیم بسیار ناچیزی داشت ولی پس از آن تلاشهایی به عمل آورد تا همکاری وزارت دفاع را جلب کند. در اواخر ۱۹۴۳ فرماندهی خلیج فارس اجازه استفاده از پاره‌ای تسهیلات نظامی را به ما داد. اما در اوایل ۱۹۴۴ مهمترین امتیازها از دست دادیم و آن خدمات پزشکی و بستری شدن در بیمارستان نظامی بود. تقریباً در همین اوان به ژنرال کانالی دستور رسید که سیاست دولت ایالات متحد بر این اساس قرار گرفته که به ایرانیان کمک کنند تا آنها بتوانند به خودشان کمک کنند و به وی اجازه داده شد تجهیزات و خدمات نظامی را که دیگر مورد نیاز مقاصد جنگی نیست در اختیار دولت ایران بگذارد. بدنبال آن ژنرال ضیافت‌های ماهانه‌ای ترتیب داد که در آنها خود ژنرال و یکی دو تن از اعضای ستادش، کاردار امریکا و رؤسای گروههایی که از جانب دولت ایران استخدام شده بودند شرکت داشتند. در این جلسات ما درباره نیازمندیهای خود و سایر مسائل مورد علاقه خودمان و ارتش بحث می‌کردیم. فرماندهی خلیج فارس در اجرای دستورات واصله به حمل غلات کمک کرد و چند تن از افراد خود را در اداره کل باربری راه به کار گماشت.

وزارت خارجه و هیئت: مرحله دوم

در حدود اواسط ماه ژوئن شایعه‌ای در تهران پیچید که دولت امریکا هیچ

(۸) به فصل هفتم مراجعه فرمائید.

نگرانی در باره شخصی که ریاست هیئت مالی را بر عهده دارد نداشته و تنها در باره خود هیئت نگران است. بطور کلی این همان سیاستی می‌توانست باشد که وزارت خارجه امریکا در پیش گرفته بود. اما هنگامی که در تهران علنی شد تأثیر نامطلوبی در افکار عمومی گذاشت و موجب گردید حملات به هیئت از طریق حمله به رئیس آن افزایش یابد.^۹ در خلال دومین بحران اگرچه ما همبستگی خود را حفظ کردیم ولی وزارت خارجه که مثل همیشه از جریانات عقب بود پیامی به اعضای هیئت فرستاد و اظهار داشت که استعفای دسته جمعی آنان به نفع ایالات متحد نیست و هر یک از اعضای هیئت باید بشخصه تصمیم بگیرد که آیا مایل است در خدمت دولت ایران بماند یا خیر. وزارت خارجه وعده داد که به هر وسیله ممکن از اعضای هیئت

(۹) به دلیل این تأثیر نامطلوب و پی آمدهای احتمالی آن نامه‌ای در ۱۹ ژوئن ۱۹۴۴ به سفارت نوشتیم که متضمن عبارات زیر بود: «چنانچه ذره‌ای حقیقت در این شایعه وجود داشته یا بکلی دروغ باشد، اگر فوراً تکذیب نشود ممکن است به عنوان بیان و ابزار سیاست امریکا صدمه زیادی به هیئت بزند. هیئت باید یک رئیس داشته باشد و اگر قرار است این رئیس مفید واقع شود باید تا وقتی ایرانیان قادر به اداره حکومت خودشان نشده‌اند از اختیارات اداری برخوردار باشد. اکنون هیئت مالی از طریق رئیس خود چنین اختیاراتی دارد و ناگزیر کلیه عناصری که از نظر اصولی و عملی با آن مخالف‌اند به رئیس آن و اختیاراتش حمله می‌کنند. طبیعی است اگر این عناصر باور کنند که وزارت خارجه علاقه‌ای به شخصی که در رأس هیئت قرار دارد نداشته یا اصراری در اینکه این شخص اختیاراتش را حفظ کند ندارد، حملات به او دو برابر خواهد شد. اگر سرانجام او ناچار شود به دلیل این حملات و عدم پشتیبانی دولت امریکا از شغلش استعفا دهد عناصر مزبور به مؤثر بودن تکنیک خود پی می‌برند و آن را علیه هر فردی که به جانشینی رئیس فعلی هیئت منصوب شود بکار خواهند برد. وظیفه چنین شخصی بمراتب دشوارتر از این جانب خواهد بود و من نمی‌دانم در چنین اوضاع و احوالی هیئت چگونه خواهد توانست سودمندی، حیثیت و احترام و عزت نفس خود را حفظ کند.»

به عنوان «شهروندان امریکا» حمایت خواهد کرد.^{۱۰}

واقعیتی که در تابستان ۱۹۴۴ اهمیت فوق العاده داشت این بود که اختیارات و وحدت هیئت صرفاً در وجود رئیس آن قرار دارد. اگر وزارت خارجه می خواست هیئت بهمان صورتی که در ابتدا تشکیل شده بود باقی بماند ولی با رئیس آن مخالف بود می بایست اقداماتی در تعویض وی به عمل آورد. اگر با یک هیئت اجرایی مخالف بود و می خواست بجای آن یک هیئت مستشاری باشد، می بایست طبق این نظر اقدام کند. اگر هیچ هیئتی را نمی خواست می بایست یکسره و در یک زمان به کار ما خاتمه دهد، آنهم به نحوی صریح و آشکار که بتواند آبرو و وجهه امریکا را حفظ کند. ظاهراً مقامات واشینگتن هیچ یک از این سه تصمیم را نگرفتند و اگر هم گرفتند بدترین طریق ممکن را در اجرای آن بکار بردند.

سوالی که در برابر وزارت خارجه مطرح شد مشخص نبود. اگر صرفاً این بود که یک شخص معین یا دیگری باید ریاست هیئت را بر عهده داشته باشد در نظر افکار عمومی چندان اهمیت نداشت. در ژانویه و ژوئن ۱۹۴۴ وزارت خارجه اعلام کرده بود که مخالفتی با شخص من ندارد.^{۱۱}

۱۰) این یک وعده بی جا بود زیرا همه ما از ابتدا شهروند امریکا بودیم.

۱۱) در ۶ ژانویه ۱۹۴۴ کاردل هال وزیر خارجه تلگرافی به این شرح به من زد: «رهبری توانا، شخصیت ممتاز و شهامت و سماجی را که در حین انجام وظیفه در ایران در برابر مشکلات بیشمار از خود نشان داده اید تصدیق می کنیم. شما می توانید به کار عظیم خود ادامه بدهید و اطمینان داشته باشید که وزارت خارجه از تلاشهای شما قدردانی می کند و به شما اعتماد کامل دارد.»

در بحران دوم هنگامی که من مجدداً استعفای مشروط خود را تسلیم کردم، وزارت خارجه در ۲۴ ژوئن ۱۹۴۴ تلگراف کرد: «از تصمیم استعفای من صمیمانه متأسف است و عزیمت من از کشوری که چنین خدمات ارزنده ای به آن کرده ام تنها با عمیق ترین تأسفا می تواند تلقی شود.»

ضمناً وزارت خارجه از این واقعیت کاملاً آگاه بود که من هیچ تمایل شخصی به ماندن در ایران و چسبیدن به شغلم ندارم. در پائیز ۱۹۴۳ چند بار به آقای دریفوس تذکر داده بودم که اسهال آمیسی که به آن دچار شده‌ام ممکن است مرا وادار به ترک شغلم بنماید. در ۱۵ اکتبر ۱۹۴۳ به سفارت نامه‌ای نوشتم و تقاضا کردم فوراً در پیدا کردن شخصی که به عنوان معاون و جانشین احتمالی من خدمت کند اقدام نماید. در نخستین دیداری که از سفیر جدیدمان آقای لیلاند موریس که در ۲۵ اوت ۱۹۴۴ وارد تهران شد تصادم نامه‌ای به وی تسلیم کردم که در آن تمایل خود را به ترک ایران در اول فوریه ۱۹۴۵ اعلام داشته و این نکته را متذکر شده بودم:^{۱۲}

شاید ضروری باشد به وزارت خارجه خاطر نشان شود که پس از عزیمت من هیئت کلیهٔ اختیارات و همبستگی خود را از دست خواهد داد مگر اینکه ترتیبات دیگری داده شود. اعضای هیئت صرفاً تبدیل به تعدادی مستشار و کارشناس فنی خواهند شد که اگر به آنها اجازه داده شود زیر نظر ایرانیان به کار خواهند پرداخت.^{۱۳}

۱۲) جملات زیر از این نامه نقل می‌شود: «تمایل شخصی من این است که ایران را در اول فوریه ۱۹۴۵ ترک نمایم... شخصاً احساس می‌کنم که ماندن بیشتر من در شغل فعلی با توجه به حملات متوالی، کارشکنیها و عدم پشتیبانی، قدری زیاده‌طلبی است. تصور می‌کنم این اخطار برای هر منظوری که وزارت خارجه در سر دارد کافی باشد.

اگر وزارت خارجه می‌خواهد گام‌هایی در ایجاد یک هیئت مؤثر بردارد، یا اینکه واقعهٔ غیرمترقبه‌ای در هفته‌های آینده روی دهد که به تغییر اساسی اوضاع بینجامد، ممکن است تمایلات شخصی خود را تغییر بدهم. ولی مادام که وضع به این متوال است، صحیح و عاقلانه نیست که در انتظار غیرممکن و غیرمنتظر بمانیم.»

۱۳) در این نامه اوضاع ایران را به تفصیل ارزیابی کردم و نظری را که چند ماه پیش به پرزیدنت روزولت و هری هاپکینز ابراز داشته بودم تکرار کردم: «هیئت مالی نمی‌تواند به عنوان مظهر آرمانهای امریکائی باقی بماند و وظایفی که بر عهده‌اش واگذار شده انجام

به این نامه از طرف وزارت خارجه امریکا هیچ پاسخی داده نشد. ولی سفیر جدید با خودش نامه ای از وزارت خارجه آورده بود که تقاضا می کردند برای پاره ای مذاکرات به واشینگتن بروم. فردای آن روز (۲۸ اوت ۱۹۴۴) در نامه ای توضیح دادم که چرا عاقلانه نیست که در این هنگام ایران را ترک نمایم و از وزارت خارجه خواستم در هر مورد خاصی که اطلاعات می خواهند به من بگویند. به این نامه نیز پاسخ داده نشد و حتی اعلام وصول نگردید.^{۱۴} تا جایی که اطلاع دارم وزارت خارجه هیچ گاه مسئله پیروزی یا شکست هیئت را مطرح نکرده و نیز هیچ اختلافی بر سر درست بودن برنامه هیئت در آن وزارت بروز نکرد. در ژوئیه ۱۹۴۴ جورج آلن رئیس اداره امور خاورمیانه در نشریه وزارت خارجه نوشت که هیئتهای گوناگون مستشاری امریکائی در ایران^{۱۵} «ابزارهای مهم اجرای سیاست امریکا در کمک به این کشور بشمار می روند که هم به مقاصد جنگی و هم به مقاصد بعد از جنگ خدمت

دهد مگر اینکه اختیارات وسیعتر و مشخص تری داشته باشد و قلمرو قدرت وسیع تر و دوره تصدی بیشتر به آن داده شود. اگرچه ممکن است به دلیل جریحه دارنشدن احساسات ایرانیان، وضعیت فعلی هیئت تا حدودی استتار شده باشد ولی در واقع هیئت باید در امور مالی، اقتصادی و اجتماعی بر کشور حکومت کند.»

(۱۴) بلافاصله تقاضای وزارت خارجه در تهران منتشر و شایع شد که وزارت خارجه امریکا به بهانه ای مرا به واشینگتن احضار کرده با این قصد که دیگر اجازه مراجعت به ایران به من ندهد. یکی از روزنامه های طرفدار شوروی نوشت: «سرانجام راهی برای مسئله مشکل هیئت امریکائی یافت شد و حسن نیت و تفاهمی که سفیر جدید از خود نشان داد در حل این معضل بسیار مؤثر بود. دکتر میلیپو تقاضای مرخصی چندماهه کرده است و تحت این عنوان ایران را برای همیشه ترک خواهد کرد.» (روزنامه فرمان، ۴ سپتامبر ۱۹۴۴). سفارت این مطالب را تکذیب کرد.

(۱۵) اصطلاح «هیئتهای مستشاری» که در مقاله بکار رفته بود، شامل هیئت مالی نیز می شد.

می‌کنند. آنها یک دستگاه اداری منظم و محکم ایجاد می‌کنند که به نظم و ثبات منطقه کمک خواهد کرد.»^{۱۶}

وزارت خارجه کمابیش اعتقاد داشت که «برنامه مستشاری» می‌تواند به تلاشهای جنگی متفقین کمک کند. این کار بطور موقت یکی از جنبه‌های خدمت ما بود ولی ما در اصل برای انجام کاری آمده بودیم که برنامه درازمدت مخصوص زمان صلح محسوب می‌شد. کمک ما در تلاشهای جنگی نسبت به وظیفه‌ای که دولت ایران بر عهده ما گذاشته بوده عمدتاً جنبه تصادفی داشت و خدمت ما به متفقین یک محصول فرعی آن چیزی بود که در ایران انجام می‌دادیم. افزون بر آن پس از پایان جنگ و انحلال نهائی هیئت مالی، وزارت خارجه اقداماتی برای حفظ و گسترش فعالیت امریکائیان در ارتش و ژاندارمری ایران به عمل آورد و طبق گزارشها یک هیئت کشاورزی با همکاری وزارت کشاورزی امریکا به خاورمیانه فرستاد. این موضوع باید درک شود که در هر برنامه جامع کمک امریکا منطقیاً یک هیئت قوی اقتصادی در مرتبه اول قرارداد و مواضع کلیدی را در دست می‌گیرد. نظارتی که ما بر درآمدها و هزینه‌ها داشتیم نه تنها به عنوان یک نفوذ تثبیت کننده خدمت کرد بلکه برای کارآئی امریکائیان در رشته‌های دیگر نیز ضروری بود. مفهوم «پشتیبانی» از هیئت فقط گفتن مطالب سودمند در مواقع مناسب از جانب مأموران ذیربط امریکائی به مقامات ایرانی بود. ما هیچ گاه انتظار هیچ گونه نمایندگی رسمی را از جانب خود نداشتیم و بخوبی می‌دانستیم که از نقطه نظر تکنیکی هیچ رابطه رسمی با دولت ایالات متحد نداریم. همچنین می‌دانستیم که وضعیت قانونی ما در ایران در یک قرارداد رسمی امضا و مهر نشده است. با وجود این اگر وزارت خارجه به تعقیب جنبه قانونی مسئله توجه

16) George V. Allen, "American Advisers in Persia", Department of State Bulletin, July 23, 1944, pp. 92-93.

کرده بود این امر می توانست یک زمینه نسبتاً محکم پیدا کند که براساس آن ما بتوانیم درخواست حمایت دیپلماتیک و پشتیبانی معنوی بنمائیم. ما شهروند امریکا بودیم، کشوری که دولت ایران با آن مناسبات قراردادی داشت. با اطلاع، تصویب و کمک وزارت خارجه امریکا و وعده پشتیبانی وارد این مناسبات شده بودیم و همانطور که اشاره کردم آن وزارت پنهان نکرد که ما ابزار سیاست امریکا هستیم و نظریات آن دولت را اجرا می کنیم. وقتی پرزیدنت روزولت اعلامیه تهران را امضا کرد، وعده ادامه کمک امریکا به ایران را داد، او نیز احتمالاً بخوبی دریافته بود که هیئت مالی که ظاهراً علاقه شدیدی به آن پیدا کرده بود به عنوان مجرای وصول این کمک و استفاده به نحو احسن از آن خدمت خواهد کرد. دست آخر چنین می نماید که تقاضای پشتیبانی ما دست کم مساوی درخواست یکی از متقاضیان امتیاز نفت بوده باشد.

ولی گذشته از حق معنوی و قانونی، خود دولت ایران علت و فرصت پشتیبانی از هیئت را در اختیار دولت امریکا نهاده بود. ایران نوع و مقدار خاصی از دوستی امریکا را خواسته و با استقرار هیئت در ایران نشانه حسن نیت خود را و اطمینان به اینکه از این دوستی سوءاستفاده نخواهد کرد نشان داده بود. بر این اساس تنها کاری که دولت امریکا داشت این بود که سیاست آقایان دریغوس و فوردر را ادامه دهد. دولت ایران در عمل از دیپلماتهای امریکائی انتظار نظر مشورتی و اظهار عقیده داشت و آنان را همانند دیپلماتهای انگلیسی و شوروی تشویق به این کار می کرد. وقتی آقای بیات نخست وزیر لایحه قانونی لغو اختیارات اقتصادی من را به مجلس تقدیم کرد - گامی که سقوط هیئت را ناگزیر می ساخت - قبلاً با سفیر امریکا مشورت کرده بود.

هر کس که با وضع ایران آشنا بود کوچکترین شکی نداشت که چند کلمه بموقع و صریح از جانب دولت امریکا کافی بود که هیئت دست نخورده

با تمام اختیارات مالی و اقتصادی اش باقی بماند و این فرصت را داشته باشد که برنامه هایش را ادامه دهد و تبدیل به هسته مرکزی و کانون تلاشهای گسترده ایالات متحد گردد. در نظر کسانی که می توانستند مخالفت‌هایی را که با ما می شد تجزیه و تحلیل کنند، این امریک الگوی قابل پیش بینی بود که به روال عادی مطرح می شد و لزوم تداوم و ضرورت کار هیئت را نشان می داد. حتی در واشینگتن می بایست بخاطر داشته باشیم که در دوران مأموریت قبلی من در ایران همین پدیده ظاهر شده بود و اگر حمایت رضاشاه نبود با شدت هرچه تمامتر رشد و ادامه یافته بود. در دومین مأموریت پشتیبانی و حمایت مورد تقاضا می توانست از جانب وزارت خارجه و سفارت امریکا در تهران به عمل آید.

جنجالی ترین، مصمم ترین و ناقل ترین عناصر زندگی سیاسی ایران در پائیز ۱۹۴۴ علیه ما صف آرایی کردند و بمنظور نابود کردن هیئت مجلس و دولت را تحت کنترل خود درآوردند. نظر به اینکه این اشخاص بصورت ظاهر مقامات رسمی کشور را تشکیل یا نمایندگی مردم بشمار می رفتند شاید طبیعی ترین کار این بود که وزارت خارجه امریکا آنان را ساکت نماید. ظاهراً وزارت خارجه تحت تأثیر این استدلال زیرکانه ایرانیان قرار گرفته بود که پشتیبانی دولت امریکا از رئیس هیئت بمنزله دخالت در امور داخلی ایران است. وزارت خارجه درست و حسابی در این دام افتاد و سفارت هر بار که پشتیبانی خود را انکار می کرد به این فرمول متوسل می شد. رعایت قواعد و اصول قدیمی مورد احترام، توسل به اصول «حاکمیت» و «عدم مداخله در امور داخلی» را برایشان آسان می ساخت. درست است که حاکمیت ایران تضمین شده بود ولی در حالیکه انگلیسیها و روسها با واقع بینی آن را بکار می بردند سفارت امریکا در واکنش به تقاضا و پشتیبانی من خودش را دقیقاً متعهد به این اصل و بی اعتنا به اصول دیگری که شاید به همین اندازه معتقد بود نشان داد. این انعطاف ناپذیری چند ماه پس از کنفرانس تهران بروز کرد.

مشکل می‌توان گفت که وزارت خارجه به سبب این احساس گناه که طی هجده ماه گذشته حاکمیت و استقلال ایران را نقض کرده است ناگهان پشتیبانی اش را از هیئت سلب کرد.

همین که در پائیز ۱۹۴۴ وضع روشن و مخالفتها علنی شد، من پشتیبانی سفارت را در بعضی موارد تقاضا کردم. سفارت دلایل گوناگونی برای استنکاف خود یافت که گاهی با هم متناقض بود ولی مثل همیشه بخش عمده دشواریهای ما از «امور داخلی» دولت ایران ناشی نمی‌شد. سفارت این نظرش را به دولت ایران اعلام کرد و به اطلاع عوام مردم رساند. دوستان ایرانی هیئت به زحمت می‌توانستند تناقض بین رفتار صمیمانه و دوستانه و میانجیگریهای سودمند دیپلماتهای امریکائی را در گذشته با کناره‌گیری حساب‌شده اعضای سفارت از هر عملی که ممکن بود تعبیر به پشتیبانی شود درک کنند. طبیعی است که ایرانیان نتیجه‌گیری کردند که سفارت دست در دست مخالفان نهاده است.

شگفت آنکه برخلاف این فکر که ما «مستخدم دولت ایران» هستیم و سفارت باید از دخالت در «امور داخلی» ایران خودداری کند، وزارت خارجه به سفارت دستور داد که بر هیئتهای غیرنظامی امریکا در ایران نظارت داشته و آنها را هم‌آهنگ کند. همه می‌دانند که میل به هم‌آهنگی و نظارت همیشه از دانش و برهان سالم اداری تراوش نمی‌کند. نه سفارت و نه وزارت خارجه کارمند، تجربه و تماس با جزئیات اداری لازم برای تصمیم‌گیری در باره مسائلی که در جریان کار برای دولت ایران پیش می‌آمد نداشتند. بسیاری از مسائل مربوط به روابط هیئتهای امریکائی که برای دولت ایران کار می‌کردند مربوط به بودجه بود. مأموران امریکائی در نیسی از وزارتخانه‌های ایران خدمت می‌کردند و سفارت ولو اینکه صلاحیت داشت به زحمت می‌توانست هم‌آهنگ ساختن میان ایرانیان و امریکائیان را عهده‌دار شود. در مورد هیئت مالی و امریکائیان دیگری که از جانب دولت ایران استخدام شده بودند،

هم آهنگی قبلاً از سوی قوانین ایران پیش بینی شده بود و یک امر صرفاً داخلی دولت ایران بشمار می رفت.

در موارد جداگانه، وقتی بین امریکائیان در وزارتخانه های مختلف اصطکاک پیدا می شد، مسئله می بایست به سفارت ارجاع شود. در جریان طبیعی امور نیز به همین نحو عمل می شد ولی هیچ قاعده کلی که دخالت مستمر و رسمی سفارت را ایجاب کند وجود نداشت. سفیر در اجرای این تعهد غیرعملی اش ناتوان بود. من از طریق سفارت از وزارت خارجه سؤال کردم که منظورشان از نظارت و هم آهنگی چیست؟ ولی پاسخی به من ندادند. در حالیکه سفیر هیچ گونه تلاش واقعی در نظارت و هم آهنگی مبذول نمی داشت، روزی بمن گفت که مایل است به ارتش ایران بودجه اضافی داده شود.^{۱۷} آن روز سفیر میزبانی ناهار ماهانه ای را که ژنرال کانالی شروع کرده بود بر عهده داشت ولی بحث و گفتگوها که هدف اصلی آن حفظ ارتباط میان فرماندهی خلیج فارس و دولت ایران بود سرعت از مجرای اصلی خارج شد. اصولاً بجز مسائل اجتماعی که ارزش داشت، مذاکرات این نشست ها سطحی و سرسری بود.

البته لزوم هم آهنگی بین سفارت و ارتش امریکا در ایران که برای یک هدف غیرنظامی آمده بود و نیز اجرای سیاست درازمدت پس از جنگ ما در قبال روسیه و ایران قابل انکار نبود. هیچ قرینه ای دال بر اینکه واشینگتن جداً در مورد این هم آهنگی تلاش کرده باشد یا تصمیمات اولیه را در مورد سیاست و استراتژی اخذ کرده باشد مشاهده نمی شد. بجای هم آهنگی فعال که هدفش نیل به یک دیپلوماسی سازنده باشد، وزارت خارجه چیز دیگری را جانشین کرد که بیشتر با روحیه انزواطلبی و سیاست دلجوئی منطبق بود. ژنرال کانالی به امریکا مراجعت کرد و فرماندهی ارتش امریکا به ژنرال بوث

واگذار شد. دیپلماتها و ارتشیان با یکدیگر نزدیکتر شدند ولی در اظهارنظر نسبت به مسائل بجای اینکه ارتشیان از سفارت تبعیت کنند سفارت تحت تأثیر نظامیان قرار گرفت.

وقتی آقای بیات با تسلیم لایحه لغو اختیارات اقتصادی من، بحران نهانی را تسریع کرد،^{۱۸} در این خصوص با سفیر مذاکره کردم و وی وانمود کرد که منتظر دستورالعمل واشینگتن است که هیچ وقت واصل نشد. من اینطور استنباط کردم که وزارت خارجه هنوز به نظری که در ماه ژوئن ابراز کرده بود وفادار است که استعفای دسته جمعی اعضای هیئت نفع ایالات متحد نخواهد بود. قبلاً کوشیده بودم این نظر را تغییر بدهم ولی توقیفی بدست نیاورده بودم.^{۱۹} و اکنون نیز مسئله استعفای دسته جمعی هیئت را مطرح نساختم و هیچ تلاشی در وادار کردن همکارانم به استعفا مبدول نداشته بودم. در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۵ نامه‌ای به سفیر نوشتم و اوضاع و مسائلی را که پیش آمده بود تشریح کردم و از سفیر تقاضا کردم مضمون نامه را به وزارت خارجه آمریکا تلگراف کند.^{۲۰} در پایان این نامه نوشتم:

(۱۸) به فصل هشتم مراجعه کنید.

(۱۹) به فصلهای ۱۰ و ۱۱ مراجعه کنید.

(۲۰) بخشی از نامه مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۴۵ در زیر نقل می‌شود:

«وزارت خارجه یقیناً از این موضوع اطلاع دارد که انگیزه حملات به این جانب ناراضیاتی از شخص من نیست. علت این حملات این است که من نماینده هیئت هستم و هیئت به ریاست من این اختیار و اراده را دارد که بر وجود یک سازمان مالی و اقتصادی صحیح العمل، بیطرف و سالم اصرار بپورزد. چنین سازمانی به ثبات کشور و روابط توأم با استقلال و بیطرفی آن با کشورهای بیگانه در امور مالی و اقتصادی کمک خواهد کرد. نظر به اینکه هیئت به ریاست این جانب در این مسائل ایستادگی کرده که دقیقاً همان چیزهایی است که طی مأموریت قبلی خود نیز برایشان ایستادگی کردم و با موفقیت و محبوبیت روبرو شد، اکنون با یک عده مخالفین متشکل روبرو شده‌ایم که

اگر بیدرنگ از جانب دولت ایالات متحد اعتراض شدید به عمل آید، احتمال می رود که بحران کنونی فروکش کند و به وزارت خارجه وقت و فرصت داده شود که هر سیاست جدیدی را که در نظر دارد بموقع اجرا گذارد. به اعتقاد من اگر در این موقعیت خطیر وزارت خارجه از من به عنوان رئیس هیئت مالی پشتیبانی کامل به عمل نیاورد، ممکن است این فرصت از دست برود.

نظر به اینکه پاسخی از وزارت خارجه واصل نشده، در ۷ فوریه از سفارت درخواست کردم تلگرام زیر را از طرف من به آقای استه تینوسن وزیر خارجه و مشاور سیاسی اش آقای والاس مری مخابره کند:

→

معرف خودخواهی عمیق مالکین و تجار، حرص و طمع مختکرین و سودجویان، بلندپروازیهای دیکتاتورهای آینده و دارودسته باقیمانده از دوران دیکتاتوری سابق، و توطئه کسانی که خواهان هرج و مرج در کشوراند، هستند. این مخالفان سازمان یافته که پولهای هنگفتی در اختیار دارند یک مبارزه تبلیغاتی ماهرانه را ترتیب داده اند و با احساسات بیگانه ستیزی و جهل و بی اطلاعی بعضیها که آمادگی دارند حمایت می شوند.

«اگر این عناصر موفق شوند مرا وادار به استعفا کنند، هیئت خودبخود اقتدار و وحدتش را از دست خواهد داد و تبدیل به مجموعه ای مستشار خواهد شد که طرق منافع و هوس و هوس سیاستمداران ایرانی مورد بی اعتنائی قرار خواهد گرفت یا به این سو و آن سو کشانده خواهد شد... به علت فشار شدیدی که بر ممالک کشور وجود دارد، چنین هیئت مستشاری یقیناً در عمل برای ایران بیفایده و برای امریکا باعث آبروریزی خواهد بود و به حیثیت امریکا در این منطقه صدمه خواهد زد.

«آنهاهی که با طرز تفکر ایرانیان آشنا هستند می دانند که اوضاع خراب و آشفته ای که با آن روبرو هستیم نمی تواند با تسلیم، سازش و وعده و وعید درمان شود. اگر قرار است گرایش کنونی نصیح و فرصت برای تجدید فعالیت هیئت بر اساس رضایت بخش و معتبر داده شود، دولت باید وادار شود که در مسائل کلیدی و مهم با ما موافقت کند.»

چنین استنباط شده بود که وزارت خارجه علاقه مند است کمک به ایران از طریق هیئتهای امریکائی که کاملاً برای انجام وظیفه مجهز باشند صورت بگیرد. اگر چنین تفاهمی هنوز پابرجاست عاقلانه ترین کار این است که اقدامات لازم برای حفظ وضع موجود و ممانعت از تغییرات جدی در وضع هیئت به عمل آید تا سفیر جدید وقت مطالعه در باره اوضاع را بیابد.^{۲۱} اگر تمایل بر این است که مبنای قانونی، تشکیلات و ترکیب هیئت تغییر یابد، وقتی هیئت اختیار و اعتبار و وحدت خود را از دست داد تغییرات مزبور دشوار خواهد بود. اکنون وضع هیئت به مرحله بحرانی و شاید نهائی رسیده است. من به عنوان شرط ماندنم از دولت ایران خواستم بعضی اقدامات بعمل آورد و در مورد سیاستها و طرز برخوردش در آینده تضمینهایی بدهد. این پیشنهادات رد شد و حال آنکه من آنها را برای حیثیت و موفقیت هیئت در آینده اساسی می دانم. اگر دولت ایران موضع خود را تغییر ندهد، هیچ امکان و فایده ای را در ماندن در اینجا نمی بینم. بعید می دانم که یک تعدیل رضایت بخش که اجازه تجدید فعالیت ولو بطور موقت به هیئت بدهد از طریق تغییر کابینه یا اقدام مجلس صورت گیرد. اما بدون اعتراضات قوی از جانب دولت امریکا حتی تعدیل موقت غیرمحمتم بنظر می رسد. آیا وزارت خارجه چنین اعتراضاتی را به عمل خواهد آورد؟ پاسخ به این سؤال برای تصمیمهای آینده من اهمیت فراوان دارد و در هر حال باید تا ده روز دیگر واصل شود. اگر پاسخی داده نشود ناچار خواهم شد فرض کنم که مسئله رفتن یا ماندن من با اثرات مهمی که بر آینده هیئت دارد، دیگر یک مسئله مورد علاقه وزارت خارجه نیست.

(۲۱) در این هنگام لیلاند موریس به امریکا احضار و والاس مری جانشین او شده بود.

در ۱۳ فوریه پیامی واصل شد که اشعار می داشت وزارت خارجه قصد ندارد اقدامی به عمل آورد. من تاریخ استعفای خود را دو روز بعد قرار دادم. در مورد همکاری که راجع به آینده نگرانی از خود نشان می دادند، سفارت به من گفت که اگر آنها را تشویق به ترک ایران نمایم وزارت خارجه این کار را با ناخشنودی زیاد تلقی خواهد کرد. وقتی پرسیدم آیا سفارت به آنها کمک خواهد کرد، پاسخ دادند که البته سفارت هرگونه کمک «مقتضی» را به آنها خواهد کرد. آنچه بر سر آنها آمد در صفحات قبل شرح داده شده است. در سپتامبر ۱۹۴۵ گویا سرانجام وزارت خارجه تشخیص داد که نباید به این آبروریزی و نمایش بیهوده که دیپلماتهای ما در آن شرکت داشتند خاتمه بدهد و سفارت یادداشتی به دولت ایران تسلیم کرد مبنی بر اینکه «با عزیمت دکتر میلسو مبنای قانونی که هیئت مالی براساس آن تشکیل شده بود دیگر وجود ندارد.» آقای والاس مری که عاقبت این واقعیت را تشخیص داده بود در یادداشت خود نوشت:

بنابراین من از وزارت خارجه دستور دارم به اطلاع برسانم که شرایطی که بوسیله دولت ایران ایجاد شده است بکلی با آنچه در هنگام شروع کار هیئت وجود داشت فرق دارد و امکانات موفقیت مالی در این شرایط بقدری دور از دسترس است که دولت ایالات متحد بیش از این نمی تواند علاقه خود را به ادامه کار مستخدمین امریکائی حفظ کند. دولت امریکا معتقد است که ادامه حضور امریکائیان مزبور هیچ نفعی دربر نخواهد داشت.

رونوشت این یادداشت میان همکاران سابق من پخش شد و آنها چنین استنباط کردند که وزارت خارجه مایل است هرچه زودتر به کشورشان بازگردند. بدین سان وزارت خارجه خودش را از مسئله استعفای دسته جمعی نجات داد و موضعی گرفت که هشت ماه پیش می بایست اتخاذ کند. در آن هنگام تشخیص واقعیتها و حفظ همبستگی هیئت شاید می توانست کاری را

که امریکائیان تقبل کرده بودند نجات بدهد.

روابط شوروی و امریکا در ایران

در مورد کارشکنی روسها در کار هیئت و مداخله در دستگاه اداری ایران، ما سفارت را کاملاً از حقایق آگاه می‌کردیم. از آغاز ۱۹۴۳ تذکر دادیم که طرز برخورد و اعمال شورویها نه تنها کارهای اداری هیئت را کند می‌کند و به آن صدمه می‌زند، بلکه حاکمیت ایران و تعهدات قراردادی روسیه و اطمینان‌نهایی را که در اعلامیه تهران داده شده است نقض می‌کند.^{۲۲} دیپلماتهای ما در تهران طرح این مسائل را از جانب من با نظر مساعد و تفاهم

(۲۲) در نامه مورخ ۳ آوریل ۱۹۴۴ جملات زیر را گنجاندم:

«بنظرم چنین می‌رسد که ما کاملاً حق داریم که پشتیبانی جدی دولت ایالات متحد را در این موضوع طلب کنیم و انتظار اقدام فوری داشته باشیم. این مسئله ای نیست که من به تنهایی قادر به حل آن باشم. اگر سفارت یا وزارت خارجه هرگونه پیشنهادی در مورد اقداماتی که من می‌توانم برای تسکین اوضاع بنمایم دارند، بسیار خوشوقت خواهم شد که این پیشنهادات را دریافت نمایم. با اینکه تا این تاریخ سه ماه می‌گذرد، من هنوز هیچ پیشنهاد یا خبری از وزارت خارجه دریافت نکرده‌ام.»

«اگر قرار است که من هیچ‌گونه پشتیبانی از دولت ایالات متحد دریافت نکنم راهی جز این نمی‌بینم که هر اقدامی را که مقتضی می‌دانم برای وصول به هدف معمول دارم یا در صورتیکه نتوانم به هدف نایل شوم مسئله مسؤلیت شکست خود را در برابر افکار عمومی مطرح سازم. البته تا این تاریخ من با احتیاط زیاد عمل کرده و مایلم در آینده نیز به همین منوال عمل کنم تنها با این هدف که شرایطی را که برای موفقیت هیئت مالی امریکا ضروری است حفظ نمایم. امیدوارم وزارت خارجه این حقیقت را درک کند.»

وزارت خارجه هیچ پاسخی به این نامه نداد و حتی وصول آن را اعلام نکرد.

تلقی می‌کردند. آنها در بارهٔ این مسائل با سفارت شوروی مذاکره کردند ولی ظاهراً همیشه وزنهٔ ترس از اینکه مبادا روسها رنجیده خاطر شوند و خود را از جنگ کنار بکشند بر دوش آنها سنگینی می‌کرد. در چنین شرایطی طبعاً این مذاکرات بهبود یافته بود.

در اواسط تابستان ۱۹۴۴ سفیر امریکا پیشنهاد کرد که سیاست دلجوئی را به نحو مؤثر و محسوس بمرحلهٔ اجرا درآورد. من مسئلهٔ همکاری را که شورویها از تبریز اخراج کرده بودند مطرح کردم. به این شخص دستور داده بودم ضمن اینکه ما در تهران مشغول اقدام برای تمدید پروانه او هستیم، او در تبریز بماند. سفارت امریکا پس از مذاکره با نمایندگان شوروی و بدون مشورت با من به کنسول امریکا در تبریز تلگراف زد که به همکاری بگویند بمنظور حفظ مناسبات دوستانه با شوروی او باید برای تمدید پروانه اش به تهران برگردد. این شخص بازگشت و نتیجه این شد که کمکی که من از سفارت امریکا خواسته بودم شورویها دریافت کردند.^{۲۳}

وظیفهٔ امریکائیان در ایران همانند سایر مسائل منطقه‌ای که به روسها مربوط می‌شد، بواسطهٔ سازشکاری و سیاست دلجوئی دولت ما در قبال روسیه در زمان جنگ و نااهم آهنگی و نوساناتی که از نظر روسها دور نمی‌ماند دوبرابر می‌شد. در جریان روابط امریکائیان با روسها در سالهای خطیر جنگ، دولت ایالات متحد در تماسهای رسمی خود با دولت شوروی دو نکته

(۲۳) ژنرال دانوان رئیس ادارهٔ خدمات استراتژیکی امریکا می‌گوید درست یا غلط این احساس در میان امریکائیان وجود داشت که «در لحظات بحرانی جنگ ما می‌تربیدیم — و اکنون معلوم شده که بی‌جهت بوده است — که اگر در برابر روسیه به زانو درنیفتیم، آن کشور از مقاومت خود در برابر آلمان خواهد کاست و از آن زمان روسها ما را در همین حالت نگاه داشته‌اند.»

(خلاصهٔ سخنرانی ژنرال ویلیام دانوان نیویورک، تابستان، اول مارس ۱۹۴۶).

را در نظر داشت: روابط سیاسی عادی و همکاری نظامی. همانطور که گفتم دولت‌های ما هیچ‌گاه این دو نکته را در یک اتحاد پویا در کنار هم قرار ندادند. حتی وقتی وزارت خارجه به صورت ظاهر این سیاست را در پیش گرفت و تلاش‌هایی در این راه به عمل آورد، گویی هیچ اقدام مؤثری برای اینکه فرماندهی خلیج فارس را در جریان قرار دهد صورت نداد. اگر به این مسئله مهم به نحو صحیح توجه شده و دستورالعمل دقیق داده شده بود، احتمال داشت تأثیر آن بر شورویها بیش از یک اعتراض خشک و خالی سفارت امریکا باشد. ارتش طبعاً بدون دستورالعمل خاص و دقیق فقط به انجام وظایف نظامی خود می‌پرداخت، بدون تزویر و ریا به شورویها خدمت می‌کرد و خارج از حوزه نظامی و عملیات مربوط به آن چیزی از آنها نمی‌خواست.

سیاست دلجوئی امریکا در سالهای ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵ می‌بایست شورویها را نسبت به ضعف ما مطمئن ساخته و بنابراین تشویق کرده باشد که نقشه‌هایشان را دنبال کنند. با گذشت زمان عملیات مؤثرتر از جانب ما روزه روز دشوارتر می‌شد. وقتی در نوامبر ۱۹۴۵ دولت امریکا دستور تخلیه نیروهایش از ایران را قبل از اول ژانویه ۱۹۴۶ صادر کرد، هرچند شورویها وعده اقدام مشابهی را ندادند رهبران مسکو یک نشانه دیگر ضعف و گریز از دردمسرا را از جانب ما مشاهده کردند. سرانجام جیمز برنز وزیر خارجه در نقطه‌ای که در ۲۸ فوریه ۱۹۴۶ در باشگاه روزنامه‌نگاران خارجی ایراد کرد، به این گونه مسائل پرداخت ولی دیگر کار از کار گذشته بود. وقتی متجاوز از جا می‌کند دیگر منطق و سخنرانی نمی‌تواند مانع او شود. این تفسیر در سخنرانی پرزیدنت ترومن در روز ارتش آشکاراست که در ۶ آوریل ۱۹۴۶ در شیکاگو ایراد کرد. در صفحات بعد به بعضی از نکات جالب این سخنرانی مراجعه خواهد شد.

سیاست اقتصادی امریکا

اجرای سیاستهای اقتصادی امریکا بخشی از کارهای هیئت را تشکیل می‌داد و همانند پیشامدهائی که قبلاً ذکر شد تا هماهنگیهای گوناگونی همراه با احساس ضعف عمومی و شکست ایجاد کرد.

یکی از هدفهای ما طبق قانون اختیارات این بود که مؤسسات و عملیاتی را که دولت‌های انگلیس و امریکا تأسیس کرده و یا کنترل می‌کردند در ساختار دولت ایران ادغام کنیم. این هدف نه تنها با شناسائی مشروط و عملی حاکمیت کشور هم‌آهنگ بود، با مقتضیات مدیریت نیز تطبیق می‌کرد. ما به پیشرفتهائی در نیل به این هدف نایل شدیم ولی وقتی سفارت امریکا موضع عدم مداخله در امور داخلی ایران را اتخاذ کرد، رئیس امریکائی مرکز تدارکات خاورمیانه (شعبه تهران) با اطلاع و احتمالاً تأیید سفارت به من فشار آورد که در تجدید حیات یک کمیسیون منحلّه انگلیسی - امریکائی که به درخواستهای پروانه واردات بازرگانان ایرانی رسیدگی می‌کرد با وی همکاری کنم. منظور این شخص این بود که کمیسیون مزبور را با شرکت رایزن اقتصادی سفارت انگلیس و وابسته بازرگانی سفارت امریکا و دو عضو دیگر دارای حق رأی تشکیل دهد. این پیشنهاد سرانجام کنار گذاشته شد.

همانطور که اشاره کردم سیاست اقتصادی امریکا در جستجوی فرصتهای اقتصادی مساوی، حذف موانع بازرگانی و ایجاد شرایط رقابت آزاد بود. یکی از هدفهای هیئت لغو انحصارات تجارت خارجی بود، نه اینکه ما این انحصارات را از دست بدهیم بلکه بطور کلی دولت ایران را از شر آنها خلاص کنیم و مانع شویم که بدست دولتهای بیگانه یا انحصارات خصوصی ایرانی بیفتند. نیز مایل بودیم مانع از شرکت ایران در معاملات پایاپای بشویم. با وجود

این تا زمانی که وضع اضطراری زمان جنگ ادامه داشت و مادامی که ایالات متحد محدودیتهای اقتصادی اضطراری خود را رعایت می‌کرد، وزارت خارجه تمایل شدید خود را به «اعاده تجارت ایران به مجاری بازرگانی عادی» ابراز می‌داشت. وضع تجارت قبل از جنگ ایران نمونه بارزی از موانع بازرگانی و تبعیضهایی بود که کاردل هال وزیر خارجه امریکا بارها محکوم کرده بود. بدین جهت به تدریج فعالیتهای اقتصادی را به بخش خصوصی منتقل کردیم.^{۲۱} ولی می‌بایست با احتیاط پیش برویم. زیرا بازرگانان ایرانی در علاقه به رفاه مردم، برطرف کردن نارضایتیها و تشبیت اوضاع با ما همعقیده نبودند. اگر ما در تابستان و پائیز ۱۹۴۴ تجارت را یکسره در دست این اشخاص قرار می‌دادیم بجای اینکه اجرای اصول مورد نظر امریکا را پیش ببرد، آنها را به تعویق می‌افکند.

با این وصف وزارت خارجه در ۱۴ ژوئیه ۱۹۴۴ ظاهراً با فراموش کردن تصمیمی که در عدم مداخله در امور داخلی دولت ایران گرفته بود تلگراف کرد که «بخش کالاهای اساسی یکی از مسائل عاجل ایران بشمار می‌رود» و به ما اطلاع داد که «وزارت خارجه تصمیم گرفته است که دارو و احتمالاً کالاهای دیگر باید حتی المقدور سرعت و به طرز مؤثرتری پخش شود ولو اینکه لازم باشد از مجاری بخش خصوصی استفاده و با خطر توزیع نامناسب روبرو شود». من در ۳ سپتامبر نامه‌ای به سفیر امریکا نوشتم و به تفصیل شرح دادم که چرا این پیشنهاد بی‌موقع و زودرس است. چیزی نگذشت که کمیسینی به ریاست ویلیام س. کالبرستون برای بررسی این مسئله وارد تهران شد.

سیاست اقتصادی امریکا در قضیه نفت، تصویر برجسته‌ای از خود نشان داد که قبلاً توصیف شد. نفت در هدفهای ملی امریکا در خاورمیانه مکان

بخصوصی داشت ولی در ایران سال ۱۹۴۴ این بخش از برنامه ما بیش از آنکه ماده‌ای حیات بخش باشد آتش افروز بود. شگفت آور است که دولت ما در بحبوحه جنگ و در یک منطقه بی ثبات برای کسب امتیاز نفت اقدام کرد. و نیز شگفت آور است که با توجه به صمیمیتی که در همکاری بین سه قدرت بزرگ و دسترسی مساوی به مواد خام وجود داشت تقاضای امتیاز را بدون مشورت قبلی با اتحاد شوروی و در نظر گرفتن اصول مورد قبول سه دولت به عمل آورد مگر آنکه بگوئیم یک بند و بست پنهانی با انگلستان کرده بود.

اگر دولت ایالات متحد تصمیم گرفته بود در این ماجرا از منافع نفتی امریکا دفاع کند، می بایست توجه کافی به نمایندگی سیاسی خود در تهران بنماید و حال آنکه درست در وقتی که دیگ نفت شروع به جوشیدن کرده بود دولت ایالات متحد وزیرمختار خود آقای دریفوس را که دارای تجربه و محبوبیت زیاد بود از کار برکنار کرد. در طی ماههای متمادی که دیگ همچنان می جوشید دولت ما در تهران سفیر نداشت. وقتی دیگ به مرحله انفجار رسید سفیری فرستاد که از وضع کشور اطلاعی نداشت و با مردم آشنا نبود. اگر وزارت خارجه آنقدر از محیط ایران وحشت زده نشده بود می بایست یک وابسته نفتی با صلاحیت و سطح بالا را بفرستد که ممکن بود وجودش مفید واقع شود.

برای اینکه کار از بدتر شود، دو کمپانی امریکائی همزمان در کسب امتیاز نفت اقدام کردند. رقابت در صنعت نفت ممکن است در امریکا امری عادی محسوب شود. ولی وقتی دو کمپانی امریکائی در ایران با هم می جنگند تأثیر آن آشفته ساختن فکر ایرانیان است و در نهایت چنین می نماید که این دو کمپانی در صدد نابودی یکدیگر هستند.

اگر انگلیسیها از صحنه خارج می ماندند، ممکن بود وضع ساده تر شود ولی ورود آنان به صحنه یقیناً به نشان دادن واکنش از طرف روسها کمک

کرد. ۲۵ یک تأثیر دیگر این موضوع کشاندن پای امریکا به رقابتهای اقتصادی و شریک ساختن ما در دکترین زیان بخش منطقه نفوذ بود.

در نهایت پس از آنکه خودمان را در یک اختلاف ناشایست درگیر کردیم ایرانیان را به اتخاذ یک موضع نیمه قوی و نیمه ضعیف و فاقد هوشیاری تشویق کردیم. در حالیکه دو کمپانی امریکائی تقاضای امتیاز کرده و مشغول مذاکره با دولت ایران بودند، دیپلماتهای ما به موازات دیپلماتهای انگلیسی دولت ایران را تشویق می کردند که به جار و جنجال روسها تسلیم شود. در واقع دولت ما قبل از همه تسلیم شد و با این کار خود به ضعف دولت ایران صحنه گذاشت و هم روسها و هم ایرانیان را تحت تأثیر قرار داد. سرانجام پس از آنکه دولت ما موجب شد یا اینکه پذیرفت مسئله امتیاز نفت به بعد از جنگ موکول شود، همانطور که رویدادهای ۱۹۴۶ نشان داد از هرگونه اقدام موثر چه در رویارویی با تجدید مطلع درخواست روسها و چه در حذف قطعی این عامل پیچیده از صحنه سیاست ایران و صحنه رقابت بین المللی کوتاهی کرد.

پی آمدها

اگرچه دو هیئت مالی پیشین امریکا در ایران با شکست روبرو شده بودند ولی شیوه ای که هیئت سوم شکست خورد سنتی را که برای امریکائیان وضع خاص و غبطه انگیزی ایجاد کرده بود، برهم زد. هنوز وزارت خارجه فکر «برنامه مستشاری» را در سر داشت ولی دیپلماتهای ما در اواخر ۱۹۴۳ برای این واقعیت که لحظه روانی برای سازماندهی، تضمین شایستگی و کارائی، تأمین دوام و تبدیل آن به یک عامل نفوذ تثبیت کننده فرا رسیده است ارزش

کمی قابل شدند. در اواخر ۱۹۴۴ نیز به همان نحو احساس ضعیفی در تعیین استراتژی و وقت شناسی از خود نشان دادند.

در مشرق زمین دولتها نیز همانند افراد باید حیثیت و آبروی خود را تأمین و حفظ کنند. دوست یابی، ایجاد ارتباطات، در دست گرفتن رهبری، توسعه روابط بازرگانی، کسب امتیازات اقتصادی و بطور کلی اجرای سیاستها و نیل به هدفها بستگی به حیثیت و آبرو دارد. در مورد دولت، مهمترین عاملی که آبرو و حیثیت ایجاد می کند قدرت است. مهمترین مظهر قدرت یک دولت نمایش بموقع نیروهای نظامی، اصرار شدید به رعایت احترام، استواری کامل، منصرف ساختن دیگران از اتخاذ مواضعی که قادر به حفظشان نیستند و عقب نشینی نکردن از مواضعی است که اتخاذ کرده است.

اقدامات تسکین دهنده ما دقیقاً به تشویق چیزهایی خدمت کرد که ما همیشه با آنها مخالفت ورزیده ایم. در نظر ایرانیان امریکا از خودش ضعف نشان داد. سیاستمداران خونسرد کرملین از عدم مداخله ما در امور داخلی ایران از صمیم قلب استقبال کردند زیرا اینکار ایران را یکسره در اختیار دخالتهای زیرکانه و مؤثر شورویها یا رقابت روس و انگلیس قرار می داد. سیاست رسمی ما ایران را بطور کلی در معرض شرایط و نفوذهایی قرار داد که این کشور را به یک مسئله منطقه ای و یک نقطه خطر بین المللی تبدیل کرد.

موضوعی که سفارت ما در سالهای ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵ در ایران اتخاذ کرد، در عمل انترناسیونالیسم جدیدی را که دولت متبوع ما عنوان کرده بود منکر شد. با فرار از دردسر، پرهیز از «درگیری» و نفی هر اقدامی که به نمایش قدرت شباهت داشت تمام مفهوم و نیرو را از اصولی که اعلام شده و مسئولیتهایی که بر عهده گرفته بودیم حذف کرد. خواه ناخواه اینطور نشان دادیم که مایلیم تعیین سیاست در این منطقه را به انگلیس و روس واگذار کنیم. سخنگویان امریکا عموماً از هرگونه اظهار نظر یا عملی که ممکن بود بنظر دیپلماتهای مکتب قدیم مغایر با اصول صحیح تلقی شود خودداری می ورزیدند و با

صمیمیت ساده لوحانه ناشی از عادات ثابت و قوه تخیل محدود به اصول کهنه و عقیم و برخوردارهای منفی سیاست انزواطلبی چسبیده بودند.

سلب پشتیبانی از هیئت مالی از هر لحاظ بمنزله حمایت از مخالفان ایرانی بود. این گروه از کلیه عناصر ورشکسته و فاسد سیاست ایران تشکیل یافته بود و با گروه‌هایی که موافق نقشه‌های شوروی بودند همصدائی می‌کرد.

در میان آنها تنها چند دوست واقعی امریکا وجود داشتند. از سوی دیگر طرفداران ایرانی هیئت هرچند ساکت و بی اثر بودند، شامل کلیه عناصر درستکار، سازنده و هوادار صمیمی مناسبات نزدیک ایران و امریکا می‌شدند. بدین سان دولت ما ندانسته علیه اصلاح و ثبات که لازمه استقلال ایران بشمار می‌رود موضع‌گیری کرد و دوستان امریکا را پس زد.

در مورد ایران باید اصول انسانی سیال بکار برده شود نه اصول قانونی جامد و باید به توده مردم کمک شود نه به طبقه حاکمه. با این وصف اگر من سیاست امریکا در ایران را درست تشریح کرده باشم به این نتیجه می‌رسیم که ما باید با دولت معامله کنیم بدون توجه به اینکه نمایندگی ملت را دارد یا تا چه اندازه به حقوق بشر احترام می‌گذارد. احترام به «حق حاکمیت» هرچند همیشه رعایت نمی‌شد، ولی ما را به راهی کشاند که همصدا با افراد ممتاز، محسوسان، سودجویان و برضد رفاه توده‌ها و برخلاف نظر اکثریت عمل کنیم. رویه دیپلماتیک ما بازبچه دست طبقه حاکمه شد که مورد تنفر قلبی مردم قرار دارد و به هیچ وجه نماینده ملت نیست و شاید فاسدترین طبقه حاکمه جهان است. طبقه مزبور بدون شک خودخواه‌ترین، نزدیک‌بین‌ترین و بی‌مسئولیت‌ترین طبقه حاکمه از زمان انقلاب فرانسه محسوب می‌شود.

هیئت مالی امریکا برای خدمت به آرمانهای دموکراتیک و خدمت به توده مردم و بمنظور بهبود رفاه و آماده ساختن آنان برای حکومت مستقل فعالیت می‌کرد. درست است که در ۱۹۴۴ هنوز منشور ملل متحد شکل نهائی خود را نیافته بود، ولی با توجه به اصل «حقوق اساسی بشر» نمی‌توان نادانی و غفلت

وزارت خارجه را محرز ندانست. ولی در عین حال نمی توان آشنائی اش را با منشور اتلانتیک انکار کرد. در ایران می شد درباره این سند شک داشت ولی ضمناً این اصل را مشاهده کرد که خدمت به مردم موجب ثبات و پیشرفت کلی بازرگانی می شود. طبیعی است که به سبب امکان چنین خدمتی بود که پرزیدنت روزولت طی کنفرانس تهران به کار هیئت ما اینقدر علاقه مند شد. با این وصف دولت ما در ظرف یک سال پس از کنفرانس تهران منظور اساسی و انسانی خود را در سردرگمی مصنوعی و مسائل تکنیکی از دست داد. بدتر از آن ضعف دیپلوماسی ما به شورویها اجازه داد که اصول آمریکائی آزادی، عدالت اجتماعی، حقوق بشر و حاکمیت را به خودشان اختصاص دهند.

در اعلامیه تهران دولت ایالات متحد تمایل خود را به حفظ استقلال ایران اعلام داشت و به این کشور وعده کمک اقتصادی داد. اما به دنبال آن با نابود کردن هیئت مالی خودش را از دو وثیقه محروم کرد: (۱) که ایران بیشترین تلاش خود را به عمل آورد تا ثابت کند که شایسته استقلال و قادر به حفظ خود در برابر آشوبهای داخلی و درگیریهای خارجی است. (۲) که ایران کمک اقتصادی امریکا را در راه بهبود وضع ملتش بکاربرد. هنگامی که هیئت مالی سقوط کرد دولت امریکا تعهدی را پذیرفته بود که در تاریخ دیپلوماسی ما بی سابقه بود و حال آنکه ایران به نحوی که در مناسبات ایران و امریکا بی سابقه بود از زیر بار تعهداتش گریخت.

ایالات متحد طرفدار تساوی فرصتهای اقتصادی و رقابت آزاد مؤسسات خصوصی و مخالف خود کامگی و مواضع بازرگانی و انحصارات بود. هیئت مالی با اختیاراتی که داشت تا حدودی به ایجاد برابری فرصتهای اقتصادی، لغو انحصارات و بازگرداندن تجارت به شرایط رقابت آزاد بین مؤسسات خصوصی خدمت کرد. وقتی هیئت ساقط شد، روسیه خود کامه که یک ایران خود کامه را ترجیح می داد مجدداً تماسهای مستقیم خود را با مقامات ایرانی در مسائل اقتصادی و مالی برقرار کرد و فرصت یافت از ضعف ایران

بهره‌برداری کند، در امور اقتصادی متوسط به فشار سیاسی شود، به زور قراردادهای پایاپای تحمیل کند و موقعیت اقتصادی ممتازی کسب نماید. در همین حال حذف هیئت دولت ایران را که تحت سلطه یک طبقه سیاسی تربیت شده با فکر تجارستی بود آزاد گذاشت که به سیستم انحصارات پیش از جنگ بازگردد.

ایالات متحد مایل بود تجارت خود را در این بخش جهان توسعه دهد ولی آبرو و حیثیت خود را که روابط اقتصادی عمده به آن بستگی دارد به هدر داد. ایالات متحد امتیاز نفت می‌خواست و ما نیز خواستار چند فرودگاه، قراردادهایی برای طرحهای آبیاری و احتمالاً توافقی در باره اداره راه آهن بودیم ولی دولت امریکا به ایرانیان اجازه داد که بدون ترس از مجازات تعهدات قراردادی خود را در قبال شهروندان امریکائی زیر پا بگذارند.

نمی‌شود گفت که اگر هیئت مالی حفظ می‌شد مانع از رویدادهای سال ۱۹۴۵ می‌گردید که به شورش آذربایجان و تصمیم شوروی به ابقای نیروهایش در شمال منجر شد. با این حال تا وقتی که هیئت مشغول کار بود مردم می‌توانستند تا حدودی به خدمات عمومی اعتماد داشته و به اصلاح سازمانهای دولتی امیدوار باشند. بنابراین حضور ما بعضی توجیه‌ها و بهانه‌ها را برای شورش برطرف می‌کرد. مهمتر از هر چیز ادامه کار هیئت بدون هیچ سازش و عقب‌نشینی، هم بر ایرانیان و هم بر روسها نفوذ نمادین داشت. این کار نشان می‌داد که هدف ایالات متحد حفظ مواضع خود و ایفای یک نقش قوی و تثبیت کننده در خاورمیانه است.

در ۱۹۴۶ ضعف دیپلوماسی امریکا و اقدامات آن در شورای امنیت سازمان ملل متحد نه تنها به شورویها فرصت داد که به فشارها و دخالت‌هایشان ادامه بدهند بلکه گروههای میهن پرست و ضد شوروی ایرانی را از مقاومت متصرف ساخت. تعداد ناچیزی از این گروهها جرأت می‌کردند علیه روسها دست به اقدام علنی بزنند مگر اینکه احساس اطمینان به پشتیبانی داشتند و

دورنمای پیروزی را می دیدند. از قضاوت در طرز برخورد دولت ما جز مانورهای تاکتیکی در شورای امنیت و بیانات بزرگ منشانه سیاسی در خارج از آن چیزی نمی توانستند ببینند. امریکا هیچ وعده ای در کمک به مبارزه آنان در زمینه های واقعی قدرت و مقاصد شوروی نداد. در واقع چنین می نماید که دولت ما در ۱۹۴۶ از قبل نشان داده بود که هیچ مخالفتی با اعطای نفت شمال به روسها ندارد.

پرزیدنت ترومن در ۶ آوریل ۱۹۴۶ اظهار داشت: «پیش بینی اینکه چگونه ممکن است خاور نزدیک و خاورمیانه صحنه رقابت شدید قدرتهای خارج از منطقه قرار گیرد و چگونه این رقابت بطور ناگهانی به جنگ بینجامد، آسان است».^{۲۶} ایران دست کم در هفتاد و پنج سال گذشته و بخصوص طی سه سال گذشته یکی از این صحنه ها بوده است. رئیس جمهوری گفت: «تلاش در حفظ صلح با هر وسیله ای که در اختیار داریم باید بدون وقفه و تزلزل دنبال شود.» این حرف بسیار صحیح است ولی آیا ما این تلاش را در ایران دنبال کردیم؟ پرزیدنت ترومن افزود: «ما باید برای نیل به فرصت مساوی در تجارت جهانی تلاش کنیم زیرا بلوکهای در بسته اقتصادی در اروپا یا در هر جای دیگر تنها می تواند به فقر و انزوای ملتھائی بینجامد که در آن زیست می کنند.» ولی ما برای نیل به فرصت مساوی در ایران چه کرده ایم؟ می گوید: «سازمان ملل متحد حق دارد اصرار بورزد که استقلال و تمامیت ارضی کشورهای خاورمیانه نباید با فشار یا اعمال نفوذ مورد تهدید قرار گیرد.»^{۲۷} اگر از کارهای قابل ایراد صحبت نکنیم باید بپذیریم که فشار و اعمال نفوذ در سه سال اخیر در ایران رواج داشته است. ما چه کرده ایم و چه پیشنهادی داریم؟ از سازمان ملل متحد می خواهیم چه بکنند؟ اگر ایالات

(۲۶) نیویورک تایمز، ۷ آوریل ۱۹۴۶.

(۲۷) این نقل قولها از سخنرانی ۶ آوریل ۱۹۴۶ پرزیدنت ترومن شده است.

متحد یا سازمان ملل متحد هیچ کاری نکنند یا کارهائی با تأخیر بکنند بر سر
«حاکمیت و تمامیت ارضی ایران» چه خواهد آمد؟ تکلیف رقابت بین المللی
که «ممکن است ناگهان به جنگ بینجامد» چه خواهد شد؟

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل دوازدهم

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

گزارش درمانی

معالجه بیماری ایران التیام دادن به یکی از زخمهای چرکین دنیاست. نخستین هدف هر معالجه ای که در مورد ایران و منطقه آن صورت می گیرد باید حفظ امنیت جهان باشد، یعنی بطور دقیق تر ریشه کن کردن سرچشمه های بحران و اختلاف بین روس و انگلیس و روس و امریکا از این منطقه. تاکنون هیچ معالجه ای بطور اساسی و با اثرات دائمی از سوی سه قدرت بزرگ، سازمان ملل متحد و ایران صورت نگرفته است. در صورتیکه اقدامات بهداشتی فوری به عمل نیاید باید انتظار وخیم تر شدن اوضاع و دردهای بیشتر بین المللی را در این بخش از جهان داشته باشیم. از نظر صلح جهانی، ملاحظات عملی و اخلاقی و عاطفی نشان می دهد که ایران باید همچنان نقش کشور حائل را داشته باشد و برای ایفای این نقش باید عملاً مستقل باشد، دست کم به اندازه ای که کشوری در وضع ایران می تواند از استقلال برخوردار باشد.

در برابر مصالح امنیت جهانی، ادعاهای ناسیونالیستی ایرانیان باید در درجه دوم اهمیت قرار گیرد. اما ملت ایران شایسته استقلال است، نه به این دلیل که در طول تاریخ مستقل بوده و امروزه نیز اسماً از استقلال برخوردار است، بلکه به این دلیل که ایرانیان نماینده یک میراث فرهنگی غنی و دارای آنچنان قدرت فرهنگی بالقوه ای هستند که لیاقت حفظ کردن را دارد و به

گمان قریب به یقین در چهارچوب یک ملت مستقل دوباره شکوفا خواهد شد.

روسیه این راه را سد کرده است و جز با همکاری روسیه نمی توان هدف نایل شد. یکی از مسئولتهای امریکا این است که این همکاری را در برنامه هایش بگنجانند. در اینصورت مسئله ایران اصولاً تبدیل به مسئله مناسبات شوروی و امریکا خواهد شد. بنابراین آنچه ما باید در این منطقه انجام دهیم باید بخشی از سیاست کلی ایالات متحد را در برابر اتحاد شوروی تشکیل بدهد. ما انتظار داریم که دولت امریکا یک سیاست «قوی» اتخاذ و دنبال کند چون هیچ سیاست دیگری بر دولت شوروی اثر نخواهد بخشید. ولی قدرت به تنهایی کافی نیست. هوش و انصاف نیز اهمیت دارد. افزون بر آن وقتی سیاسی انتخاب شد باید به مرحله اجرا درآید.

محکوم کردن علنی اعمال روسیه در ایران در کشورمان جز تحریک احساسات خصمانه مردم و محکوم کردن متقابل کارهای ما از جانب مسکو نتیجه ای ندارد مگر اینکه ما خطی روشن بین آنچه قرار است بپذیریم و آنچه قرار است در برابرش مقاومت کنیم بکشیم. به دو دلیل لازم است این خط کشیده شود و مسائل روشن گردد: اولاً در این صورت هیچ جای سوء تفاهمی در مسکو باقی نمی ماند و در ثانی افکار عمومی امریکا آگاه می شود، به پشتیبانی دولتش برمی خیزد و برای هرگونه رویارویی آماده می شود. اما خط را باید با نهایت احتیاط ترسیم و مسائل را با دقت کافی مطرح کرد، چرا که ما نمی توانیم همیشه با اقدامات شوروی که نظیر همان کارهایی است که خودمان می کنیم مخالفت ورزیم. بعلاوه وقتی تهدید می کنیم که در برابر بعضی از اعمال نامطلوب شوروی مقاومت خواهیم کرد باید مطمئن باشیم که واقعاً و عملاً این کار صورت گرفته و به اثبات رسیده است. باید بمحض اینکه رفتار روسها را بدون هیچ شک و شبهه و هیچ وقفه ای شناسائی کردیم، آنوقت خط مشی سیاسی و مسائل مطروحه را عنوان کنیم. چه فایده ای دارد که دو

سه سال یا حتی چهار سال بعد بفهمیم که آنها چه کرده‌اند. دست‌آخر سیاست ما نباید کاملاً منفی و منحصر به شکایت و اعتراض به رفتار شوروی باشد. باید نه تنها اصولی را به آنها عرضه کنیم که مستلزم انکار نفس از جانب آنها باشد، بلکه باید یک برنامه مثبت و سازنده پیشنهاد کنیم که بتوانند براساس برابری و به نحوی مؤثر در آن شرکت نمایند. هدف از نوشتن این فصل این است که رئوس چنین سیاستی را که قابل اجرا در ایران و منطقه آن باشد پیشنهاد کند.

در گذشته ضعف داخلی و سوء اداره حکومت‌های این منطقه درگیریهایی خارجی را تشویق می‌کرد و رقابتهای بین‌المللی را برمی‌انگیخت. مادامی که ایران نتواند «نظم را در خانه‌اش برقرار کند» نخواهد توانست نقش بین‌المللی خود را به عنوان کشور حائل ایفا کند. ایران باید تا جایی که منطقاً امکان دارد از وحدت و ثبات برخوردار باشد و بتواند امور خودش را با حداقل قدرت، صحت و کارآئی اداره کند. در این فصل ما آزمایش می‌کنیم که این نیازها چگونه به بهترین وجه ممکن است برآورده شود. پس از آن به مسئله خط‌مشی سیاسی آمریکا در قبال روسیه می‌پردازیم.

آیا ایران می‌تواند خودش را نجات دهد؟

ایران برای اینکه خودش را نجات بدهد باید دارای حکومتی شایسته شود، یعنی این کشور باید خودش وظیفه نیل به آزادی سیاسی و ثبات را از طریق یک حکومت ملی برعهده بگیرد با این امید که چنین موقعیتی در نهایت امکان‌پذیر است. تاریخ این سرزمین شکست سلطنت مطلقه را بطور قطع ثابت می‌کند. دیکتاتوری از هر نوع دیگر ولو اینکه فرض شود به مملکت خدمت می‌کند در درازمدت اقبال بیشتری از سلطنت مطلقه ندارد. اگر رژیم

دیکتاتوری شاه سابق با اشغال متفقین ساقط نمی شد تقریباً بطور یقین یا به سلطنت مطلقه می انجامید یا به جنگ داخلی، زیرا رضاشاه ویژگیهایی را که افراد برای حکومت بر خود دارند در روح اتباعش نابود کرده و حتی توان ملتش را در مبارزه با دیکتاتوری از بین برده بود. از بررسی اثرات دیکتاتوری می توان نتیجه گرفت که اگر ایرانیان شایستگی استقلال را دارند و طالب آن هستند باید راه دور و دراز و صعب العبوری را برای وصول به حکومت مردمی پیمایند و دیگر هیچ گاه از این راه منحرف نشوند.

اقدامی که مورد پسند بسیاری از صاحب نظران است این است که روسیه را متقاعد کنند که دست از ایران و ایرانیان بردارد. فرضیه ای که در پس این پیشنهاد وجود دارد این است که وقتی ملتها به حال خودشان واگذار شوند، خودشان مسائل خود را با روش آزمون و خطا حل خواهند کرد و رفته رفته در آموختن و بکار بردن درسهایی که از تجربه ها آموخته اند پیشرفت خواهند کرد. متأسفانه این فرضیه در مورد همه کشورهای و مناطق و نژادها صدق نمی کند.

با این همه سیاست «بحال خود وا گذاشتن» در مورد ایران صدق می کرد اگر عناصر ضد اجتماعی و نامطلوب سیاسی را می شد در قرنطینه قرار داد. چون چنین کاری ممکن نیست، راه حل پیشنهادی فقط موجب خواهد شد که توده های بیگناه بیشتر استثمار شوند و بیشتر رنج ببرند. ناظران صحنه ایران به امکان انقلاب واقف اند و حتی پاره ای از آنان با یک انقلاب تمام عیار در صورتیکه بدون تحریک و همدستی بیگانگان صورت بگیرد و منجر به وضع ثابت و معقولی شود موافق اند. با این حال توده های ایرانی قادر نیستند رهبری انقلابی خود را بوجود آورند و جنبش را در دست خودشان نگاه دارند. در انقلاب یا توده مردم اصلاً به حساب نمی آیند یا اینکه آلت دست توطئه گران بی همه چیز می شوند. انقلاب غالباً منجر به دیکتاتوری و انحطاط بیشتر می شود. شورش عشایر نیز امکان دارد ولی عشایر اقلیتی در میان مردم بیش نیستند و مشکل می توان تصور کرد که عشایر چگونه خواهند توانست کشور را

متحد سازند یا بین خودشان اتحاد برقرار کنند.

به عنوان یک پیشنهاد عملی، ایران نمی تواند به حال خودش واگذار شود، ولو اینکه روسها دستشان را از این کشور کوتاه کنند. امریکائیان برای خودشان تساوی فرصت و تساوی دسترسی به مواد خام را تقاضا خواهند کرد در حالیکه سرمایه گذاران خارجی به رقابت برای کسب امتیازات و منافع ادامه خواهند داد. حقوقی که قبلاً کسب شده یا در آینده کسب خواهد شد نیاز به حمایت دارد. انگلستان با سرمایه گذاری عظیمی که در نفت جنوب کرده است نمی تواند دستش را از ایران بشوید. اصولاً یک کشور کوچک نباید بیش از یک کشور بزرگ انزوای طلب باشد و در عمل هیچ کشوری بخصوص ایران نمی تواند سیاست انزوا در پیش گیرد. روسیه در دست درازی به ایرانی که به حال خود واگذار شده باشد تردید نخواهد کرد.

ایران هنوز شایستگی خود را برای حکومت مستقل ثابت نکرده است. اکنون قریب به چهل سال از انقلاب مشروطیت می گذرد. به رغم اقامت کوتاه شوستر در ۱۹۱۱ و وجود تعداد زیادی رهبران میهن پرست و لیبرال، انگلیس و روس از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۴ کم و بیش بر این کشور تسلط داشتند. از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۹ ایران صحنه جنگ بود و در حالت هرج و مرج واقعی بصری برد. کودتای رضاخان - سیدضیاء در ۱۹۲۱ صورت گرفت و از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷ یک هیئت امریکائی اداره امور مالی کشور را در دست داشت، بر بودجه نظارت و برنامه های عمرانی طرح می کرد. از ۱۹۲۶ تا ۱۹۴۱ یک دیکتاتور بی مسئولیت بر این کشور حکومت می کرد و در پایان این دوره ارتشهای خارجی کشور را اشغال کردند و به عمر حکومت دیکتاتوری خاتمه دادند و از آن پس حکومت ایران در پوچی نومیدانه ای غوطه ور شد.

با این حال گفته می شود که دخالت خارجی و رقابت روس و انگلیس ایرانیان را همیشه از وظایف داخلی شان منحرف ساخته و حکومت را در حال بی نظمی و آشفتگی و فلج نگاه داشته است. می گویند این عناصر زیان بار را

حذف کنید و آنوقت خواهید دید ایرانیان خواهند توانست مسائل داخلی خودشان را حل کنند. درست است که دخالت خارجی جداً به دشواریهای سیاسی داخلی ایران کمک کرده است. با این همه ایرانیان در فاصله سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۶ یک فرصت طلائی داشتند. پارلمان کار می‌کرد، کابینه‌ها برنامه‌های مترقی ارائه می‌دادند، با کمک پیشرفت اقتصادی در رفاه اجتماعی توانائی مالی بدست آمده بود. در این هنگام همانطور که در یکی از فصلهای پیشین اشاره کردم ایرانیان خود را بدون هیچ نشانه نارضایتی تسلیم رژیم دیکتاتوری کردند. در نتیجه کشورشان تا سال ۱۹۴۱ کمتر از دخالتهای روس و انگلیس رنج برد تا از مظالم دیکتاتور که قدرتش را تحکیم کرد و تصادفاً دخالت خارجی را از یک سوی دیگر به کشور آورد: آلمان نازی.

در یکی از فصلهای پیشین این کتاب شرایطی را که به حکومت کردن در ایران کمک می‌کند و آن را مشخص می‌سازد مطرح کردم و متذکر شدم که این سرزمین هنوز یک ملت نیست.^۱ طرز تفکر و اخلاق عمومی مردم و طبقات حاکم هیچ شباهتی به کیفیات فکری و ویژگیهای اخلاقی که لازمه رهبری و شهروندی یک حکومت مستقل است ندارد. هیچ علامت تشویق کننده‌ای از تحولات سازمانی بنظر نمی‌رسد. مطبوعات، افکار عمومی، احزاب سیاسی بطرز شگفت‌انگیزی ناجوراند. دیوانسالاری هر چند از لحاظ حجم متورم است ولی از نظر ضروریات اساسی ابتدائی است. تمرکز اداری بیش از اندازه و گرایشهای خود کامگی همراه با فقدان انجمنهای ایالتی و ولایتی، عقب ماندگی و نابسامانی دولت را تأکید می‌کند.

پیشنهاداتی بعنوان راه چاره

اگر قرار باشد مسئله ایران حل شود باید یک تلاش برنامه ریزی شده و سازمان یافته برای نیل به مقاصد زیر به عمل آید: (۱) حفظ کشور از دخالت‌های زیانبار بیگانه. (۲) فراهم کردن زمینه بازسازی و پیشرفت داخلی؛ تخلیه نیروهای مسلح شوروی از خاک ایران یکی از گام‌های بزرگی است که باید در این راه برداشته شود. بدون رعایت تعهدات قراردادی موجود از جانب شوروی و تعهدات این کشور در قبال سازمان ملل متحد، امید ناچیزی به حفظ و بقای ایران از طریق هرگونه توافق موقت بین المللی می رود. هر وقت این شرایط جمع شد، سه قدرت بزرگ و ایران باید از طریق قرارداد اصول و ترتیب اجرایی را که برای دو شرط کلی که در فوق ذکر شد بهتر تشخیص می دهند اقتباس کنند.

بخش اول این قرارداد باید مربوط به جنبه‌هایی از مسئله باشد که مستقیماً موجب نگرانی بین المللی است. قرارداد باید تمامیت ارضی ایران را تضمین کند. باید از هرگونه روند تجزیه کشور خواه بصورت «حکومت خودمختار آذربایجان» و خواه «جمهوری مستقل کردستان» جلوگیری کند. بقیه پیش‌بینی‌های آن باید بیشتر جنبه منفی داشته باشد و هدف آن باید خاتمه دادن به دخالت‌های مسلحانه یک جانبه، فشارهای سیاسی زیر پرده و توطئه، فکر ایجاد منطقه نفوذ، رقابت در کسب امتیازات و دیگر اعمال اقتصادی ناشایست باشد. قرارداد باید متضمن اصل برابری فرصت‌های اقتصادی و این دکترین باشد که باید از منابع طبیعی ایران در درجه اول و بدون امتیاز خاص برای سایر کشورها به نفع خود ایران استفاده شود. اکنون مسلم شده است که امتیازات انحصاری بیگانگان در ایران همانقدر نامطلوب است که

دخالت‌های مسلحانه یک جانبه و سیاست ستون پنجم. هرگونه تحولی در مسئله نفت در آینده باید به کمپانیهای بین‌المللی واگذار شود و حتی الامکان با مشارکت ایران به عمل آید و من از نقطه نظر اصولی هیچ مانعی نمی‌بینم که مسئله فروش امتیازات موجود از جمله امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران در جنوب و امتیاز شیلات در شمال به کمپانیهای بین‌المللی مورد توجه قرار گیرد. باید به اتحاد شوروی تضمین آزادی عبور و مرور به خلیج فارس و یک بندر آزاد در کرانه خلیج داده شود.

دومین بخش قرارداد باید به مسائل داخلی ایران بپردازد ولی قبل از آنکه اظهار نظر کنم که قرارداد باید متضمن چه مسائلی باشد باید روشن کنم که چه نیازهائی در ایران باید برآورده شود.

برای این که ایران یک حکومت نسبتاً مسئول، ثباتی مداوم و پیشرفت مطمئن و معقول داشته باشد باید یک برنامه جامع و مؤثر عمرانی در رشته‌های مختلف با جدول زمان‌بندی و هم‌آهنگی کامل بموقع اجرا بگذارد. برنامه‌ای که از آن صحبت می‌شود یک فکر آکادمیک نیست بلکه براساس این واقعیت قرار دارد که ایران از بسیاری جهات کشوری است ابتدائی و از همه جهات عقب‌مانده. در این کشور نوگرانی عمده سطحی است و این امر خود باعث نابسامانی شده است. در نتیجه دیکتاتوری، جنگ، اشغال متفقین و تورم بیماری آن تشدید و انحطاط اخلاقی آن تسریع شده است ولی ریشه‌های طرز تفکر و اخلاق عمومی مردم عمیقاً در تاریخ این کشور قرار دارد و در کل سیستم اجتماعی آن پخش شده است. در این جا قصد نداریم برنامه نهائی را بطور کامل و مفصل تشریح کنیم. منظور این است که به هدفها و خطوط اصلی که برنامه باید براساس آن تنظیم شود اشاره کنیم.

هدفهای کلی عبارتند از: (۱) ایجاد وحدت ملی. (۲) برقراری نظم و امنیت. (۳) ایجاد یک سازمان اداری با کفایت و صحیح‌العمل. (۴) بنای مالیّه عمومی بر یک اساس سالم. (۵) گسترش رفاه توده مردم. (۶) تأمین

بهداشت، آموزش و رفاه اجتماعی. (۷) مرسوم کردن اصول حکومت دموکراتیک.

وحدت ملی چگونه می‌تواند ایجاد شود؟ باید احترام عشایر اعاده و با آنان بخوبی رفتار شود. باید به آنان اجازه داده شود که پلیس خودشان باشند و امنیت خود را عهده‌دار شوند. باید به آنها اجازه داده شود در داوری دعاوی ملکی شرکت کنند، تا حدودی از خودمختاری برخوردار و مطمئن باشند که خواهند توانست شیوه زندگی خود را ادامه دهند. باید انجمنهای ایالتی و ولایتی که در متمم قانون اساسی پیش‌بینی و بارها و عدله تشکیل آنها داده و سپس انکار شده است به تدریج تأسیس شود به نحوی که همکاری، ابتکار و مسئولیت افراد جامعه را تشویق کند و پیشرفت دهد. ولی این کار به هیچ وجه معنی «خودمختاری» را نمی‌دهد که مترادف با تجزیه کشور است. نارضایتیهای عمومی و محلی با اجرای عدالت، برقراری امنیت و تدابیری برای رفاه عمومی برطرف خواهد شد. ایرانیان اصولاً ملتی بی‌نظم و سرکش نیستند و وقتی خوب اداره شوند حکومت کردن بر آنان آسان است. برخلاف تصور عمومی سیاستمداران و دولتمردان ایرانی، وحدت ملی نه از طریق تمرکز بلکه از طریق عدم تمرکز عملی است. یعنی نه از راه تمرکز اختیارات و خدمات در پایتخت بلکه از طریق توزیع و تفویض اختیارات و مزایا تا دورترین نقاط کشور.

چنین گامهایی به اعاده و حفظ صلح کمک زیادی خواهد کرد ولی یک حکومت صحیح العمل باید قوی باشد و آمادگی رویارویی با شورشیان ولایات یا خیانت در تهران را با سرعت و قاطعیت داشته باشد. ضعف حکومتها هم علت و هم نتیجه هرج و مرج و راهزنی بوده است. اما ایران نخواهد توانست از طریق میلیتاریسم کسب قدرت کند. میلیتاریسم یکی از خطرات دائمی امنیت داخلی و حکومت آزاد است. باید خدمت وظیفه اجباری همراه با ارتش و فرماندهان عروسکی آن، اسباب بازیها و

سوءاستفاده هایش از بین برود. همانطور که سرهنگ شوارتسکف در ۱۹۴۴ پیشنهاد کرد ژاندارمری باید تبدیل به یک نیروی انتظامی ملی، متحرک، مجهز، درستکار و وفادار و با انضباط شود. نیروی مزبور باید تحت کنترل غیرنظامیان بوده و هیچ رابطه‌ای با شاه و دربار نداشته باشد.

برقراری نظم و امنیت مستلزم تجدید سازمان وزارت دادگستری و دادگاههای عمومی است و شاید تجدید نظر در قوانین مدنی و جزائی و ساده کردن آئین دادرسی همراه با اصرار شدید به صحت عمل دادستانها و قضات.

بنای مالیه عمومی بر اساسی سالم کار دشواری نیست مشروط بر اینکه قوانین اصلی و ضروری کاملاً اجرا شوند و از مداخله سیاستمداران در اجرای قوانین جلوگیری شود. در وضع مالیاتها باید تأکید از مالیاتهای غیرمستقیم و نزولی، سود انحصارات و مالیات بر کالاها، به مالیاتهای مستقیم تصاعدی دارائیه و درآمدها تغییرجهت دهد. مالیات بر ارث سنگین می تواند به مقاصد اجتماعی و نیز مقاصد وصولی کمک کند.

منابع درآمد ملی باید به خزانه حکومتهای محلی واریز شود، نه تنها برای اینکه هزینه های خودشان را بپردازند بلکه در میان مردم احساس نزدیکی و شخصی با مسئولیت عمومی ایجاد شود. تنظیم بودجه، حسابداری و نظارت مالی مستلزم تجدید سازمان کلی و ساده کردن تشریفات است.

تأمین رفاه توده های مردم خودبه خود هدفی شریف و عالی است ولی در ضمن افزایش درآمد عمومی، پول برای بهداشت، آموزش و دیگر خدمات اجتماعی را تأمین می کند. افزون بر آن بالا رفتن سطح زندگی عاملی ضروری برای فرآیندی است که بوسیله آن حکومت دموکراتیک مرسوم می شود. برنامه عمرانی ایران باید کشاورزی را صنعت اصلی بشمارد. پیشرفت کشاورزی همانند عدالت اجتماعی مستلزم تغییر اساسی در سیستم مالکیت ارضی و خریدن املاک بزرگ و جانشین ساختن مالکیت دهقانان و تعاونیهای

روستائی بجای سیستم ارباب رعیتی استعمارگر فعلی است که به نحوی گسترده در این کشور رواج دارد.

بخشی از تراکم وسیع و پیچیده دعاوی ارضی و اختلاف بر سر اسناد مالکیت میراث رسوم قدیمی و بخش دیگر ثمره بی لیاقتی حکومتها و بخش سوم ناشی از بی وجدانی زمین خواران است. کسانی که اصلاح و پیشرفت ایران را در دست می گیرند باید هر چه زودتر به این کار کثیف و ناهنجار خاتمه بدهند.

از جنبه طبیعی، پیشرفت کشاورزی باید شامل اصلاح سیستم آبیاری کنونی، ساختمان سدهای جدید و جلوگیری از قحطی باشد و از جنبه اجتماعی باید شامل آموزش روستائی، توسعه دهات و خانه های روستائی و تشویق صنایع و کارهای دستی روستاها. بخشی از برنامه را باید درخت کاری و حفظ جنگلها تشکیل بدهد.

خود کفائی صنعتی برای ایران یک سیاست اقتصادی نامالم و یک فداکاری پرهزینه در راه ناسیونالیسم بشمار می رود. مالکیت و مدیریت کارخانه ها و معادن بوسیله دولت جز در چند مورد استثنائی یک تعهد سیاسی و اداری و مالی بی مورد و یک اسراف اقتصادی و اجتماعی است. به عنوان سیاست کلی، کارخانه ها باید بدون هیچ گونه مشارکت و تضمین یا کمک مالی دولت به شرکتهای ایرانی فروخته و معادن به شرکتهای مزبور اجاره داده شوند.

حمایت از تعرفه های گمرکی ممکن است مطلوب باشد ولی نباید بدون مطالعه کافی به هر کس داده شود. قوانین کار معقول باید تدوین و به موقع اجرا گذاشته شود و از کارکردن کودکان در کارخانه ها ممانعت شود. مسائل اقتصادی راه آهن و بهره برداری از آن نیز مستلزم مطالعه و اقدام است.

بهداشت عمومی نیز همانند سایر بخشهای این برنامه مستلزم کار تخصصی است ولی واضح است که ایران در این زمینه باید در درجه اول به مراقبتهای

پیش از زایمان، بهداشت نوزادان و کودکان و نیز جلوگیری از بیماریهای واگیردار و عفونی توجه کند. شهرها نیاز به سیستم لوله کشی آب آشامیدنی و فاضل آب و رودها نیاز به تسهیلات تصفیه و پالایش دارند. یک مبارزه گسترده در زمینه آموزش بهداشت باید ضروریات بهداشت فردی و نیازهای رژیم غذایی را به مردم بیاموزد. کشت خشخاش باید به نیازهای پزشکی کاهش یابد و شاید بطور کلی ممنوع شود. با اعتیاد به مواد مخدر باید جدأ و بطور مؤثر مبارزه شود. اجرای مقررات بهداشتی و آموزش تعالیم بهداشتی بدون مسکن مناسبتر و بهتر مؤثر نخواهد بود.

در مبحث بخش آموزشی برنامه باید این نکته را در نظر داشته باشیم که ایرانیان از بسیاری جهات نیاز دارند که بطور اساسی به صورت اولیه شان برگردانده شوند. آموزش در این زمینه بسیار وسیع تنها یکی از اقلام برنامه نیست، بلکه اساسی ترین و حیاتی ترین اقلام و معیار نهائی موفقیت آن بشمار می رود. آموزش ابتدائی صرفاً نیاز به تدریس رسمی ندارد بلکه نیازمند تطبیق احساسات و تجدید حیات اخلاقی است. ایران نیاز به یک پاکسازی عمیق و شدید جسمی و روحی دارد. هرگونه تلاش آموزشی در ایران با شکست روبرو خواهد شد مگر اینکه تدابیر دیگری با آن بیامیزند و محیطی بوجود آورند که مناسب رشد کودکان باشد و آنان را شهروندانی خوب به بار آورد؛ زیرا برای ایجاد و حفظ یک حکومت بادوام و مسئول در این کشور باید بر شهروندان خوب با احساس آزادی و حیثیت، زندگی توأم با همکاری تعاونی و مسئولیت اجتماعی تکیه کرد.

ایران باید قوانینی در باره انتخابات آزاد، رأی گیری مخفی و شمارش آراء صحیح وضع و اجرا کند ولی اجرای چنین قوانینی یک حکومت مردمی بر سر کار نخواهد آورد. در پس مکانیسم انتخاباتی باید در میان کسانی که دارای حق رأی هستند مقتضیات معنوی و اخلاقی و عاطفی را بوجود آورد که افراد را به انتقاد از حکمرانان خود تشویق و وادار می سازد که اگر کسانی در

نمایندگی و حکومت قصور ورزند از کار برکنار کنند. منظور این نیست که مجموعه‌ای از فرمولهای پیش ساخته، آرمانگرایانه و شسته رفته یا هدفهائی که با شیوه زندگی ایرانی بیگانه است بدون رعایت احساسات ملی به ایرانیان تحمیل شود. ضروری است که آداب و رسوم و فرهنگ خاص ایرانی حفظ شود. از این لحاظ متجددین قلابی بخصوص شاه سابق بزرگترین لطمه را به پیکر ملت ایران وارد ساختند. بازسازی باید بر پایه مبانی تاریخی انجام گیرد. هدف اصلی این کار آزادسازی و اعاده شخصیت ایرانی است نه دوباره سازی آن. منظور این نیست که این ملت در یک قالب وارداتی و مصنوعی جا داده شود بلکه این است که آزادی و وسایل رزنده گی و بیان نظریات به آن داده شود.

برنامه‌ای که درباره اش بحث می‌کنم باید عمده بصورت تلاشی ملی بروز کند. هر بخش از این برنامه را ایرانیان متفکر باید بررسی کرده و بپذیرند. در گذشته تلاشهایی در راه بسیاری یا شاید تمام اقلام این برنامه صورت گرفته ولی در کلیه موارد از مرحله حرف یا وضع قانون پیشتر نرفته است. کوچکترین امیدی نمی‌توان داشت که اگر ایران به حال خودش رها شود هیچ گاه چنین برنامه‌ای عملی شود. طبقات حاکمه، سیاستمداران حرفه‌ای و سودجویان که در یک سنگر قرار گرفته و با هم متحد شده‌اند دست به هیچ اقدام اساسی که برای نجات و ترقی کشورشان ضروری است نخواهند زد. ایران برای نجات خودش باید شرایط قبلی را برای حکومت دموکراتیک فراهم کند و در حالیکه مشغول این کار است نظم را در کشور حفظ کند، مسائل مالی خود را حل کند، از شکستهای اقتصادی پرهیزد، با بیگانگان با درستی و صحت معامله کند و جنبشهای خرابکارانه و نیروهای ضدملی را مهار کند. چنین کارهایی فقط از عهده حکومتی برمی آید که قوی، ثابت و آگاه به مسئولیتهايش در برابر مردم باشند. اگر ایرانیان بتوانند این کار را بدون کمک خارجی انجام دهند اجازه عرض اندام به دیکتاتوری نخواهند داد و گذشته از

مشکلات بین‌المللی به ضعف و فساد و بی‌لیاقتی کنونی خود نیز به سرعت خاتمه خواهند بخشید. ایران در حال حاضر به وضوح فاقد نیروهای سالم اجتماعی است. نمی‌تواند بندهای کفکش را ببندد و از جا برخیزد زیرا نه بند کفش دارد و نه علاقه‌ای به بستن آن.

مداوا چگونه باید انجام شود؟

نتیجه‌گیری ما این است که ایران بدون کمک دیگران نخواهد توانست تغییرات لازم را در سیستم حکومتی خود به عمل آورد و شرایط ضروری برای پیشرفت، ثبات و ترقی را فراهم کند. اما پیش از آنکه به موضوع قرارداد برگردیم لازم است سؤال کنیم که این کمک موردنیاز چگونه و به چه وسیله‌ای می‌تواند تأمین شود؟ هنگام طرح این سؤال ما انبوهی اطلاعات را که از تجربیات امریکائیان در این کشور ناشی شده است و نیز تجربیات ایرانیانی که با امریکائیان همکاری نموده‌اند در اختیار داریم. نیز باید شرایط داخلی و خارجی کشور را که کارآئی و مؤثر بودن هرگونه کمک را مشخص می‌سازد در نظر بگیریم.

پیشنهادی که در گذشته به دفعات به عمل آمده و هنوز هم مطرح می‌شود این است که دولت ایران بیگانگان را بطور انفرادی به عنوان مستشار و کارشناس استخدام کند. جاذبه اصلی این کار این است که با اصل حاکمیت ایران تطبیق می‌کند و هیچ مسئولیتی برای مستخدمین بیگانه یا کشورهایی که مستشاران مزبور تبعه آن هستند ایجاد نمی‌کند. بدین جهت این پیشنهاد به نظر امریکائیان که هنوز معتقد به انزوای طلبی بوده و از هرگونه «درگیری» وحشت دارند جالب می‌رسد. همانطور که قبلاً اشاره کردم مستشاران خصوصی در ایران نه تنها از لحاظ درست بودن توصیه‌ها بلکه بیشتر

از نظر اجرا و نتایج آنها کارآیی چندانی نشان نداده‌اند. به علت سیستم سیاسی ایران دولت حاضر نیست منافع و امتیازات خصوصی را فدای رفاه عامه کند یا اقدامی به عمل آورد که فرد یا گروه متنفذی را با آن دشمن سازد. افزون بر آن کابینه‌های ایران چه سالم و چه بیمار آنقدر بر سر کار نمی‌مانند که حتی یک برنامه اصلاحی را شروع کنند. بیگانگانی که بطور انفرادی به عنوان مستشار یا مدیر استخدام شده و زیر نظر ایرانیان خدمت می‌کنند بکلی بیفایده هستند.

در ادوار گذشته وقتی صفت مستشار یا کارشناس فنی پوششی برای جاسوسان سیاسی و نظامی یک کشور بیگانه نبوده است این اشخاص توانسته‌اند تا حدود بسیار کمی به نفع ایران و آبروی خودشان خدمت کنند. ولی کارشناسان فنی قادر نیستند سیاست کلی را تعیین، مردم را بیدار و به حقوقشان آشنا کنند و یک حکومت دموکراتیک بسازند یا در یک منطقه بحرانی ثبات و آرامش بوجود آورند.

یک پیشنهاد دیگر که بیشتر کسانی را که در جهت منافع ملی فکر می‌کنند به خود جلب می‌کند این است که پیشرفت اقتصادی و سرمایه‌گذارهای خارجی با نیازهای ایران وفق می‌دهد. پیشرفت و سازندگی باید مکان برجسته‌ای در ایجاد یک ملت مستقل و دموکراتیک داشته باشد. ولی اگر ما توجه خود را زیاد به جنبه‌های فنی و مهندسی برنامه معطوف کنیم دچار اشتباه رضاشاه خواهیم شد که به ساختن چیزهایی دست زد که به رفاه عمومی کمک نمی‌کرد و مردم نمی‌توانستند آنها را حفظ کرده و مورد استفاده قرار دهند. کسانی که برنامه پیشرفت مورد نیاز را تدوین و اجرا می‌کنند باید همواره روستائی فقیر و بیمار و بیسواد ایرانی را که «کمرش زیر وزنه قرنهای متمادی خم شده است» در نظر بگیرند که همانند خود ایران «سنگینی وزنه جهان را بر دوش داشته است.» اگر نتوانیم از این روستائی فقیر یک شهروند سالم بسازیم، بکلی شکست خورده‌ایم. سرمایه‌گذارهای خارجی خودبخود

هیچ گونه تضمین کمک را نمی دهد. برای کمک به دهقان ایرانی باید بجای دور باطلی که او را درگیر و دچار انحطاط ساخته است یک مار پیچ مترقی و سودمند را جایگزین کنیم که او و کشورش را به موقع به سطحی بالاتر سوق دهد.

از لحاظ بین المللی، پیشرفت اقتصادی و برنامه عمرانی که بودجه آن با سرمایه های خارجی تأمین شده باشد به معنی رقابت گسترده بین المللی است که چندان تفاوتی با آنچه از سال ۱۸۷۰ به بعد مایه دردسر ایران شده ندارد. اثر درونی آن بر یک حکومت ضعیف و فاسد بمراتب خطرناکتر و بیشتر باعث کشمکش و دردسر خواهد بود.

اگر نفت و سایر منابع طبیعی کشور از جمله شیلات بطرزی عاقلانه اداره شود می تواند بطور اساسی به افزایش سطح زندگی عامه مردم و درآمد دولت کمک کند. نظیر همین منافع می تواند از صنایع تولیدی عاید شود که اصلاح شده باشد. اگر این بخش از برنامه به ابتکار یا نظریات سودجویانه سرمایه گذاران خارجی واگذار شود احتمالاً این اقلام را که برای تهیه پول و مدیریت گسترده نامناسب است نادیده خواهند گرفت. افزون بر آن هیچ طرح و برنامه ای از هر نوع نمی تواند در سطح گسترده براساس صحیح اجرا شود مگر اینکه دولت خودش آن را در دست بگیرد و طبق یک برنامه صحیح مالی نظارت دقیق خود را بر بودجه و هزینه های آن اجرا کند.

بنابراین تا خود دولت اصلاح و هدایت نشود هیچ امیدی برای سازندگی کشور وجود ندارد. بدون وجود یک دولت خوب پیشرفت اقتصادی جز با شیوه های نامناسب که گاهی نیز به ندرت موفق می شود انجام نخواهد گرفت. این کار به نفع سیاستمداران حرفه ای و همکاران بند و بست چپ حقه بازشان و به ضرر ملت ایران خواهد بود و فرصت سرمایه گذاری بجای اینکه با رشد و رونق و رفاه گسترش یابد همچنان محدود خواهد ماند.

از میان کلیه تدابیری که در ایران بکار رفته است سه هیئت امریکائی

بهترین نمایش را ارائه داده‌اند زیرا مجهز به اختیار و وحدت بوده و در دو مورد اخیر طبق قراردادهای استخدامی خود وقت کافی برای انجام وظیفه داشته‌اند. روسها شومستر را قبل از اینکه شروع به کار کند از ایران اخراج کردند. حتی در شرایط مساعدتری که از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷ حاکم بود بخشی از موفقیت هیئت دوم خیالی و تقریباً تمامی آن ناپایدار بود. اصلاحات مالی هیئت ما کمک کرد که رضاشاه پایه‌های دیکتاتوری خود را تحکیم کند. تنها محصول کار ما این بود که برای نیروهای ارتجاع و انحطاط پول تهیه کردیم ولی نتوانستیم به خودمان کمک کنیم زیرا بدون رضاشاه این مدت را هم نمی‌توانستیم دوام بیاوریم. آخرین تجربه در شرایط پیچیده‌تر و دشوارتری صورت گرفت ولی به همان دلیل به پایان رسید: هیئت برای ایستادگی در برابر مخالفتهائی که از خدماتش ناشی می‌شد در درون و بیرون خودش قدرت نداشت.

شرایط آن روز ایران ایجاب می‌کرد که هیئت مدت بیشتری به خدمت اشتغال داشته باشد. حدود صلاحیت و اختیار ما بقدری محدود بود که کارائی ما را از بین می‌برد و مدتی که برای قرارداد تخصیص داده شده بود رویهمرفته بسیار کوتاه بود. هنگامی که من با پرزیدنت روزولت و هری هاپکینز و وزارت خارجه در دسامبر ۱۹۴۳ و ژانویه ۱۹۴۴ مکاتبه می‌کردم دولت امریکا فرصت داشت کمک به ایران را بر اساس بهتری قرار دهد ولی از این فرصت استفاده نکرد.

در ضمن اقدام به هر تلاش جدید برای کمک به ایران باید از اشتباهات گذشته پرهیز کرد و از طرفی تجربیات گذشته را بکار بست. از سابقه تجربه‌ها و شکستها می‌توانیم این نتایج کلی را به دست آوریم: (۱) که تمهید ما باید همه‌جانبه و کامل باشد و کلیه اختیارات، سازمانها و افرادی را که درگیر مسئله هستند شامل شود. (۲) که مدت کافی برای اجرای این تکالیف داده شود یعنی بین ۲۵ تا ۵۰ سال. (۳) که بمنظور تأمین قدرت و دوام و

اعتبار مبنای کار باید یک قرارداد رسمی بین دو کشور باشد. این تلاش همه جانبه نمی تواند صرفاً انگلیسی یا روسی باشد و به عقیده من مصلحت نیست که صرفاً امریکائی باشد. پرزیدنت ترومن در ۶ آوریل ۱۹۴۶ اظهار داشت:

اگر قرار است صلح در این بخش مهم جهان حفظ و تقویت شود، ما نمی توانیم فقط به اطمینان وجود حکومت‌های مردمی و مستقل قانع شویم. ملت‌های خاور نزدیک و خاورمیانه مایل اند از منابع خود استفاده کنند، فرصت‌های آموزشی خود را گسترش دهند و سطح زندگی خود را بالا ببرند. ایالات متحد سهم خود را در نیل به این هدف‌ها ادا خواهد کرد.^۲

آگاهی از اینکه ایالات متحد سهم خود را ادا خواهد کرد بسیار خوب است ولی تا وقتی که ما ندانیم برنامه بطور کلی از چه قرار است هیچ کاری نخواهیم توانست بکنیم. اگر فرض را بر وجود «حکومت مردمی و مستقل» قرار دهیم کمک امریکا نمی تواند شامل حال بسیاری از کشورهای این منطقه شود، چون منافع آن دورتر از طبقات حاکم یا گروه‌های نظامی نخواهد رفت. با این همه از نقطه نظر بین المللی، تعهد جدی امریکا خواه کلی باشد خواه محدود همان حسادت‌ها، بدگمانی‌ها و مخالفت‌هایی را که نسبت به هیئت غیررسمی امریکا برانگیخت، ایجاد خواهد کرد و باعث درگیری‌های شدید خواهد شد. این کار هیچ ممانعت محسوسی از اجرای نقشه‌های روسیه نخواهد کرد و هیچ تجسمی از همکاری سه قدرت نخواهد داشت. افزون بر آن جدا ساختن این تعهد از وزارت خارجه و دیپلوماسی امریکا کاری بسیار دشوار خواهد بود. برای اینکه سازمان وزارت خارجه امریکا بصورت امروزی درآید و جهت یابی تازه‌ای بگیرد وقت زیادی لازم است و مسئله ایران نمی تواند

این قدر معطل نماند.

پیشنهاد شده است که از شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد درخواست شود که بررسی و پیشنهاد یک برنامه پنج ساله پیشرفت اقتصادی در ایران را عهده دار شود. ولی چیزی که مورد نیاز است فقط بررسی و برنامه نیست. شرایط ایران ایجاب می‌کند که یک برنامه کلی اولیه تدوین شود و پس از آنکه این برنامه به تصویب رسید یک سلسله جرح و تعدیلهایی با نظارت روزمره در آن به عمل آید و ضمن تماس دائمی با روند اجرای آن با وضع ایران تطبیق داده شود.

دولت ایران نشان داده است که در موارد بحرانی از پذیرفتن نصیحت و نظر مشورتی به ندرت امتناع ورزیده است. در واقع اعلام پیشنهادات و برنامه‌های اصلاحی همیشه یکی از شگردهای سیاسی متداول در زمانهای بحرانی بوده است. ایران نیاز مبرم به راهنمایی در مراحل مختلف اجرایی و کار روزمره اداری دارد. مسائلی که در این مراحل مطرح می‌شود و اعمال اجرایی قطعی را از قبل نمی‌شود پیش بینی کرد. بعید بنظر می‌رسد شورای اقتصادی و اجتماعی بتواند تشکیلات لازم برای این کار را بدهد و برای مدت مدیدی در ایران حفظ کند و اگر هم بتواند با همان دشواریهایی روبرو خواهد شد که تلاشهای امریکائیان چه بصورت دولتی و چه به صورت خصوصی روبرو گردید.

بنظر می‌رسد بهتر باشد وظیفه راهنمایی داخلی به عهده سه دولت بزرگ واگذار شود. تا وقتی که ایالات متحد آمریکا، اتحاد شوروی و انگلستان نتوانند راهی برای همکاری مؤثر در این کار عمده بیابند، مشکل می‌توان دید که چیز مناسب و سازنده‌ای با هر وسیله انجام پذیر باشد. اجرای اصول و شیوه کار که در بخش نخست قرارداد پیشنهاد کردم گنجانده شود باید در عمل بوسیله یک کمیسیون سه جانبه نظارت شود، تا بمحض اینکه مسئله‌ای بوجود می‌آید به فوریت و پیش از آنکه مبدل به اوضاع پیچیده و اختلافات تلخ شود

حل و فصل گردد.

اگر به همین کمیسیون حق نظارت در فعالیتهای بازسازی کشور داده شود بسیار مناسب خواهد بود. تکالیف و صلاحیت کمیسیون، هدفهای کلی که باید دولت ایران را به سوی آنها هدایت کند و مدتی که کمیسیون باید انجام وظیفه نماید بخش دوم قرارداد پیشنهادی را تشکیل خواهد داد.

این موضوع باید بخوبی فهمیده شود که وظایف کمیسیون سه جانبه صرفاً کنترل و تعیین خط مشی خواهد بود. سازمان اجرایی آن کمیسیونهای فرعی در وزارتخانه‌های مختلف خواهد داشت و مرکز و کانون آن در وزارت دارائی خواهد بود. این سازمان باید یکپارچه باشد و اختیارات تام در مدیریت به رئیس آن محول شود. بدیهی است که در رأس این سازمان باید یک امریکائی با اختیارات تام قرار گیرد. مانعی ندارد که چند کارشناس روسی و انگلیسی در آن استخدام شوند ولی این افراد باید در برابر رئیس امریکائی آن مسئول باشند. روسها باید علاوه بر شمال در جنوب و انگلیسیها باید علاوه بر جنوب در شمال مأمور خدمت شوند. رئیس امریکائی فقط باید در برابر کمیسیون سه جانبه مسئول باشد و به آن گزارش دهد.

حال به این مسئله می‌پردازیم که آیا وظیفه کمیسیون سه جانبه و سازمانی که تحت نظر آن انجام وظیفه خواهد کرد باید اجرایی باشد یا مشورتی. اگر اجرایی باشد برنامه از نظر هدف و دستگاه اداری شبیه به قیمومت بین‌المللی خواهد بود. سیستم قیمومت که در منشور ملل متحد پیش‌بینی شده ظاهراً نمی‌تواند در مورد ایران بکار رود مگر اینکه این کشور از عضویت سازمان ملل متحد استعفا دهد.^۳ یک کار اجرایی به این عظمت با اهداف و مقاصد منشور

(۳) ماده ۷۸ منشور ملل متحد: «سیستم قیمومت شامل کشورهایی که عضو ملل متحد شده‌اند نبوده و روابط بین آنها بر اساس احترام اصل تساوی حق حاکمیت آنها مبتنی خواهد بود.»

ملل متحد وفق می دهد و ممکن است قانوناً تحت نظر شورای امنیت قرار گیرد.^۱

از سوی دیگر نمی توان به زیانهای جدی که یک سازمان بین المللی در عمل با آن روبرو می شود و نیز مخالفتهای اخلاقی در ایران توجه نکرد. هیچ یک از سه دولت بزرگ در این کار شرکت نخواهد کرد مگر اینکه کمیسیون تصمیمات خود را به اتفاق آراء بگیند. ممکن است این الزام فعالیتهای کمیسیون را بطور جدی مختل سازد و گرایش بر این باشد که با بازگذاشتن دست هر یک از سه دولت در یک بخش بخصوص رضایتش جلب شود. اگر چنین کاری صورت بگیرد ایران به سه منطقه نفوذ تقسیم خواهد شد. از نقطه نظر اخلاقی ممکن است بعضیها با اینگونه اقدامات به عنوان اینکه تجاوز به استقلال و حاکمیت ایران و مداخله در امور داخلی یک کشور مستقل و مغایر منشور ملل متحد است مخالفت کنند.^۵ این مخالفت به رغم این واقعیت است که منظور از تولیت یا سرپرستی سه دولت تحقق استقلال و حاکمیتی است که در حال حاضر ایران فاقد آن است.

راه دیگری که در برابر کمیسیون سه جانبه وجود دارد این است که فقط وظایف مشورتی را بر عهده بگیرد. در این صورت لازم نیست کمیسیون اصل اتفاق آراء را رعایت کند ولی مسئله ای که پیش می آید این است که آیا دولت ایران نظر مشورتی کمیسیون را خواهد پذیرفت و بکار خواهد بست؟ اگر پاره ای شرایط جمع شود می توان انتظار داشت که نظر مشورتی کمیسیون نتایج

۱) ماده ۵۶ منشور ملل متحد: «هیچ یک از مقررات این منشور نباید از وجود قراردادها یا مؤسسات ناحیه ای که بمنظور تصفیه کارهایی که مربوط به نگاهداری صلح و امنیت بین المللی بوده می تواند مورد عملیات ناحیه ای گردد ممانعت کند مشروط بر اینکه آن قرارداد یا مؤسسات و فعالیت آنها با مرام و اصول ملل متحد مخالف نباشد.»

۵) منشور ملل متحد، فصل اول، ماده ۲.

مطلوب به بار آورد. نخستین شرط این است که دولت ایران در کمال آزادی به اهداف و برنامه‌های عمومی این کار صحنه بگذارد. دومین شرط این است که کمیسیون کارمندی داشته باشد که در ادارات مختلف تهران و شهرستانها به مطالعه، کمک و گزارش دادن جزئیات پردازند. سومین شرط این است که کمیسیون باید هر سال یک گزارش جامع از نظریات مشورتی که داده و اقداماتی که دولت ایران در عملی ساختن آنها کرده است منتشر سازد. برای اینکه دولت ایران نظر موافق پیدا کند و اقدامات مقتضی به عمل آورد تبلیغات گسترده ضرورت دارد. از سوی دیگر هرگاه نظر مشورتی کمیسیون مورد قبول مقامات ایرانی قرار گیرد، تأثیر آن در همان حدودی خواهد بود که کمیسیون قدرت اجرایی داشته و آن را بکار ببرد. به عبارت دیگری کمیسیون در اثر اصل اتفاق آراء فلج خواهد شد یا نظر مشورتی آن به سوی خصلت منطقه‌ای گرایش خواهد یافت.

به اعتقاد من مؤثر بودن کمیسیون بستگی به اختیارات آن دارد که یا باید بر پایه وظایفی قرار گرفته باشد که آشکارا پذیرفته شده و مورد قبول قرار گرفته است یا اعمال نفوذهای زیرپرده و غیرمستقیم ولی اجباری. هر یک از این دو روش به شناسائی پاره‌ای از واقعیت‌های این وضع خاص بین‌المللی منجر می‌شود که بنظر من هر یک به اندازه دیگری مطابق با قواعد اخلاقی و روح منشور ملل متحد می‌باشد. باید روشی را برگزید که شامل ریاکاری هر چه کمتر باشد و مطمئن‌ترین و سریعترین راه را به وصول این دو هدف وعده بدهد: تحقق حاکمیت و استقلال ایران و برطرف کردن بحران بین‌المللی.

پیدا کردن نمونه و بهرمان برای نشان دادن این که این کار اجرایی یا مشورتی سه‌جانبه عملی نیست بسیار آسان است ولی در حال حاضر جز نظارت سه دولت در ایران چه می‌شود کرد؟ و چه انتظاری می‌توان از آینده داشت؟ در طی هفتاد و پنج سال گذشته انگلستان و روسیه اغلب در اداره این ناحیه شرکت داشته‌اند. همچنین امریکائیان و دولت ایالات متحد در این

مدت از طریق وزارت خارجه در واشینگتن و سفارت در تهران صددرصد از اعمال نفوذ بر دولت ایران برکنار نبوده‌اند. حتی در زمانهایی که ما خود را کنار می‌کشیدیم از اعمال نفوذ دست برنمی‌داشتیم. به دلیل قدرت و موقعیت امریکا در جهان و روابط خاصی که با ایران دارد، خودداری از اعمال نفوذ خودش نوعی دخالت بشمار می‌رود. اشکال در این جاست که نظارت سه دولت در گذشته و حال هیچ‌گونه نظم و هم‌آهنگی و هدف مشترک نداشته و چون از اختلاف ناشی می‌شده و اختلاف ایجاد می‌کرده اثراتی مخرب بر ایران و روابط بین‌المللی داشته است. آنچه من پیشنهاد می‌کنم تلاش در برقراری نظارت و سرپرستی خارجی بر یک اساس منظم و معقول است. ممکن است این تلاش شکست بخورد ولی در این صورت «پستی هدف گناه بشمار می‌رود نه شکست.» و نیز تلاش ولو اینکه در ابتدا با شکست روبرو شود، مقاصد سه دولت را روشن خواهد کرد و ایران را دچار وضع بدتری از سابق نخواهد ساخت.

هیچ وسیله کامل یا مطمئنی برای حل این مسئله نمی‌توان یافت. کمیسیون پیشنهادی خواه اجرائی باشد خواه مشورتی، موفقیت آن بستگی به عوامل زیر دارد: اولاً سه دولت قبلاً از صمیم قلب اصول و اهداف راهنما را بپذیرند. ثانیاً توانائی دولت امریکا را به ایفای نقش رهبری قاطعانه بشناسند.

اگر دولت ما چنین برنامه‌ای را پیشنهاد کند، آنوقت ما سیاست نفی و اعتراض را بدور افکنده و راه‌حلهای مثبت و سازنده و مجهزه ابزارهای اجرائی را ارائه داده‌ایم.^۶ تسلیم این پیشنهاد موضوع را برای دولت‌های خارجی

(۶) «دیپلوماسی نباید منفی و فاقد تحرک باشد. در پاسخ به اوضاع و احوالی که دائماً در حال تغییر و تحول است، دیپلوماسی باید قادر به تطبیق و پیشرفت باشد یا باید قوه ابتکار افکار سازنده، پیشنهادات عملی و آینده‌نگر داشته باشد.» (از سخنرانی جیمز برنز وزیر خارجه امریکا در ۲۸ فوریه ۱۹۴۶).

ذینفع و افکار عمومی امریکا روشن خواهد کرد.

آیا انگلستان و روسیه با ایران همکاری خواهند کرد؟

با قضاوت دربارهٔ گذشته می‌توان اطمینان داشت که انگلستان از پیشنهاد راهنمائی سه دولت در ایران استقبال خواهد کرد و آن را خواهد پذیرفت. در مورد نظر مسکو نمی‌توان زیاد خوشبین بود. شورویها به رغم اینکه تحول اوضاع ایران کاملاً طبق نقشه‌هایشان نبوده است در حال حاضر خط مشی خودشان را دنبال می‌کنند. روسها آشکارا روی بی‌تصمیمی، کناره‌گیری یا بیطرفی و اطمینان به اینکه ایالات متحد یک موضع مشخص اتخاذ نخواهد کرد حساب می‌کنند. از نقطه نظر شوروی، مسئله ایران از جنبهٔ بین‌المللی آن همان رقابت دیرینهٔ روسیه و انگلستان است یا به زبان شعارهای امروزی مسابقه میان کمونیسم و «دموکراسی شوروی» از یک سو یا «امپریالیسم» و «استعمار بریتانیا» از سوی دیگر است. از این نقطه نظر نقشی که از امریکا انتظار می‌رود این است که پشتیبان لفظی اصول کلی یا میانجی بیطرف میان روسیه و انگلستان باشد. هیچ‌یک از این دو نقش امریکا را بر سر راه روسیه قرار نخواهد داد. توانائی ما در وارد کردن اربابان کرم‌لین به قبول یک راه حل سازنده بستگی به این دارد که ما تا چه حد حاضریم با زبان زور و بر حسب واقعیت با استالین مذاکره کنیم.

اوضاع جهان ایجاب می‌کند که ایالات متحد در این منطقه به قدرت‌نمایی پردازد که تاکنون از خود نشان نداده است. اگر ما ضعف نشان ندهیم، این قدر خودمان را از مسائل کنار نکشیم و این قدر مرتکب اشتباه نشویم، هم در نظر روسها و هم در نظر ایرانیان قوی‌تر جلوه خواهیم کرد. نگه داشتن چیزی که در اختیار دارید آسان‌تر از پس گرفتن آن از دیگران است. و ما اکنون در

ایران کمتر از آن چیزهایی داریم که در ۱۹۴۳ داشتیم. ارتش امریکا و هیئت مالی از این کشور رفته‌اند. قصور وزارت خارجه در سالهای ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵ در استفاده از فرصت و عدم درک موارد بحرانی و مسائل استراتژی بی جهت امتیازات سیاسی ما را به هدر داد و موقعیت قوی ما را تبدیل به موضعی ضعیف کرد. ما با محدود ساختن خود به رعایت حاکمیت ایران هیچ کمکی به این کشور در تحقق استقلالش نکردیم بلکه دست و پای خودمان را بستیم و مانع شدیم که با واقع گرایی روسها روبرو شویم و این کار به روسها مجال داد که به توطئه‌های پنهانی خود ادامه دهند. نمایش رهبری توأم با قدرت ما در ماههای مارس و آوریل ۱۹۴۶ در شورای امنیت سازمان ملل متحد با یک عمل تسکین آمیز خاتمه یافت و ما در واقع به تسلیم ایران به شوروی صحنه گذاشتیم.

با این همه مسئله ایران بخشی جزئی از تصویر بین المللی است. نمی توان انتظار داشت که همکاری بین سه دولت در یک منطقه عملی شود در حالیکه در نقاط دیگر عملی نشده است: در آلمان، اتریش، مدیترانه شرقی، منچوری و کره. ضمناً پیشرفت در حل مسائل و ترتیب همکاری قطعی بستگی به برطرف شدن سوءظن متقابل دارد.

به عنوان مثال فرض کنیم که یک دانشجوی شوروی بخواهد به مطالعه در باره پنج ضابطه سیاست خارجی که قبلاً ذکر شد بپردازد، بیشک به این نتیجه خواهد رسید که همان سوءظن غیرقابل توجیهی که در مغز روسها وجود دارد، عیناً در مغز امریکائیان نیز موجود است. او ممکن است در درک جهت یابی و طرز تفکر ما دچار گیجی و گمراهی شود. سیاست توسعه ارضی ما را در طول تاریخ که عاری از تجاوز نبوده است، دکترین مونرو، منطقه گرانی امریکائی، دخالت‌های ایالات متحد در کشورهای امریکای لاتین، طریقه‌ای که ما پاناما را گرفتیم، ادعاهای مکرر ما که در اروپای شرقی و خاورمیانه هیچ علاقه‌ای نداریم، سیاست ناسیونالیستی ما در دوران جنگ در شکار امتیازات،

نشانه های میلیتاریسم در طرز فکر و گفته های اخیر مقامات رسمی، تقاضا برای اخذ پایگاه در نقاط مختلف جهان، پنهانکاری در مورد بمب اتمی و آزمایشهای نمایشی آن با اثرات نابود کننده اش و نشانه های گوناگون دیگری که دلالت بر آماده شدن امریکا برای جنگ دیگری می کند که فقط ممکن است با شوروی باشد، از جمله نتایج حاصله خواهد بود. همچنین دانشجوی مزبور بیشک دخالت مسلحانه ما را در خود روسیه پس از انقلاب ۱۹۱۷ و سردی طولانی ما را نسبت به حکومت شوروی و این واقعیت که امروزه ایالات متحد خودش را قهرمان دفاع از اصول اقتصادی و سیاسی جلوه داده که مخالف دکتريتهائی است که رژیم شوروی براساس آن قرار گرفته است نیز در نظر خواهد گرفت. اگر روسها نسبت به ما سوءظن و سوءتفاهم دارند چندان هم بی جهت نیست.

ایران باید به ابتکار خود از سه دولت بزرگ تقاضای کمک سازمان یافته بنماید. اگر این تقاضا را با شناسائی ضعف و تعهدش به جامعه جهانی بکند، در سازمان ملل متحد و در افکار عمومی جهان موقعیت قویتری خواهد یافت تا اینکه با لجباجت بر حق حاکمیت و عدم مداخله در امور داخلی اش اصرار بورزد. در این صورت ایران باید انتظار دخالتهای بیشتری را داشته باشد نه کمتر. ایران باید یکی از این دو راه را انتخاب کند: راهی که تمام آرزوهای تحقق استقلالش را در آینده نابود خواهد کرد و راهی که یقیناً مطمئن تر از تعهدات کاغذی است و حیات ملی و مستقل آن را امکان پذیر خواهد ساخت.

پس تکلیف ناسیونالیسم ایرانی چه می شود؟ همانطور که گفتم ناسیونالیسم ایرانی بیشتر نمایشی است تا واقعی. ناسیونالیسم بیشتر به عنوان یک حره سیاسی، بیان تعصبات بیگانه ستیزی، وسیله دفاع روانی و بازناب خودخواهیهای فردی بکار می رود. ناسیونالیسم به شکلی که تندروهای ایرانی بیان می کنند نوعی بیماری است نه نشانه سلامت و رشد. عاملی ارتجاعی و

فلج کننده است نه مترقی و رهائی بخش. ناسیونالیستهای واقعی و عاقل باید در میهن پرستی خود دوراندیش تر و آماده باشند غرورشان را موقتاً تابع خوشبختی کشورشان بنمایند. پاره ای از ایرانیان ممکن است به اقبال ضرب المثل گونه کشورشان معتقد باشند ولی اقبالی که ایران در گذشته داشته اکنون در حال از دست رفتن است.

تکلیف طبقه حاکمه ایران چه می شود؟ طبقه مزبور مسلماً به میل خود حاضر به پذیرفتن راه حل پیشنهادی نخواهد شد ولی وقتی مجبور شود، یکی از این دو راه حل را که بنظرش کمتر زیان آور است انتخاب خواهد کرد. اعضای این طبقه ظاهراً از یک دیکتاتوری کمونیستی بیشتر می ترسند تا راهنمایی سه دولت. آنها بصورت ظاهر ناسیونالیست اند و معتقدات ریشه دار و تغییرناپذیر ندارند. این ملت دمدمی مزاج ممکن است یکشبه عقیده اش را تغییر بدهد.

با همه این احوال، در شرایط کنونی ایران امید نمی رود که پیشنهاداتی که در فوق عنوان کردم چه از طرف دولت شوروی و چه از جانب دولت ایران مورد قبول قرار گیرد. ممکن است در آینده فرصت مناسبی برای این کار دست دهد. اگر شورویها نتوانند مجلس پانزدهم را قبضه کنند و اکثریت پارلمان در برابر مقاومت نفت پیشنهادی و تجزیه آذربایجان بشدت ایستادگی کند، آنوقت شورویها ممکن است تا کتیک خود را عوض کنند و در پیشنهاد راهنمایی سه دولت یک وسیله حفظ آبرو در برابر ایرانیان بیابند. ولی حتی در آن هنگام نیز بعید بنظر می رسد که طرفداران مسکو پیشنهاد را با نظر موافق تلقی کنند مگر اینکه در این میان یک تغییر عمده در مناسبات جهانی سه دولت صورت گرفته باشد.

فرصت مناسب که در فوق ذکر کردم ممکن است آخرین فرصتی باشد که در این منطقه به دیپلماسی امریکا داده خواهد شد و اگر بازم ما از خود بی تحرکی نشان دهیم آن را مانند سایر فرصتها از دست خواهیم داد. اگر همانطور که پرزیدنت ترومن می گوید سازمان ملل متحد «حق دارد اصرار

بورزد که ایران نباید مورد تهدید قرار بگیرد» در اینصورت به دنبال آن سازمان ملل می‌تواند این حق را با اصرار در نظارت در انتخابات مجلس در ایران اعمال و اجرا کند. بدون چنین نظارتی می‌توانیم مطمئن باشیم که داوطلبان نمایندگی مرعوب خواهند شد و رأی دهندگان تحت فشار و رشوه قرار خواهند گرفت. قانون انتخابات فعلی موجب پیروزی طرفداران شوروی خواهد شد و اگر نتیجه آن یک پارلمان تحت کنترل شوروی باشد در آنصورت تکلیف «حاکمیت و تمامیت ارضی ایران» چه خواهد شد؟

پیشنهاد نظارت بر انتخابات همانند برنامه‌ای که قبلاً درباره‌اش گفتگو کردم گمان نمی‌رود بدون یک تغییر عمده در مناسبات سه دولت بزرگ رسماً مطرح شود و احتمال عملی شدن آن از اینهم کمتر است. بزودی دولتهای امریکا و انگلستان باید تصمیم بگیرند که آیا همکاری با شوروی بر اساس موازینی که با امنیت غرب و نظم توأم با صلح جهانی تطبیق می‌کند امکان‌پذیر است یا خیر. مسکو قبلاً تقسیم جهان را به دو بلوک پذیرفته است اگر امریکا و انگلستان نیز نظیر همین تصمیم را بگیرند و طبق آن عمل کنند باید خطی به دور آنچه بلوک شوروی می‌نامند بکشند و مشترکاً به دفاع سازش‌ناپذیری از مناطق پشت این خط بپاخیزند. در مورد اینکه ایران باید در آن سویا این سوی خط قرار گیرد یا نیمی از آن در این سو و نیمی دیگر در آن سو، نیز باید تصمیم گرفته شود.

انتخاب امریکا

اگر امریکا می‌خواهد موقعیتی مناسب مقام جدیدش در جهان داشته باشد، نیاز به یک دستگاه رهبری آگاه و بدون ترس و تزلزل دارد. در خارج از کشور ما نیاز به یک سازمان اجرایی بسیار آگاه داریم که دستگاه رهبری را در

جریان رویدادها قرار دهد و سیاستهای آن را به موقع اجرا گذارد. سازمان فعلی ما با طرز تفکر خاصی که دارد، به طرز خطرناکی منسوخ است. در این دوران همکاری بین المللی که مسائل اقتصادی و سیاسی درهم آمیخته و رویدادهای داخلی و خارجی با هم مربوط شده اند و امنیت بستگی به حل سازنده مسائل پیچیده پیدا کرده است، سازمان روابط خارجی ما نباید صلاحیت سطحی داشته باشد بلکه باید سریع، مثبت، قوی، شجاع و آماده اقدام و درخور نمایش اجرایی و اداری باشد. در عصر اتم که ممکن است جنگی نابود کننده بدون هشدار قبلی صورت بگیرد، جز اینکه دیپلماتهای ما آن را به موقع احساس کنند و گزارش بدهند ما نخواهیم توانست یک عقب ماندگی دوساله یا سه ساله را در خط نخست دفاعی خود تحمل کنیم. واقعیتها و تکنیکهای یک نظام خودکامه تجاوزگر هنوز در برابر دیدگانمان قرار دارد و این از جمله پدیده های یک جهان در حال تغییر و تحول است. وقایعی که در ایران روی داد نامناسب بودن دیپلوماسی ما را در چنین جهانی نشان می دهد.

ایالات متحد ممکن است در منطقه استراتژیکی که مابین دریای خزر و خلیج فارس قرار دارد، در برابر نخستین شکاف عمده در خاورمیانه، آخرین فرصت اعمال سیاست مسالمت آمیز را از دست داده باشد و حال آنکه هر قدر لحظه تصمیم گیری نزدیک تر می شود هرگونه اقدامی دشوارتر و راه حلهای باقیمانده نامطلوب تر و خطرناک می شود.

مسئله ایران به عنوان نخستین آزمایش و نمایش درآمده است و ایرانیان را به شیوه ای خاص و به انحاء گوناگون در معرض آزمایش سه دولت بزرگ قرار داده است؛ همکاری میان سه دولت بزرگ و ملل متحد را نیز در معرض آزمایش گذاشته است. آزمایش صحیح و به موقع بوده ولی نمایش به طرز خطرناکی مایوس کننده بوده است. در کشور خودمان امریکا نیز این مسئله کیفیت رهبری و مؤثر بودن دستگاه روابط خارجی را در معرض آزمایش قرار

داده است. در اینجا نیز نتیجه بسیار دور از انتظار بوده است. با اینهمه در مورد یک چیز می‌توانیم مطمئن باشیم: ایران هیچ‌گونه کوتاهی در نظام انترناسیونالیسم جدید از خود نشان نداده است. آنچه ما در این کشور انجام دادیم و با شکست روبرو شد مقدم بر هر چیز ناشی از انزوای دیرینه ما بوده است.

با حقارت و ضعف، تردید و کمروزی، گریز و طفره نخواهیم توانست در داخل کشور وجدان خود را راضی و در خارج کسب احترام کنیم. وقتی به این کار موفق خواهیم شد که با اعتماد به نفس و شهامت به سوی اقدامات سازنده‌ای که با مسئولیتها و قدرت کشورمان تناسب دارد پیش برویم. به هیچ طریق دیگری نخواهیم توانست به مقاصد عالی و عملی که برای خودمان در نظر گرفته‌ایم نایل شویم. ما در دنیای جدیدی زندگی می‌کنیم و باید مطابق آن فکر و عمل کنیم. نباید فقط خطرات آن را احساس کنیم، باید واقعیت‌های آن را درک و نیازهای آن را برآورده کنیم.

پیوستها

تبرستان

www.tabarestan.info

تہرستان

www.tabarestan.info

پیوست یکم
قانون استخدام و حدود اختیارات رئیس کل دارائی
مصوب ۲۱ آبان ۱۳۲۱

ماده اول - مجلس شورای ملی به دولت اختیار می دهد که آقای دکتر آرتور س. میلپو تابع دول متحد امریکای شمالی را به سمت ریاست کل دارائی برای مدت پنجسال با اختیارات و وظایفی که در این قانون ذکر شده استخدام نماید.

ماده دوم - ابتدای استخدام از روز حرکت آقای دکتر میلپو از واشینگتن محسوب می شود و پس از انقضاء سه سال دولت ایران یا آقای دکتر میلپو مختار خواهند بود که دو سال باقی مدت استخدام را ادامه و یا فسخ نمایند ولی هر یک از طرفین باید قصد خود را دادر پایان خدمت چهار ماه قبل اعلام نموده باشد.

ماده سوم - حقوق رئیس کل دارائی از قرار سالی هیجده هزار دلار امریکائی (۱۸۰۰۰) است که به اقساط متساوی و ماهیانه به دلار امریکائی پرداخت می شود و به علاوه خانه مسکونی متناسب با شغل مشارالیه با سوخت و روشنائی به عهده دولت خواهد بود.

ماده چهارم - هزینه مسافرت به ایران و مراجعت آقای دکتر میلپو و خانواده بلافصل ایشان از طرف دولت ایران تأدیه می شود و همچنین هزینه مسافرت مشارالیه در ایران برای انجام خدمت به عهده دولت خواهد بود.

ماده پنجم — آقای دکتر میلسپو در مقابل هر سال خدمت حق یکماه مرخصی با حقوق خواهد داشت و ممکن است این مرخصی برای مدت سه سال ذخیره شود و در داخل یا خارج ایران صرف گردد. هرگاه تا پایان دوره خدمت از آن استفاده نشود حقی برای حقوق مرخصی اضافه بر موجب معمولی نخواهد داشت.

ماده ششم — در صورتیکه قبل از پایان مدت استخدام آقای دکتر میلسپو فوت نماید یا در نتیجه خدمت به دولت ایران ناتوان و از کار فروماند، دولت ایران معادل حقوق دو سال به مشارالیه یا ورثتش تأدیه خواهد نمود و همچنین هزینه مراجعت خود یا خانواده اش به عهده دولت ایران خواهد بود. هرگاه علل فوق در دو سال آخر خدمت پیش آمد نماید مشارالیه یا ورثتش فقط به دریافت حقوق بقیه مدت خدمت ذیحق خواهند بود.

ماده هفتم — در صورتیکه قرارداد استخدام آقای دکتر میلسپو به جهاتی غیر از آنچه در ماده ششم ذکر شده پایان یابد دولت ایران بطور منصفانه با او رفتار خواهد کرد.

ماده هشتم — رئیس کل دارائی تحت نظارت کلی وزیر دارائی تصدی مستقیم نسبت به کلیه اداره امور دارائی خواهد داشت. مشارالیه با تصویب وزیر دارائی اختیار تام برای تهیه بودجه خواهد داشت و در صورتیکه احتیاجی به تجدید سازمان باشد با تصویب وزیر دارائی در وزارت دارائی و سایر دوائر دولتی که بستگی مستقیم با وصول محاسبات و صرف وجوه عمومی دارند تجدید سازمان خواهد نمود و حق دارد پس از استشاره با وزیر دارائی و طبق قوانین استخدامی هر کارمند وزارت دارائی یا هر کارمندی را که به اداره مالیه وابسته باشد و کارمندان دوائر دیگری را که با وصول محاسبات و صرف وجوه عمومی بستگی مستقیم دارند به خدمت منصوب کند. ترفیع رتبه و تنزل دهد منتقل یا از خدمت معاف کند و نیز مکلف است با تشریک مساعی وزیر دارائی رفتار هر کارمندی را که مورد شکایت وزیر دارائی باشد بررسی نموده

و اقدام لازم نماید.

دولت ایران قبل از آنکه راجع به کلیه مسائل مالی اقدام یا تصمیم بگیرد با رئیس کل دارائی مشورت خواهد کرد. رئیس کل دارائی حق حضور در جلسات هیئت وزیران و کمیسیونهای مجلس شورای ملی را در مواردی که امور مالی مطرح است خواهد داشت.

ماده نهم - با رعایت قوانین مربوطه پرداخت یا انتقال وجوه عمومی - انتقال اموال دولتی - تقلیل یا الغاء مالیاتها و عوارضی که قانون اجازه داده باشد با امضاء وزیر دارائی و موافقت رئیس کل دارائی خواهد بود. هیچ نوع تعهد مالی بوسیله یا به نام دولت ایران بدون تصویب کتبی وزیر دارائی و رئیس کل دارائی صورت نخواهد گرفت.

ماده دهم - رئیس کل دارائی یا کسی که از طرف او تعیین می شود در هر موردی که برای اجراء وظیفه لازم شمرده شود بطور غیرمحدود به کلیه برگها - پرونده ها - قوانین و احکام و به تمام دفاتر و پرونده های حسابداری که مربوط به دارائی یا شعبات آن باشد دسترسی خواهند داشت.

ماده یازدهم - استخدام کارشناسان بیگانه و معاونین آنها برای خدمت در وزارت دارائی یا ادارات وابسته به امور مالی فقط با تقاضا و پیشنهاد رئیس کل دارائی بوده و تمام آنها در مقابل وی مسئول خواهند بود.

رئیس کل دارائی باید برای ایجاد منابع درآمد تازه و اصلاح قوانین موجوده مالیاتی و تکمیل حسن جریان ادارات و نظارت محاسبات و انتقال وجوه عمومی و صرفه جوئی در هزینه های عمومی و توسعه اقتصادیات و رفاه کشور پیشنهادها و لوایح قانونی به دولت ایران تقدیم نماید.

ماده دوازدهم - رئیس کل دارائی موظف است گزارش ماهیانه و سالیانه تهیه و به وزیر دارائی تقدیم کند و ضمن آن آمار و اطلاعات مبسوطی از درآمد و هزینه و نقود، بانکداری، ارز و غیره بدهد تمام مکاتبات رسمی و دفاتر حسابداری باید به فارسی نوشته شود.

ماده سیزدهم — در مواردی که موضوع تقدم پیش آید رئیس کل دارائی بعد از وزیر دارائی مقام اول را دارا خواهد بود.

ماده چهاردهم — رئیس کل دارائی حق ندارد در مسائل سیاسی یا مذهبی مداخله کند و نباید با مؤسسات بازرگانی خصوصی بستگی داشته باشد و بطور کلی بجز در مواردی که در این قانون تصریح شده رئیس کل دارائی موظف است طبق قوانین ایران که فعلاً مجری است یا بعداً وضع می شود رفتار کند.

ماده پانزدهم — هرگاه در تفسیر و اجرای این اختیارات و وظائف اختلافاتی ایجاد شود رئیس کل دارائی مکلف است برای حل و فصل این قبیل اختلافات با دولت و وزیر دارائی تشریح مساعی نماید و در صورت بقاء اختلاف طرفین نباید قبل از اطلاع و تصمیم مجلس شورای ملی اقدامی نمایند.

ماده شانزدهم — دولت مجاز است به رئیس کل دارائی اختیار دهد علاوه بر یک نفر ماشین نویس امریکائی و یک نفر منشی امریکائی، شش نفر کارشناس برای رشته های مختلف امور دارائی از اتباع دول متحد امریکا انتخاب و همراه خود به ایران بیاورد. اسامی و میزان حقوق هر یک از آنها بموجب قانون جداگانه معین خواهد شد.

پیوست دوم

قانون اختیارات دکتر میلسپو در مورد تنزل و تثبیت بهای اجناس

مصوب ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۲

ماده اول — به آقای دکتر میلسپور رئیس کل دارائی فعلی اختیار داده می شود امر تحصیل اجناس غیر خوارباری و کلیه مواد خام و مصنوعات و وارد و صادر کردن اجناس و حمل و نقل و انبار نمودن و توزیع آن و همچنین مال الاجاره مستغلات و دستمزد کلیه کارها و خدمات عمومی را تحت اداره خود قرار دهد.

تبصره ۱ — ترتیب و تعدیل مال الاجاره مستغلات با مقرراتی که از طرف وزارت دادگستری و رئیس کل دارائی تنظیم خواهد شد به عمل خواهد آمد.

تبصره ۲ — نسبت به اجناس وارداتی و صادراتی نوع اجناسی که باید تحت اختیار درآید قبلاً آگهی خواهد شد.

تبصره ۳ — در مورد آن قسمت از مواد خواربار که به تشخیص وزارت خواربار و رئیس کل دارائی لازم شود مشمول این قانون واقع گردد به موجب پیشنهاد وزارت خواربار و رئیس کل دارائی با تصویب هیئت وزیران تحت اختیار رئیس کل دارائی گذارده خواهد شد.

ماده دوم — رئیس کل دارائی مجاز است برای اجرای وظایف مذکور در ماده اول از کلیه اختیاراتی که به موجب قوانین مصوبه ۲۴ خرداد ۱۳۲۱ و ۳۰ مهر ۱۳۲۱ و قانون منع احتکار مصوبه ۲۷ اسفند ۱۳۲۰ و قانون واگذاری

انحصار تجارت خارجی مورخه ۶ اسفند ۱۳۰۹ و قانون انحصار تجارت مصوبه ۱۹ تیر ۱۳۱۱ به دولت داده شده است استفاده نماید.

ماده سوم — در اجرای اختیارات نامبرده، رئیس کل دارائی می تواند کوپن منتشر کند، مغازه فروش کالا دایر کند، یا هر اقدام دیگر که مفید و لازم باشد برای فراهم آوردن وسایل تنزل و تثبیت بهای اجناس و توزیع عادلانه آن به عمل آورد.

ماده چهارم — برای هزینه اجرای این قانون هر سال ۱۳۲۲ مبلغ پنج میلیون ریال به وزارت دارائی اعتبار داده می شود و برای سرمایه خرید کالاها نیز به وزارت دارائی اجازه داده می شود در صورت لزوم تا یکصد میلیون ریال از بانک ملی وام دریافت داشته و به طریق تنخواه گردان استفاده نماید.

ماده پنجم — به رئیس کل دارائی اختیار داده می شود که ۹ نفر از اتباع ممالک متحد امریکا را به سمت معاونت خود در وزارت دارائی و به خصوص برای اجرای این قانون انتخاب نماید و شرایط استخدام آنها را بوسیله وزیر دارائی برای تصویب به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید.

ماده ششم — آئین نامه ای که برای اجرای این قانون لازم شمرده شود رئیس کل دارائی تنظیم و به موقع اجرا خواهد گذاشت.

ماده هفتم — کارمندان دولت اعم از کشوری و لشکری و شهرداریها و بنگاههای دولتی بهیچوجه حق ندارند در امور خرید و فروش بعنوان تجارت و دلالی کالاهائی که تحت نظارت دولت است و همچنین مواد خواربار به منظور کسب اضافه بر احتیاج شخصی به نفع خود مداخله نمایند. در صورت تخلف از خدمت منفصل و بر طبق مقررات قانون مجازات خواهند شد.

ماده هشتم — این قانون تا ششماه بعد از خاتمه جنگ کنونی به قوت خود باقی خواهد بود مگر اینکه از طرف مجلس شورای ملی ملغی شود.

این قانون که مشتمل بر هشت ماده است در جلسه سیزدهم اردیبهشت ماه

یکهزار و سیصد و بیست و دو به تصویب مجلس شورای ملی رسید. رئیس مجلس شورای ملی - حسن اسفندیاری اصل فرمان همایونی و قانون در دفتر نخست وزیر. از طرف نخست وزیر - ناصر اعتمادی، اطلاع حاصل شد: صها - میلسو

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

پیوست سوم

قانون اجازه استخدام عده‌ای از اتباع امریکا برای کارمندی

تبرستان

ادارات دارائی

مصوب اول آبان ۱۳۲۲

ماده ۱ - به وزارت دارائی اجازه داده می شود که بنا بر پیشنهاد رئیس کل دارائی عده‌ای از اتباع امریکا را تا میزان ۶۰ نفر که شامل عده استخدام شده فعلی نیز هست برای شعبات مختلفه اداری که تحت نظر وزارت دارائی و رئیس کل دارائی می باشد استخدام نماید.

ماده ۲ - حقوق اشخاص نامبرده در ماده این لایحه سالیانه از ۳۵۰۰ تا ۱۲۵۰۰ دلار خواهد بود که از مالیات بر درآمد ایران معاف و در ممالک متحد امریکای شمالی قابل پرداخت است. پس از یک سال خدمت در ایران حقوق منتها ۵ نفر از اشخاص نامبرده را می توان تا میزان ۱۵۰۰۰ دلار ترقی داد.

ماده ۳ - خدمت هریک از اشخاص مورد بحث چهار سال و تاریخ شروع آن روز حرکت از امریکا محسوب می گردد و پس از انقضای ۸ ماه از مدت خدمت دولت ایران حق خواهد داشت در هر موقعی به خدمت هریک از اشخاص نامبرده خاتمه دهد و این حق برای شخص مربوط نیز محفوظ است، منتها هریک از طرفین باید چهار ماه قبل از تاریخ خاتمه خدمت طرف مقابل را از قصد خود مبنی بر لغو قرارداد آگاه نماید.

ماده ۴ - کرایه خانه و هزینه سوخت و روشنائی اشخاص نامبرده در ماده ۱ این لایحه توسط دولت ایران تأدیه خواهد شد ولی هریک از اشخاص مزبور

می توانند در عوض فوق العاده ای معادل ۲۰ درصد حقوق خود دریافت دارد.

ماده ۵ — هزینه سفر اداری اشخاص مزبور و خانواده های بلا فصل آنها تا ایران و هزینه مراجعت آنها توسط دولت ایران تأدیبه خواهد شد و بعلاوه دولت ایران هزینه سفر آنها را در داخله ایران خواهد پرداخت.

ماده ۶ — هر یک از اشخاص مزبور که قبل از انقضای مدت خدمت خود فوت نماید یا در اثر خدمت دولت ناتوان و از کار فرو مانده دولت ایران معادل دو سال حقوق به وراثت متوفی یا خود او در صورت زنده بودن و همچنین هزینه سفر مراجعت او و خانواده اش را خواهد پرداخت. چنانچه فوت یا ناتوانی در عرض دو سال آخر خدمت اتفاق افتد شخص مزبور یا وراثت او فقط به دریافت حقوق باقیمانده خدمت ذبحق خواهند بود.

ماده ۷ — چنانچه قرارداد استخدام هر یک از اشخاص مذکور در این لایحه به دلایلی غیر از آنچه در ماده ششم ذکر شد لغو شود دولت ایران منصفانه نسبت به شخص مزبور رفتار خواهد نمود.

ماده ۸ — برای هر یک از رؤسای امریکائی یک معاون ایرانی تعیین خواهد شد و وزارت دارائی مجاز است برای هر یک از معاونین مزبور مقام و حقوق مناسبی تعیین نماید. صاحب منصبان امریکائی به ایرانیهای تحصیل کرده و کارآزموده بزرگترین فرصت استخدام و ارتقاء را خواهند داد.

ماده ۹ — سایر شرایط استخدامی مذکور مطابق مواد قانون مصوبه عقب ۱۳۰۱ خواهد بود.

پیوست چهارم

اعلامیه کنفرانس تهران

اول دسامبر ۱۹۴۳

رئیس جمهوری کشورهای متحد امریکا، نخست وزیر اتحاد جماهیر شوروی و نخست وزیر ممالک متحد انگلستان پس از مشورت بین خود و با نخست وزیر ایران مایل اند موافقت سه دولت را راجع به مناسبات خود با ایران اعلام دارند.

دولتهای کشورهای متحد امریکا، اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحد انگلستان کمکهائی را که ایران در تعقیب جنگ علیه دشمن مشترک و مخصوصاً در قسمت تسهیل وسایل حمل و نقل مهمات از ممالک ماوراء بحار به اتحاد جماهیر شوروی به عمل آورده تصدیق دارند.

سه دولت نامبرده تصدیق دارند که این جنگ مشکلات اقتصادی خاصی برای ایران فراهم آورده و موافقت دارند که با در نظر گرفتن احتیاجات سنگینی که عملیات جنگی جهانی بر آنها تحمیل می کند و کمی وسایل حمل و نقل در دنیا و همچنین کمی مواد خام و سایر حوایج کشوری، کمکهائی اقتصادی خود را تا حد امکان به دولت ایران ادامه بدهند.

راجع به دوره بعد از جنگ دول کشورهای متحد امریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحد انگلستان با دولت ایران موافقت دارند که هر نوع مسائل اقتصادی که در پایان مخاصمات ایران با آن مواجه باشد، از طرف

کنفرانسها یا مجامع بین‌المللی که برای مطالعه مسائل اقتصادی بین‌المللی تشکیل یا ایجاد شود با مسائل اقتصادی سایر ملل متحد مورد توجه کامل قرار گیرد. دولتهای کشورهای متحد امریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحد انگلستان در حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران با دولت ایران اتفاق نظر دارند و به مشارکت ایران با سایر ملل صلح دوست در برقراری صلح بین‌المللی و امنیت و سعادت بنعد از جنگ بزطبق اصول منشور اتلانتیک که مورد قبول هر چهار دولت است استظهار دارند.

وینستون چرچیل

امضاء:

ژ. و. استالین

فرانکلین. د. روزولت

پیوست پنجم

قانون لغو اختیارات دکتر میلسپو

مصوب ۲۳ آذر ۱۳۲۳

مجلس شورای ملی

چون اختیاراتی که به موجب قانون ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۲ به شخص آقای دکتر میلسپو رئیس کل دارائی داده شده است تا بحال چندین بار در مجلس شورای ملی مطرح گردیده و عده زیادی از آقایان نمایندگان در آن باب نظریاتی اظهار کرده اند و چون هنگام بحث در اطراف برنامه دولت نیز این موضوع مجدداً مطرح و از طرف دولت وعده صریح داده شد که در ظرف ده روز مطلب را تحت مذاقه کامل قرار داده و پیشنهاد مقتضی به مجلس شورای ملی تقدیم دارد. و نظریه اینکه در نتیجه مطالعات معلوم و مبرهن شده است که نه فقط این قانون دامنۀ اموری را که انجام و اداره آن به عهده رئیس کل دارائی گذاشته شده است بقدری وسیع کرده که نتیجه مطلوب حاصل نشده بلکه دادن چنین اختیاراتی به مستخدمی که قانوناً در مقابل مجلس شورای ملی مسئولیت مستقیم ندارد نمی تواند با اصل مسئولیت وزیران در مقابل قوه مقننه که یکی از اصول مهمۀ قوانین اساسی ایران است مطابقت نماید و چون تا موقعی که دولت بتواند نسبت به اداره و حسن جریان اموری که موضوع آن اختیارات است با مطالعات عمیقی تصمیم مقتضی اتخاذ نماید لازم است که آن اختیارات به خود دولت تفویض گردد لذا ماده واحده زیر پیشنهاد و تقاضای تصویب آن را با قید یک فوریت می نماید:

ماده واحده - قانون اختیارات آقای دکتر میلسپو رئیس کل دارائی مصوب سیزدهم اردیبهشت ۱۳۲۲ از اول دیماه ۱۳۲۳ فسخ و اختیارات مذکور در آن قانون به دولت واگذار می شود.

دولت مکلف است از تشکیلات قسمت اقتصادی وزارت دارائی آنچه را لازم می داند نگاهداری یا به وزارت خانه های دیگر منتقل نموده و آنچه غیر ضروری تشخیص دهد منحل کند. و نیز مجاز است قسمتی از این تشکیلات را بطریق بازرگانی اداره نماید.

نخست وزیر وزیر دارائی

مرتضی قلی بیات امان الله اردلان

پیوست ششم

سازمان و اعضای هیئت مالی امریکا

تبرستان

www.tabarestan.info

دفتر رئیس کل دارائی

دوشیزه کارولاین دیویدسون، منشی
آقای هربرت بون، معاون مخصوص
دکتر بردت لوئیس دستیار تحقیقات

اداره کل کارگزینی

آقای ویلیام براون ریگ، مدیرکل
آقای ر. و. رینولدز معاون

بنگاه کارپردازی کل کشور

آقای ویلیام بریمن، مدیرکل
آقای لوئیس بودین، معاون

اداره کل بازرسی

آقای رکس ویویان، مدیرکل
آقای استفن نایمن، قائم مقام مدیرکل

اداره کل درآمدهای داخلی

آقای ملویل مانک، مدیرکل
آقای هری دیویس، معاون

آقای گلن مارو، معاون

اداره کل بهره برداری و خالصه و املاک واگذاری

آقای آندرو مک کی (در مأموریت خاص)

اداره کل نظارت صنعتی

آقای والتر هریس، مدیرکل

اداره کل حسابداری و ممیزی حسابها

آقای رکس پیکسلی، قائم مقام رئیس کل دارائی و مدیرکل حسابداریها و

ممیزی حسابها

آقای برادلی مری، معاون

آقای فرانک هاجینس، معاون

آقای ورنون کاتن، معاون

آقای جوزف گرامل، معاون

آقای جان هریسون، معاون

خزانه داری کل

آقای و. ک. لی کنت، خزانه دار کل

آقای نامس ککیچ، معاون

اداره غله و نان

دکتر آلبرت بلاک، قائم مقام رئیس کل دارائی و مدیرکل غله و نان

دکتر ج. فارست کرافورد، قائم مقام مدیرکل

اداره کل پخش

آقای اسموند فرگوسون، مدیرکل

آقای ج. ب. دوزیه، قائم مقام مدیرکل

آقای ویلیس توربرت، معاون

اداره نظارت بازرگانی خارجی

آقای ف. کنرسون جانستون، رئیس

اداره کل باربری راه

آقای فلوید شیلدنز، مدیرکل

آقای جان هرست، رئیس اداره حمل و نقل و تعمیرگاهها
آقای ادوارد برایتن باخ، رئیس امور اداری

آقای هیو چیس، معاون

آقای ویلیام ویلیامسون، معاون

پیشکاران دارائی در شهرستانها

آقای جیمز لاکت، مرکز

آقای ا. س. هاجینسون، کرمانشاه

آقای مورتون سالومون، اهواز

آقای جان فیلیپس، شیراز

آقای دونالد تریبون، کرمان

آقای هنری وینس، اصفهان

آقای هربرت پلاوز، معاون اصفهان

آقای پل گوردون، مشهد

آقای ویلیام ناکارو، رشت

آقای تامس آلن (مأمور رضائیه)

اندکی قبل از پایان کار هیئت، چهار کارمند جدید وارد تهران شدند:

دکتر نوریس جانسون، آقای ویلیام بروئر، آقای هاروی مک لنان و آقای جان
لاستیر.

ضمناً مستخدمین امریکائی ذیل نیز مدتی در ایران انجام وظیفه می کردند:

رئیس گمرک و مستشار امور بازرگانی و تعرفه	آقای هارولد گراشام
بازرس کل دارائی	سرهنگ ریچارد بونوال
خزانه داری کل	دکتر الگین گروسکلوز
کارشناس اقتصادی	دکتر پل اتکینز
رئیس اداره درآمدهای داخلی	آقای جیمز رابینسون
رئیس اداره حسابداری و ممیزی حسابها	آقای هنری شمبارجر
معاون اداره تعیین قیمتها	آقای فرد شاکمن
رئیس اداره تحصیل مواد	آقای برنارد لمب
معاون رئیس کل دارائی	آقای ا. س. کان
مستشار وزارت خواربار	آقای ر. ک. شریدان

فهرست نامها

- آکن، جورج ۲۹۴
- بختیار، اسعد ۹۶، ۱۵۶، ۲۰۷
- برنزه، جیمز ۲۶۱-۲۶۴، ۲۶۶، ۳۰۶، ۳۴۱
- بلاک، دکتر آلبرت ۱۶۲، ۳۶۶
- بوٹ، ژنرال ۲۹۹
- بولارد، سر ریڈر ۲۲۵
- بوین، ارنست ۲۶۲
- بیات، مرتضی قلی ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۲، ۲۰۰-۲۰۲، ۲۰۵-۲۰۷، ۲۰۹
- ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۶۴
- بیزو، م. ۲۴، ۲۶
- ابتهاج، ابوالحسن ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۷۴، ۱۷۵
- اردلان، امان‌الله ۱۳۳، ۲۰۲، ۳۶۴
- استالین، ژوزف ۲۴۴، ۲۵۸، ۳۶۲
- استه‌تینیوس، ادوارد ۲۶۸، ۲۸۳، ۳۰۱
- اسفندیاری، حسن ۳۵۷
- اعتبار، عبدالحسین ۱۹۹
- افشار، رضا ۱۲۳
- امامی، جمال ۱۷۵
- امیر تیمور کلالی ۱۸۷، ۲۰۳
- امینی، ابوالقاسم ۱۸۷
- ایدن، آنتونی ۲۲۹، ۲۸۶
- براون ریگ، ویلیام ۱۵۵، ۳۶۵
- برایتن‌یانخ، ادوارد ۱۵۵، ۳۶۷
- پهلوی، رضاشاه ۳۳، ۳۴، ۳۶-۵۲، ۵۷-۵۹، ۶۵، ۶۶، ۲۲۱، ۲۹۷، ۳۲۲
- ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۳۵
- پهلوی، محمدرضاشاه ۱۲۵، ۱۴۷، ۱۵۴
- ۱۵۹
- پیکلی، رکس ۱۵۵

- دریفوس، لوئیس ۷۵، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۴۸، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۹
- دشتی، علی ۸۱
- دہستانی، یدائقہ ۸۰
- رہبسنون، جیمز (۱۹۶۱) ۱۳۸
- رحیمیان، غلامحسین ۲۰۳
- روزولت، پرسیڈنٹ ۱۱، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۵۸، ۲۷۷، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۱۳، ۳۳۵، ۳۶۲
- ریدلی، ژنرال کلارنس ۶۵
- رویترا، بارون دو ۲۱
- زیرین کفش، علی اصغر ۱۳۳، ۱۷۳-۱۷۵
- سادچیکوف، ایوان ۲۶۴
- ساعد مراغہ‌ای، محمد ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۶۱-۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۵۴، ۲۵۵
- سردار اسعد ۵۲
- سہیلی، علی ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۹۳، ۲۸۸
- سید ضیاء‌الدین ۱۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۵
- نافت، پرزیدنت ۲۵
- ترومن، پرزیدنت ۳۰۶، ۳۱۵
- تہرانچی، محمدرضا ۱۹۹
- تیمومن، ل. س. ۶۵
- تیمورناش، عبدالحسین ۵۲
- ثقہ الاسلامی، ابوالحسن ۸۱
- جردن، دکتر ساموئل ۲۱۷
- چرچیل، وینسٹون ۲۵۸، ۳۶۲
- حکیمی، ابراہیم ۲۰۹، ۲۶۲
- خواجہ توری، ابراہیم ۱۱
- دارسی، ویلیام ۲۲۱
- دانووان، ژنرال ۳۰۵
- داور، علی اکبر ۴۱، ۵۲
- دریفوس، خانم ۷۵

- ۱۹۳، ۲۱۰، ۲۲۷، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۵، فرهودی، عبدالحسین ۱۲۴، ۱۹۸، ۳۲۲
- شاهرخ، ارباب کیخسرو ۵۲
- شیریدان، ج. ک. ۶۶، ۸۸، ۱۰۴، ۱۴۱، ۳۶۸، ۱۴۲
- شفق، دکتر رضازاده ۲۰۳
- شمارجر، هنری ۱۴۷، ۱۵۵، ۳۶۸
- شوارتسکف، ژنرال نورمان ۶۵، ۳۲۸
- شوستر، مورگان ۲۴-۲۷، ۳۱
- شیلدن، فلوید ۱۵۵، ۱۶۷، ۳۶۷
- قسام، احمد ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۶۶-۲۶۷، ۲۶۹
- کافنارادزه، سرگئی ۲۵۴
- کالبرستون، ویلیام ۳۰۸
- کامبخش، عبدالصمد ۱۸۸
- کانالی، ژنرال دونالد ۶۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۹
- کالبرستون، ویلیام ۳۰۸
- کامبخش، عبدالصمد ۱۸۸
- کانالی، ژنرال دونالد ۶۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۹
- گرومیکو، آندره نی ۲۶۳، ۲۶۷، ۳۶۸
- گوردون، پل ۲۰۷، ۳۶۷
- لندیس، جیمز ۶۴
- گرومیکو، آندره نی ۲۶۳، ۲۶۷، ۳۶۸
- گوردون، پل ۲۰۷، ۳۶۷
- لندیس، جیمز ۶۴
- عبد، دکتر جلال ۱۹۹
- علاء، حسین ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۸
- ماکسیموف، میخائیل ۲۴۸
- مانک، ملویل ۱۵۶، ۳۶۵
- محمدعلی شاه ۲۳
- مری، والاس ۳۰۱-۳۰۳
- مصدق، دکتر محمد ۱۲۱، ۲۰۱
- مظفرالدین شاه ۲۲، ۲۲۱
- مظفرالدین شاه ۲۲، ۲۲۱
- مظفرالدین شاه ۲۲، ۲۲۱
- مظفرالدین شاه ۲۲، ۲۲۱
- فرانکلین، بنجامین ۷۸
- فرگوسون، ادmond ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۳۶۶
- فروهر، ابوالقاسم ۱۳۳
- فورد، ریچارد ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۶
- فیروز، نصرت الدوله ۳۸، ۵۲

مورناره، ژاک ۲۶، ۲۴	واشینگتن، جورج ۵۱
موریس، لیلاند ۲۹۳، ۳۰۲	ولتر، سامنر ۷۲
میلیپو، دکتر آرنور ۸۰، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۴۲	ویندوزون، دکتر ۶۵
۱۶۹، ۱۸۷-۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۳	ویویان، رکس ۱۴۲، ۱۴۳، ۳۶۵
۲۰۴، ۲۲۹، ۲۹۴، ۳۰۳، ۳۵۱، ۳۵۲	
۳۶۴، ۳۶۳، ۳۵۷، ۳۵۵	
	هاپکینز، هری ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۳، ۳۳۵
	هال، کارول ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۲، ۳۰۸
	هدایت، مخیرالسلطنه ۳۸۸
	هرست، جان ۱۵۵، ۳۶۷
	هرلی، ژنرال پاتریک ۲۸۰
	هریس، والتر ۱۸۲، ۳۶۶
	هوون، هربرت (پسر) ۲۵۶
	هینلر، آدولف ۷، ۵۷
نابلتون بناپارت ۷، ۲۳۵	
ناصرالدین شاه ۲۱	
نوی ورت، سرهنگ ۶۶	
نیک‌پی، اعزاز ۱۶۶	
نیکولسون، هارولد ۳۷	